

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول اجتماع

منهاج فردوسیان

(نسخه اول)

حاج فردوسی

شناسنامه‌ی کتاب:

عنوان: اصول استجماع منهج فردوسیان (نسخه‌ی اول)

مؤلف: حاج فردوسی

سال نشر: ۱۳۹۳

قطع: رقعی

تعداد صفحات: ۴۶۰ صفحه

قیمت: رایگان

مرکز پخش: پایگاه رسمی حاج فردوسی (HajFerdowsi.Help)

فهرست مطالب

۱۷	مقدمه:
۱۹	فصل اول، در بیان ارکان استجماع:
۱۹	تعریف استنباط:
۲۰	تعریف استجماع:
۲۰	فرق استنباط و استجماع:
۲۱	تقسیم آیات و روایات به چهار دسته:
۲۵	ارکان استجماع قوانین عملی:
۲۵	۱. اوامر و نواهی:
۲۹	۲. مُشَوِّقَات و مُخَوِّقَات:
۳۱	۳. فواید و مضرات:
۳۳	۴. اوصاف خوبان و بدان:
۳۵	۵. تمثیل به خوبی‌ها و بدی‌ها:
۳۶	۶. طرد:
۳۸	۷. دعا و نفرین (رحمت و لعنت):
۴۰	۸. بیان حال امت‌ها و پیامبران سلف:
۴۱	۹. کفاره داشتن:
۴۲	۱۰. شمرده شدن از سنت:
۴۲	۱۱. حق:
۴۳	۱۲. شایستگی:
۴۳	۱۳. شادی و غم شیطان:
۴۴	۱۴. تقدیر عدم جواز:
۴۴	۱۵. موجبات و موانع ورود به بهشت:
۴۵	۱۶. موجبات و موانع ورود به جهنم:

۱۷. ثروت آفرینی و فقر آوری: ۴۵
۱۸. موجبات آمرزش گناهان: ۴۷
۱۹. تصریح به نافرمانی: ۴۹
۲۰. مشروط به شاد شدن: ۴۹
۲۱. خوش آمد و خوش نیامد استادان منهج فردوسیان (علیهم السلام): ۵۰
۲۲. اعلام جنگ با خدای تعالی: ۵۱
۲۳. تهدید: ۵۲
۲۴. دشمنی با خدای تعالی: ۵۲
۲۵. فعل استاد در مقام آموزش: ۵۳
۲۶. الگو برداری از فعل استاد: ۵۴
۲۷. آداب جاهلیت: ۵۵
۲۸. بدعت: ۶۰
۲۹. تصرف شیطان در انسان: ۶۲
۳۰. تعجب خدای تعالی: ۶۳
۳۱. حضور یافتن و حضور نیافتن فرشته‌ها: ۶۵
۳۲. حضور یافتن و حضور نیافتن شیطان‌ها: ۶۵
۳۳. خیر داشتن و خیر نداشتن: ۶۶
۳۴. آنچه خدای تعالی دشمن می‌دارد: ۶۶
۳۵. برکت و عدم برکت: ۶۷
۳۶. استفهام انکاری: ۷۰
۳۷. استفهام توییحی: ۷۱
۳۸. مستحب و مکروه: ۷۲
۳۹. تکامل یافتن: ۷۵
۴۰. بیعت استاد: ۷۵
۴۱. عوامل خوار شدن: ۷۶

۴۲. ملامت خود: ۷۶
۴۳. زینت: ۷۷
۴۴. برآوردن حوائج: ۷۸
۴۵. دعا‌های استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام): ۷۸
۴۶. امر به دعا: ۷۹
۴۷. بیزاری استاد: ۸۰
۴۸. ترک مأمور به: ۸۰
۴۹. فضای غالب: ۸۱
۵۰. استقراء تام: ۸۵
- تنبيه در تعريف و اعتبار استقراء: ۸۶
- الف) استقراء ناقص: ۸۶
- ب) استقراء تام: ۸۷
۵۱. اباحه‌ی مطلق: ۸۸
- تنها رکن استجماع قواعد نظری: ۱۰۲**
- تنبيه اول: دليل لُبِّي (عقلی): ۱۰۳**
- تنبيه دوم: شهرت فتوایی: ۱۰۴**
- تنبيه سوم: ملاک تشخیص واجب از مستحب و حرام از مکروه: ۱۰۵**
- تنبيه چهارم: فرق قانون با فتوا: ۱۰۶**
- تنبيه پنجم: اقسام حدیث در تعريف منهج فردوسیان: ۱۰۶**
- فصل دوم، در بیان اصول عقلیه‌ی ارزش‌گذاری مستندات قوانین: ۱۰۸**
- الف) تکرار: ۱۰۸**
- تکرار در آیات: ۱۰۹
- تکرار در روایات: ۱۰۹
- ب) تأکید: ۱۱۵**
۱. قَسَم: ۱۱۵

۲. حروف تأکید:..... ۱۱۷
۳. تصریح به عدم استثناء:..... ۱۱۸
۴. افشای گنج:..... ۱۱۹
۵. مجزّب بودن:..... ۱۲۱
۶. یادآوری ایمان:..... ۱۲۱
۷. نفی و استثناء:..... ۱۲۳
۸. نهی از ترک به جای امر به فعل:..... ۱۲۴
۹. از بین رفتن کل با از بین رفتن جزء:..... ۱۲۴
۱۰. قضا داشتن:..... ۱۲۵
۱۱. اهمیت آقران:..... ۱۲۶
۱۲. انجام یا ترک عمل به هر قیمتی:..... ۱۲۸
۱۳. اقدام عملی استاد:..... ۱۲۹
۱۴. سنگین تر بودن بر شیطان:..... ۱۳۰
۱۵. امر به حدّ اقل:..... ۱۳۱
۱۶. نهی از حدّ اقل:..... ۱۳۱
۱۷. موقعیت‌های خاص:..... ۱۳۱
۱۸. ضمانت استاد:..... ۱۳۲
۱۹. تکرار لفظ:..... ۱۳۲
۲۰. گزارش تکرار لفظ:..... ۱۳۳
۲۱. ابلاغ شاهد به غائب:..... ۱۳۴
۲۲. همیشه و همه جا:..... ۱۳۴
۲۳. اعداد و ارقام درشت:..... ۱۳۵
۲۴. آنچه استاد برای خود می‌پسندد:..... ۱۳۶
۲۵. ناچاری:..... ۱۳۶
۲۶. استثنای از مغفرت الهی:..... ۱۳۷

۲۷. لرزه‌ی عرش: ۱۳۷
۲۸. نهی از نزدیک شدن: ۱۳۸
۲۹. محشور شدن با بدان: ۱۳۹
۳۰. به مقدار توانایی: ۱۴۰
۳۱. اگر مردم می‌دانستند: ۱۴۱
۳۲. شرط محبت به استاد: ۱۴۲
- فصل سوم، در بیان مذاق منهاج فردوسیان و چند تنبیه: ۱۴۲**
- تنبیه اول، تفاوت‌های مذاق منهاج فردوسیان با حکم واقعی: ۱۴۸**
- تنبیه دوم، دو حکمی به جای پنج حکمی: ۱۴۹**
- تنبیه سوم، احکام تکلیفی: ۱۵۰**
- فصل چهارم، در تواتر: ۱۵۰**
- تعریف تواتر و جایگاه آن: ۱۵۰**
- شروط حصول تواتر: ۱۵۲**
- اقسام متواتر: ۱۵۵**
- تنبیه اول، تواتر معنوی، پایه‌ی ارزش‌گذاری: ۱۵۶**
- تنبیه دوم، اخبار آحاد: ۱۵۷**
- فصل پنجم، در قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن: ۱۵۷**
- تعریف قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»: ۱۵۸**
- موارد کاربرد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» در نزد فقها: ۱۵۸**
۱. روایات نبوی موجود در کتب شیعه. ۱۵۹
۲. روایات نبوی در کتب عامه. ۱۵۹
۳. خبر ضعیف در مورد موعظه‌ها. ۱۶۰
۴. خبر ضعیف در مورد مصائب معصومین (علیهم‌السلام) ۱۶۰
- موافقین قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»: ۱۶۰**
- مخالفین قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»: ۱۶۲**

زمینه‌های کاربرد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» در منهای فردوسیان: ۱۷۸

اول: روایات عامه: ۱۷۸

دوم: روایات شیعیان غیر دوازده‌امامی: ۱۷۹

سوم: حکایات تاریخی: ۱۸۰

چهارم: روایات کتاب‌های مشکل‌دار: ۱۸۱

پنجم: روایات کتاب‌های مجهول المؤلف: ۱۸۱

ششم: روایات کتاب‌های مشکوک المؤلف: ۱۸۱

هفتم: روایات کتاب‌های شیعی متهم به تصوف: ۱۸۲

هشتم: روایات کتاب‌های شیعی متهم به غلو: ۱۸۲

نهم: روایات موقوف: ۱۸۳

دهم: روایات کتاب‌های مُرسل: ۱۸۴

یازدهم: روایات کتاب‌های منسوب به استادان منهای (علیهم‌السلام): ۱۸۴

دوازدهم: فعل استاد (معصوم): ۱۸۵

موارد کاربرد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» در منهای فردوسیان: ۱۸۶

فصل ششم، در بیان موانع استجماع مذاق منهای فردوسیان و راه حل آن: ۱۸۸

تعارض روایات با یکدیگر: ۱۸۹

تعارض روایت با اصول مسلم یا مُجمَع علیه شیعه: ۱۹۹

تعارض روایت و فتوا: ۱۹۹

تعارض روایت با مشهورات تاریخی: ۲۰۰

عدم انتساب روایت به استاد: ۲۰۱

اقتضائات زمان: ۲۰۲

اقتضائات مکان: ۲۰۳

اقتضائات اشیاء: ۲۰۷

ابهام موضوع: ۲۰۸

کامل نبودن درایه: ۲۱۰

- تعارض نهی کلی (عمومی) با رخصت جزئی: ۲۱۶
- روایات نهی کلی موسیقی: ۲۱۷
- روایات رخصت جزئی: ۲۵۴
- تعارض نهی کلی با امر جزئی: ۲۵۵
- تعارض رخصت مطلق (عمومی) با نهی جزئی (مقید): ۲۶۵
- تعارض رخصت پُر سَنَد با امر یا نهی گم سَنَد: ۲۶۶
- فعل استاد: ۲۶۸
- تبصره: ۲۷۳
- نتیجه‌گیری: ۲۷۴
- اشکال و جواب: ۲۸۰
- تنبیه در اخلاق انبیاء و سنن مرسلین: ۲۸۰
- تنبیه: در اوامر و نواهی مولوی و ارشادی: ۲۸۲
- تنبیه: در روایاتی که دیدگاه نظری یا حکم عملی مشخصی ارائه نمی‌کند: ۲۸۲
- فصل هفتم، در بیان مستندات سبعی قواعد و قوانین: ۲۸۴**
۱. محکم: ۲۸۴
۲. سند: ۲۸۴
۳. شاهد: ۲۸۴
۴. تابع: ۲۸۵
۵. فتوا: ۲۸۷
۶. عهد: ۲۸۷
۷. کشف: ۲۸۸
- فصل هشتم، در بیان منابع اجتماع منهاج فردوسیان: ۲۹۴**
- ملاک‌های معتبر بودن منابع: ۲۹۴
- منابع اجتماع منهاج فردوسیان (به ترتیب الفبا): ۲۹۶
- ۱ - الإحتجاج: ۲۹۶

- ٢ - الإختصاص: ٢٩٦.
- ٣ - الإرشاد: ٢٩٧.
- ٤ - الإستبصار فيما اختلف من الأخبار: ٢٩٧.
- ٥ - اقبال الاعمال: ٢٩٨.
- ٦ - امالى طوسى: ٢٩٨.
- ٧ - امالى مفيد: ٢٩٩.
- ٨ - بشارة المصطفى لشيعة المرتضى: ٢٩٩.
- ٩ - بصائر الدرجات: ٢٩٩.
- ١٠ - تحف العقول: ٣٠٠.
- ١١ - توحيد صدوق: ٣٠٠.
- ١٢ - تهذيب الأحكام: ٣٠١.
- ١٣ - تفسير عياشى: ٣٠١.
١٤. التمهيص: ٣٠١.
- ١٥ - توحيد مفضل: ٣٠٢.
- ١٦ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ٣٠٢.
- ١٧ - الجعفریات (الأشعثيات): ٣٠٣.
- ١٨ - جمال الاسبوع: ٣٠٣.
- ١٩ - الجمل: ٣٠٣.
- ٢٠ - الخرائج و الجرائح: ٣٠٣.
- ٢١ - خصال: ٣٠٤.
- ٢٢ - خصائص الائمه (عليهم السلام): ٣٠٤.
- ٢٣ - الدعوات: ٣٠٤.
- ٢٤ - دلائل الإمامه: ٣٠٤.
- ٢٥ - الزهد: ٣٠٥.
- ٢٦ - صحيفه سجاديه: ٣٠٥.

- ٢٧ - صفات الشيعة: ٣٠٥
- ٢٨ - طب الأئمة (عليهم السلام): ٣٠٦
- ٢٩ - طب الرضا (عليه السلام): ٣٠٦
- ٣٠ - عدّة الداعي: ٣٠٦
- ٣١ - علل الشرائع: ٣٠٦
- ٣٢ - عيون أخبار الرضا (عليه السلام): ٣٠٧
- ٣٣ - الغارات: ٣٠٧
- ٣٤ - عُرر الحِكم و دُرر الكلم: ٣٠٧
- ٣٥ - الغيبة (إثبات الغيبة): ٣٠٧
- ٣٦ - الغيبة (غيبت نعماني): ٣٠٧
- ٣٧ - فضائل الأشهر الثلاثة: ٣٠٨
- ٣٨ - فضائل الشيعة: ٣٠٨
- ٣٩ - قرب الإسناد: ٣٠٨
- ٤٠ - كافي: ٣٠٩
- ٤١ - كامل الزيارات: ٣٠٩
- ٤٢ - كتاب سليم بن قيس: ٣٠٩
- ٤٣ - كتاب من لا يحضره الفقيه: ٣١٠
- ٤٤ - كفاية الأثر في النَّص على الأئمة الاثنى عشر (عليهم السلام): ٣١٠
- ٤٥ - كمال الدين و تمام النعمة: ٣١٠
- ٤٦ - كنز الفوائد: ٣١٠
- ٤٧ - محاسبة النفس: ٣١١
- ٤٨ - محاسن: ٣١١
- ٤٩ - المزار: ٣١١
- ٥٠ - مسائل على بن جعفر (عليه السلام): ٣١٢
- ٥١ - مستطرفات السرائر: ٣١٢

- ٥٢ - مشكات الأنوار فى غرر الأخبار: ٣١٢
- ٥٣ - مصادقه الإخوان: ٣١٢
- ٥٤ - مصباح كفعمى: ٣١٣
- ٥٥ - مصباح المتهجد: ٣١٣
- ٥٦ - معانى الأخبار: ٣١٣
- ٥٧ - المُقنعه: ٣١٣
- ٥٨ - مكارم الأخلاق: ٣١٤
- ٥٩ - مناقب آل ابى طالب (عليهم السلام): ٣١٤
- ٦٠ - المؤمن: ٣١٤
- ٦١ - النوادر (نوادير اشعري): ٣١٥
- ٦٢ - النوادر (نوادير راوندى): ٣١٥
- ٦٣ - نهج البلاغه: ٣١٥
- ٦٤ - وسائل الشيعة: ٣١٥
- اشكال و جواب: ٣١٦**
- منابع كم اعتبار شيعى: ٣١٧**
- ١ - ارشاد القلوب: ٣١٧
- ٢ - الأمالى: ٣١٧
- ٣ - تفسير امام حسن عسكرى (عليه السلام): ٣١٨
- ٤ - تفسير فرات كوفى: ٣١٨
- ٥ - تفسير قمى: ٣١٩
- ٦ - جامع الاخبار: ٣١٩
- ٧ - دعائم الاسلام: ٣٢٠
- ٨ - ديوان منسوب به امام على (عليه السلام): ٣٢٠
- ٩ - روضة الواعظين: ٣٢٠
- ١٠ - صحيفة الرضا (عليه السلام): ٣٢١

- ١١ - العمدة: ٣٢١
- ١٢ - عوالى اللآلى: ٣٢٢
- ١٣ - فقه الرضا (عليه السلام): ٣٢٢
- ١٤ - فلاح السائل: ٣٢٣
- ١٥ - كشف اليقين فى فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام): ٣٢٣
- ١٦ - مآة منقبة (فضائل ابن شاذان): ٣٢٣
- ١٧ - مجموعهى ورام: ٣٢٤
- ١٨ - مشارق انوار اليقين فى اسرار امير المؤمنين (عليه السلام): ٣٢٤
- ١٩ - مصباح الشريعة: ٣٢٤
- ٢٠ - معدن الجواهر و رياضة الخواطر: ٣٢٥
- ٢١ - مهج الدعوات: ٣٢٥
- ٢٢ - وقعة صفين: ٣٢٦
- ٢٣ - الهداية الكبرى: ٣٢٦
- ٢٤ - اليقين باختصاص مولانا على (عليه السلام) بامرة المؤمنين: ٣٢٧
- منابع عامه (به ترتيب الفباى نام كتاب): ٣٢٧**
- ١ - سنن ابن ماجه: ٣٢٧
- ٢ - سنن ابوداود: ٣٢٧
- ٣ - سنن ترمذى: ٣٢٧
- ٤ - سنن نسائى: ٣٢٨
- ٥ - شرح نهج البلاغه: ٣٢٨
- ٦ - شواهد التنزيل: ٣٢٨
- ٧ - صحيح بخارى: ٣٢٩
- ٨ - صحيح مسلم: ٣٢٩
- ٩ - طب النبى (صلى الله عليه و آله وسلم): ٣٢٩
- ١٠ - فضائل شهر رجب: ٣٢٩

- ۳۳۰.....: ۱۱ - کنز العمال:
- ۳۳۰.....: ۱۲ - موطأ:
- ۳۳۰.....: منابع استجماع فتاوا در قوانین عملی (به ترتیب الفبای نام کتاب):**
- ۳۳۰.....: ۱ - جواهر الکلام (فی شرح شرائع الاسلام):
- ۳۳۰.....: ۲ - عروة الوثقی:
- ۳۳۱.....: منابع استجماع فتوا در قواعد نظری (به ترتیب الفبای نام کتاب):**
- ۳۳۱.....: ۱ - اعتقادات شیخ صدوق:
- ۳۳۱.....: ۲ - تصحیح الاعتقاد:
- ۳۳۱.....: ۳ - تقریب المعارف:
- ۳۳۲.....: ۴ - خصائص الائمة (علیهم السلام):
- ۳۳۲.....: ۵ - كشف الغمة فی معرفة الائمة (علیهم السلام):
- ۳۳۲.....: ۶ - كشف اليقين فی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام):
- ۳۳۳.....: ۷ - نهج الحق و كشف الصدق:
- ۳۳۳.....: اشکالی به نقص روایات و جواب آن:**
- ۳۳۶.....: تنبیه: در علت استفاده نکردن از روایات کتاب‌های واسطه:**
- ۳۳۸.....: فصل نهم، در جایگاه «عقل» در منهاج فردوسیان:**
- ۳۳۹.....: ضرورت تبیین جایگاه عقل:**
- ۳۳۹.....: نخستین معنی عقل در منهاج فردوسیان (عقل آبی):**
- ۳۴۰.....: محکمات عقل آبی:
- ۳۴۱.....: اسناد عقل آبی:
- ۳۴۲.....: ملاحظاتی بر عقل آبی:
- ۳۶۵.....: دومین معنی عقل در منهاج فردوسیان (عقل زرد):**
- ۳۶۷.....: محکمات عقل زرد:
- ۳۷۱.....: اسناد عقل زرد:
- ۳۷۲.....: سومین معنی عقل در منهاج فردوسیان (عقل سفید):**

- ۳۷۲..... محکّمات عقل سفید:
- ۳۷۷..... اسناد عقل سفید:
- ۳۷۷..... ملاحظاتی بر عقل سفید:
- ۴۰۲..... تذکر اول، خدای تعالی با هیچ عقلی قابل درک نیست:
- ۴۰۳..... تذکر دوم، تفکر در ذات حق تعالی ممنوع است:
- ۴۰۷..... تذکر سوم، دین خدا با هیچ عقلی قابل دسترسی نیست:
- ۴۰۸..... تذکر چهارم، معنی عقل در منابع چهارگانه‌ی استنباط:
- ۴۰۹..... نظر مختار:
- ۴۱۱..... نقدی بر قاعده‌ی ملازمه:
- ۴۱۶..... نقدی بر جمله‌ی «الشارع من العقلاء بل رئیسهم»:
- ۴۲۳..... نقدی بر اوامر امتحانیه:
- ۴۲۷..... نقدی بر اوامر تقیه‌ای:
- ۴۲۸..... نقدی بر تکالیف تعبدی:
- ۴۳۰..... تذکر پنجم، وظایف عقل در منهاج فردوسیان:
- ۴۳۰..... تذکر ششم، «عاقله»:
- ۴۳۲..... سؤال اول: آیا عقل معصوم با عقل غیر معصوم فرق دارد؟
- ۴۳۴..... سؤال دوم: آیا شرع انور، امر به پیروی و متابعت از «عقل» کرده است؟
- ۴۳۴..... سؤال سوم: «وحی» بالاتر است یا «عقل»؟
- ۴۳۵..... سؤال چهارم: آیا فلسفه، «عقل» است؟
- ۴۳۶..... فصل دهم، در بیان مصطلحات منهاجی و دلایل اصطلاح:**
- ۴۳۶..... آنچه انجام می‌دهند:
- ۴۳۶..... آنچه ترک می‌کنند:
- ۴۳۷..... استاد:
- ۴۳۷..... استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):
- ۴۳۷..... استادان معظم (علیهم‌السلام):

- ۴۳۸ استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام):
- ۴۳۸ استجماع تأسیسی:
- ۴۳۹ استجماع تسدیدي:
- ۴۳۹ استنهاج:
- ۴۳۹ اصحاب منهاج فردوسیان:
- ۴۳۹ تابع:
- ۴۴۰ سند:
- ۴۴۰ شاهد:
- ۴۴۰ ضروری:
- ۴۴۰ قواعد نظری:
- ۴۴۱ قواعد نظری استقرائی:
- ۴۴۱ قواعد نظری پایه:
- ۴۴۱ قواعد نظری تجمّلی:
- ۴۴۱ قواعد نظری تکمیلی:
- ۴۴۲ قوانین عملی:
- ۴۴۲ کشف:
- ۴۴۲ محکم:
- ۴۴۲ ممنوع:
- ۴۴۳ منهاجی:
- ۴۴۳ منهاجیات:
- ۴۴۳ منهاجیون:
- ۴۴۳ تنبیه اول در دلالت اصطلاحات بر مراتب انسان‌ها:
- ۴۴۵ تنبیه دوم در علت‌های اصطلاح:
- ۴۴۶ فصل یازدهم، در بیان مراحل و طبقات منهاج فردوسیان:**
- ۴۴۶ دو مرحله‌ی اصلی منهاج فردوسیان:

چهار مرحله‌ی قواعد نظری: ۴۴۸

طبقات دهگانه‌ی قوانین عملی: ۴۴۸

مستندات طبقه‌بندی قوانین عملی: ۴۴۹

مبنای قوانین طبقات پنجم و ششم: ۴۵۳

خاتمه..... ۴۶۷



بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِ اللَّهِ
وَأَفْضَلِ السَّحَابَاتِ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ
مُرْتَقِباً لِأَمْرِ اللَّهِ وَمُرْتَجِياً لِفَضْلِ اللَّهِ وَعَلَى الْمُنْهَاجِيِّينَ وَالْمُنْهَاجِيَّاتِ سَلَامُ اللَّهِ

مقدمه:

این مقدمه را اختصاص می‌دهم به بیان اموری که مرا بر آن داشت تا اثر مستقلی برای واضح کردن اصول استجماع منهاج فردوسیان بنویسم. این امور عبارتند از:

۱. هر بنا نیاز به نقشه دارد و بنای عظیم منهاج فردوسیان از این قانون عقلایی مستثنی نبوده و نیست. پس اولین ضرورت تدوین این مجموعه، روشن شدن نحوه‌ی عمل در استجماع قواعد نظری و قوانین عملی برای خودم بود تا بتوانم بر یک مسیر مشخص حرکت نمایم و صدر و ذیل کار، دچار تهافت و تضاد نهایی نگردد.

۲. یکی از نگرانی‌هایی که همیشه گریبانگیر نوآوری‌ها بوده و هست، منحرف شدن نسل‌های بعدی از اصول اولیه‌ی آن است. این ترس برای برنامه‌ی تربیتی منهاج فردوسیان وجود دارد که آیندگان به خیالِ واهی این که استجماع این قواعد و قوانین، پیرو ضابطه‌ی مشخصی نیست، اقدام به تراشیدن قاعده‌ها و قوانین عملی کنند و موجبات خسران ابدی خویش و

گمراهی دیگران و بدنامی منهج فردوسیان را فراهم آورند. امید است که این اثر بتواند جلو این انحراف احتمالی را بگیرد و راه را برای سوء استفاده‌کنندگان ببندد.

۳. برخی منتقدین بر برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان به روشنی نمی‌دانند که انتقادشان را متوجه چه قسمتی کنند و همین سرگردانی، منجر به طرح انتقادات سطحی و پاسخ داده شده می‌گردد. اگر اینان، ریشه‌ها و اصولی که منهج فردوسیان بر آن استوار است را به روشنی در اختیار داشته باشند، خواهد توانست نقدی منصفانه و ارزشمند ارائه دهند.

وقتی منابع استجماع، نحوه‌ی استجماع و حدود خاص آن روشن باشد به خوبی می‌توان در بودن فلان منبع یا نبودن فلان کتاب در منابع استجماع مناقشه نمود یا به آسانی می‌توان نظریه‌ی مختار در مبحث فعل استاد را نقد کرد و ...

۴. شاید برخی رفقای منهجی چنان گمان کنند که فراهم آمدن این برنامه‌ی تربیتی، کاری آسان و سطحی بوده و باری به هر جهت، مشتی از اعتقادات و احکام فقهی رساله‌های توضیح المسائل در قالب جدیدی ریخته شده و با عنوان قواعد و قوانین منتشر گشته است؛ این اثر، قسمتی از عمق کار را ترسیم می‌کند و پرده از سهل و ممتنع بودن آن بر می‌دارد و موجب دلگرمی بیشتر دوستان و دوستداران منهج فردوسیان می‌گردد.

با این توضیح، روشن می‌شود که این کتاب، شاه‌کلید آشنایی با ریشه‌های درخت تناور منهج فردوسیان است.

مطالعه‌ی دقیق و عمیق این کتاب، می‌تواند تصویر کامل و همه‌جانبه‌ای از این برنامه‌ی تربیتی ارائه دهد و یاور خوبی برای علاقه‌مندان به تحقیق علمی در

بارهی منهج فردوسیان باشد.

نهایت تلاش خود را مبذول داشتیم تا آسان و همه‌فهم بنویسم ولی معلوم نیست به طور کامل موفق شده باشم، لذا پیشاپیش از سنگین بودن قلم در قسمت‌هایی از این نوشتار و استفاده از مصطلحات علمی در آن، پوزش می‌طلبم چرا که گریز و گزیری از آن نبود.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

قم مقدسه - حاج فردوسی

دی‌ماه ۱۳۹۳ خورشیدی



فصل اول، در بیان ارکان استجماع:

لازم است قبل از هر چیز، کلمه‌ی «استجماع» و «استنباط» را از لحاظ لغوی و اصطلاحی بررسی و روشن نموده و فرق‌های آن را بیان نماییم.

تعریف استنباط:

استنباط از ماده‌ی «نبط» و به معنی آب را از خاک بیرون کشیدن است. و در اصطلاح رایج فقه شیعی، به معنی استخراج حکم خدا از چهار منبع (کتاب، سنت، عقل و اجماع) می‌باشد.

تعریف اجتماع:

اجتماع از مادہی «جمع» به معنی جمع شدن و فراهم آمدن و در اصطلاح منہاج فردوسیان به معنی جمع آوری واضحات و مسلمات احکام الہی از منابع مورد نظر می باشد. منابع اجتماع، به طور مفصل در فصل هشتم همین کتاب، بررسی و معرفی شده است.

فرق استنباط و اجتماع:

بین «استنباط» مصطلح فقہ و «اجتماع» مصطلح منہاج فردوسیان، فرق هایی است کہ می توان بہ موارد زیر اشارہ نمود:

۱. استنباط، نیاز بہ داشتن قوہی قدسیہی اجتهاد دارد ولی اجتماع چنین پیش نیازی ندارد. یعنی برای گردآوری واضحات و مسلمات اسلام عزیز، نیاز بہ تلاش و مطالعہی فراوان هست ولی نیاز بہ داشتن قدرت اجتهاد بہ معنی رایج و مرسوم حوزوی آن نیست.

۲. استنباط، کاری فکری است، ولی اجتماع، کاری یدی محسوب می شود و نیازمند تلاش فکری خاصی نیست. بہ این معنی کہ استنباط، در محدوده‌ی خاص خود، تلاشی فکری برای بیرون کشیدن حکم الہی یا تکلیف مکلف از ادلہی شرعی است ولی جمع آوری واضحات و مسلمات، نیاز بہ فکر خاص ندارد بلکہ با اندکی مطالعہ و توجہ، می توان بہ آن رسید. بہ همین مناسبت، بیشتر کار دست و چشم تا کار تفکر خالص.

۳. مستنبط، در گرو استنباط خویش است، بہ خلاف مستجمع. یعنی کسی کہ حکمی را بہ عنوان حکم و نظر دین استنباط می کند، بہ نحوی عہدہ دار مسئولیت آن نیز می شود ولی کسی کہ قاعدہ یا قانون اجتماع می نماید، در حقیقت، واضحات و مسلمات را جمع آوری و بازگو می کند و کارش، انتساب

دیدگاه یا عملی به شرع انور نیست.

تقسیم آیات و روایات به چهار دسته:

آیات و روایات از یک منظر به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

اول: آیات و روایاتی که فقط می‌توان از آن‌ها قانون عملی استجماع کرد و دیدگاه خاصی نسبت به آن موضوع را القاء نمی‌کنند.

❖ نمونه‌ی ۱ (آیه): «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): «صَلِّ صَلَاةً مُؤَدَّعٍ تَرَى أَنَّكَ لَا تُصَلِّي أَبَدًا»^۲

در نمونه‌های فوق مشاهده می‌کنید که بیش از دستور به انجام، چیزی نیامده است. امر می‌کند که نماز بخوان ولی نمی‌فرماید نماز خواندن، چه خاصی دارد یعنی چه فوایدی را جلب و چه مضراتی را دفع می‌کند.

همچنین می‌فرماید زکات بده، بدون اشاره به فواید پرداخت زکات و ضررهای ندادن زکات. یا در نمونه‌ی روایی، فقط امر می‌فرمایند که همچون کسی که آخرین نمازش را می‌خواند، نماز بخوانیم ولی دیدگاهی نسبت به چنین نماز خواندنی به مخاطب ارائه نمی‌کنند.

دوم: آیات و روایاتی که فقط می‌توان از آن‌ها قواعد نظری استجماع کرد (مشخصاً قواعد نظری پایه و تجملی) زیرا به روشنی در صدد اصلاح دیدگاه است نه اصلاح عمل و نمی‌توان رابطه‌ی مستقیمی بین پیام آن آیه یا روایت با «عمل» پیدا نمود.

❖ نمونه‌ی ۱ (آیه): «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»^۳

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳. ترجمه: و نماز را برپا بدارید و زکات را بپردازید.
۲. فقه الرضا (علیه‌السلام)، صفحه‌ی ۱۰۱. ترجمه: نماز بخوان نماز خواندن وداع‌کننده، به نحوی که گویا هیچوقت نماز نخواهی خواند.

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): دُرُسْتُ بِنُ أَبِي مَنُصُورٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عليه‌السلام) قَالَ: قُلْتُ فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: «أَقْرَبُ بِاللَّيْبِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا وَ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ»^۴

توضیح: در نمونه‌های فوق، مشاهده می‌کنید که دستور عملی‌ای در کار نیست ولی دیدگاه ارائه می‌کند. البته دیدگاه‌هایی که نقشی در اصلاح عمل ندارد. در نمونه‌ی اول می‌فرماید: آسمان‌ها و زمین، هفت تا هستند. اعتقاد به هفت آسمان و هفت زمین، نقشی در اصلاح عمل ندارد ولی اعتقاد یافتن به آن، دیدگاه اصحاب منهاج فردوسیان را همسو با دیدگاه قرآن و استادان معظم منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) می‌سازد.

یا در نمونه‌ی دوم، جناب ابوطالب (رحمه‌الله) را مردی مؤمن معرفی می‌کند. این که ابوطالب (رحمه‌الله) را مؤمن بدانیم یا کافر، نقشی در عمل ما ندارد ولی مؤمن دانستن او، فایده‌اش این است که دیدگاه اصحاب منهاج فردوسیان را همسو با دیدگاه استادان منهاج فردوسیان می‌سازد. پس این دسته از آیات و روایات، تنها دیدگاه‌هایی القا می‌کنند که ثمره‌ی عملی ندارد.

سوم: آیات و روایاتی که هم دیدگاه را اصلاح می‌کند و هم پیامی عملی دارد.

❖ نمونه‌ی ۱ (آیه): «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا»^۵

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «شَرُّبُ الْمَاءِ مِنْ

۳. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲. ترجمه: خدایی که هفت آسمان و از زمین هم مثل آن را بیافرید.
 ۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۴۵. راوی می‌گوید از امام کاظم (عليه‌السلام) پرسیدم: حال ابوطالب چگونه است؟ فرمودند: به پیامبر و آنچه آورده بود، اقرار کرد و وصایا را تحویل ایشان دارد و همان روز وفات نمود.

۵. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۶. ترجمه: خدا افرادی را که متبخر و خودبزرگ‌بین هستند، و به دیگران فخر می‌فروشند را دوست نمی‌دارد.

قِيَامٍ بِالنَّهَارِ أَقْوَىٰ وَ أَصْحٰ لِبَدَنِ»^۶

توضیح: در نمونه‌های فوق، مشاهده می‌کنید که هم دیدگاه، ارائه شده و هم می‌توان از آن دیدگاه در اصلاح عمل بهره جست.

در نمونه‌ی اول می‌فرماید: خدای تعالی کسانی که فخرفروشی می‌کنند را دوست ندارد. این یک دیدگاه است که حق تعالی، فخرفروشان را دوست ندارد ولی در دل خود، پیامی برای اصلاح عمل دارد به این صورت که اگر می‌خواهید خدای تعالی شما را دوست بدارد، نباید فخرفروشی کنید.

نمونه‌ی دوم نیز چنین است یعنی در حالی که دیدگاه ارائه می‌دهد و این اعتقاد را القاء می‌کند که ایستاده آب نوشیدن در روز برای سلامتی و تقویت بدن بهتر است، این پیام عملی را نیز می‌رساند که اگر خواستار سلامتی و تقویت بدنتان هستید، در روز، ایستاد آب بنوشید.

تمام قواعد نظری تکمیلی از اینگونه آیات و روایات استجماع شده است. پس اصحاب منهاج فردوسیان با مطالعه‌ی قواعد نظری تکمیلی باید علاوه بر اصلاح دیدگاه خود، به جستجوی پیام عملی آن قاعده نیز باشند.

چهارم: آیات و روایاتی که نقشی در اصلاح دیدگاه یا عمل ندارد؛ بلکه در صدد بیان اموری دیگر مانند موعظه، دعا، انذار، تبشیر و... است.

❁ نمونه‌ی ۱ (آیه): «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»^۷

۶. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۸۲. ترجمه: ایستاده نوشیدن آب در روز، موجب تقویت و سلامتی بدن است.

۷. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۳. ترجمه: پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم. پروردگارا گناهان ما را ببامرز و بدی‌های ما را بزدای و ما را در زمره‌ی نیکان بمیران.

❁ نمونه‌ی ۲ (آیه): «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضْتُ عَنْهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ فَسَلُّوا قَوْلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»^۸

در نمونه‌های فوق می‌بینید که اولی، دعاست و دستور عملی یا دیدگاه نظری خاصی ارائه نمی‌کند. همچنین مورد دوم، مثالی است برای باطل نکردن کارها، ولی دیدگاه مشخص یا دستور عملی روشنی ارائه نمی‌نماید. یعنی از نمونه‌ی دوم نمی‌توان حرام یا مکروه بودن پنبه کردن رشته‌ها را برداشت کرد. همچنین دیدگاهی به ما نمی‌دهد، مثل این که: واتابیدن تافته‌ها، فلان پیامد را دارد یا موجب جلب فلان ضرر یا دفع فلان فایده می‌گردد.

۸. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۲. ترجمه: و مانند آن [زنی] که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام و استواری وا می‌تابانید، نباشید.

ارکان استجماع قوانین عملی:

ارکان استجماع به معنی اموری است که بر طبق آن، قانونی نوشته شده است. به عبارت دیگر، ارکان استجماع مشخص می‌کند که چگونه آیه‌ای و چگونه روایتی ما را به استجماع یک قانون می‌رساند. این ارکان به شرح زیر می‌باشد:

۱. اوامر و نواهی:

رکن اول در تنظیم قوانین، اوامر و نواهی کتاب و سنت است. پس از هر آیه یا روایتی که تصریح در امر به کاری یا نهی از کاری باشد، می‌توان استجماع قاعده و قانون نمود؛ زیرا ساده‌ترین و کوتاه‌ترین راه برای بیان درخواست استاد از شاگرد، امر و نهی است. وقتی استاد می‌خواهد تا شاگرد، کاری انجام دهد، با صراحت تمام، امر می‌کند و چون بخواهد که کاری را ترک کند، با تصریح، او را از انجام دادن آن کار، نهی می‌کند.

دلالت «امر» بر خواستن انجام و دلالت «نهی» بر خواستن ترک، بسیار واضح و بنای عقلاست و نیاز به استدلال ندارد و از پیچیدگی سایر ارکان در دلالت بر خوب یا بد بودن، عاری است. به عبارت دیگر، این که «امر» دلالت بر این دارد که مولا از بنده‌اش یا استاد از شاگردش انجام دادن کاری را می‌خواهد، آن قدر واضح است که نیاز به استدلال ندارد؛ همچنین این که «نهی» دلالت بر این دارد که مولا از بنده‌اش یا استاد از شاگردش ترک کردن کاری را می‌خواهد، آن قدر روشن است که نیاز به دلیل و برهان عقلی ندارد. و روشن بودن دلالت «امر» بر «انجام کار» و «نهی» بر «ترک کار»، تا آنجاست که سایر دلالت‌ها نیز با برگشت نمودن به آن، توجیه شده و مستدل

می‌شود.

❖ نمونه‌ی ۱ (امر - آیه) «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۹

❖ نمونه‌ی ۲ (امر - حدیث): «صَلِّ صَلَاةَ مُودِعٍ تَرَى أَنَّكَ لَا تُصَلِّي أَبَدًا»^{۱۰}

❖ نمونه‌ی ۳ (نهی - آیه): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً»^{۱۱}

يا «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»^{۱۲}

❖ نمونه‌ی ۴ (نهی - حدیث): «هَذَا مَا أُوصِي بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَ لَا

تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلِّي اللَّهُ أَمْرَكُمْ شِرَارَكُمْ»^{۱۳}

در نمونه‌های فوق، امر و نهی به صراحت مطرح شده است؛ یعنی به تصریح می‌فرمایند: «نماز بخوانید»، «زکات بدهید»، «نماز وداع‌کننده بخوان»، «ربا مخورید»، «داخل خانه‌ی دیگران مشوید»، «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید» و امثال این موارد، که بسیار است.

تبصره: استجماع فوق، مشروط به این است که اوامر و نواهی، کلی نباشد؛ یعنی مانند نمونه‌های زیر نباشد:

۹. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳. ترجمه: و نماز را بر پا دارید، و زکات بپردازید.

۱۰. فقه الرضا (علیه‌السلام)، صفحه‌ی ۱۰۱. ترجمه: نماز بخوان نماز خواندن وداع‌کننده، به نحوی که گویا هیچوقت نماز نخواهی خواند.

۱۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۰. ترجمه: ای اهل ایمان! ربا را که سودهای چند برابر است نخورید.

۱۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۷. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویند. این برای شما بهتر است. باشد که پند گیرید.

۱۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۱. ترجمه: این آن چیزی است که علی پسر ابوطالب بدان سفارش می‌کند... و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، پس [اگر ترک کردید] خداوند بدانتان را امیرانتان قرار خواهد داد.

❖ نمونه‌ی ۱: (امر کلی - آیه): «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»^{۱۴}

یا «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^{۱۵}

❖ نمونه‌ی ۲: (نهی کلی - آیه): «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^{۱۶} یا «وَلَا

تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»^{۱۷}

❖ نمونه‌ی ۳: (امر کلی - حدیث): قَالَ الاستاذ الاعظم (صلى الله عليه و آله و

سلم): «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۱۸}

یا: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَ بَصْرُكَ وَ

شَعْرُكَ وَ جِلْدُكَ وَ عَدَّدَ أَشْيَاءَ غَيْرَ هَذَا»^{۱۹}

یا: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام): «اتَّقِ الْمُرْتَقَى السَّهْلَ إِذَا كَانَ مُنْحَدِرُهُ

وَعُرًّا»^{۲۰}

❖ نمونه‌ی ۴: (نهی کلی - حدیث): خَرَجْتُ هَذِهِ الرَّسَالَةَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

(عليه السلام) إِلَى أَصْحَابِهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَّا بَعْدُ... يَا أَهْلَ الصَّلَاحِ

۱۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۸. ترجمه: و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد.

۱۵. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷. ترجمه: و آنچه را فرستاده‌ی [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.

۱۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۰. ترجمه: در زمین سر به فساد برمدارید.

۱۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۸. ترجمه: و امواتان را میان خودتان به ناروا مخورید.

۱۸. کنز الفوائد، کراچکی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰. ترجمه: هر کس می‌خواهد عزیزترین مردم باشد، از خدای عز و جل پروا پیشه کند.

۱۹. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۸۷. ترجمه: هر گاه روزه می‌گیری، باید شنواییات و بیناییات و مو و پوستت - و چند چیز دیگری که شمردند - روزه بگیرد.

۲۰. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۳۶. ترجمه: از سربالایی آسانی که سراشیبی‌اش پر دست‌انداز و ناهموار است، پرهیز.

لَا تَتْرُكُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ أَمْرَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِطَاعَتِهِ»^{۲۱}

يَا قَالِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَا تَدَعِ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرَكَ النَّفْسَ وَ مَا تَهْوَى أَذَاهَا وَ كَفَّ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا»^{۲۲}

گرچه در نمونه‌های فوق از صیغه‌ی امر یا نهی استفاده شده، ولی دلالت بر «امر کلی» یا «نهی کلی» می‌نماید. یعنی نمی‌توان کار خاصی را مشخص نمود که باید انجام گیرد بلکه انجام دادن مجموعه‌ای از کارها، مورد نظر است و همچنین ترک کار خاصی کافی نیست بلکه باید مجموعه‌ای از کارها ترک شود.

مثلاً در «اتَّقُوا اللَّه» یعنی پروای الهی پیشه کنید، نمی‌توان با انجام یا ترک یک کار، آن را امتثال کرد. بلکه لازم است تمام قوانین عملی طبقات اول تا چهارم منهاج فردوسیان را مراعات نمود. یعنی نمی‌توانیم از چنین امرها و نهی‌هایی، قانون مشخص و جزئی‌ای به دست آوریم.

بعضی از این اوامر و نواهی، از چنان دامنه‌ی وسیعی برخوردار است که مراعات قوانین طبقات اول تا دهم را می‌طلبد. مثل این که خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^{۲۳} یعنی برای امتثال امر «فَخُذُوهُ» و «فَانتَهُوا» باید تمام واجبات و مستحبات

۲۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۲. ترجمه: این نامه از ناحیه‌ی امام صادق (علیه السلام) به سوی اصحابشان خارج شد: به نام خدای بخشنده‌ی مهربان. اما بعد... ای اهل صلاح، امر خدا و امر کسی که به فرمانبرداری‌اش امر شده‌اید را ترک مکنید.

۲۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۳۶. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: نفس و خواهش‌هایش را رها مساز که خواهش‌هایش فسادانگیز است و ترک نفس و خواسته‌هایش موجب اذیت است و بازداشتن نفس از آنچه می‌طلبد، دواي آن است.

۲۳. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷. ترجمه: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

را بجا آورد و تمام حرام‌ها و مکروهات را ترک نمود.

۲. مُشَوِّقَات و مُخَوِّفَات:

رکن دوم در تنظیم قوانین، آیات و روایاتی است که مشتمل بر بیان ثواب یا عقابی برای فعل یا ترک خاصی باشند.

تشویق و تخویف، دو بازوی تربیتی است که استاد در راستای تربیت شاگرد از آنها بهره می‌برد.

همیشه تشویق، برای انجام کارهای خوب یا ترک کارهای بد است و همیشه، تخویف (ترساندن) برای انجام کارهای بد و ترک کارهای خوب است و این، بنای عقلاست.

پس بنا بر این مبنای عقلایی و رایج در عرف انسان‌ها، هر گاه تشویقی از ناحیه‌ی استاد برای انجام کاری صادر شده باشد، به راحتی نشان‌دهنده‌ی خوب بودن آن کار و تأثیر مثبتش در کمال و سعادت شاگرد است. همچنین تشویق بر ترک کاری، نشان‌دهنده‌ی بد بودن آن کار است.

از سوی دیگر، تخویف از انجام کاری از سوی استاد، دلالت عقلی بر بد بودن و مضر بودن آن کار و نقش منفی‌اش در رسیدن به کمال و سعادت دارد. با این مقدمه، استدلال تشویق چنین است:

مقدمه‌ی اول: انجام یا ترک این کار، مورد تشویق استاد قرار گرفته است.
مقدمه‌ی دوم: انجام دادن یا ترک کردن هر کاری که مورد تشویق استاد قرار گیرد، نقش مثبتی در رسیدن به کمال و سعادت دارد.

نتیجه: انجام دادن یا ترک کردن این کار، نقش مثبتی در رسیدن به کمال و سعادت دارد.

استدلال تخویف چنین است:

مقدمه‌ی اول: انجام یا ترک این کار، مورد تخویف استاد قرار گرفته است.
مقدمه‌ی دوم: انجام دادن یا ترک کردن هر کاری که مورد تخویف استاد قرار گرفته باشد، نقش مثبتی در رسیدن به کمال و سعادت دارد.
نتیجه: انجام دادن یا ترک کردن این کار، نقش مثبتی در رسیدن به کمال و سعادت دارد.

❖ نمونه‌ی ۱ (تشویق - آیه): «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۲۴}

❖ نمونه‌ی ۲ (تخویف - آیه) «وَ مَن يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَعَمَدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»^{۲۵}

❖ نمونه‌ی ۳ (تشویق - حدیث): قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصْرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَمَّضَ بَصْرَهُ لَمْ يَرْتَدِّ إِلَيْهِ بَصْرُهُ حَتَّى يُرَوِّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ»^{۲۶}

❖ نمونه‌ی ۴ (تخویف - حدیث): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «إِنَّ الْعَذْرَ

۲۴. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۶ و ۱۷. ترجمه: پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام.

۲۵. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۳. ترجمه: و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

۲۶. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۶۱۷. ترجمه: هر کس نگاهش به زنی [نا محرم] بیافتد، پس دیدنش را به آسمان بلند کند یا دیده بر هم نهد، نگاهش به حال اول بر نمی‌گردد مگر این که خدای تعالی [همان لحظه در ملکوت عالم] از حور العین به او تزویج می‌نماید.

وَ الْفُجُورَ وَ الْخِيَانَةَ فِي النَّارِ»^{۲۷}

❖ نمونه‌ی ۵ (تخویف - حدیث): قال أبو عبد الله (عليه السلام): «مَنْ ظَلَمَ يَتِيماً، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ أَوْ عَلَى عَقْبِهِ أَوْ عَلَى عَقْبِ عَقْبِهِ»^{۲۸}

تبصره: استجماع فوق، مشروط به این است که مشوّقات و مخوّفات، کلی نباشد.

❖ نمونه‌ی ۱ (تشویق کلی - آیه): «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيماً»^{۲۹}

❖ نمونه‌ی ۲ (تخویف کلی - آیه) «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ»^{۳۰}

۳. فواید و مضرات:

رکن سوم در تنظیم قوانین، آیات و روایاتی است که کاری را دارای فایده یا ضرر عقلایی - جسمی یا فراجسمی - معرفی نماید.

با توجه به این که جلب فایده و دفع ضرر، اساس تعاملات انسان است؛ هر کاری که دارای فایده معرفی شود، اشاره به این دارد که انجام دادنش مطلوب است و هر کاری که دارای ضرر معرفی شود، اشاره به این دارد که ترک کردنش، مطلوب است.

پس برای امور مفید، چنین می‌شود استدلال کرد:

۲۷. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۳۸. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: پیمان‌شکنی و تبهکاری و بی‌وفایی در آتش [جهنم] است.

۲۸. تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۲۳. ترجمه: هر کس به یتیمی ستم کند، خدای تعالی کسی را مسلط می‌سازد که بر او یا بر فرزندانش یا بر فرزندان فرزندانش ستم کند.

۲۹. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۵. ترجمه: [ولی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ بخشیده است.

۳۰. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۲۲. ترجمه: قطعاً ما از مجرمان انتقام‌کشنده‌ایم.

مقدمه‌ی اول: انجام دادن این کار، مفید است.

مقدمه‌ی دوم: هر کار مفیدی را باید برای جلب منفعتش انجام داد.

نتیجه: این کار را باید برای جلب منفعتش انجام داد.

و برای امور مضر، چنین می‌توان استدلال نمود:

مقدمه‌ی اول: انجام دادن این کار، مضر است.

مقدمه‌ی دوم: هر کار مضری را باید برای دفع ضررش ترک کرد.

نتیجه: این کار را باید برای دفع ضررش ترک کرد.

❁ نمونه‌ی ۱ (فایده‌ی جسمی - آیه): «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»^{۳۱}

❁ نمونه‌ی ۲ (فایده‌ی جسمی - حدیث): كَانَ الصَّادِقُ (عليه السلام) يَقُولُ: «تَنْفُ الْإِنْبِطِ يُضَعْفُ الْمَنْكِبِينَ وَ يُوهِي وَ يُضَعْفُ الْبَصَرَ»^{۳۲}

❁ نمونه‌ی ۳ (فایده‌ی جسمی - حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ السَّبْتِ وَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ عَوْفَى مِنْ وَجَعِ الصُّرْسِ وَ وَجَعِ الْعَيْنِ»^{۳۳}

❁ نمونه‌ی ۴ (فایده‌ی جسمی - حدیث): قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «مَشَطُ الرَّأْسِ يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَ مَشَطُ اللَّحْيَةِ يَشُدُّ الْأَصْرَاسَ»^{۳۴}

۳۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۹. ترجمه: از درون [شکم] آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید، در آن برای مردم درمانی است.

۳۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۰، حدیث ۲۶۲. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) می‌فرمودند: کندن موی زیر بغل، شانه‌ها را سست و بینایی را کم می‌نماید.

۳۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۸، حدیث ۳۱۲. ترجمه: هر کس ناخن‌ها و سبیلش را روز شنبه و پنجشنبه کوتاه کند، از درد دندان و درد چشم عافیت می‌یابد.

۳۴. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۹، حدیث ۳۱۹. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: شانه زدن سر، ریزش مو را از بین می‌برد و شانه زدن ریش، موجب محکم شدن دندان‌ها می‌گردد.

❖ نمونه‌ی ۵ (فایده‌ی فراجسمی - حدیث): قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «مَنْ سَرَّحَ لِحَيْثُهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ عَدَّهَا مَرَّةً مَرَّةً لَمْ يَفْرُبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»^{۳۵}

❖ نمونه‌ی ۶ (فایده‌ی فراجسمی - حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «يَا عَلِيُّ تَسْعَةُ أَشْيَاءٍ تُورِثُ النَّسِيَانَ أَكْلُ الثُّفَّاحِ الحَامِضِ وَ أَكْلُ الكَرْبُرَةِ وَ الجُبْنِ وَ سُورِ الفَأْرِ وَ قِرَاءَةُ كِتَابَةِ القُبُورِ وَ المَسَى بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ وَ طَرْحُ القَمَلَةِ وَ الحِجَامَةُ فِي الثُّقْرَةِ وَ البَوْلُ فِي المَاءِ الرَّاكِدِ»^{۳۶}

۴. اوصاف خوبان و بدان:

رکن چهارم در تنظیم قوانین، آیات و روایاتی است که مشتمل بر بیان اوصاف مؤمنین و صالحین و همچنین، اوصاف کفار و منافقین باشند.

آنچه خوبان را خوب کرده، داشتن اعتقادات خوب و انجام کارهای خوب و آنچه بدان را بد کرده، داشتن اعتقادات بد و انجام کارهای بد است؛ پس هر گاه کاری منسوب به خوبان باشد، اشاره به این دارد که خوب است و اگر منسوب به بدان شمرده شود، اشاره به این دارد که بد است. با این مقدمه، چنین استدلال می‌کنیم:

مقدمه‌ی اول: این کار، از اوصاف خوبان شمرده شده است.

مقدمه‌ی دوم: کارهای خوبان، خوب و مفید به کمال و سعادت است.

نتیجه: انجام دادن این کار، مفید است و نقش مثبتی در رسیدن به کمال و

۳۵. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۹، حدیث ۳۲۱. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) می‌فرمایند: هر کس ریشش را هفتاد بار - با شماره - شانه بزند، شیطان [یا میکروب] تا چهل روز به او نزدیک نخواهد شد.

۳۶. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۰۷. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: ای علی، نُه چیز، فراموشی می‌آورد؛ خوردن سیب ترش، خوردن گشنیز، خوردن پنیر، خوردن نیم‌خورده‌ی موش، خواندن سنگ قبرها، راه رفتن بین دو زن، زنده رها کردن شپش، حجامت بر نقره (گودی پشت سر) و ادرار کردن در آب ایستاده.

سعادت دارد.

همچنین است:

مقدمه‌ی اول: این کار از اوصاف و اعمال بدان شمرده شده است.

مقدمه‌ی دوم: کارهای بدان، بد و ضرر زننده به کمال و سعادت است.

نتیجه: انجام این کار، بد است و نقش منفی‌ای در رسیدن به کمال و سعادت

دارد.

❖ نمونه‌ی ۱ (وصف خوبان - آیه): «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ

هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^{۳۷}

❖ نمونه‌ی ۲ (وصف خوبان - آیه): «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى

الْكَفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^{۳۸}

❖ نمونه‌ی ۳ (وصف خوبان - آیه): «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ

اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى

جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۳۹}

❖ نمونه‌ی ۴ (وصف خوبان - حدیث): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «إِنَّ

لِلْأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وِفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ

صَلَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّةَ الْمُرَاقَبَةِ لِلنِّسَاءِ - أَوْ قَالَ: قِلَّةَ الْمُؤَانَاةِ

۳۷. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳. ترجمه: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

۳۸. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹. ترجمه: محمد [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.

۳۹. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۰ و ۱۹۱. ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند.

لِلنِّسَاءِ - وَ بَدَلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَةَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يُقَرَّبُ
إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى. طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْبٍ»^۱

❖ نمونه‌ی ۵ (وصف خوبان - حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:
«ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ يُبْغِضُ»^۲

❖ نمونه‌ی ۶ (وصف خوبان - حدیث): عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام)
قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا وَ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ الصَّالِحِينَ إِلَّا
سَخِيًّا»^۳

❖ نمونه‌ی ۷ (وصف بدان - آیه): «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا
ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۴

۵. تمثیل به خوبی‌ها و بدی‌ها:

رکن پنجم در تنظیم قوانین، آیات و روایاتی است که مشتمل بر مثال زدن
یک موضوع به یک امر مورد پسند و مطبوع یا یک امر ناپسند و غیر مطبوع

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۳۹. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند:
فرمودند: همانا برای اهل دین، نشانه‌هایی است که بدان شناخته می‌شوند؛ راستی در گفتار،
امانت‌داری، وفای به پیمان، صله‌ی رحم، ترحم بر ضعیفان، کم‌ترسیدن از زنان - یا فرمودند: -
کم‌سازگاری و کم‌اطاعت‌پذیری از زنان، بذل نیکی، خوش اخلاقی، گشاده خُلقی، پیروی از
دانش مفید و آنچه مایه‌ی نزدیک شدن به خدای عز و جل است. خوشی و نیکویی جایگاه
برایشان باد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۶. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: سه
سه چیز از نشانه‌های مؤمن است، دانشش به خدای تعالی و آنچه خدا دوست دارد و آنچه خدا
دشمن دارد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۹. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند:
خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرد و هیچ جانشینی برایش قرار نداد مگر این که
سخاوتمند بود و هیچیک از نیکوکاران نیست مگر این که سخاوتمند است.

۴. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۷. ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل
نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده‌اند.

باشد. از بیان این مثال، پی می‌بریم که موضوعی که مورد سخن است، پسندیده یا ناپسند است.

بنای عقلا بر این است که بین مثال و مُمَثَّل، رابطه‌ای وجود دارد یعنی اگر چیزی به چیز پسندیده‌ای مثال زده شود، نشان از وجود پسندیدگی و مطلوبیت در آن چیز است و در مقابل، اگر به چیز ناپسند و مکروهی مثال زده شود، نشان از وجود نوعی ناپسندی و کراهت در آن چیز خواهد داشت.

با این مقدمه، برای مثال به خوبی‌ها استدلال می‌کنیم:

مقدمه‌ی اول: این کار به کار خوبی مثال زده شده است.

مقدمه‌ی دوم: هر مثال، نشان از وجود رابطه‌ای بین مثال و ممثل است.

نتیجه: این کار، ربطی به خوبی دارد.

همچنین برای مثال به بدی‌ها استدلال می‌کنیم:

مقدمه‌ی اول: این کار به کار بدی مثال زده شده است.

مقدمه‌ی دوم: هر مثال، نشان از وجود رابطه‌ای بین مثال و ممثل است.

نتیجه: این کار، ربطی به بدی دارد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «لَوْ كَانَ عَلَيَّ بَابٌ دَارٍ أَحَدِكُمْ نَهَرَ فَأَعْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَوْ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ؟» قُلْنَا: لَا. قَالَ: «فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ نَهْرِ الْجَارِي كَلَّمَا صَلَّى صَلَاةً كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ»^۱

۶. طرد:

۱. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۳۷. ترجمه: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: اگر بر در خانه‌ی یکی از شما، جویباری باشد که هر روز، پنج بار در آن شستشو کند، آیا بر بدنش چرکی باقی می‌ماند؟ گفتیم: نه. فرمودند: مثال نماز، مثال جویبار است. هر بار نماز بخواند، گناهان بین دو نماز، پوشیده می‌شود.

تمام اموری که مشتمل بر طرد شدن از سوی استادان منهای فردوسیان (علیهم‌السلام)، و شامل دستوری عملی باشد، ما را به استجماع قانون، رهنمون می‌گردد.

اساس هر اجتماع بر جذب است، خواه آن اجتماع، اجتماع بدن‌ها باشد و خواه اجتماع دیدگاه‌ها و نسل‌ها. از سوی دیگر، انجام هر کاری که خلاف مرام اساسی یک اجتماع باشد، موجب طرد شدن از آن اجتماع می‌گردد. اسلام عزیز که برنامه‌ای برای رساندن مشتاقان به کمال و سعادت است، نیز یک اجتماع محسوب می‌شود؛ پس اگر انجام دادن کاری مایه‌ی طرد شدن از اجتماع بزرگ اسلام معرفی شود، معلوم می‌شود نقش منفی‌ای در رسیدن به کمال و سعادت دارد. با این مقدمات اینگونه استدلال می‌کنیم:

مقدمه‌ی اول: انجام دادن این کار، مایه‌ی طرد از اجتماع اسلام است. مقدمه‌ی دوم: هر کاری که موجب طرد از اجتماع اسلام شود، کار بدی است و نقش منفی‌ای در رسیدن به کمال و سعادت دارد. نتیجه: انجام دادن این کار، بد است و نقش منفی‌ای در رسیدن به کمال و سعادت دارد.

✽ نمونه‌ی ۱ (آیه): «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ»^۱

✽ نمونه‌ی ۲: (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ يَشْرَبُ مُسْكِرًا

۱. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۴. ترجمه: آیا ندیده‌ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خدایند به دوستی گرفته‌اند آنها نه از شمایند و نه از ایشان و به دروغ سوگند یاد می‌کنند و خودشان [هم] می‌دانند.

لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضُ لَا وَاللَّهِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ»^۲

❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَكَرَ مُسْلِمًا»^۳

۷. دعا و نفرین (رحمت و لعنت):

از هر آیه یا روایتی که مشتمل بر دعایی برای انجام دهنده‌ی کاری باشد، و همچنین هر آیه و روایتی که مشتمل بر لعن و نفرینی برای انجام یا ترک کاری باشد، می‌توان به روشنی، قانون متناسب، استجماع نمود.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث - دعا): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُعْرِى بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَمْ يَرْجِعْ أَحَدُهُمْ عَنْ دِينِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ اسْتَلْقَى عَلَى قَفَاهُ وَ تَمَدَّدَ، ثُمَّ قَالَ فُزْتُ. فَرَجَمَ اللَّهُ أُمَّراً أَلْفَ بَيْنٍ وَ لَيْتِنِ لَنَا»^۴

❖ نمونه‌ی ۲ (آیه - لعن): «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعيراً»^۵ یا «إِنَّ

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۵. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: از من نیست کسی که نمازش را سبک بشمارد. به خدا قسم در نزد حوض بر من وارد نخواهد شد. از من نیست کسی که مست‌کننده بنوشد. به خدا قسم در نزد حوض بر من وارد نخواهد شد.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: شفاعت ما به سبک‌شمارنده‌ی نماز نمی‌رسد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۳۷. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: از ما نیست کسی که با مسلمانی حيله کند.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۵. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: به راستی که شیطان دشمنی می‌افکند میان مؤمنان تا بر نگردد یکیشان از دینش، و چون چنان کنند، به پشت بخوابد و خود را واگشود و سپس گوید: پیروز شدم. پس خدا رحمت کند کسی را که الفت دهد دو تا دوست ما را.

۵. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶۴. ترجمه: خدا کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده

الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱
 * نمونه‌ی ۳ (حدیث - لعن): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَعَنَ
 اللَّهُ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ»^۲

استثناء: هر جا دعا یا ترحم، برای اثر باشد نه برای مؤثر و برای فعل باشد نه برای فاعل؛ از این قاعده، استثناست. به عبارت ساده، هر گاه بفرمایند: «خدا رحمت کند کسی که فلان کار را انجام دهد» معلوم می‌شود انجام دادن آن کار، مستحب است. اما اگر بفرمایند: «خدا رحمت کند، فلان اثر را» معلوم می‌شود آن اثر، قهری است و نمی‌توان عامدانه انجامش داد؛ و الا باید مؤثر و فاعل، مدح و ترحم می‌شد نه اثر و فعل.

* نمونه‌ی ۱ (حدیث - دعا): «فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي غَيَّرْتَهَا الشَّمْسُ»^۳ به این معنی نیست که مستحب است صورت را در مقابل نور خورشید نگه داریم تا تغییر رنگ پیدا کند! بلکه در اثر حرکت در طول روز و در آفتاب، رنگ صورت، تغییر می‌کند.

* نمونه‌ی ۲ (حدیث - دعا): «وَأَرْحَمْ تِلْكَ الْعُيُونَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا»^۴ به این معنی نیست که مستحب است اشک بریزیم بلکه اشک،

کرده است.

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۳. ترجمه: بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر [از همه جا] و با ایمان نسبت زنا می‌دهند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه‌ی ۲۷۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس غیر از کسی که قصد جانش را کرده باشد، بکشد یا غیر از زنده‌ی خود را بزند، از رحمت خداوند دور باد.

۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۹۵، باب: ثواب من زار قبر الحسين (عليه السلام). ترجمه: رحم کن بر صورت‌هایی که خورشید آنها را تغییر داده است.

۴. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۹۵، باب: ثواب من زار قبر الحسين (عليه السلام). ترجمه: رحم کن بر چشم‌هایی که اشکش از روی ترحم بر ما، جاری شده

خودش می‌ریزد و نمی‌توان با فشار و اختیار، کاری کرد که اشک، جاری شود. ❀ نمونه‌ی ۳ (حدیث - دعا): «وَأَزْحَمَ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ اخْتَرَقَتْ لَنَا»^۱ به این معنی نیست که مستحب است قلب را به جزع واداشت و آن را سوزانید؛ زیرا امکان ندارد که کسی با اختیار خودش، جگرش را بسوزاند. بلکه سوختن جگر و غمگین شدن قلب، در اثر توجه به مصیبت‌های وارده بر اولیای الهی است. یعنی کاری که از دست ما بر می‌آید، توجه به مصائب آن بزرگواران است که بر اثر آن، قلبمان می‌سوزد و غمگین می‌شود.

۸. بیان حال امته‌ها و پیامبران سلف:

هر آیه یا روایتی که مشتمل بر بیان حال پیامبر یا امتی از امم سالفه باشد، مشروط به این که بعد از بیان، رد نشده باشد، می‌تواند راهنمای ما در استجماع قانون قرار گیرد.

❀ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «شَكَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَمِّ؛ فَأَمَرَهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ»^۲

❀ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَمَّا حَسَرَ الْمَاءُ عَنْ عِظَامِ الْمُوتَى فَرَأَى ذَلِكَ نُوحًا (عليه السلام) جَزَعَ جَزَعًا شَدِيدًا وَ اغْتَمَّ لِذَلِكَ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ كُلِّ الْعِنَبِ الْأَسْوَدَ لِيَذْهَبَ بِعَمِّكَ»^۳

است.

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۹۵، باب: ثواب من زار قبر الحسين (عليه السلام). ترجمه: رحم کن بر دل‌هایی که برای ما آتش گرفتند و جزع کردند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۵۱. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پیامبری از پیامبران خدای عز و جل به خدا از غم شکایت کرد، پس او را امر نمود تا انگور بخورد.

۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۴۸. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

❖ نمونه‌ی ۳: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حُلُّ الْأَرْزَارِ فِي الصَّلَاةِ وَالْخَذْفُ بِالْحَصَى وَ مَضْغُ الْكَنْدَرِ فِي الْمَجَالِسِ وَ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ مِنْ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ»^۱

❖ نمونه‌ی ۴: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): «أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ شَكُوا إِلَى مُوسَى (عليه السلام) مَا يَلْقَوْنَ مِنَ التَّبْيَاضِ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ مُرَّهُمْ بِأَكْلِ لَحْمِ الْبَقْرِ بِالسَّلْقِ»^۲

۹. کفاره داشتن:

از آیات و روایاتی که مشتمل بر بیان کفاره‌ای برای انجام عملی است، می‌توان قانون استجماع کرد.

❖ نمونه‌ی ۱ (آیه): «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»^۳

چون آب [در طوفان] فرونشست، استخوان مردگان پدیدار شد، پس نوح (علیه السلام) آن را دید و به شدت ناله کرد و غمگین شد - تا این که می‌فرمایند - پس خدای عز و جل به او وحی کرد که انگور سیباه بخورد تا غمش برطرف گردد.

۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی، ۲۶۰. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: با لباس گشوده نماز خواندن، سنگریزه پرتاب کردن، جویدن کندر [آدامس] در مجالس و سر گذر، از کارهای قوم لوط است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۶۹. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: بنی اسرائیل به حضرت موسی (علیه السلام) از سفیدی پوست [پیسی] شکایت کردند، پس آن حضرت شکایت به خدای سبحانه و تعالی برد، پس خدای تعالی به او وحی نمود که آنان را امر به خوردن گوشت گاو با چغندر کند.

۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۹. ترجمه: خدا شما را به سوگندهای بیپوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] می‌خورید [و می‌شکنید] شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای و کسی که [هیچ یک از اینها را] نیابد [باید] سه روز روزه بدارد این

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): «رُوی أَنْ مَنْ قَصَدَ إِلَى مَضْلُوبٍ فَتَنَزَّرَ إِلَيْهِ وَجَبَ عَلَيْهِ الْغُسْلُ عُقُوبَةً»^۱

۱۰. شمرده شدن از سنت:

یکی دیگر از ارکان استجماع، «شمرده شدن از سنت» است. یعنی از هر روایت معتبری که امری را از سنت، که «سنت نبوی» منظور است، برشمارد، می‌توان استجماع قانون نمود.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مِنَ السُّنَّةِ وَالْبِرِّ أَنْ يُكْتَبَى الرَّجُلُ بِإِسْمِ أَبِيهِ»^۲

۱۱. حق:

یکی دیگر از ارکان استجماع، «حق» است؛ به این معنی که از روایات معتبری که حقی برای کسی یا چیزی ثابت می‌نماید، می‌توان استجماع قانون نمود.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْحَقِّ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيَهُ وَ يَعُودَهُ إِذَا مَرَضَ وَ يُنْصَحَ لَهُ إِذَا غَابَ وَ يُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ وَ يَجِيبُهُ إِذَا دَعَاهُ وَ يَتَّبَعُهُ إِذَا مَاتَ»^۳

است کفاره سوگندهای شما وقتی که سوگند خوردید و سوگندهای خود را پاس دارید.
۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۸. ترجمه: روایت شده است هر کس با قصد، به دیدن بردارکشیده‌ای برود، غسلی بر او واجب می‌شود به کفاری این کارش.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۲. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: از سنت [استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم)] و از نیکی، این است که مرد، کنیه‌ای انتخاب کند که نام پدرش در آن باشد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۷۱. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش این است که هر گاه او را دید، بر او سلام کند و چون مریض شد، عیادتش کند و در نبود او خیرخواهش باشد و چون عطسه کرد، سرسلامتی‌اش

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «حَقُّ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَنْ يُعَلِّمَ إِخْوَانَهُ وَحَقُّ عَلَى إِخْوَانِهِ إِذَا قَدِمَ أَنْ يَأْتُوهُ»^۱

۱۲. شایستگی:

از دیگر مواردی که می‌توان از آن قانون استجماع کرد، آیات و روایات معتبری است که «شایستگی» کاری را بیان می‌نماید.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُوَاخَاةَ الْكُذَّابِ»^۲

۱۳. شادی و غم شیطان:

از آنجا که ابلیس لعین (شیطان) به تصریح قرآن کریم، دشمن قسم‌خورده‌ی بنی‌آدم است، به حکم عقل، هر کاری که بر او دشوار بیاید و او را به غضب بیاورد، مطلوب است و هر کاری که او را شادان کند، به نحوی مضر به کمال و سعادت انسان است. با این مقدمه، یکی از مواردی که می‌توان از آن قانون استجماع کرد، آیات و روایات معتبری است که دلالت بر «شادی یا غم شیطان» از انجام عملی خاص توسط انسان دارد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَا مِنْ عَمَلٍ أَشَدَّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَنْ يَرَى ابْنَ آدَمَ سَاجِدًا لِأَنَّهُ أَمَرَ بِالشُّجُودِ فَعَصَى وَ هَذَا

دهد و چون او را دعوت کرد، قبول کند و چون مُرد، تشییع جنازه‌اش نماید.
۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۷۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: حق است بر مسلمان که چون اراده‌ی سفر داشته باشد، برادران را آگاه سازد و حق است بر برادرانش که چون از سفر آمد، به استقبال او بروند.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۱. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: شایسته است که مرد مسلمان از برادری با دروغگو بپرهیزد.

أَمَرَ بِالسُّجُودِ فَأَطَاعَ فِيمَا أُمِرَ^۱

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَا أَحْسَنَ مُؤْمِنٌ إِلَى

مُؤْمِنٍ وَلَا أَعَانَهُ إِلَّا خَمَشَ وَجْهَهُ لِإِبْلِيسَ وَ قَرَّحَ قَلْبُهُ»^۲

❁ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَا يَزَالُ إِنْ لَيْسَ فَرِحًا

مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانَ فَإِذَا التَّقِيَا اضْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ وَ تَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ وَ نَادَى يَا

وَيْلَهُ مَا لَقِيَ مِنَ التُّبُورِ»^۳

۱۴. تقدیر عدم جواز:

از موارد دیگری که می‌توان از آن قانون استجماع کرد، آیات و روایات معتبری است که بتوان به روشنی، کلماتی مانند «لایجوز» یا «لاینبغی» را برایش در تقدیر گرفت.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَا هِجْرَةَ

فَوْقَ ثَلَاثٍ»^۴. که می‌توان آن را در اصل، «لا يجوز الهجرة» یا «لا ينبغی

الهجرة» دانست و استجماع قانون نمود.

۱. خصال، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۱۶. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هیچ عملی بر شیطان، سخت‌تر از این نیست که فرزند آدم را سجده‌کننده ببیند؛ زیرا او امر به سجده شد ولی نافرمانی کرد و این [انسان ساجد]، امر به سجده شد و اطاعت کرد آنچه بدان امر شده بود.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هیچ مؤمنی به مؤمن دیگری نیکی نمی‌کند مگر این که [با این نیکی کردن]، صورت ابلیس را می‌خراند و قلبش را جریحه‌دار می‌سازد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۶. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: همواره شیطان از این که دو مسلمان با یکدیگر قهر باشند، شادمان است، پس چون با یکدیگر ملاقات [و آشتی] کنند، زانوهایش بلرزد و بهم بخورد و بندهایش از هم بگسلد و از هلاکتی که به او می‌رسد، فریاد می‌کشد: ای وای بر من.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: قهر بیشتر از سه روز نیست.

۱۵. موجبات و موانع ورود به بهشت:

از موارد دیگری که می‌توان از آن قانون استجماع کرد، آیات و روایات معتبری است که کاری را موجب ورود به بهشت یا مانع از ورود به بهشت بر می‌شمارد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»^۱

۱۶. موجبات و موانع ورود به جهنم:

از موارد دیگری که می‌توان از آن قانون استجماع کرد، آیات و روایات معتبری است که کاری را موجب ورود به جهنم یا مانع از ورود به جهنم بر می‌شمارد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «الْكِبْرُ مَطَايَا النَّارِ»^۲
❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ جَلَسَ فِي مُصَلَّاهُ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَتَرَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»^۳

۱۷. ثروت آفرینی و فقر آوری:

با توجه به آموزه‌های اسلام در مطلوبیت ثروت و مذموم بودن فقر^۴، یکی

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱۰. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: کسی که ذره‌ای تکبر در قلبش باشد، داخل بهشت نخواهد شد.

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۲۲۲. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: تکبر، مرکب [رساندن صاحبش به] آتش است.

۳. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۹؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۰۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس در مصلايش از نماز صبح تا طلوع آفتاب بنشیند، خدای تعالی او را از آتش [جهنم] بپوشاند.

۴. به عنوان نمونه، به روایات زیر توجه کنید:

اول: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «عَنِّي يُحْجَرُكَ عَنِ الظُّلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَقْرٍ يَحْمِلُكَ عَلَى الْإِثْمِ؛

دیگر از ملاک‌های استجماع قانون، آیات و روایات معتبری است که عملی را موجب جلب ثروت، دفع فقر و زیاد شدن روزی بر می‌شمارد یا عملی را مایه‌ی فقر، پریشان‌حالی، بدهکاری و کم‌شدن روزی معرفی می‌فرماید.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث - زیاد شدن روزی): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

بی‌نیازی‌ای که تو را از ستمکاری نگه‌دارد، بهتر است از ناداری‌ای که تو را مجبور به گناه کند» (کافی، محدث کلینی، جلد ۹، صفحه‌ی ۵۲۷، باب الاستعانة بالدنيا على الآخرة؛ من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۶۶، باب المعایش و المكاسب؛ تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۲۸، باب المكاسب؛ روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسی اول، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۴۸، باب المعایش و المكاسب؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۴۱؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۳۱، باب استحباب الاستعانة بالدنيا على الآخرة؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۱۹، صفحه‌ی ۱۵، حدیث ۱۱)

دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا وَ كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدْرَ؛ نزدیک است که فقر، به ناسپاسی تبدیل شود و حسادت، بر قدر، غالب آید» (کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۰۷، باب الحسد؛ امالی، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۲۹۵، المجلس التاسع و الأربعون)

سوم: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛ فقر، مرگ بزرگ است» (نهج البلاغة، حکمت ۱۶۳)

چهارم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ» فقال رجلٌ: أ يعذلان؟ قَالَ: «نَعَمْ». ترجمه: بار خدایا! من از کفر و فقر به تو پناه می‌برم. مردی عرض کرد: آیا این دو با هم برابرند؟ فرمودند: آری. (کنز العمال، متقی هندی، رقم ۱۶۶۸۷)

پنجم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغَنَى؛ خوب یاری‌گری است بر پرهیزکاری، بی‌نیازی» (الجعفریات/الأشعثیات، محمد بن اشعث، صفحه‌ی ۱۵۵، باب فضل الغنى؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۴۹؛ من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۵۶، باب المعایش و المكاسب؛ عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، احسائی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶۷، الفصل العاشر فی أحادیث تتضمن شيئاً من الآداب الدینیة)

ششم: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «نعم العون على تقوى الله المال؛ خوب یآوری است بر پرهیزکاری، مال» (شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، جلد ۱۹، صفحه‌ی ۲۲۷)

«التَّعْقِيبُ أَبْلَغُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْبِلَادِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث - دفع فقر): عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: «الْعَقِيبُ يُنْفِي الْفَقْرَ»^۲

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث - فقرآور): عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «أَيَّمَا رَجُلٍ دَعَا عَلَى وُلْدِهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ الْفَقْرَ»^۳

۱۸. موجبات آمرزش گناهان:

از آنجا که بزرگترین مانع برای رسیدن به درجات عالی‌هی بهشت، گناهان هر انسان است و با توجه به این که بهترین عامل برای نجات یافتن از درکات جهنم، آمرزیده شدن و نادیده گرفته شدن گناهان توسط خدای غفار و غفور است، از آیات و روایات معتبری که کاری را موجب آمرزیده شدن گناهان معرفی می‌نماید، می‌توان استجماع قانون نمود.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِيَجْعَلَ بِنِ أَبِي طَالِبٍ: «يَا جَعْفَرُ أَلَا أَمْنُحُكَ أَلَا أُعْطِيكَ أَلَا أَحْبُوكَ أَلَا أَعْلَمُكَ صَلَاةً إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَهَا لَوْ كُنْتَ فَرَزْتَ مِنَ الرَّحْفِ وَ كَانَ عَلَيْكَ مِثْلُ زَمَلٍ غَالِجٍ وَ زَبَدِ الْبَحْرِ

۱. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خواندن تعقیبات در طلب روزی، رساننده‌تر از تجارت یا جستجوی شهرهاست.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۷۰، باب العقیق؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۷۶۷؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۵، باب استحباب التختم بالعقیق؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۸، يستحب التختم بالعقیق؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۳۵۷، حدیث ۱. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) فرمودند: [همراه داشتن یا به دست کردن انگشتر] عقیق، فقر را دور می‌کند.

۳. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، صفحه‌ی ۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۹۹، باب ۲: فضل الأولاد و ثواب تربیتهم و کیفیتها. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر مردی که فرزندانش را نفرین کند، خدای تعالی فقیرش می‌سازد.

- دُنُوبًا غُفِرَتْ لَكَ» قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ...»^۱
- ❖ نمونهی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي فَرِيضَةٍ مِنَ الْفَرَائِضِ نَادَى مُنَادٍ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا مَضَى فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ»^۲
- ❖ نمونهی ۳ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ اسْتَعْفَرَ اللَّهَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»^۳
- ❖ نمونهی ۴ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً بُورِكَ عَلَيْهِ... وَ مَنْ قَرَأَهَا مِائَةً مَرَّةً غُفِرَتْ لَهُ دُنُوبٌ خَمْسِينَ وَ عَشْرِينَ سَنَةً مَا خَلَا الدَّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ»^۴

-
۱. من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۱، صفحهی ۵۵۲. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) به جعفر بن ابی طالب فرمودند: ای جعفر، آیا تو را مرحمتی ندهم؟! آیا به تو عطا نکنم؟! آیا هدیه به تو ندهم؟! آیا تو را نمازی نیاموزم که اگر آن را بخوانی و از جنگ گریخته باشی و بر تو مانند ریگ بیابان و کف دریا گناه باشد، بخشیده شوی؟! عرض کرد: آری ای پیامبر خدا. فرمودند: چهار رکعت نماز می خوانی...
۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۶، صفحهی ۱۴۹، باب استحباب قراة الحديد و المجادلة و...؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۴، صفحهی ۱۹۱، باب استحباب القراة فی الفرائض بالقدر و التوحيد حتى الفجر. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس سورهی قدر را در نمازی از نمازهای واجبش بخواند، ندادهندهای ندا می دهد: ای بندهی خدا، خدای تعالی گناهان گذشته ات را بخشید، عمل را از سر گیر.
۳. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شيخ صدوق، صفحهی ۱۶۵، ثواب من استغفر الله سبعین مرة بعد صلاة الفجر؛ خصال، شيخ صدوق، جلد ۲، صفحهی ۵۸۱، ثواب من استغفر الله عز و جل بعد صلاة الفجر سبعین مرة؛ جامع الأخبار، شعیری، صفحهی ۵۷، الفصل السادس و العشرون فی الاستغفار؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۶، صفحهی ۴۸۰، باب نبذة مما يستحب أن یزاد فی تعقیب الصبح؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۳، صفحهی ۲۰۶، الثامن: فی التعقیبات المخصوصة بالصبح؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۸۰، صفحهی ۱۱۱، باب ۱۰: تحقیق منتصف الليل و منتهاه. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: هر کس بعد از نماز صبح، هفتاد مرتبه استغفار کند، خدای تعالی او را می آمرزد.
۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحهی ۶۱۹، باب فضل القرآن؛ مرآة العقول فی شرح أخبار

۱۹. تصریح به نافرمانی:

روایاتی که تصریح دارد انجام دادن یا ترک کردن کار خاصی، معصیت و نافرمانی حق تعالی است، یکی دیگر از ارکان استجماع قوانین است.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ قَعَدَ عِنْدَ سَبَابٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ تَعَالَى»^۱

۲۰. مشروط به شاد شدن:

از موارد دیگری که می‌تواند ما را در استجماع قوانین یاری رساند، چیزهایی است که مشروط به شاد شدن معرفی شده است.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِي الشُّدَّةِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ»^۲

❦ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ فَلْيُطَبِّ مَكْسَبَهُ»^۳

❦ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ

آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۵۰۷، حدیث ۱. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: هر کس سوره‌ی توحید را یک مرتبه بخواند، برکت می‌یابد... و هر کس آن را صد مرتبه بخواند، گناهان بیست و پنج ساله‌اش آمرزیده می‌شود، جز خون [بناحقی که ریخته باشد] و مال‌ها [بی که غصب کرده باشد].

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۹. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس در نزد کسی که به دوستان خدا فحش می‌دهد بنشیند، خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۷۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که خوشحال می‌شود دعایش در سختی‌ها مستجاب شود، در آسانی‌ها بسیار دعا کند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۸۶. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس خوشحال می‌شود که دعایش مستجاب شود، درآمدش را پاکیزه سازد.

يَمْشِي مَمْشَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ فَلْيَمْشِ بِجَنَبِي السَّرِيرِ^۱

۲۱. خوش آمد و خوش نیامد استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام):

از موارد دیگری که می‌تواند راهنمای استجماع قانون باشد، آن است که «خوش آمد» یا «خوش نیامد»ی از سوی استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) در مورد موضوعی صادر شده باشد. با توجه به پیش فرض ثابت شده که آن بزرگواران از روی هوای نفس و بدون جهت نسبت به موضوعی اظهار «خوش آمدن» و «خوش نیامدن» نمی‌کنند^۲، می‌توان به راحتی از این نشانه به سوی استجماع قانون، راه یافت.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): أَقْرَأَ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟ قَالَ: «لَا يُعْجِبُنِي أَنْ تَقْرَأَهُ فِي أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ»^۳

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَرَّاقِ قَالَ عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كِتَابًا فِيهِ قُرْآنٌ مُخْتَمٌّ مَعْشَرٌ بِالذَّهَبِ وَ كُتِبَ فِي آخِرِهِ سُورَةٌ بِالذَّهَبِ فَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَعْجَبْ فِيهِ شَيْئًا إِلَّا كِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ وَ قَالَ: «لَا يُعْجِبُنِي أَنْ يُكْتَبَ الْقُرْآنُ إِلَّا بِالسَّوَادِ كَمَا كُتِبَ أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۷۰. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: هر کس دوست دارد بر رهگذر [فرشتگان از] نویسندگان باکرامت [اعمال] راه برود، در دو طرف تابوت حرکت کند.

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست» (سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴)
 ۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۱۷. ترجمه: راوی می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا قرآن را در یک شب ختم کنم؟ فرمودند: خوشم نمی‌آید در کمتر از یک ماه ختم کنی.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۲۹. ترجمه: راوی می‌گوید کتابی بر امام صادق (علیه السلام) عرضه کردم که در آن قرآنی طلاکاری بود و در آخرش سوره‌ای با طلا نوشته

- ❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ يُعْبَدُ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^۱
- ❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث): أَمَرْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنْ نُكَلِّبَ وَ لَا نُسَمِّي شَيْئًا وَ قَالَ: «أَصْحَابُ الْإِضْمَارِ أَحَبُّ إِلَيَّ»^۲

۲۲. اعلام جنگ با خدای تعالی:

یکی دیگر از چیزهایی که می‌تواند ما را در استجماع قانون از آیات مبارکه و روایات شریفه یاری رساند، این است که انجام عملی در حکم اعلام جنگ با خدای تعالی معرفی شده باشد. با این نشانه، به روشنی می‌توان قانون متناسب با آن آیه یا روایت را استجماع نمود.

- ❖ نمونه‌ی ۱ (آیه): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ»^۳
- ❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «قَالَ اللَّهُ

شده بود. پس آن را به ایشان نشان دادم و عیبی جز نوشتن قرآن به طلا نگرفتند و فرمودند: خوشم نمی‌آید که قرآن جز با مرکب سیاه، همچنان که اولین بار نوشته شد، نوشته شود.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۲۹. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: خدای تعالی در روز جمعه به چیزی محبوب‌تر در نزد من از صلوات بر محمد و خاندان محمد پرستیده نمی‌شود.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۳۳. ترجمه: راوی می‌گوید امام صادق (عليه السلام) به ما امر کردند که لیبک بگوئیم ولی نامی از چیزی نبریم و فرمودند: آنان که در نیت می‌گیرند، در نزد من محبوب‌تر هستند.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۸ و ۲۷۹. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید. و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

تَبَارَكَ وَتَعَالَى: مَنْ أَهَانَ لِي وَوَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُخَارَبَتِي»^۱
 ❀ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ
 جَلَّ: قَدْ نَابَدَنِي مَنْ أَدَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ»^۲

❀ نمونه‌ی ۴ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لَقَدْ أَشْرَى
 رَبِّي بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَ شَافَهَنِي إِلَيَّ أَنْ قَالَ لِي: يَا
 مُحَمَّدُ مَنْ أَدَلَّ لِي وَوَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَنِي بِالْمُخَارَبَةِ وَ مَنْ خَارَبَنِي خَارَبْتُهُ»^۳

۲۳. تهدید:

یکی دیگر از چیزهایی که می‌تواند ما را در استجماع قانون راهنمایی کند،
 «تهدید»هایی است که در کتاب خدا و زبان مبارک استادان منهاج
 فردوسیان (علیهم‌السلام) نسبت به مطلبی آمده است.

❀ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ شَمِيتَ
 بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَتَنَ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۱. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: هر کس دوست مرا اهانت کند، برای جنگ با من کمین کرده است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۲. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خدای عز و جل می‌فرماید: هر کس بنده‌ی مؤمن مرا خوار سازد، [دستور و ولایت] مرا به دور انداخته است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۳. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: پروردگارم مرا به معراج برد پس به من از پشت حجاب وحی کرد آنچه وحی کرد و با من سخن گفت تا این که به من گفت: ای محمد، کسی که دوست مرا خوار سازد، برای جنگ با من کمین کرده است و کسی که با من بجنگد، من با او می‌جنگم.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۹. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس برای گرفتاری‌ای که به برادرش رسیده باشد، او را سرزنش کند، از دنیا خارج نمی‌شود مگر این که به همان گرفتاری در افتد.

۲۴. دشمنی با خدای تعالی:

از جمله چیزهایی که می‌تواند ما را در استجماع قانون، راهنما باشد، کارهایی است که مایه‌ی دشمنی با خدای تعالی و استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) شمرده شده است یا موجب می‌شود که خدا و پیامبر، دشمنش گردند.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ ثُمَّ لَمْ يُنَاصِحْهُ فِيهَا كَانَ كَمَنْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ»^۱

۲۵. فعل استاد در مقام آموزش:

از مواردی که می‌توان از آن استجماع قانون کرد، گزارشی است که از فعل استاد رسیده باشد ولی با این تصریح که این فعل، در مقام آموزش دادن احکام انجام شده است. این نوع استجماع، از موارد استثناء در «فعل استاد» است که بحثش در فصل نهم خواهد آمد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) يَوْمًا: «يَا حَمَادُ تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ؟» قَالَ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي أَنَا أَحْفَظُ كِتَابَ حَرِيرٍ فِي الصَّلَاةِ. فَقَالَ: «لَا عَلَيْكَ يَا حَمَادُ. فَمُ فَضَلٌّ» قَالَ فَقُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْقِبْلَةِ فَاسْتَفْتَحْتُ الصَّلَاةَ فَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ. فَقَالَ: «يَا حَمَادُ لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ. مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يَأْتِي عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَةً». قَالَ حَمَادُ فَأَصَابَنِي فِي نَفْسِي الدُّلُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَعَلَّمَنِي الصَّلَاةَ فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام)

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۶۳. ترجمه: امام صادق (عليه‌السلام) فرمودند: هر کس در راه برآوردن نیاز برادرش قدم بردارد ولی خیرخواهانه اقدام نکند، مانند کسی است که به خدا و پیامبرش خیانت کرده باشد و خدا دشمنش خواهد بود.

مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ مُنْتَصِباً فَأَرْسَلَ يَدَيْهِ جَمِيعاً عَلَى فَخْذَيْهِ قَدْ ضَمَّ أَصَابِعَهُ وَ قَرَّبَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ حَتَّى كَانَ بَيْنَهُمَا قَدْرُ ثَلَاثِ أَصَابِعٍ مُنْفَرَجَاتٍ وَ اسْتَقْبَلَ بِأَصَابِعِ رِجْلَيْهِ جَمِيعاً الْقِبْلَةَ لَمْ يُحَرِّفْهُمَا عَنِ الْقِبْلَةِ وَ قَالَ بِخُشُوعٍ اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قَرَأَ الْحَمْدَ بِتَرْتِيلٍ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ... فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الشَّهْدِ سَلَّمَ فَقَالَ: «يَا حَمَّادُ هَكَذَا صَلِّ»^۱

۲۶. الگوبرداری از فعل استاد:

از موارد دیگری که می‌توان از آن استجماع قانون کرد، گزارشی است که از فعل استاد رسیده باشد و پس از آن، الگوبرداری از این کار، توصیه شده باشد. این نوع استجماع، از موارد استثناء در «فعل استاد» است که بحثش در فصل هشتم خواهد آمد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْأَخْرَةَ أَمَرَ بِوُضُوئِهِ وَ بِوَاكِهِ يُوضِعُ عِنْدَ رَأْسِهِ مَحْمَرًا فَيَرْفُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَ يَتَوَضَّأُ وَ يُصَلِّي

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۱۱. ترجمه: راوی می‌گوید روزی امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: ای حماد آیا نیکو نماز می‌خوانی؟ عرض کردم: آقای من، من کتاب حریر در نماز را حفظ هستم. فرمودند: نشد، برخیز و نماز بخوان. پس ایستادم و رو به قبله نماز خواندم و رکوع و سجده کردم. بعد از نماز، حضرت فرمودند: ای حماد، نیکو نماز نمی‌خوانی. چقدر زشت است برای مردی از شما [شیعیان و پیروان ما] که شصت ساله و هفتاد ساله شود ولی یک نماز را نتواند با حدودش بجا آورد.

راوی می‌گوید: در خودم احساس خواری کردم. پس گفتم: فدایتان شوم، نماز را به من بیاموزید. حضرت رو به قبله ایستادند و دست‌هایشان را بر روی ران‌هایشان گذاشتند و انگشتان‌شان را به هم چسبانند و بین پاهایشان به اندازه‌ی سه انگشت فاصله انداختند و سر انگشتان پاهایشان را رو به قبله کردند و با خشوع، فرمودند: «الله اکبر». سپس سوره‌ی حمد را شمرده خواندند و سوره‌ی توحید و... پس از فراغت از تشهد، سلام دادند. سپس فرمودند: ای حماد، اینگونه نماز بخوان.

أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ. ثُمَّ يَرْقُدُ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَ يَتَوَضَّأُ وَ يُصَلِّي أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ. ثُمَّ يَرْقُدُ حَتَّى إِذَا كَانَ فِي وَجْهِ الصُّبْحِ قَامَ فَأَوْتَرَ ثُمَّ صَلَّى الرَّكَعَتَيْنِ». ثُمَّ قَالَ: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱

۲۷. آداب جاهلیت:

کلمه «جاهلیت» ریشه در قرآن دارد و برای اولین بار در آیات مدنی مطرح گردید. در آیات زیر، به صراحت واژه‌ی جاهلیت آمده است:

۱- خداوند در توصیف کفار مکه می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْخَمِيَةَ خَمِيَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عرب جاهلی، یاری کردن خویشان در هر فرصت و شرایطی بود.^۳ به طوری که در ضرب المثل آنها آمده است که «برادرت را یاری کن، چه ظالم باشد، چه مظلوم».

۲- خداوند در مورد زنان می‌فرماید: «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۴۵. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چون نماز عشاء می‌خواندند، امر می‌کردند ظرف آب سرپوشیده‌ای و مسواکشان را در کنار سرشان بگذارند. پس می‌خوابیدند چندان که خدا می‌خواست. پس بلند می‌شدند و مسواک می‌زدند و وضو می‌گرفتند و چهار رکعت نماز می‌خواندند. سپس می‌خوابیدند. سپس بر می‌خاستند و مسواک می‌زدند و وضو می‌گرفتند و چهار رکعت نماز می‌خواندند. سپس تا نزدیک صبح می‌خوابیدند. آنگاه بر می‌خاستند و نماز وتر و دو رکعت [نافله‌ی صبح] می‌خواندند. سپس فرمودند: یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.

۲. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۶. ترجمه: آنگاه که کافران در دل‌های خود، تعصب، تعصب جاهلیت ورزند.

۳. تاریخ ادبیات عرب، نیکسون، صفحه‌ی ۷۹.

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳. ترجمه: و در خانه‌هایتان قرار بگیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت‌های خود را آشکار نکنید.

در این آیه، روی سخن با زنان است، بویژه زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده و آنان را از اندیشه و پدیده‌ی جاهلی بر حذر داشته تا دیگر زنان مسلمان بدانند از آنجا که احتمال سقوط در مرداب جاهلیت، برای زنان پیامبر وجود دارد، این احتمال برای آنها نیز هست. یعنی این که زن باید ثبات داشته و خود را با آلودگی‌های جاهلی دمساز نکند و به خودآرایی جاهلانه نپردازد.

۳- خدای تعالی در توبیخی آشکار می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۱

مصدق جاهلیت در آیه‌ی فوق، خودگرایی است که از مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده‌ی نظام جاهلی محسوب می‌شود و بیانگر نوعی فساد سیاسی در جامعه‌ی جاهلی است.

۴- خداوند در نکوهش خودخواهان می‌فرماید: «وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲

در این آیه، هر پنداری نسبت به خداوند که با باورهای اسلامی سازگار نباشد، پندار جاهلی خوانده شده است. چون این مردم نسبت به خداوند، چگونگی و قدرت خداوند و تحقق وعده‌های او پندار نادرست داشتند که غیر مطابق با واقع بوده، اوصافی که مردم زمان جاهلیت، خدا را به آن وصف می‌کردند. شرک و بت پرستی بدترین نوع انحراف فکری در عصر جاهلی بود که آنها را از توحید و خداشناسی دور کرده بود. هر چند که در پرتوی تعلیمات حضرت

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵. ترجمه: آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از خدا بهتر است»

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۴. ترجمه: و گروهی در فکر جان خود بودند، و در باره‌ی خدا، گمان‌های ناروا همچون گمان‌های جاهلیت می‌پردند.

ابراهیم (علیه السلام) و برخی پیامبران پیشین، در زوایای دل خود، خدا را می‌شناختند و او را آفریدگار جهان می‌دانستند، ولی در عمل، برخی از پدیده‌های عالم، مثل بت‌های دست ساخته را شریک خدا قرار می‌دادند.

آنچه در این آیه به عنوان مصداق جاهلی ذکر شده است خودخواهی، خودبینی، خودپرستی و خودکامگی است که به دنبال آن، قدرت‌گرایی و سلطه‌جویی بروز می‌کند و انسان را از خدا و آخرت دور می‌نماید.

در قرآن، جاهلیت به عنوان یک مفهوم تلقی می‌شود نه یک زمان؛ اگرچه در برخی از متون اسلامی به زمان جاهلیت قبل از اسلام اشاره شده است، ولی این به آن علت است که می‌خواسته از یک روش مقایسه‌ای استفاده کند، ولی باز در این موارد نیز به خصلت‌های جاهلی تکیه شده نه زمان جاهلی.

قرآن کریم عصر قبل از بعثت را عصر گمراهی آشکار معرفی می‌نماید، گمراهی که در بینش، رفتار و قضاوت مردم مشاهده شده و خداوند آنها را با وصف جاهلیت مطلق توصیف می‌نماید.

مهم‌ترین متن و منبع تاریخی اسلام پس از قرآن، نهج البلاغه است که می‌توان مفهوم جاهلیت را به روشنی از آن به دست آورد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) عصر جاهلیت را چنین توصیف می‌نماید: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعَلَمِ الْمَأْتُورِ، وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَ الثُّورِ السَّاطِعِ، وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ، وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ، وَ اِحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَ تَحْذِيراً بِالْآيَاتِ، وَ تَحْوِيفاً بِالْمَثَلَاتِ، وَ النَّاسِ فِي فِتْنٍ أَنْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ، وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ، وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ، وَ تَشَّتْ الْأُمُرُ، وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ، وَ غَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهَدَى حَامِلٌ، وَ الْعَمَى شَامِلٌ. عَصَى الرَّحْمَنِ، وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ، وَ حُذِلَ الْإِيمَانُ، فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ، وَ تَنَكَّرَتْ

مَعَالِمُهُ، وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ، وَ عَفَّتْ شُرُكُهُ. أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ، فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ، وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ. بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ. وَ قَامَ لِيَاوُؤُهُ، فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَائِهَا، وَ وَطِنَتْهُمْ بِأَطْلَافِهَا، وَ قَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا. فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ»^۱

حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةِ مِنَ الْأَمَمِ، وَ اغْتِزَامِ مِنَ الْفِتَنِ، وَ انْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ، وَ تَلَطُّ مِنَ الْخُرُوبِ. وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ، ظَاهِرَةُ الْعُرُورِ، عَلَى حِينِ اضْفِرَارِ مِنْ وَرَقِهَا، وَ إِيَّاسِ مِنْ ثَمَرِهَا، وَ اغْوَارِ مِنْ مَائِهَا. قَدْ دَرَسَتْ مَنَازُ الْهَدْيِ، وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدْيِ. فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ، وَ طِعَامُهَا الْجَيْفَةُ، وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ، وَ دِثَارُهَا السَّيْفُ»^۲

۱. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲. ترجمه: و شهادت می‌دهم که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بنده و رسول اوست، و او را به دین مشهور، و نشانه‌ی معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار به سوی مردم فرستاد، تا شبهه‌های آنان را برطرف سازد، و با دلایل روشن، بر آنان اتمام حجت کند، و به آیات قرآن مردم را از هلاکت برحذر داشته، و از عواقب شوم معصیت بترساند، رسالت او به وقتی بود که مردم دچار فتنه‌ای بودند که ریسمان دین از اثر آن گسسته، و پایه‌های یقین متزلزل، و اصل دین گرفتار اختلاف، و همه‌ی امور درهم ریخته بود، راه‌هایی بر مردم تنگ، و مصدر هدایت پوشیده، چراغ راهنما خاموش، و گمراهی نسبت به همه فراگیر بود. خداوند نافرمانی می‌شد، و شیطان یاری داده می‌شد، ایمان ورشکسته، پایه‌هایش فرو ریخته، نشانه‌هایش متغیر و ناشناخته، راه‌هایش ویران و پوشیده، و آثار جاده‌هایش از بین رفته بود. شیطان را فرمان برده، راه‌های او را پیموده، و به آشخورهای او وارد شده بودند. آثار شیطان به وسیله‌ی متابعتش به کار افتاده، و پرچمش برافراشته شده بود، در فتنه‌هایی که همچون حیوان چموش آنان را لگدمال می‌کرد، و زیر سم خود می‌کوبید، و باز هم (به انتظار فتنه‌ای بیش) بر سر شمشیر خود ایستاده بود. در آن فتنه سرگردان و حیران و نادان و دچار حیل‌های شیطان بودند.

۲. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۸۹. ترجمه: پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته‌ی رسالت منقطع، و خواب غفلت ملت‌ها طولانی، و فتنه‌ها جدی، و امور حیات از هم گسیخته، و آتش جنگ‌ها شعله‌ور بود. نور دنیا در کسوف، و دنیا با ظهور چهره‌ی فریبنده در حال خودنمایی، برگ‌های درخت زندگی زرد، نومی‌دی از بارور شدن شجره‌ی حیات بر دل‌ها

از بحث مربوط به جاهلیت در قرآن، روایات و حتی متون تاریخی، این نتایج حاصل می‌شود:

۱- جاهلیت، برهه‌ی محدودی از زمان در خلال تاریخ نیست بلکه جاهلیت، زمان‌شمول و مکان‌شمول است. حالت و کیفیت خاصی است که در هر زمان و مکان می‌تواند پدید آید و محدود به زمان و مکان نیست. بنا بر این، جاهلیت مفهوم است نه زمان.

۲- جاهلیت تنها مفهومی مقابل علم و تمدن نیست، بلکه در برابر حلم است و مرتبه‌ای در برابر عقل محسوب می‌شود.

۳- جاهلیتی که در قرآن و سنت بیان شده است، یک نوع حالت نفسانی و کیفیت روانی است که از پیروی از هدایت الهی سر باز می‌زند و حکومت را در امور و مسائل زندگی به رسمیت نمی‌شناسد و به این جهت، خودگرایی، خودخواهی و خودآرایی، از معانی و مصادیق اصلی جاهلیت در قرآن و روایات است.

با توجه به آنچه گذشت، از دیگر مواردی که می‌تواند راهنمای استجماع قانون باشد، روایاتی است که عمل خاصی را از آداب و رسوم جاهلیت می‌شمارد. با توجه به این که همت اسلام بر محو آثار و آداب جاهلیت است^۱، از انتساب

چیره، و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه‌های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود. دنیا به اهلش روی زشت نموده، و نسبت به خواهنده‌اش عبوس بود. میوه‌اش فتنه، غذایش مردار، جامه‌ی زیرش ترس، و جامه‌ی رویش شمشیر بود.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ فَتْحِ مَكَّةَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي النَّاسِ خُطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ التَّفَاخُرَ بِآبَائِهِا وَ عَشَائِرِهَا». ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: روز فتح مکه، پیامبر خدا در میان مردم ایستادند و خدای را ستایش کردند و بر او ثنا گفتند. سپس فرمودند: ای مردم، آنان که هستند به آنان که نیستند برسانند همانا خدای تبارک و تعالی نخوت جاهلیت و فخر فروشی

یک عمل به آداب جاهلیت، به سادگی می‌توان به مذموم بودن آن عمل پی برد.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الذَّمُّ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عليه السلام) قَالَ: «ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ الْفَخْرُ بِالْأَنْسَابِ وَ الطَّغْنُ بِالْأَحْسَابِ وَ الْاسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ»^۲

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا يَتَّبِعِي أَنْ تَتَوَشَّحَ بِإِزَارٍ فَوْقَ الْقَمِيصِ وَ أَنْتَ تُصَلِّي وَ لَا تَتَرَزَّ بِإِزَارٍ فَوْقَ الْقَمِيصِ إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ فَإِنَّهُ مِنْ زِيِّ الْجَاهِلِيَّةِ»^۳

۲۸. بدعت:

«بدعت» در اصطلاح، «إِدْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ»^۴ است. یعنی این که انسان، چیزی که جزء شریعت نیست را به آن نسبت دهد. از دیگر مواردی که

به پدران و خانواده‌ها را با اسلام از شما برد. (الزهد، حسین بن سعید، صفحه‌ی ۵۶، باب التواضع و الکبر)

۱. صحیفة الرضا (عليه السلام)، صفحه‌ی ۷۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خون‌مالی کردن سر نوزاد، از جاهلیت است.

۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۳۲۶. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: سه چیز از کارهای زمان جاهلیت است؛ نازیدن به نسب‌ها [ی پدران] و طعنه زدن به نژادها و طلب باران نمودن از ستارگان [نسبت دادن باران به ستارگان].

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۹۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: شایسته نیست که روی پیراهن، یک ملافه را به صورت توشیح آویزان کنی و نماز بخوانی. و شایسته نیست که روی پیراهن، یک ملافه را مانند لنگ حمام به کمر ببندی و نماز بخوانی. این گونه لباس، شیوه‌ی دوران جاهلیت بود.

۴. ترجمه: داخل کردن آنچه از دین نیست در دین.

یاری‌گر استجماع قانون می‌باشد، روایاتی است که عمل خاصی را «بدعت» معرفی کند.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «الْأَذَانُ الثَّلَاثُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِدْعَةٌ»^۱

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «الْوُضُوءُ بَعْدَ الْغُسْلِ بِدْعَةٌ»^۲

❁ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «صَلَاةُ الضُّحَى بِدْعَةٌ»^۳

❁ نمونه‌ی ۴ (حدیث): عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ بِدْعَةٌ بَنَى أُمِّيَّةٌ وَ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ أَصْلِ الْأَذَانِ»^۴

❁ نمونه‌ی ۵ (حدیث): سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ صَوْمِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ؟ فَقَالَ: «صَوْمٌ مَثْرُوكٌ بِنَزْوِلِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ الْمَثْرُوكُ بِدْعَةٌ»^۵

❁ نمونه‌ی ۶ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الْوُضُوءُ مَرَّةً مَرَّةً»

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۲۲، باب تهیئة الإمام للجمعة و خطبته و الإنصات. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: اذان سوم روز جمعه، بدعت است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۵، باب صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده. راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: وضو گرفتن بعد از غسل [جنابت] بدعت است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۵۳، باب تقدیم النوافل و تأخیرها و قضائها و صلاة الضحی. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: نماز ضحی، بدعت است.

۴. الأصول الستة عشر، صفحه‌ی ۲۰۵، کتاب زید النرسی. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: جمله‌ی «نماز بهتر از خواب است» بدعت بنی امیه است و آن از اصل اذان نیست.

۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه‌ی ۵۹۲، باب صوم عرفة و عاشوراء. ترجمه: از امام باقر (عليه السلام) در مورد روزه‌ی روز عاشورا پرسیدم، فرمودند: روزه‌ای است که با نازل شدن ماه رمضان، متروک شد و [انجام دادن] هر متروکی، بدعت است.

وَ مَنْ تَوَصَّأَ مَرَّتَيْنِ لَمْ يُؤْجَرْ وَ مَنْ تَوَصَّأَ ثَلَاثًا فَقَدْ أَبْدَعَ^۱

۲۹. تصرف شیطان در انسان:

از دیگر مواردی که می‌تواند در استجماع قانون، راهنما باشد، روایاتی است که انجام دادن یا ترک کردن عمل خاصی را موجب تصرف شیطان در روح یا جسم انسان بیان کرده است. با توجه به این مقدمه که شیطان، دشمن آشکار انسان است،^۲ هر آنچه زمینه‌ساز این تصرف باشد، مذموم است و باید

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۷، باب حد الوضوء و ترتیبه و ثوابه. ترجمه: وضو یک مرتبه [سستن] است و هر کس دو مرتبه وضو بگیرد [یعنی اعضای وضویش را بشوید] پاداشی ندارد و هر کس سه مرتبه وضو بگیرد [یعنی اعضای وضویش را بشوید] بدعت آورده است.

۲. قرآن کریم، در آیات متعدد، دشمنی شیطان برای انسان را به صراحت بیان می‌کند. از جمله‌ی این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

• محکم ۱: «وَ لَا تَتَّبِعُوا حُطُوتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». ترجمه: و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۸ و آیه‌ی ۲۰۸ و سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴۲)

• محکم ۲: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ». ترجمه: و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. (سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۲)

• محکم ۳: «وَ أَقْلُ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». ترجمه: آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم، و به شما نگفتم: بی‌تردید شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟ (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۲)

• محکم ۴: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». ترجمه: بدون شک شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. (سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۵)

• محکم ۵: «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا». ترجمه: زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است. (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵۳)

• محکم ۶: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ! اسْلُماً إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِجْوَكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى». ترجمه: پس گفتیم: ای آدم! مسلماً این [ابلیس] دشمنی است برای تو و همسرت، پس شما را از بهشت بیرون نکنند که در مشقت و رنج افتی. (سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۷)

• محکم ۷: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا». ترجمه: بی‌تردید شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید. (سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۶)

ترک شود.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِنَّ الْعَبْدَ يُوقِظُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فَإِنْ لَمْ يَقُمْ أَنَاهُ الشَّيْطَانُ فَبَالَ فِي أُذُنِهِ»^۱

۳۰. تعجب خدای تعالی:

تعجب در خداوند، معنای درست و روشنی ندارد، زیرا تعجب، کیف نفسانی است و از تغییر حال، ناشی می‌شود، در حالی که خدای سبحان، منزّه از هر گونه تغییر و تبدیل است. استاد معظم، حضرت صادق (عليه السلام) فرمودند: «لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْخُدُوتُ وَ لَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ»^۲ و همچنین امام رضا (عليه السلام) می‌فرمایند: «لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِإِنْعِيَارِ الْمَخْلُوقِ»^۳

● محکم ۸: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ». ترجمه: ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را پرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟ (سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۰)

● محکم ۹: «وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ». ترجمه: و شیطان شما را [از راه راست] باز ندارد، بی‌تردید او برای شما دشمنی آشکار است. (سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۶۲)

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۶. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: بنده در شب، سه بار بیدار می‌شود، پس اگر بر نخیزد، شیطان می‌آید و در گوشش ادرار می‌کند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱۶، باب معانی الأسماء و اشتقاقها؛ توحید، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۳۱۴، باب معنی الأول و الآخر؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۲، باب معنی الأول و الآخر؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۷۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۷۹، ذیل آیه‌ی ۳ سوره‌ی حدید؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۱، حدیث ۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۸۴، باب ۱۲: إثبات قدمه تعالی و امتناع الزوال علیه. ترجمه: نو شدن بر او واقع می‌شود و از حالی به حال دیگر جا بجا نمی‌شود.

۳. توحید، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۳۷، باب التوحید و نفی التشبیه؛ عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۵۱، خطبة الرضا (عليه السلام) فی التوحید؛ بحار الأنوار، علامه

روایات «تعجب خدای تعالی» دو دسته است؛ یک دسته را می‌توان به راحتی به «رضایت»، «خوش آمدن» و «خشنودی» حق تعالی معنی کرد. این دسته از روایات تعجب حق تعالی، می‌تواند دستمایه‌ی استجماع قانون باشد. ❀ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُعْجَبُ مِنَ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَلَدُهُ وَهُوَ يَحْمَدُ اللَّهَ فَيَقُولُ: يَا مَلَأْتُكَتِي عَبْدِي أَخَذْتُ نَفْسَهُ وَهُوَ يَحْمَدُنِي»^۱

دسته‌ی دوم، روایاتی است که تفسیر آن به «رضایت» حق تعالی، ممکن نیست، بلکه باید به «لیاقت تعجب» معنی شود. در این دسته از روایات، وقتی خدای تعالی می‌فرماید: «تعجب می‌کنم» باید چنین معنی کنیم: «تعجب دارد» یعنی جا دارد کسی که تعجب می‌کند، تعجب کند. از این دسته از روایات تعجب حق تعالی، قانونی استجماع نمی‌شود ولی می‌توان قاعده‌ی نظری استجماع نمود.

❀ نمونه‌ی ۱ (حدیث): استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در شرح سفر معراج فرمودند که خدای تعالی به من فرمود: «يَا أَحْمَدُ عَجِبْتُ مِنْ ثَلَاثَةٍ عَبْدِي عَبْدٌ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ وَهُوَ يَعْلَمُ إِلَيَّ مَنْ يَرْفَعُ يَدَيْهِ وَ قُدَّامَ مَنْ هُوَ وَ هُوَ يَنْعَسُ وَ عَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَهُ قُوَّةٌ يَوْمٍ مِنَ الْحَشِيشِ أَوْ غَيْرِهِ وَ هُوَ يَهْتَمُّ لِعَدِي وَ عَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَا يَدْرِي أَنِّي رَاضٍ عَنْهُ أَوْ سَاخِطٌ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَضْحَكُ»^۲

مجلسی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۲۹، باب ۴: جوامع التوحید. ترجمه: خدای تعالی با تغییر مخلوق، تغییر نمی‌کند.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۲۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) یا امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: همانا خدای عز و جل از مردی که فرزندش مرده و او خدا را ستایش می‌کند، تعجب می‌کند و می‌فرماید: ای فرشتگان من، جان بنده‌ام را گرفته‌ام و او مرا ستایش می‌کند.

۲. إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۰، الباب الرابع و الخمسون فيما سأل

۳۱. حضور یافتن و حضور نیافتن فرشته‌ها:

از دیگر مواردی که می‌تواند راهنمای استجماع قانون باشد، روایاتی است که انجام دادن برخی کارها را موجب حضور یافتن فرشتگان یا مانع حضور یافتن آنان معرفی می‌نماید.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث - حضور): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث - عدم حضور): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ جَبْرَيْلُ (عليه السلام): يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لَنَا نَدْحُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ إِنْسَانٍ وَ لَا بَيْتًا يُبَالُ فِيهِ وَ لَا بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ»^۲

رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ربه لیلۃ المعراج؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۲۶، صفحه‌ی ۱۴۳؛ الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، محدث عاملی، صفحه‌ی ۳۸۳، الباب الحادی عشر فیما ورد بشأن سیدنا و نبینا محمد بن عبد الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۴، صفحه‌ی ۲۲، باب ۲: مواعظ الله عز و جل فی سائر الکتب السماوی و فی الحدیث القدسی و فی مواعظ جبرئیل. ترجمه: ای احمد، از سه بنده تعجب می‌کنم؛ بنده‌ای که داخل در نماز می‌شود و می‌داند به سوی چه کسی دستانش را بلند می‌کند و در مقابل چه کسی ایستاده است ولی چرت می‌زند و تعجب می‌کنم از بنده‌ای که روزی یک روزش را دارد ولی غصه‌ی فردا می‌خورد و تعجب می‌کنم از بنده‌ای که نمی‌داند من از او راضی هستم یا بر او غضبناکم ولی او می‌خندد.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۹. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت می‌شود و خدای عز و جل در آن یاد می‌گردد، برکتش زیاد می‌شود و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند و شیطان‌ها از آن دور می‌گردند و برای اهل آسمان‌ها می‌درخشد همچنان که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۹۳. ترجمه: امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: جبرئیل (علیه‌السلام) به استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عرض کرد: ما [فرشتگان] وارد خانه‌ای که در آن، مجسمه [یا عکس] انسانی باشد و خانه‌ای که ادرار در آن باشد و خانه‌ای که

۳۲. حضور یافتن و حضور نیافتن شیطان‌ها:

از دیگر مواردی که می‌تواند راهنمای استجماع قانون باشد، روایاتی است که انجام دادن برخی کارها را موجب حضور یافتن شیاطین یا مانع حضور یافتن آنان معرفی می‌نماید.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث - حضور): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: الْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ^۱

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث - عدم حضور): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ^۲

۳۳. خیر داشتن و خیر نداشتن:

از دیگر مواردی که می‌تواند راهنمای استجماع قانون باشد، روایاتی است که دلالت بر داشتن یا نداشتن «خیر» در موضوعی است.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ إِجَارَةِ الْأَرْضِ بِالطَّعَامِ فَقَالَ: «إِنْ كَانَ مِنْ طَعَامِهَا فَلَا خَيْرَ فِيهِ»^۳

سگ در آن باشد، نمی‌شویم.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۹. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خانه‌ای که قرآن در آن قرائت نمی‌شود و یاد خدا در آن نباشد، برکتش کم شده و فرشتگان از آن دوری نموده و شیاطین در آن حاضر می‌شوند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۹. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت می‌شود و خدای عز و جل در آن یاد می‌گردد، برکتش زیاد می‌شود و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند و شیطان‌ها از آن دور می‌گردند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۶۵. ترجمه: راوی می‌گوید از امام باقر

۳۴. آنچه خدای تعالی دشمن می‌دارد:

از دیگر مواردی که می‌تواند یاری‌گر استجماع قانون باشد، روایاتی است که موضوعی را مورد دشمنی خدای تعالی معرفی می‌نماید.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (علیه‌السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ الْقِيلَ وَالْقَالَ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ»^۱

۳۵. برکت و عدم برکت:

از دیگر مواردی که می‌تواند در استجماع قوانین استفاده شود، برکت و عدم برکت است. هر گاه موضوعی دارای برکت معرفی شود، شایسته‌ی انجام دادن بوده و هر گاه بی‌برکت معرفی گردد، شایسته‌ی ترک خواهد بود.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث - برکت): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الْبَيْتُ الَّذِي يُمْتَارُ مِنْهُ الْخُبْزُ الْبَرَكَةُ أَسْرَعُ إِلَيْهِ مِنَ الشَّفْرِةِ فِي سَنَامِ الْبَعِيرِ»^۲

❦ نمونه‌ی ۲ (حدیث - برکت): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «شَكَا نَبِيَّ قَبْلِي إِلَى اللَّهِ ضَعْفًا فِي بَدَنِهِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اطْبُخِ اللَّحْمَ وَ اللَّبَنَ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْبَرَكَةَ وَ الْقُوَّةَ فِيهِمَا»^۳

(علیه‌السلام) از اجاره‌ی زمین به محصول پرسیدم، فرمودند: اگر از محصول خود آن زمین باشد، خیری در آن نیست.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۰۱. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام کاظم (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمودند: خدای عز و جل، بحث‌های بی‌حاصل و تباه کردن ثروت و زیاد پرسیدن یا گدایی کردن را دشمن می‌دارد.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۹۰، باب الإطعام. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خانه‌ای که نان از آن به میهمان داده می‌شود، برکت سریع‌تر از فرورفتن نیزه در کوهان شتر، به آن می‌رسد.

۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۶۷. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: پیامبری قبل از من، به سوی خدای تعالی از کم‌توانی جسمی شکایت کرد، پس خدای تعالی به او وحی کرد: گوشت را در شیر بپز که من برکت و

- ❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث - برکت): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ فِي الرَّفْقِ الزِّيَادَةَ وَ الْبَرَكَهَ وَ مَنْ يُحْرِمِ الرَّفْقَ يُحْرِمِ الْخَيْرَ»^۱
- ❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث - برکت): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «كَيْلُوا طَعَامَكُمْ فَإِنَّ الْبَرَكَهَ فِي الطَّعَامِ الْمَكِيلِ»^۲
- ❖ نمونه‌ی ۵ (حدیث - برکت): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «فِي خِلَافِ النِّسَاءِ الْبَرَكَهَ»^۳
- ❖ نمونه‌ی ۶ (حدیث - برکت): عَنْ عَائِذِ بْنِ حَبِيبٍ بَيَّاعِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَأَتَيْتَنَا بِثَرِيدٍ فَمَدَدْنَا أَيْدِيَنَا إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ حَارٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) نُهَيْتَنَا عَنْ أَكْلِ النَّارِ كُفُّوا فَإِنَّ الْبَرَكَهَ فِي بَرْدِهِ»^۴
- ❖ نمونه‌ی ۷ (حدیث - برکت): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِذَا غَسَلْتَ يَدَكَ لِلطَّعَامِ فَلَا تَمْسُخْ يَدَكَ بِالْمُنْدِيلِ فَإِنَّهُ لَا يَزَالُ الْبَرَكَهَ فِي الطَّعَامِ مَا دَامَتْ النَّدَاوَةُ فِي الْيَدِ»^۵

توانایی را در آن دو قرار داده‌ام.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۹، باب الرفق. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: همانا در مدارا، زیادی و برکت است و هر کس از مدارا محروم شد، از خیر محروم شد.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۶۷، باب کراهة الجفاف و فضل المکایلة. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خوراکی‌هایتان را اندازه‌گیری کند که برکت در خوراکی اندازه‌گیری شده است.
۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۱۸، باب فی ترک طاعتهن. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: برکت، در مخالفت کردن با [نظرات سست و احساسی] زنان است.
۴. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۰۷، باب الطعام الحار. ترجمه: راوی می‌گوید در نزد امام صادق (عليه السلام) بودیم که غذایی برایمان آوردند. پس دست دراز کردیم و دیدیم که داغ است. پس امام صادق (عليه السلام) ما را از خوردن آن غذای داغ نهی کردند و فرمودند: دست نگه دارید که برکت در غذای سرد [غیر داغ] است.
۵. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۲۴، باب الوضوء قبل الطعام و بعده. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر گاه دستت را برای غذا خوردن شستی، آن را با دستمال

❁ نمونه‌ی ۸ (حدیث - برکت): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «حُسْنُ الصَّدَقَةِ يَقْضِي الدَّيْنَ وَ يَخْلُفُ عَلَى الْبَرَكَةِ»^۱

❁ نمونه‌ی ۹ (حدیث - عدم برکت): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «بَرِّدِ الطَّعَامَ فَإِنَّ الْحَارَّ لَا بَرَكَةَ فِيهِ»^۲

❁ نمونه‌ی ۱۰ (حدیث - عدم برکت): عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَ الْحَلْفَ فَإِنَّهُ يُنْفِقُ السَّلْعَةَ وَ يَمْحَقُ الْبَرَكَةَ»^۳

❁ نمونه‌ی ۱۱ (حدیث - عدم برکت): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِنَّ مَعَ الْإِسْرَافِ قِلَّةَ الْبَرَكَةِ»^۴

❁ نمونه‌ی ۱۲ (حدیث - عدم برکت): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أُنِي بِطَعَامٍ حَارًّا جِدًّا فَقَالَ: «مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُطْعِمَنَا النَّارَ أَقْرَبُوهُ حَتَّى يَبْرُدَ وَ يُمْكِنَ فَإِنَّهُ طَعَامٌ مَمْحُوقُ الْبَرَكَةِ وَ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبٌ»^۵

خشک مکن زیرا تا زمانی که رطوبتی در دست باشد، برکت در غذا خواهد بود.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۰، باب باب فی أن الصدقة تزيد فی المال. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: نیکو صدقه دادن، بدهکاری را پرداخت می‌کند و برکت بر جای می‌گذارد.

۲. طبّ النبی (صلى الله عليه وآله وسلم)، ابنا بسطام، صفحه‌ی ۲۰. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خوراکی را سرد کنید که داغ، برکتی در آن نیست.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۶۲، باب الحلف فی الشراء و البیع. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) همواره می‌فرمودند: از قسم خوردن پرهیزید، چرا که کالا را تلف می‌کند و برکت را از بین می‌برد.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۵، باب کراهیة السرف و التقتیر. ترجمه: با اسراف کردن، کم شدن برکت است.

۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۲۲، باب الطعام الحار. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: برای پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) خوراکی بسیار داغی آوردند، پس فرمودند: خدای عز و جل نمی‌خواهد آتش به ما بخورد، بگذاریدش تا سرد و قابل استفاده شود، که این [غذای بسیار داغ] بی‌برکت است و شیطان را در آن بهره‌ای است.

❖ نمونه‌ی ۱۳ (حدیث - عدم برکت): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الطَّعَامُ الْحَارُّ غَيْرُ ذِي بَرَكَةٍ»^۱

۳۶. استفهام انکاری^۲:

از دیگر مواردی که می‌تواند دستمایه‌ی استجماع قانون باشد، سؤالات انکاری است یا جایی که استاد، سؤال را با سؤال (استفهام انکاری) پاسخ دهد.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الْجَارِيَةُ وَ لَهَا ابْنَتُهُ فَيَقَعُ عَلَيْهَا أَمْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَقَعَ عَلَى ابْنَتِهَا؟ فَقَالَ: «أَيُنَكِّحُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ ابْنَتَهُ»^۳

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۰۷، باب الطعام الحار. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خوراکی داغ، بی‌برکت است.

۲. «استفهام» در لغت به معنی طلب فهم، طلب دانستن، سؤال کردن و پرسیدن است و «استفهام انکاری» یعنی سؤال کردنی که جواب آن قرین با تکذیب و انکار باشد. «استفهام انکاری» از مباحثی است که در علم معانی، از آن سخن می‌رود. در قسمت جملات پرسشی، هنگامی که از غرض سؤال کردن سخن می‌رود، یکی از مباحث مطرح شده، «استفهام انکاری» است. هر گاه گوینده‌ای، کلامش را به صورت سؤال می‌آورد، الزاماً قصد او دریافت جواب نیست، بلکه به نیت‌های مختلف این کار را می‌کند، از جمله، ایجاد شکفتی، توبیخ، تنبیه و غیره. در «استفهام انکاری» جواب سؤال، منفی است. به عبارت دیگر، گوینده، جمله‌ی خبری منفی را به صورت پرسشی می‌آورد و غرض او تکذیب و انکار است. این صنعت ادبی، در شعر نیز استفاده می‌شود. مثلاً سعدی می‌سراید:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون * کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟

یعنی: معلوم است که هیچگاه گذر نمی‌کنی. یا می‌سراید:

سیاه زنگی هرگز شود سفید به آب؟ * سپید رومی هرگز شود سیاه به دود؟

یعنی: هرگز انسان سیاه‌پوست با شستن، سفیدپوست نمی‌شود و انسان سفیدپوست، با دود دادن، سیاه دائمی نمی‌شود.

در این شیوه‌ی سخن، لذت ادبی و ذوق هنری بیشتری است تا این که جمله‌ی خبری منفی آورده شود. از سویی نوعی اعجاب و مبالغه در انکار و تکذیب گزاره‌ی مورد نظر گوینده را نیز در پی دارد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۴۳۳. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام رضا

در این نمونه، استاد معظم به جای نهی از ازدواج یا نزدیکی با فرزند کنیزی که با او آمیزش کرده است، با طرح یک سؤال تعجب‌آمیز، او را از زاویه‌ای دیگر، با حکم الهی مسأله آشنا می‌کنند.

استفاده از سؤال، در جواب سؤال یا به عبارت دیگر، سؤال را با سؤال پاسخ دادن، نوعی بار تأکیدی نیز دارد. پس به راحتی می‌توان از اینگونه آیات و روایات نیز دریافت که انجام یا ترک آن کار، مورد نظر است.

البته این طور نیست که از هر استفهام انکاری، بتوان قاعده یا قانون روشن و جزئی استجماع نمود. مثلاً از نمونه‌ی زیر، نمی‌توان دستور عملی جزئی یا قاعده‌ی نظری‌ای استجماع کرد.

﴿ نمونه‌ی ۱ (آیه): «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»^۱

۳۷. استفهام توبیخی^۲:

(علیه‌السلام) از مردی پرسیدم که کنیزی دارد که کنیزش دختری دارد، پس با کنیزش نزدیکی می‌کند، آیا خوب است با دخترش هم نزدیکی کند؟ حضرت فرمودند: آیا مرد نیک، با دختر خودش نزدیکی می‌کند؟!

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶. ترجمه: آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دلهای‌شان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش، بدان‌ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید و دلهای‌شان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؟!

۲. «استفهام توبیخی» به پرسش به قصد توبیخ مخاطب به سبب فعل مورد سؤال گفته می‌شود. «استفهام توبیخی» از اقسام استفهام مجازی است، یعنی آن چه پس از استفهام قرار گرفته، واقع شده است؛ ولی نمی‌بایست انجام می‌گرفت؛ لذا می‌گویند مخاطب را توبیخ می‌کند.

مانند سخن حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) به بت‌پرستان عصر خویش که قرآن کریم آن را اینگونه بازگو می‌کند: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجُونَ» ترجمه: [ابراهیم] گفت: آیا آنچه را می‌تراشید

از دیگر مواردی که می‌تواند دستمایه‌ی استجماع قانون باشد، سؤالات توبیخی است یعنی جایی که استاد، با مطرح کردن سؤال، قصد توبیخ شاگرد را دارد.

❦ نمونه‌ی ۱ (آیه): «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»^۱

در این نمونه، خدای تعالی به جای بیان صریح و نهی آشکار، از امر دیگران به انجام خوبی‌ها، همراه با فراموش کردن خود، به این شیوه‌ی سخن، ادای مقصود می‌نماید. به عبارت دیگر، برای توبیخ شاگردان می‌فرماید: چرا در حالی که خودتان را فراموش کرده‌اید، دیگران را به انجام دادن کارهای نیک امر می‌کنید؟!

می‌پرستید؟! (سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۹۵)

یعنی نباید آنچه می‌ترشید را بپرستید و چیزی که ساخته‌ی خودتان است را به عنوان سازنده و معبود خود برگزینید.

یا مانند سخن حضرت موسی (علیه‌السلام) به حضرت هارون که قرآن کریم آن را بدین گونه گزارش کرده است: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي». ترجمه: [موسی] گفت ای هارون وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد. که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟! (سوره‌ی طه، آیه‌ی ۲۰)

یعنی نباید از فرمان من، سر باز می‌زدی و از گمراه شدن بنی‌اسرائیل، جلوگیری می‌کردی.

یا مثلاً در سه آیه از سوره‌ی مؤمنون، از استفهام توبیخی استفاده شده است؛ بدین قرار:

«سَيَقُولُونَ لِيْلَهُ قُلٌّ أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ» ترجمه: به زودی (در پاسخ تو) می‌گویند: «همه از آن خداست!» بگو: آیا متذکر نمی‌شوید؟! (سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۸۵)

«سَيَقُولُونَ لِيْلَهُ قُلٌّ أَمْ فَلَا تَتَّقُونَ» ترجمه: به زودی خواهند گفت: «همه‌ی اینها از آن خداست!» بگو: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟! (سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۸۷)

«سَيَقُولُونَ لِيْلَهُ قُلٌّ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» ترجمه: به زودی خواهند گفت: «همه‌ی اینها از آن خداست» بگو: با این حال، چگونه می‌گویید سحر شده‌اید؟! (سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۸۹)

معنی این سه آیه به ترتیب، چنین است: باید متذکر شوید، باید پرهیزکار گردید و نباید خود را سحر شده بدانید.

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۴. ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟!

هر جا چنین سؤالی در بیان استاد آمده باشد، نشان از نوعی نهی دارد و از آن می‌توان مذموم بودن آن کار را برداشت کرد.

۳۸. مستحب و مکروه:

از نادر مواردی که می‌تواند برای استجماع قانون، مفید باشد، روایاتی است که انجام برخی کارها را «مستحب» یا «مکروه» معرفی می‌نماید. باید توجه داشت که گرچه این روایات، در حدّ اقل هستند ولی بر اثر استفاده‌ی چندصد ساله از دو مصطلح «مستحب» و «مکروه» شناخته‌شده‌ترین مصطلحات در این مورد می‌باشند.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث - مستحب): عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَيْلَةً وَهُوَ يَتَعَشَّى فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ اذْنُ فُكْلٍ». قُلْتُ: تَعَشَّيْتُ. فَقَالَ: «اِذْنُ فُكْلٍ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ لِلرَّجُلِ إِذَا اِكْتَهَلَ أَلَّا يَبِيَّتَ إِلَّا وَ فِي حَوْفِهِ طَعَامٌ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث - مستحب): دَخَلَ أَبُو عُرَاشَةَ بْنُ مَحْضَنِ الْأَسَدِيِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنْبًا وَقَالَ لَهُ: «حَبَّةٌ حَبَّةٌ يَأْكُلُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَ ثَلَاثَةٌ وَ أَرْبَعَةٌ يَأْكُلُ مَنْ يَطْنُ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ وَ كُلُّهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ فَإِنَّهُ مُسْتَحَبٌّ»^۲

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۲۲. ترجمه: راوی می‌گوید بر امام صادق (عليه السلام) در شب وارد شدم و حضرت مشغول صرف شام بودند، پس فرمودند: ای مفضل، نزدیک بیا و بخور. عرض کردم: شام خورده‌ام. فرمودند: نزدیک بیا و بخور. مستحب است که مرد وقتی پیر می‌شود، نخوابد مگر این که غذایی در شکمش باشد.

۲. گویا همین یک موردی هم که لفظ «مستحب» در روایت آمده، اشتباه محدث کلینی (ره) باشد؛ زیرا در اوایل کافی شریف، همین روایت را به عبارت «يُسْتَحَبُّ» مرقوم نموده است:

• سند ۱: دَخَلَ ابْنُ عُرَاشَةَ بْنِ مَحْضَنِ الْأَسَدِيِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنْبًا فَقَالَ: «حَبَّةٌ حَبَّةٌ يَأْكُلُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَ ثَلَاثَةٌ وَ أَرْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ مَنْ يَطْنُ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ وَ كُلُّهُ حَبَّتَيْنِ

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث - مستحب): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «غُسْلُ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يُسْتَحَبُّ... وَ غُسْلُ الْإِسْتِحَارَةِ يُسْتَحَبُّ»^۲

❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث - مستحب): عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: يُسْتَحَبُّ أَنْ تُقْرَأَ فِي دُبُرِ الْعِدَاةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الرَّحْمَنُ كُلَّهَا»^۳

❖ نمونه‌ی ۵ (حدیث - مکروه): عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ تَعْظِيماً لِرَجُلٍ. قَالَ: «مَكْرُوهٌ إِلَّا لِرَجُلٍ فِي الدِّينِ»^۴

❖ نمونه‌ی ۶ (حدیث - مکروه): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «كَثْرَةُ الْأَكْلِ مَكْرُوهٌ»^۵

حَبَّتَيْنِ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ»

ترجمه: ابن عکاشه بر امام باقر (عليه السلام) داخل شد، پس انگور برایش آوردند. حضرت فرمودند: پیرمرد و بچه‌ی کوچک، دانه دانه بخورد و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا، کسی که گمان می‌کند سیر نخواهد شد، بخورد و تو دو دانه دو دانه بخور که مستحب است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۷۷).

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۵۱. ترجمه: ابن عکاشه بر امام باقر (عليه السلام) داخل شد، پس انگور برایش آوردند. حضرت فرمودند: پیرمرد و بچه‌ی کوچک، دانه دانه بخورد و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا، کسی که گمان می‌کند سیر نخواهد شد، بخورد و تو دو دانه دو دانه بخور که مستحب است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: غسل کردن در شب اول ماه رمضان، مستحب است... و غسل استخاره مستحب است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۲۹. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: مستحب است بعد از نماز صبح روز جمعه، تمام سوره‌ی رحمان خوانده شود.

۴. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳۳. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) از بلند شدن به احترام افراد پرسیدم، فرمودند: مکروه است مگر برای مردی به خاطر دینش.

۵. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۴۶. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

❁ نمونه‌ی ۷ (حدیث - مکروه): عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ فَقَالَ: «كُلُّهُ مَكْرُوهٌ إِلَّا الْكَلَابُ»^۱

❁ نمونه‌ی ۸ (حدیث - مکروه): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «تُكْرَهُ الصَّلَاةُ فِي الثُّوبِ الْمَصْبُوغِ الْمُسْتَبَعِ الْمُقَدَّمِ»^۲

۳۹. تکامل یافتن:

از مواردی که به روشنی می‌تواند برای استجماع قانون، مفید باشد، روایاتی است که انجام برخی کارها را مایه‌ی کامل شدن و به کمال رسیدن معرفی می‌نماید.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): رَوَى «أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكْمُلُ حَتَّى يَتَمَتَّعَ»^۳

۴۰. بیعت استاد:

از مواردی که می‌تواند در مسیر استجماع قانون، مفید باشد، روایاتی است که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا سایر استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) بر انجام یا ترک آن، بیعت گرفته‌اند. چون فرقی در مراعات قوانین، بین مسلمانان معاصر با استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و سایر مسلمانان در اعصار و امصار دیگر نیست، هر آنچه در بیعت آنان آمده، برای

زیاد خوردن مکروه است.

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۲۸. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه‌السلام) از به جان هم انداختن حیوانات [مثل خروس‌جنگ] پرسیدم، فرمودند: همه‌جورش مکروه است مگر در مورد سگ‌ها.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۰۲. ترجمه: امام صادق (عليه‌السلام) فرمودند: نماز خواندن در لباس رنگ‌شده‌ی سرخ پررنگ، مکروه است.

۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۶۶. ترجمه: روایت شده: همانا مؤمن تا زمانی که ازدواج موقت نکرده، کامل نمی‌شود.

همه و تا روز قیامت اعتبار دارد.

❁ نمونه‌ی ۱ (آیه): «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِهَتَّانٍ يَفْتُرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ»^۱

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «فِيْمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مِنَ الْبَيْعَةِ عَلَى النَّسَاءِ أَنْ لَا يَحْتَبِينَ وَ لَا يَقْعُدْنَ مَعَ الرِّجَالِ فِي الْخَلَاءِ»^۲

۴۱. عوامل خوار شدن:

آنچه در آیات و روایات، به عنوان «عوامل خوار شدن» معرفی شده باشد، می‌تواند یاری‌گر خوبی در استجماع قاعده و قانون باشد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَفَى بِالْمَرْءِ خِزْيًا أَنْ يَلْبَسَ ثَوْبًا يَشْهَرُهُ أَوْ يَرْكَبَ دَابَّةً تَشْهَرُهُ»^۳

۴۲. ملامت خود:

مواردی که در روایات آمده که اگر مرتکب شود، «جز خودش را ملامت

۱. سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۱۲. ترجمه: ای پیامبر چون زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه‌های حرامزاده پیش دست و پای خود را با بهتان [و حيله] به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۱۹. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: از جمله چیزهایی که استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) در مراعاتش از زنان بیعت می‌گرفتند این بود که به حالت احتباء ننشینند و با مردان [بیگانه و نامحرم] خلوت نکنند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۴۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: همین برای خواری مرد بس است که لباسی بپوشد یا مرکبی سوار شود که او را مشهور [و انگشت‌نما] کند.

نکند» می‌تواند راهنمای خوبی برای استجماع قوانین باشد.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ بَاتَ عَلَى سَطْحٍ غَيْرِ مُحَجَّرٍ فَأَصَابَهُ شَيْءٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ صَلَّى مُفْتَعِطًا فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۲

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۳

❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ تَعَمَّمَ وَ لَمْ يَتَحَنَّكَ فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۴

❖ نمونه‌ی ۵ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ اغْتَمَّ فَلَمْ يَدِرِ الْعِمَامَةَ تَحْتَ حَنَكِهِ فَأَصَابَهُ أَلَمٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۵

البته موارد ۴ و ۵ فقط جهت نمونه بیان شد ولی از جهت این که موضوعش روشن نیست، نمی‌توان از آنها استجماع قانون یا قاعده نمود.

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۲۲. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم)

فرمودند: کسی که بر بام بدون حصارى بخوابد و چیزی به او برسد، جز خودش را ملامت نکند.

۲. عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۴،

باب الصلاة. ترجمه: هر کس بدون این که تحت الحنک بیاندازد، نماز بخواند، پس دردی بدون

درمان به او برسد، پس جز خودش را ملامت نکند.

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰، الباب الثانی فی الزهد فی الدنیا.

ترجمه: کسی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد، جز خودش را ملامت نکند.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۶۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

کسی که عمامه بر سر بگذارد و تحت الحنک نیاندازد، اگر درد بی‌درمانی گرفت، جز خودش را

ملامت نکند.

۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۶۱. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

کسی که عمامه بگذارد و تحت الحنکش را دور نهد، اگر درد بی‌درمانی به او برسد، جز

خودش را ملامت نکند.

۴۳. زینت:

اگر چیزی مایه‌ی زینت شمرده شود، یاری‌گر استجماع قانون خواهد بود.
❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «اتَّخِذُوا الدَّابَّةَ فَإِنَّهَا زِينٌ»^۱

۴۴. برآوردن حوائج:

هر کاری که مایه‌ی برآورده شدن حوائج برشمرده شود، می‌تواند دستمایه‌ی استجماع قاعده و قانون باشد.
❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «اتَّخِذُوا الدَّابَّةَ فَإِنَّهَا زِينٌ وَ تُقْضَى عَلَيْهَا الْحَوَائِجُ»^۲

۴۵. دعا‌های استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام):

دعا‌های استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) که خودشان می‌خوانده‌اند، هر چند خواندنش را به اصحاب منهاج فردوسیان سفارش نکرده باشند، مانند مناجات شعبانیه و صلوات شعبانیه، می‌تواند در استجماع قواعد تجملی مورد استفاده قرار گیرد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ أَبِي (عليه السلام) يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۳۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: مرکب اختیار کنید که موجب زینت است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۳۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: مرکب اختیار کنید که موجب زینت است و خواسته‌ها با آن [زودتر] برآورده می‌شود.

الإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ... وَ أَعُوذُ بِجَمْعِكَ أَنْ تُمَيِّتَنِي عَرَقًا أَوْ حَرَقًا أَوْ شَرَقًا أَوْ قَوْدًا أَوْ صَبْرًا أَوْ مَسَمًا أَوْ تَرْدِيًا فِي بَطْنٍ أَوْ أَكِيلِ السَّبْعِ أَوْ مَوْتِ الْفَجَاءَةِ أَوْ بِشَىءٍ مِنْ مَيِّتَاتِ السَّوْءِ وَ لَكِنْ أُمْنِي عَلَى فِرَاشِي فِي طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ (صلی الله علیه وآله وسلم) مُصِيبًا لِلْحَقِّ غَيْرَ مُخْطِئٍ أَوْ فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعْتَهُمْ فِي كِتَابِكَ كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۱

از نمونه‌ی فوق، این دیدگاه را می‌توان استفاده نمود که امام باقر (علیه السلام) مردن در بستر یا کشته شدن در صف مجاهدان را هر صبح، از خدای تعالی می‌خواستند.

۴۶. امر به دعا:

تمام مواردی که امر شده‌ایم تا مطلبی را در دعاهایمان از خدای تعالی بخواهیم یا از چیزی به خدای تعالی پناه ببریم، می‌تواند اشاره‌ی خوبی برای استجماع قانون باشد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ... فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۲۶. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: پدرم هر صبح می‌فرمودند: به نام خدا و به یاری خدا و به سوی خدا و در راه خدا و بر دین پیامبر خدا، خدایا جانم را تسلیم تو کردم و کارم را به تو سپردم و بر تو توکل کردم ای پروردگار جهانیان. خدایا مرا با حفظ ایمانم حفظ فرما... و پناه می‌برم به تو از این که مرا به غرق شدن یا سوختن یا خفگی یا گرفتگی یا تلخی یا با زهر یا افتادن در چاه یا خورده شدن توسط درندگان یا مرگ ناگهانی یا به مرگی از مرگ‌های بد بمیرانی؛ ولی مرا بر بسترم در طاعت خود و طاعت پیامبرت در حالی که به حق رسیده‌ام و خطاکار نیستم بمیران یا در صف مجاهدان] که در کتابت آن را چنین وصف کرده‌ای که گویی بنایی یولادین و استوارند.

بَيِّنَاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يَوْفَّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ»^۱
بسیار واضح است که این نحوه بیان که استاد، امر کنند تا توفیق انجام چیزی را از خدای تعالی بخواهیم، علاوه بر این که دلالتی بر مطلوبیت آن چیز دارد، از نوعی تأکید نیز برخوردار است. یعنی وقتی می‌فرمایند از خدا بخواهید تا توفیق انجام فلان کار یا ترک فلان کار را به شما بدهد، جز آن که خوب بودن انجام یا ترک آن کار را می‌رساند، به نحوی مهم بودن آن چیز را نیز می‌رساند.

۴۷. بیزاری استاد:

از تمام مواردی که استاد، از انجام‌دهنده‌ی کاری یا ترک‌کننده‌ی کاری اظهار بیزاری کرده‌اند، می‌توان استجماع قانون نمود.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ نَزَلَ مَعَ مُشْرِكٍ فِي دَارِ الْحَرْبِ»^۲

۴۸. ترک مأمور به:

هر گاه به عملی امر شده باشد، سپس در روایتی، انجام عمل دیگری به منزله‌ی ترک عمل به امر اولی معرفی شده باشد، عمل دوم، ناپسند است و روایاتش می‌تواند در استجماع قانون، مورد استفاده قرار بگیرد.

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۱، صفحه‌ی ۲. ترجمه: امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: روزی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای ما خطبه خواندند و فرمودند: ای مردم، ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما رو کرده است... پس از خدا، پروردگارتان با نیت‌های راست و دل‌های پاک بخواهید که شما را به روزه و تلاوت کتابش موفق بدارد.
۲. جعفریات (اشعثیات)، محمد بن اشعث، صفحه‌ی ۷۹، باب فی آن امیر الجیش یعقل. ترجمه: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: من از هر مسلمانی که با مشرکی در منطقه‌ی جنگی همنشین شود، بیزارم.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) «مَا أَجْمَلَ فِي الطَّلَبِ مَنْ رَكَبَ الْبَحْرَ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «مَا أَجْمَلَ فِي الطَّلَبِ مَنْ رَكَبَ الْبَحْرَ لِلتَّجَارَةِ»^۲

با دقت در نمونه‌های فوق، در می‌یابیم با توجه به این که «اجمال در طلب» در روایات دیگری مورد امر قرار گرفته است، سوار شدن به کشتی برای تجارت، مایه‌ی ترک عمل به آن امر محسوب می‌گردد. یعنی کسی که برای تجارت، سوار کشتی شود، اجمال در طلب را مراعات نکرده است. و چون مراعات «اجمال در طلب» مطلوب است، ترک آن، نامطلوب است.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: «أَلَا إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي، أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ»^۳

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليهما السلام): «الْإِجْمَالُ فِي الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّةِ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۵۶. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که [برای تجارت] سوار کشتی شود، اجمال در طلب [روزی] را مراعات نکرده است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۵۶. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: کسی که برای تجارت سوار کشتی شود، اجمال در طلب [روزی] را مراعات نکرده است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۷۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) در آخرین سفر جشنان فرمودند: آگاه باشید که روح الامین در قلب من انداخت که کسی نمی‌میرد تا این که روزی‌اش را کامل استفاده نماید. پس پرهیزکار باشید و اجمال در طلب [روزی] نمایید.

۴. التمهيص، ابوعلى اسكافى، صفحه‌ی ۵۲. ترجمه: امام حسن مجتبی (عليه السلام) فرمودند: اجمال در طلب، از عفت است.

❁ نمونه‌ی ۳ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَوْ كَانَ الْعَبْدُ فِي جُحْرٍ لَأَتَاهُ رِزْقُهُ فَأَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ»^۱

۴۹. فضای غالب:

از فضای غالبی که بر دسته‌ای روایت، حاکم است، می‌توان به جایگاه حکمی در شرع مقدس پی برد. پس یکی دیگر از ارکان استجماع قانون، جایی است که روایات، فضای حاکم بر موضوعی را ترسیم نماید.

❁ نمونه‌ی اول، تفریق نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشاء:

● سند ۱: عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الْمَطِيرَةِ، فَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا»^۲

● سند ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ أَوْ عَجَلَتْ بِهِ حَاجَةٌ يَجْمَعُ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْأَخْرَةَ» قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَا بَأْسَ أَنْ تُعَجَلَ الْعِشَاءُ الْأَخْرَةَ فِي السَّفَرِ قَبْلَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ»^۳

● سند ۳: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ شَهِدْتُ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ لَيْلَةَ مَطِيرَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَجِئْتُ قَرِيبًا مِنَ الشَّفَقِ تَارُوا وَ

۱. التمهيص، ابوعلى اسكافى، صفحه‌ی ۵۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: اگر بنده در سوراخی باشد، روزی اش می‌آید، پس اجمال در طلب داشته باشید.
۲. قرب الإسناد، حمیری، صفحه‌ی ۱۱۵، احادیث متفرقة. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: «استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) در شب بارانی، بین نماز مغرب و عشاء، جمع می‌کردند. این کار را بارها انجام دادند.

۳. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۱۹، باب جواز الجمع بین الصلاتین فی وقت واحد جماعة و فرادی لعذر. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) هر گاه در سفر می‌بودند یا برای کاری عجله می‌داشتند، بین نماز ظهر با عصر و نماز مغرب با عشاء را جمع می‌کردند. و نیز فرمودند: اشکال ندارد که نماز عشاء، در سفر، قبل از غایب شدن شفق خوانده شود.

أَقَامُوا الصَّلَاةَ فَصَلُّوا الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَمَّهُلُوا النَّاسَ حَتَّى صَلَّوْا رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ الْمُنَادِي فِي مَكَانِهِ فِي الْمَسْجِدِ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ فَصَلُّوا الْعِشَاءَ ثُمَّ انْصَرَفَ النَّاسُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «نَعَمْ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَمِلَ بِهِذَا»^۱

● سند ۴: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (عليه السلام) أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ الصَّبِيَانَ يَجْمَعُونَ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ الْأُولَى وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ يَقُولُ: «مَا دَامُوا عَلَيَّ وَضَوْءِ قَبْلِ أَنْ يَسْتَعْلُوا»^۲

● سند ۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَانَ فِي السَّفَرِ يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَالظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ مُسْتَعْجِلًا» وَقَالَ (عليه السلام): «وَوَ تَفْرِيقُهُمَا أَفْضَلُ»^۳

● سند ۶: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَالظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ مُسْتَعْجِلًا» وَقَالَ (عليه السلام): «وَوَ تَفْرِيقُهُمَا أَفْضَلُ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۲۸۷، باب الجمع بین الصلواتین. ترجمه: راوی می‌گوید: در شب بارانی‌ای در مسجد رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در نماز جماعت حاضر شدم. نزدیک شفق برخاسته و نماز مغرب خواندند، سپس به اندازه‌ی دو رکعت به مردم مهلت دادند. سپس منادی برخاست و اقامه گفت و نماز عشاء را خواندند. سپس به منزل‌هایشان برگشتند. پس از امام صادق (عليه السلام) از آن پرسیدم، فرمودند: بله، [اشکال ندارد] گاهی اوقات، پیامبر خدا چنین می‌کردند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۷، باب تأدیب الولد. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پدرم بچه‌ها را امر می‌کردند که نمازهای ظهر با عصر و مغرب با عشاء را با هم بخوانند و می‌فرمودند: تا زمانی که وضو دارند و قبل از این که سرگرم [بازی] شوند.

۳. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۴، صفحه ۲۲۰، باب جواز الجمع بین الصلواتین فی وقت واحد جماعة و فرادی لعذر. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) در سفر، بین نماز مغرب با عشاء و نماز ظهر با عصر، جمع می‌کردند و همچنین هر گاه عجله می‌داشتند، چنین می‌کردند. و فرمودند: جدا خواندنشان برتر است.

لَهُ عُمْرٌ - وَ كَانَ أَجْرًا الْقَوْمِ عَلَيْهِ - أ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟! قَالَ: لَا وَ لَكِنْ
أَرَدْتُ أَنْ أُوسِّعَ عَلَى أُمَّتِي»^۱

• سند ۷: عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ:
أَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ؟ قَالَ: «قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله
عليه وآله و سلم) أَرَادَ التَّخْفِيفَ عَنْ أُمَّتِهِ»^۲

• سند ۸: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله
عليه وآله و سلم) بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ
غَيْرِ عِلَّةٍ وَ صَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ
فِي جَمَاعَةٍ وَ إِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِيَتَّسِعَ الْوَقْتُ عَلَى
أُمَّتِهِ»^۳

• تابع ۱: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بَيْنَ
الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَ لَا سَفَرٍ فَقَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يَحْرَجَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِهِ»^۴

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۳۲۱، باب علة الرخصة في الجمع بين الصلاتين. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: همانا پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) نماز ظهر و عصر را در یکجا بدون بیماری و سببی با هم خواندند. پس عمر - که گستاخترین مردم نسبت به آن حضرت بود - عرض کرد: آیا در نماز، چیز جدیدی ایجاد شده است؟! فرمودند: نه، ولی خواستم بر امتم وسعت داده باشم.

۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۴، صفحه ۲۲۱، باب جواز الجمع بین الصلاتین لغیر عذر أيضاً. راوی می گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: آیا می توانم بدون دلیل، بین دو نماز، جمع کنم؟ فرمودند: گاهی وقتها، پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) چنین می کردند، می خواستند بر امتشان سبک باشد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۲۸۶، باب الجمع بین الصلاتین. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) نماز ظهر و عصر را در وقت اذان ظهر با مردم خواندند، بدون سبب خاصی و نماز مغرب و عشاء را قبل از فرورفتن شفق، بدون سبب خاصی به جماعت خواندند و همانا پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) این کار را برای وسعت دادن وقت بر امتشان انجام می دادند.

۴. علل الشرائع، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۳۲۱، باب علة الرخصة في الجمع بين

- تابع ۲: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ العَصْرِ وَ المَغْرِبِ وَ العِشَاءِ مِنْ غَيْرِ مَطَرٍ وَ لَا سَفَرٍ فَقِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ مَا أَرَادَ بِهِ؟ قَالَ: «أَرَادَ التَّوَسُّيعَ لِأُمَّتِهِ»^۱
- تابع ۳: عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ العَصْرِ وَ المَغْرِبِ وَ العِشَاءِ عَامَ تَبُوكَ.^۲
- تابع ۴: عَنْ صَفْوَانَ الجَمَّالِ قَالَ: صَلَّى بِنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الظُّهْرَ وَ العَصْرَ عِنْدَ مَا زَالَتِ الشَّمْسُ بِأَذَانٍ وَ إِقَامَتَيْنِ وَ قَالَ: «إِنِّي عَلَى حَاجَةٍ فَتَنَفَّلُوا»^۳

۵۰. استقراء تام:

تمام قواعد نظری استقرائی، بر اساس استقراء تام در آیات و روایات، شکل گرفته است. بدین معنی که وقتی با جستجوی کامل در آیات قرآن و روایات معتبر، رویه‌ی خاصی را ملاحظه کردیم، مشروط به این که استقرائش تام باشد، می‌توان آن را به صورت یک قاعده‌ی نظری، بیان نمود.

الصلاتین. ترجمه: ابن عباس می‌گوید: پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) بین نماز ظهر و عصر را بدون ترس و در غیر سفر، جمع کردند. سپس گفت: می‌خواستند هیچیک از امتشان به سختی نیافتند.

۱. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۲۲، باب جواز الجمع بین الصلاتین لغير عذر أيضاً. ابن عباس می‌گوید: پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) بین نماز ظهر با عصر و مغرب با عشاء را بدون باران و در غیر سفر، جمع کردند. از او پرسیده شد: چه می‌خواستند؟ گفت: می‌خواستند بر امتشان توسعه [ی وقت] داده باشند.

۲. امالی، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۳۸۶، المجلس الثالث عشر. ترجمه: معاذ بن جبل می‌گوید: همانا پیامبر خدا (که درود و سلام خدا بر ایشان و خاندانشان باد) در سال [جنگ] تبوک، بین نماز ظهر با عصر و مغرب با عشاء جمع کردند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۸۷، باب الجمع بین الصلاتین. ترجمه: راوی می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) برایمان نماز ظهر و عصر را در اول اذان ظهر با یک اذان و دو اقامه خواندند و فرمودند: من کار دارم، شما نافله بخوانید.

❁ نمونه‌ی ۱: (قاعده‌ای از مرحله‌ی ۴): در منهای فردوسیان می‌توان اعتقاد داشت؛ تمام نمازهای مستحبی {غیر از نماز وتر که یک رکعت است}، دو رکعتی {مثل نماز صبح} خوانده می‌شوند مگر این که در متن دستور، پیوسته بودن رکعت‌ها، ذکر شده باشد.

چنان که مشاهده می‌شود، این قاعده بر اثر استقراء تام به دست آمده و مستند صریحی از آیات یا روایات ندارد. چنان که گذشت، از این رکن فقط در استجماع قواعد نظری مرحله‌ی چهارم یعنی «قواعد نظری استقراء» استفاده می‌شود.

❁ نمونه (برای نماز مستحبی‌ای که بیش از دو رکعت دارد): عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «نُصَلِّيَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ بِتَسْلِيمَةٍ، الْأُولَىٰ بِالْحَمْدِ مَرَّةً وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ...»^۱

تنبیه در تعریف و اعتبار استقراء:

استقراء چیست و اعتبار آن در استجماع قواعد نظری تا چه اندازه است؟ یکی از وسایل شناخت، «استقراء» و تتبع در جزئیات است، تا بتوان در سایه‌ی آن، قاعده‌ی کلی به دست آورد، به تعبیر علمای منطق: «تَفْحُصُ الْجُزْئِيَّاتِ لِإثْبَاتِ حُكْمِ كُلِّيٍّ»^۲

استقراء به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف) استقراء ناقص:

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۹۸. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: در اولین روز از ماه رجب، می‌خوانی چهار رکعت به یک سلام، در رکعت اول یک مرتبه حمد و ده مرتبه سوره‌ی توحید...
۲. ترجمه: بررسی احوال جزئیات، تا از آن حکم کلی نتیجه‌گیری شود.

بررسی قسمتی از جزئیات و نتیجه‌گرفتن از موارد معدود و تعمیم دادن حکمش به صورت یک قاعده‌ی کلی. ولی از آنجا که تتبع حال تمام افراد، ممکن نیست و غالباً انسان با افراد معدودی از یک کلی، سروکار دارد، طبعاً چنین استقرائی مفید ظن و گمان خواهد بود، نه یقین و علم.

فرض کنید بخواهیم در باره‌ی کیفیت غذا خوردن حیوانات، جستجو و بررسی کنیم و ببینیم چگونه غذا می‌خورند؟ با جستجو در حالات چند نوع از آنها نتیجه می‌گیریم که حیوانات موقع غذا خوردن، فک پایین خود را حرکت می‌دهند، سپس از این جستجوی ناقص، یک قاعده‌ی کلی بسازیم و بگوییم: «هر جانداری، موقع غذا خوردن، فک پایین خود را حرکت می‌دهد» در حالی که این قاعده در صورتی قطعیت پیدا می‌کند که پژوهشگر، همه‌ی جانداران را مشاهده کند و از نحوه‌ی غذا خوردن همگی، آگاه گردد که البته تا کنون برای کسی امکان چنین تتبع گسترده‌ای وجود نداشته است. از این جهت، چنین شناختی را باید شناخت «ظنی» تلقی کرد نه «علمی و قطعی». یعنی عقل، پس از مشاهده‌ی پاره‌ای از موارد، حکم کلی خود را به صورت ظن و گمان صادر می‌کند. پس پایه‌ی استدلال در استقراء ناقص، مانند «تمثیل»، همان شباهت است؛ چیزی که هست، در تمثیل، شباهت دو شیء مطرح است، در حالی که در استقراء ناقص، شباهت یک جزئی با جزئیات متعدد مطرح می‌باشد. همچنین باید توجه داشت که استقراء ناقص، یقین‌آفرین نیست.

(ب) استقراء تام:

بررسی تمام جزئیات و نتیجه‌گرفتن از مجموع موارد و بیان حکمش به صورت یک قاعده‌ی کلی. این نوع استقراء، بر عکس استقراء ناقص،

یقین آفرین می‌باشد، ولی دو اشکال دارد که به همراه جوابش در ادامه می‌آید:

اشکال اول: استقراء تام غالباً امکان‌پذیر نیست.

جواب: فقط در موارد نادری که امکان دارد، وارد شده و قاعده‌ی کلی استجماع کرده‌ایم.

اشکال دوم: در صورت امکان‌پذیری نمی‌توان نام آن را «استدلال» نهاد. مثلاً هرگاه فردی پس از بازدید از همه‌ی خیابان‌ها بگوید: «همه‌ی خیابان‌های این شهر، آسفالت است»، هرگز نمی‌توان نام آن را «استدلال» نهاد و گفت مجهولی از طریق معلومی کشف شده است، بلکه این فرد، آگاهی‌های متفرق خود را در قالب عبارت جامعی ریخته و به جای این که نام هر یک از خیابان‌ها را ببرد، به خلاصه‌گویی پرداخته و گفته است: «همه‌ی خیابان‌های این شهر، آسفالت است».

جواب: ما نیز در صدد «استدلال» نیستیم بلکه کار ما در اینجا، جمع‌آوری اطلاعات پراکنده و تنظیم کردن آن به صورتی روشن و در عبارتی کوتاه و رسا و در قالب «قاعده‌ی کلی» است.

۵۱. اباحه‌ی مطلق:

از رکن‌های استجماع قواعد نظری استقرائی، «اباحه‌ی مطلق» به تصدیق استقراء تام است. به این معنی که «اباحه‌ی مطلق» دال بر «عدم ضرر مطلق» است.

❁ نمونه: روایاتی در اباحه‌ی استفاده از اموال و غذاهایی که حرمتش اثبات نشده و یقینی نیست، وارد شده است. از این مجموعه‌ی روایات، که بعد از استقراء تام، معارضی ندارد، این قاعده‌ی نظری را استجماع می‌کنیم: «در

منهاج فردوسیان می‌توان اعتقاد داشت؛ انجام دادن کار ممنوعی که انسان از ممنوع بودنش بی‌خبر است (مانند خوردن مال حرامی که از حرام بودنش بی‌خبر باشد)، اثر بدی در رسیدن به کمال و سعادت ندارد».

این روایات، عبارتند از:

● سند ۱: عَنْ يُونُسَ عَنِ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَيِّنَةِ إِذَا أُقِيمَتْ عَلَى الْحَقِّ أَيْجَلٌ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ بِقَوْلِ الْبَيِّنَةِ (إِذَا لَمْ يَعْرِفْهُمْ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ) فَقَالَ: «خَمْسَةُ أَشْيَاءَ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ الْوَلَايَاتُ وَ التَّنَاكُحُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ الدَّبَائِحُ وَ الشَّهَادَاتُ فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرًا مَأْمُونًا جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ»^۱

● سند ۲: عَنْ أَبِي وَلَادٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يَلِي أَعْمَالَ السُّلْطَانِ لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ إِلَّا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَ أَنَا أَمْرٌ بِهِ فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ فَيُضِيفُنِي وَ يُحْسِنُ إِلَيَّ وَ رُبَّمَا أَمَرَ لِي بِالذَّرْهِمِ وَ الْكِسْوَةِ وَ قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ لِي: «كُلُّ وَ حُذِّ مِنْهُ فَلَكَ الْمَهْنَةُ وَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ»^۲

● سند ۳: عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ أَنَا عِنْدَهُ،

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه ۴۳۱، باب النوادر. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از بی‌تنبه پرسیدم هر گاه بر حقی اقامه شود، آیا برای قاضی حلال است که به سخن شاهدها عمل کند، اگر بدون سؤال، آنان را نشناسد؟ فرمودند: پنج چیز است که بر مردم واجب است در آن، به ظاهرش حکم کنند: ولایات، زناشویی، میراث، ذبایح و شهادت. پس اگر ظاهرش ظاهری ایمن باشد، شهادتش جایز است و از باطنش پرسیده نمی‌شود.

۲. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه ۱۷۵، باب المعایش و المکاسب و الفوائد و الصناعات. ترجمه: راوی می‌گوید به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: چه می‌فرمایید در مورد کسی که دنبال کارهای حکومتی است و هیچ درآمد دیگری جز از خدمت به حکومت ندارد و من بر او می‌گذرم و میهمانش می‌شوم و به من نیکی می‌کند و گاهی امر می‌کند که به من، پول و لباس بدهند و سینه‌ام از این‌ها تنگ می‌شود؟ فرمودند: بخور و از او بگیر، پس بر تو گواراست و گناهش بر اوست.

فَقَالَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَمْرٌ بِالْعَامِلِ فَيُجِيزُنِي بِالذَّرَاهِمِ، أَخَذَهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ:
وَأَحْجُ بِهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»^۱

• سند ۴: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)
أَمْرٌ بِالْعَامِلِ فَيَصِلُنِي بِالصَّلَةِ أَقْبَلُهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَ أَحْجُ مِنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»
وَ حُجَّ مِنْهَا»^۲

• سند ۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ
(عليه السلام) كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ»^۳

• سند ۶: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ قَالَا سَمِعْنَاهُ يَقُولُ جَوَائِزُ الْعُمَالِ لَيْسَ
بِهَا بَأْسٌ»^۴

• سند ۷: عَنْ عُمَرَ أَحْيَى عُدَّافِرٍ قَالَ دَفَعَ إِلَيَّ إِنْسَانٌ سِتْمِائَةَ دِرْهَمٍ أَوْ سَبْعِمِائَةَ
دِرْهَمٍ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَكَانَتْ فِي جُوالِقِي فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيَّ الْحَفِيرَةَ
شَقَّ جُوالِقِي وَ ذَهَبَ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ وَ وَافَقْتُ عَامِلَ الْمَدِينَةِ بِهَا فَقَالَ أَنْتَ الَّذِي
شَقَّ جُوالِقِكَ فَذَهَبَ بِمَتَاعِكَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاتَّبِنَا حَتَّى
نُعَوِّضَكَ قَالَ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)

۱. تهذيب الأحكام، جلد ۶، صفحه ۳۳۸، باب المكاسب. ترجمه: راوی می گوید مردی از امام صادق (عليه السلام) سؤالی پرسید و من در نزدشان بودم، پس گفت: خداوند شما را نیکو بدارد، بر کارگزار [حکومت ظلم] می گذرم و پولی به من می دهد، بگیرمش؟ فرمودند: بله. گفتم: و با آن، حج بکنارم؟ فرمودند: بله.

۲. تهذيب الأحكام، جلد ۶، صفحه ۳۳۸، باب المكاسب. ترجمه: راوی می گوید به امام صادق (عليه السلام) گفتم: بر کارگزار [حکومت طاغوت] می گذرم، پس هدیه ای به من می دهد، آیا قبول کنم؟ فرمودند: بله. گفتم: و با آن حج بجا آورم؟ فرمودند: بله و از آن، حج بجا آور.

۳. تهذيب الأحكام، جلد ۶، صفحه ۳۳۷، باب المكاسب. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) از پدر بزرگوارشان نقل فرمودند که امام حسن و امام حسين (عليهما السلام) هدیه های معاویه را قبول می کردند.

۴. تهذيب الأحكام، جلد ۶، صفحه ۳۳۶، باب المكاسب. ترجمه: راوی ها می گویند: شنیدیم که می فرمودند: گرفتن جایزه های کارگزاران، اشکال ندارد.

فَقَالَ يَا عُمَرُ شَقَّتْ زَامِلَتُكَ وَ ذُهَبَ بِمَتَاعِكَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا أَخَذَ مِنْكَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَائْتِ عَامِلَ الْمَدِينَةِ فَتَنْجِزْ مِنْهُ مَا وَعَدَكَ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ دَعَاكَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ تَطْلُبْهُ مِنْهُ»^۱

• سند ۸: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسِ بْنِ رُمَانَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَذَكَرْتُ لَهُ بَعْضَ حَالِي فَقَالَ يَا جَارِيَةُ هَاتِي ذَلِكَ الْكَيْسَ هَذِهِ أَرْبَعُمِائَةٍ دِينَارٍ وَصَلْبِي بِهَا أَبُو جَعْفَرٍ فَحُذِّهَا وَ تَفَرِّجْ بِهَا»^۲

• سند ۹: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ فِي حَدِيثٍ أَنَّ الرَّشِيدَ أَمَرَ بِأَحْضَارِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَوْمًا فَأَكْرَمَهُ وَ أَتَى بِهَا بِحَقِّهِ الْعَالِيَةَ فَفَتَحَهَا بِيَدِهِ فَعَلَقَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُحْمَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ خِلْعٌ وَ بَدْرَتَانِ دَنَانِيرُ فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ اللَّهُ لَوْ لَا أَنِّي أَرَى مِنْ أَرْوَجُهُ بِهَا مِنْ عُرَابِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ لَيْثًا يَنْقَطِعُ نَسْلُهُ مَا قَبِلْتُهَا أَبَدًا»^۳

۱. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۵، باب أن جوائز الظالم و طعامه حلال. ترجمه: راوی می‌گوید: شخصی ششصد یا هفتصد درهم برای امام صادق (علیه السلام) به من داد. پس در خورجینم بود. چون به حفیره رسیدم، خورجینم پاره شد و هم‌اش از بین رفت. پس چون همراه کارگزار مدینه شدم، گفتم: تو بودی که خورجینت پاره شد و کالایت از بین رفت؟ گفتم: آری. وقتی به مدینه آمدم، به نزد ما بیا تا عوضش را به تو بدهیم. وقتی به مدینه رسیدیم، بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم. فرمودند: ای عمر، خورجینت پاره شد و کالایت از بین رفت؟ گفتم: بله. فرمودند: آنچه خدا عطایت می‌کند، بهتر از آن چیزی است که از تو گرفته است، تا این که فرمودند: به نزد کارگزار مدینه برو و وفای به وعده‌اش را از او بخواه. همانا آن چیزی است که خدای تعالی، بدون این که از او بخواهی، تو را به سوی آن خوانده است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه ۲۲، باب کراهیه المسأله. ترجمه: راوی می‌گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و بعضی احوالم را بازگو نمودم. پس فرمودند: ای کنیز، آن کیسه‌ای که چهارصد دینار در آن است و ابو جعفر [دوانیقی] به من جایزه داده است، را بیاور. پس [به من فرمودند:] بگیری و کارت را گشایش بده.

۳. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۷۷، باب جمل من أخبار موسی بن جعفر (علیهما السلام) مع هارون الرشید. ترجمه: راوی می‌گوید: روزی هارون

- سند ۱۰: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (عليه السلام): «أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) كَانَا يَغْمِزَانِ مُعَاوِيَةَ وَ يَقَعَانِ فِيهِ وَ يَقْبَلَانِ جَوَائِزَهُ»^۱
- سند ۱۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ (عليه السلام) يَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ مِنْ وَكَلَاءِ الْوَقْفِ مُسْتَجِلٍّ لِمَا فِي يَدِهِ لَا يَرِعُ عَنْ أَخْذِ مَالِهِ رُبَّمَا نَزَلَتْ فِي قَرِيْبَتِهِ وَ هُوَ فِيهَا أَوْ أَدْخُلُ مَنْزِلَهُ وَ قَدْ حَضَرَ طَعَامُهُ فَيَدْعُونِي إِلَيْهِ فَإِن لَمْ أَكُلْ مِنْ طَعَامِهِ عَادَانِي عَلَيْهِ فَهَلْ يَجُوزُ لِي أَنْ أَكُلَ مِنْ طَعَامِهِ وَ أَتَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ وَ كَمْ مَقْدَارُ الصَّدَقَةِ وَ إِن أَهْدَى هَذَا الْوَكِيلُ هَدِيَّةً إِلَى رَجُلٍ آخَرَ فَيَدْعُونِي إِلَيْهِ أَنْ أَنْأَلَ مِنْهَا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ الْوَكِيلَ لَا يَتَوَرَّعُ عَنْ أَخْذِ مَا فِي يَدِهِ فَهَلْ عَلَى فِيهِ شَيْءٌ إِنْ أَنَا نِلْتُ مِنْهَا؟ الْجَوَابُ: «إِنْ كَانَ لِهَذَا الرَّجُلِ مَالٌ أَوْ مَعَاشٌ غَيْرُ مَا فِي يَدِهِ فَكُلْ طَعَامَهُ وَ أَقْبَلْ بَرَّهُ وَ إِلَّا فَلَا»^۲

الرشید امر به احضار امام کاظم (علیه السلام) نمود. پس ایشان را اکرام کرد و ظرف عطری را آورد و با دست خودش آن حضرت را خوشبو کرد. سپس امر کرد که پیش روی آن حضرت، جامه‌ها و دو کیسه‌ی دینار ببرند. پس آن حضرت فرمودند: به خدا قسم، اگر نبود که با آن، جوانان بی‌زن از فرزندان ابوطالب را همسر بدهم تا نسلشان قطع نگردد، هرگز قبولش نمی‌کردم.

۱. قرب الإسناد، حمیری، صفحه‌ی ۹۲، احادیث متفرقة. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) از قول پدرشان فرمودند: همانا امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) به معاویه طعنه می‌زدند و در باره‌اش انتقاد داشتند و در همان حال، هدیه‌هایش را قبول می‌کردند.

۲. الغيبة، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۳۸۳، فی ذکر اَبی القاسم الحسین بن روح النوبختی. ترجمه: راوی می‌گوید: به صاحب الامر (ارواحنا فداه) نامه نوشتم و از مردی از وکلای وقف پرسیدم که آنچه در دست دارد [از وقف] را حلال می‌شمارد و از گرفتن هر جور مالی، پروا ندارد. گاهی در آبادی‌اش وارد می‌شوم و او در آنجاست یا داخل خانه‌اش می‌شوم و غذا حاضر می‌شود، پس مرا به آن دعوت می‌کند. اگر از غذایش نخورم، دشمنم می‌شود، آیا برای من جایز است از غذایش بخورم و صدقه‌ای بدهم؟ و مقدار صدقه چقدر است؟ و اگر آن وکیل [وقف] از من بخواهد که هدیه‌اش به شخصی را برای او ببرم، آیا چیزی بر من هست؟ جواب: اگر برای آن مرد، مال یا راه درآمدی غیر از آنچه [از وقف‌خوری] دارد، هست، از غذایش بخور و نیکی‌اش را قبول کن، و گرنه، نه.

- سند ۱۲: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «لَا بَأْسَ بِجَوَائِزِ السُّلْطَانِ»^۱
- سند ۱۳: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ رَجُلٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَشْتَرِي الطَّعَامَ فَيَجِئُنِي مَنْ يَتَطَلَّمُ وَ يَقُولُ ظَلَمُونِي، فَقَالَ: «اشْتَرِهِ»^۲
- سند ۱۴: مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَشْتَرِي مِنَ الْعَامِلِ الشَّيْءَ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَطْلِمُ فَقَالَ: «اشْتَرِ مِنْهُ»^۳
- سند ۱۵: عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ مِمَّا يَشْتَرِي مِنَ السُّلْطَانِ مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَ غَنَمِ الصَّدَقَةِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ قَالَ فَقَالَ: «مَا الْإِبِلُ إِلَّا مِثْلُ الْجُنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ»^۴
- سند ۱۶: عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: أَرَادُوا بَيْعَ تَمْرِ عَيْنِ أَبِي زَبَادٍ فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيهِ ثُمَّ قُلْتُ حَتَّى أَسْتَأْمَرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَأَمَرْتُ مُعَاذًا فَسَأَلَهُ

۱. النوادر، اشعری، صفحه‌ی ۱۶۳، باب الکسب الحرام و الحلال التجارة و الإجارة. ترجمه: امام

باقر (عليه السلام) فرمودند: گرفتن هدیه‌های حکومت، اشکال ندارد.

۲. تهذیب الأحکام، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۳۷، باب المکاسب. ترجمه: راوی می‌گوید: مردی به

امام صادق (عليه السلام) عرض کرد: غذایی می‌خرم پس کسی می‌آید و ادعا می‌کند که

[فروشنده] بر او ظلم کرده است، [تکلیفم چیست؟] فرمودند: [اشکال ندارد] بخر.

۳. تهذیب الأحکام، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۳۷، باب المکاسب. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام

صادق (عليه السلام) پرسیدم: چیزی از کارگزار [حکومت طاغوت] بخرم در حالی که می‌دانم

که کارگزار، ستم می‌کند؟ فرمودند: [اشکال ندارد]، از او بخر.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۲۸، باب شراء السرقة و الخيانة. ترجمه: راوی

می‌گوید: از امام باقر (عليه السلام) از مردی پرسیدم که از شتران و گوسفندان زکات، از

حکومت می‌خرد در حالی که می‌داند که آنان، بیش از حقی که بر زکات‌دهندگان واجب است،

گرفته‌اند. فرمودند: شتر مانند گندم و جو و غیر آن است، اشکالی ندارد، تا این که حرام عینی

آن را بدانی.

فَقَالَ: «فَلْ لَهُ يَشْتَرِيهِ فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يَشْتَرِهِ اشْتَرَاهُ غَيْرُهُ»^۱

• سند ۱۷: عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لِي عَلَى رَجُلٍ ذِمِّي دَرَاهِمٌ فَيَبِيعُ الْخَمْرَ وَ الْخَنْزِيرَ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَيَجِلُّ لِي أَخْذُهَا؟ فَقَالَ: «إِنَّمَا لَكَ عَلَيْهِ دَرَاهِمٌ فَقَضَاكَ دَرَاهِمَكَ»^۲

• سند ۱۸: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ فَبَاعَ خَمْرًا وَ خَنْزِيرَ وَ هُوَ يَنْظُرُ فَقَضَاهُ فَقَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ أُمَّا لِلْمُتَّقِي فَحَلَالٌ وَ أُمَّا لِلْبَائِعِ فَحَرَامٌ»^۳

• سند ۱۹: عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الدَّرَاهِمُ فَيَبِيعُ بِهَا خَمْرًا وَ خَنْزِيرًا ثُمَّ يَقْضِي عَنْهَا؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ» أَوْ قَالَ: «خُذْهَا»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۲۲۹، باب شراء السرقة و الخيانة. ترجمه: راوی می گوید: [از سوی حکومت،] خواستند خرماي باغ ابوزیاد را [به ناحق] بفروشند. پس خواستم آن را بخرم ولی گفتم [صبر می کنم] تا از امام صادق (عليه السلام) کسب تکلیف کنم. پس معاذ را امر کردم که از ایشان بپرسد. فرمودند: به او بگو بخرد که اگر او نخرد، دیگری آن را خواهد خرید [و بالاخره تأثیری در ظلمی که بر صاحب باغ روا داشته اند، ندارد].

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۲۳۲، باب بيع العصير و الخمر. ترجمه: راوی می گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: از مردی غیرمسلمان، مقداری پول طلبم پس شراب و خوک را در حضور من می فروشد، آیا برای من حلال است که آن [پول شراب یا خوک را برای طلب خود] بگیرم؟ فرمودند: همانا برای تو، مقداری پول است و او هم پولت را می دهد [و این که آن پول را از کجا می آورد، به تو ربطی ندارد].

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۲۳۲، باب بيع العصير و الخمر. ترجمه: راوی می گوید: از امام باقر (عليه السلام) در باره ی مردی پرسیدم که از مرد دیگری، مقداری پول طلب دارد، پس شراب و خوک می فروشد و در حالی که طلبکار، حضور دارد، بدهی اش را [از درآمد شراب فروشی و خوک فروشی] می پردازد. فرمودند: اشکالی ندارد، اما برای طلبکار، حلال است و برای فروشنده [ی شراب و خوک] حرام است.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۲۳۲، باب بيع العصير و الخمر. ترجمه: راوی می گوید: امام صادق (عليه السلام) در مورد مردی که بدهکارش، شراب و خوک می فروشد و طلب او را می دهد، فرمودند: اشکال ندارد. یا فرمودند: بگیرش.

● سند ۲۰: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَنْعَمِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَنَا عَلَيْهِ الدَّيْنُ فَيَبِيعُ الْخَمْرَ وَ الْخَنَازِيرَ فَيَقْضِينَا. فَقَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ»^۱

● سند ۲۱: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ مَالٌ فَيَبِيعُ بَيْنَ يَدَيْهِ خَمْرًا وَ خَنَازِيرَ، يَأْخُذُ ثَمَنَهُ؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ»^۲

● سند ۲۲: عَنْ فَضِيلٍ وَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمْ سَأَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ شِرَاءِ اللَّحُومِ مِنَ الْأَسْوَاقِ وَ لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ الْقَصَّابُونَ فَقَالَ: «كُلُّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي سُوقِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ»^۳

● سند ۲۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) سُئِلَ عَنْ سُفْرَةٍ وَجَدَتْ فِي الطَّرِيقِ مَطْرُوحَةً كَثِيرَ لَحْمِهَا وَ حُبْزُهَا وَ جُبْنُهَا وَ بَيْضُهَا وَ فِيهَا سَكِينٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): يَقَوْمُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُوَكَّلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ وَ لَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهَا عَرَمُوا لَهُ التَّمَنَّ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا نَدْرِي سُفْرَةَ مُسْلِمٍ أَوْ سُفْرَةَ مَجُوسِي قَالَ هُمْ فِي سَعَةِ حَتَّى

۱. تهذيب الأحكام، شيخ طوسی، جلد ۷، صفحه ۱۳۷، باب الغرر و المجازفة و شراء السرقة و ما يجوز من ذلك و ما لا يجوز. ترجمه: راوی می گوید: از امام صادق (عليه السلام) از مردی پرسیدم که بدهکار ماست، پس شراب یا خوک می فروشد و طلب ما را می پردازد، فرمودند: اشکال ندارد، بر تو از [گناه] آن، چیزی نیست.

۲. تهذيب الأحكام، شيخ طوسی، جلد ۷، صفحه ۱۳۷، باب الغرر و المجازفة و شراء السرقة و ما يجوز من ذلك و ما لا يجوز. ترجمه: راوی می گوید: از امام صادق (عليه السلام) از مردی پرسیدم که از مرد دیگری طلبکار است، پس در حضور او، شراب و خوک می فروشد، آیا پول آنها را بگیرد؟ فرمودند: اشکال ندارد.

۳. تهذيب الأحكام، شيخ طوسی، جلد ۹، صفحه ۷۲، باب الذبائح و الأطعمة و ما يحل من ذلك و ما يحرم منه. ترجمه: راویان می گویند: از امام باقر (عليه السلام) از خریدن گوشت از بازار، در حالی که معلوم نیست که قصابها چه می کنند، پرسیدیم، فرمودند: اگر در بازار مسلمانان باشد، بخور و از [حلال و حرام بودنش] مپرس.

يَعْلَمُوا»^۱

• سند ۲۴: عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْكُلُ الرِّبَا وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ لَهُ حَلَالٌ قَالَ لَا يَصْرُهُ حَتَّى يُصِيبَهُ مُتَعَمِّدًا فَإِذَا أَصَابَهُ مُتَعَمِّدًا فَهُوَ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^۲

• سند ۲۵: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «كُلُّ رِبَاً أَكَلَهُ النَّاسُ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُمْ إِذَا عُرِفَ مِنْهُمْ التَّوْبَةُ» وَ قَالَ: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا وَرَثَ مِنْ أَبِيهِ مَالًا وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّ فِي ذَلِكَ الْمَالِ رِبَاً وَ لَكِنْ قَدْ اخْتَلَطَ فِي التِّجَارَةِ بِغَيْرِهِ حَلَالٌ، كَانَ حَلَالًا طَيِّبًا فَلْيَأْكُلْهُ وَ إِنْ عَرَفَ مِنْهُ شَيْئاً أَنَّهُ رِبَاً فَلْيَأْخُذْ رَأْسَ مَالِهِ وَ لِيُرِدَّ الرِّبَا»^۳

• سند ۲۶: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ أَتَى رَجُلٌ أَبِي (عليه السلام) فَقَالَ إِنِّي وَرِثْتُ مَالًا وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ صَاحِبَهُ الَّذِي وَرِثْتُهُ مِنْهُ قَدْ كَانَ يَرِبِي وَ قَدْ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۲۹۷، باب نوادر. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: از امیر المؤمنین (عليه السلام) در مورد سفره‌ای که در راهی افتاده بوده و گوشت و نان و پنیر و تخم‌مرغ زیادی در آن به همراه چاقویی است، پرسیده شد، فرمودند: قیمت‌گذاری می‌شود، سپس خورده می‌شود زیرا [اگر بماند] فاسد می‌شود و باقی نمی‌ماند. پس اگر صاحبش آمد، بهای آن را به او بدهند. گفته شد: ای امیر المؤمنین، نمی‌دانیم سفره‌ی مسلمان است یا سفره‌ی مجوسی، فرمودند: تا زمانی که بدانند، در وسعت هستند.

۲. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۷، صفحه ۱۵، باب فضل التجارة و آدابها و غیر ذلك مما ینبغی للتاجر أن یعرفه و حکم الربا. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از مردی پرسیدم که ربا می‌خورد و معتقد است که بر او حلال است. [یعنی بر اثر ندانستن مسأله‌ی شرعی، گرفتار ربا شده است]. فرمودند: ضرری برایش ندارد تا زمانی که عمدی انجام دهد. پس چون عمدی [با علم به این که این نوع معامله، ربوی است] انجام دهد، در جایگاه کسی است که خدای عز و جل در مورد آنان [وعید آتش] فرموده است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۱۴۵، باب الربا. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر ربایی که مردم از روی نادانی می‌خورند، سپس توبه می‌کنند، از آنان پذیرفته می‌شود، اگر توبه‌ی واقعی از آنان معلوم شود. و فرمودند: اگر مردی از پدرش، مالی را به ارث ببرد و بداند که در آن مال، رباست ولی در تجارت، با غیرش از مال حلال، مخلوط شده، حلال و پاکیزه است و باید از آن استفاده کند. و اگر مقدار ربا را می‌داند، باید سرمایه‌اش را بردارد و مقدار ربا را پس بفرستد.

أَعْرِفُ أَنَّ فِيهِ رَبًّا وَ أَسْتَيْقِنُ ذَلِكَ وَ لَيْسَ يَطِيبُ لِي حَلَالُهُ لِحَالِ عِلْمِي فِيهِ وَ قَدْ سَأَلْتُ فَفُجَاءَ أَهْلَ الْعِرَاقِ وَ أَهْلَ الْجَبَاذِ فَقَالُوا لَا يَجِلُّ أَكْلُهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ بِأَنَّ فِيهِ مَالًا مَعْرُوفًا رَبًّا وَ تَعْرِفُ أَهْلَهُ فَخُذْ رَأْسَ مَالِكَ وَ رُدِّ مَا سِوَى ذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ مُخْتَلِطًا فَكُلْهُ هَنِيئًا فَإِنَّ الْمَالَ مَالِكٌ وَ اجْتَنِبْ مَا كَانَ يَصْنَعُ صَاحِبُهُ»^۱

• سند ۲۷: عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ أَرَزَبِي بِجَهَالَةٍ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَثْرِكُهُ قَالَ: «أَمَا مَا مَضَى فَلَهُ وَ لِيَثْرِكُهُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ»^۲

• سند ۲۸: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (عليه السلام) قَالَ أَتَى رَجُلٌ عَلِيًّا (عليه السلام) فَقَالَ إِنِّي اكْتَسَبْتُ مَالًا أَعْمَضْتُ فِي مَطَالِيهِ حَلَالًا وَ حَرَامًا وَ قَدْ أَرَدْتُ التَّوْبَةَ وَ لَا أَدْرِي الْحَلَالَ مِنْهُ وَ لَا الْحَرَامَ فَقَدْ اخْتَلَطَ عَلَيَّ. فَقَالَ (عليه السلام): «أَخْرِجْ حُمْسَ مَالِكَ فَإِنَّ اللَّهَ رَضِيَ مِنَ الْإِنْسَانِ بِالْخُمْسِ وَ سَائِرُ الْمَالِ كُلُّهُ لَكَ حَلَالٌ»^۳

۱. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۷، صفحه ۱۶، باب فضل التجارة و آدابها و غیر ذلك مما ینبغی للتاجر أن یعرفه و حکم الربا. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: مردی به نزد پدرم آمد و عرض کرد: مالی را به ارث برده‌ام و می‌دانم که صاحبی که از او ارث برده‌ام، ربا می‌خورد و می‌دانم که در آن مال، ربا وجود دارد و یقین دارم و حلالش به خاطر این که می‌دانم [در آن ریاست] برایم پاکیزه نیست و از فقهای اهل عراق و حجاز پرسیده‌ام، می‌گویند: خوردنش حلال نیست. پس امام باقر (عليه السلام) فرمودند: اگر می‌دانی که قسمت مشخصی از آن ریاست، و صاحبش را می‌شناسی، سرمایه‌ات را بردار و بقیه‌اش را برگردان و اگر مخلوط شده‌است، آن را گوارا بخور که مال، مال تو است و از آنچه صاحبش انجام می‌داد [یعنی ربا] بپرهیز.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۱۴۶، باب الربا. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از مردی پرسیدم که نادانسته ربا می‌خورد، سپس می‌خواهد که ترک کند، فرمودند: آنچه گذشته است، برای اوست و باید در آینده، ترک کند.

۳. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه ۱۸۹، باب الدین و القرض. ترجمه:

- سند ۲۹: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَا يَكُونُ الرَّبَا إِلَّا فِيمَا يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ وَ مَنْ أَكَلَهُ جَاهِلًا بِتَحْرِيمِهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ»^۱
- سند ۳۰: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنِ الْجُبْنِ فَقَالَ: «لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ طَعَامٍ يُعْجِبُنِي» ثُمَّ أَعْطَى الْعُلَامَ دِرْهَمًا فَقَالَ: «يَا عُلَامُ ابْتِغِ لَنَا جُبْنًا» ثُمَّ دَعَا بِالْعَدَاءِ فَتَعَدَّيْنَا مَعَهُ فَأَتَى بِالْجُبْنِ فَأَكَلَ وَ أَكَلْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الْعَدَاءِ قُلْتُ مَا تَقُولُ فِي الْجُبْنِ؟ قَالَ: «أُ وَ لَمْ تَرِنِي أَكَلُهُ» قُلْتُ: بَلَى وَ لَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ. فَقَالَ: «سَأَخْبِرُكَ عَنِ الْجُبْنِ وَ غَيْرِهِ، كُلُّ مَا كَانَ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»^۲
- سند ۳۱: عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنِ الْجُبْنِ فَقُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي مَنْ رَأَى أَنَّهُ يُجْعَلُ فِيهِ الْمَيْتَةُ. فَقَالَ: «أُ مِنْ أَجْلِ مَكَانٍ وَاحِدٍ

امام صادق (عليه السلام) از پدران بزرگوارشان نقل فرمودند: مردی به نزد امیر المؤمنین (عليه السلام) آمد و عرض کرد، من مالی را از حلال و حرام کسب کرده‌ام و می‌خواهم توبه کنم، ولی [مقدار] حلال آن را از حرامش نمی‌شناسم، بر من مخلوط شده است. فرمودند: خمس مالت را بپرداز که خدای تعالی، از انسان به یک‌پنجم راضی شده است و سایر مال، برای تو حلال است.

۱. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۱۳۲، باب حکم من اكل الربا بجهالة أو غيرها ثم تاب أو ورث مالا فيه ربا. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: ربا فقط در آن چیزهایی است که پیمانۀ یا وزن می‌شود و هر کس از روی ندانستن حرمتش، ربا بخورد، چیزی بر او نیست.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۵، باب الجبن. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام باقر (عليه السلام) از پنیر پرسیدم، فرمودند: از خوراکی‌ای پرسیدی که از آن خوشم می‌آید. سپس به نوکرشان پولی دادند و فرمودند: ای غلام، برای ما پنیر بخر. سپس صبحانه خواستند و با ایشان، صبحانه خوردیم، پس پنیر آمد و از آن خوردند و خوردیم. چون از صبحانه فارغ شدیم، گفتیم: در مورد پنیر چه می‌فرمایید؟ فرمودند: مگر ندیدی که خوردم. گفتم: دوست دارم [حکمش را] از شما بشنوم. فرمودند: به تو از پنیر و مانند آن خبر می‌دهم. هر چیزی که حلال و حرام در آن باشد، بر تو حلال است تا زمانی که اصل حرام را دقیقاً بشناسی، پس [در این صورت] باید رهایش کنی.

يُجَعَلُ فِيهِ الْمَيْتَةُ حُرْمٌ فِي جَمِيعِ الْأَرْضِينَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ مَيْتَةً فَلَا تَأْكُلْهُ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ فَاشْتَرِ وَ بَعْ وَ كُلْ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْتَرِضُ الشُّوقَ فَاشْتَرِي بِهَا اللَّحْمَ وَ السَّمْنَ وَ الْجُبْنَ وَ اللَّهُ مَا أَظُنُّ كُلَّهُمْ يُسْمُونَ هَذِهِ الْبَرَبَرِ وَ هَذِهِ السُّودَانَ»^۱

• سند ۳۲: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْخَسَنِ (عليه السلام) عَنِ التَّرْيَاقِ قَالَ: «لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ» قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِ لُحُومٌ الْأَفَاعِي، قَالَ: لَا تُقَدِّرُهُ عَلَيْنَا»^۲

• سند ۳۳: عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا مِنَ الشُّوقِ لِلْبَيْسِ لَا يَدْرِي لِمَنْ كَانَ هَلْ تَصْلُحُ الصَّلَاةُ فِيهِ؟ قَالَ: «إِنْ اشْتَرَاهُ مِنْ مُسْلِمٍ فَلْيُصَلِّ فِيهِ وَ إِنْ اشْتَرَاهُ مِنْ نَصْرَانِيٍّ فَلَا يُصَلِّي فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ»^۳

• سند ۳۴: عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْخِفَافِ الَّتِي

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه ۴۹۵، باب الجبن. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام باقر (عليه السلام) از پنییر پرسیدم. عرض کردم: به من خبر بدهید از [تکلیف] کسی که مرداری در آن می‌بیند. فرمودند: اگر به خاطر این که در یکجا باشد، مردار در آن گذاشته شود، در تمام سرزمین‌ها، حرام شده است. هر گاه بدانی که آن، مردار است، نخورش. و اگر نمی‌دانی، بخر و بفروش و بخور. به خدا قسم، من به بازار می‌روم و گوشت و روغن و پنییر می‌خرم. به خدا قسم گمان ندارم که تمام آنان، این بربری‌ها و سودانی‌ها، نام خدا را [در وقت سربریدن حیوان] گفته باشند.

۲. طب الأئمة (عليهم السلام)، ابنا بسطام، صفحه ۶۳، فی التریاق. ترجمه: راوی می‌گوید: مردی از امام کاظم (عليه السلام) از تریاک پرسید، فرمودند: اشکال ندارد. گفتم ای پسر پیامبر خدا، در آن از گوشت افعی‌ها هست. فرمودند: آن را بر ما ناپاک مکن.

۳. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، علی بن جعفر، صفحه ۲۱۷، لباس المصلی. ترجمه: راوی می‌گوید: از برادرم امام کاظم (عليه السلام) از مردی پرسیدم که لباسی [دست دوم] را برای پوشیدن از بازار می‌خرد و نمی‌داند از چه کسی بوده است، آیا نماز خواندن در آن جایز است؟ فرمودند: اگر آن را از مسلمان خریده است، در آن نماز بخواند ولی اگر از مسیحی خریده، تا آن را نشسته، در آن نماز نخواند.

- تَبَاعُ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: «اشْتَرِي وَصَلِّ فِيهَا حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّه مَيِّتٌ بِعَيْنِهِ»^۱
- سند ۳۵: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي السُّوقَ فَيَشْتَرِي جُبَّةً فِرَاءً لَا يَدْرِي أَمْ غَيْرُ ذَكِّيَّةٍ أَمْ يُصَلِّي فِيهَا فَقَالَ: نَعَمْ لَيْسَ عَلَيْكُمُ الْمَسْأَلَةُ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّفُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ بِجَهَالَتِهِمْ إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ»^۲
- سند ۳۶: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الْفِرَاءِ الْيَمَانِي وَفِيمَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْإِسْلَامِ» قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِيهَا غَيْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: «إِذَا كَانَ الْعَالِبُ عَلَيْهَا الْمُسْلِمِينَ فَلَا بَأْسَ»^۳
- سند ۳۷: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنِ الرَّصَا (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْخَفَافِ يَأْتِي السُّوقَ فَيَشْتَرِي الْخُفَّ لَا يَدْرِي أَمْ ذَكِّيٌّ هُوَ أَمْ لَا، مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِيهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي، أَمْ يُصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ أَنَا أَشْتَرِي الْخُفَّ

۱. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحہ ۲۳۴، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان و ما لا يجوز الصلاة فيه من ذلك. ترجمه: راوی می گوید: از امام صادق (عليه السلام) از کفش هایی که در بازار فروخته می شود، پرسیدم. فرمودند: بخر و در آن، نماز بخوان تا آنجا که قطعی بدانی از پوست مردار ساخته شده است.

۲. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحہ ۲۵۸، باب ما يصلی فيه و ما لا يصلی فيه من الثياب و جميع الأنواع. ترجمه: راوی می گوید: از محمد بن ابی نصر از مردی پرسیدم که به بازار می رود و لباس [پوست] گورخر می خرد، نمی داند ذبحش شرعی بوده یا مردار بوده است، آیا می تواند در آن نماز بخواند؟ گفت: آری، بر شما نیست که در چنین مسائلی بپرسید. همانا امام باقر (عليه السلام) فرمودند: همانا خوارج، با نادانی شان، کار را بر خودشان تنگ گرفتند. همانا دین، وسیع تر از اینهاست.

۳. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحہ ۳۶۹، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان و ما لا يجوز الصلاة فيه من ذلك. ترجمه: راوی می گوید: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: نماز خواندن در [پوست] گورخر یعنی اشکال ندارد و در آنچه در سرزمین اسلام، ساخته شده باشد. گفتم: هر چند در آن، غیر اهل اسلام نیز باشند. فرمودند: هر گاه غلبه با مسلمانان باشد، اشکال ندارد.

- مِنَ الشُّوقِ وَ يُضَنِّعُ لِي وَ أَصْلَى فِيهِ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ الْمَسْأَلَةُ»^۱
- سند ۳۸: عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَيْسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنِ الْجُلُودِ الْفَرَاءِ يَشْتَرِيهَا الرَّجُلُ فِي سُوقٍ مِنْ أَشْوَاقِ الْجَبَلِ أَيْسَأَلُ عَنْ ذَكَاتِهِ إِذَا كَانَ الْبَائِعُ مُسْلِمًا غَيْرَ عَارِفٍ؟ قَالَ: «عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْهُ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُشْرِكِينَ يَبِيعُونَ ذَلِكَ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ يُصَلُّونَ فِيهِ فَلَا تَسْأَلُوا عَنْهُ»^۲
- سند ۳۹: عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: كَانَ أَبِي يَبِيعُ بِالذَّرَاهِمِ إِلَى السُّوقِ فَيَشْتَرِي بِهَا جُبْنًا فَيَسْمِي وَ يَأْكُلُ وَ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ»^۳
- سند ۴۰: عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) أَغْتَرَضُ السُّوقَ فَأَشْتَرِي حُفًّا لَا أَدْرِي أَمْ ذَكَى هُوَ أَمْ لَا. قَالَ: «صَلِّ فِيهِ» قُلْتُ: فَالْتَعَلُّ؟ قَالَ: «مِثْلُ ذَلِكَ». قُلْتُ: إِنِّي أَضِيقُ مِنْ هَذَا. قَالَ: «أَتَرَعَبَ عَمَّا كَانَ

۱. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۳۷۱، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان و ما لا يجوز الصلاة فيه من ذلك. ترجمه: از امام رضا (عليه السلام) از كفش‌هایی که در بازار هست و معلوم نیست از ذبح شرعی است یا غیر آن، پرسیدم که نماز خواندن در آن، در حالی که [حقیقت حالش را] نمی‌داند، آیا در آن نماز بخواند؟ فرمودند: بله. من از بازار، كفش می‌خرم و برایم می‌سازند و در آن نماز می‌خوانم و بر شما نیست که در مورد آن پرس و جو کنید.

۲. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۳۷۱، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان و ما لا يجوز الصلاة فيه من ذلك. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام کاظم (عليه السلام) از [پوست] گورخر پرسیدم که شخصی در بازاری از بازارهای کوهستان خریده است، آیا از این که ذبح شرعی شده، اگر فروشنده، مسلمان غیر شیعه باشد، ببرد؟ فرمودند: بر شما باد که از آن بپرسید وقتی ببینید مشرکین، آن را می‌فروشند و هر گاه دیدید که در آن نماز می‌خوانند، از [ذبح شرعی بودن] آن نپرسید.

۳. قرب الإسناد، حمیری، صفحه ۱۹، احادیث متفرقة. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: پدرم پولی به بازار می‌فرستاد تا با آن پنیر بخرد و نام خدا می‌برد و می‌خورد و از [طهارت و نجاست] آن نمی‌پرسید.

أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) يَفْعَلُهُ»^۱

• سند ۴۱: عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ تَقْلِيدِ السَّيْفِ فِي الصَّلَاةِ وَ فِيهِ الْفِرَاءُ وَ الْكَيْمُحْتُ. فَقَالَ: «لَا بَأْسَ مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مَيْتَةٌ»^۲

• سند ۴۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجْلِ يَزِي فِي ثَوْبٍ أَخِيهِ دَمًا وَ هُوَ يُصَلِّي. قَالَ: «لَا يُؤْذِنُهُ حَتَّى يُنْصَرِفَ»^۳

• سند ۴۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «اِعْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ أَبْقَيْتَ لُمْعَةً فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصْبِهَا الْمَاءُ. فَقَالَ لَهُ: مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ؟! ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ بِيَدِهِ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۴۰۴، باب اللباس الذي تکره الصلاة فيه و ما لا تکره. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام کاظم (عليه السلام) عرض کردم: به بازار می‌روم و دمپایی می‌خرم، نمی‌دانم ذبح شرعی شده یا نه [حکمش چیست؟] فرمودند: در آن نماز بخوان. عرض کردم: کفش چطور؟ فرمودند: [حکمش] مثل آن [است]. عرض کردم: من از این حکم، در فشارم [و به دلم نمی‌چسبد]. فرمودند: آیا از کاری که امامت انجام می‌دهد، روی بر می‌گردان؟!«

۲. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۲۰۵، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان و ما لا يجوز الصلاة فيه من ذلك. ترجمه: راوی از امام صادق (عليه السلام) از آویخته داشتن شمشیر در نماز - در حالی که در آن از [پوست] گورخر و خر استفاده شده باشد - پرسید، فرمودند: تا زمانی که ندانی که مردار است، اشکالی ندارد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۴۰۶، باب الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر عالما أو جاهلا. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) از مردی پرسیدم که در لباس برادرش که نماز می‌خواند، خون ببیند، فرمودند: تا زمانی که نمازش تمام نشده، او را خبر ندهد.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۴۵، باب صفة الغسل و الوضوء قبله و بعده. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پدرم از جنابت غسل می‌کردند که به ایشان گفته شد: قسمتی از پشتتان باقی مانده که آب به آن نرسیده است. فرمودند: چه می‌شد که ساکت می‌ماندی؟ سپس آن قسمت را با دستشان [که مرطوب بود] مسح کردند.

تنها رکن استجماع قواعد نظری:

تنها رکن در استجماع قواعد نظری، تصریحاتی است که در روایات شریفه وارد شده با تصریح به این که اعتقاد به آن‌ها از لوازم مسلمانی یا تشیع است.

❁ نمونه‌ی ۱ (آیه) «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا»^۱

دیدگاه‌های روشنی که از نمونه‌ی فوق استجماع می‌شود، عبارتند از: خدای تعالی فرزند ندارد، شریکی در پادشاهی‌اش ندارد و دوستی نیز ندارد.

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوْمِن بِكَبْرَتِنَا وَ لَمْ يَسْتَجِلْ مُتَعَنِّتًا»^۲

تصریح نمونه‌ی دوم، در مقایسه با نمونه‌ی اول، کاملاً محسوس است. در نمونه‌ی دوم، به روشنی و بدون تعارفات مرسوم، این دیدگاه به اصحاب منهج تزریق می‌شود که هر کس به رجعت ایمان نداشته باشد یا ازدواج موقت را حلال نشمارد، شیعه نیست.

تنبیه اول: دلیل لَبِّي (عقلی):

آنچه تا کنون گذشت که اساس استجماع منهج فردوسیان بر آن استوار شده، از تصریح آیات و روایات را «دلیل نَصِي» یا «دلیل لفظی» می‌گویند.

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۱. ترجمه: ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهان‌داری شریکی دارد و نه خوار بوده که [نیاز به] دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار.

۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۵۸. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: از ما نیست کسی که ایمان به رجعت نداشته باشد و ازدواج موقت را حلال نشمارد.

اما پایه‌ای دیگر در استنباط احکام در فقه وجود دارد که در نبودن دلیل نصی، مورد استفاده قرار می‌گیرد و به «دلیل لبی» یا «دلیل عقلی» مشهور است. ادله‌ی لبی، مقابل ادله لفظی می‌باشد و مراد از آن، ادله‌ای است که از راه غیر لفظ، مکلف را به حکم شرعی می‌رساند؛ به بیان دیگر، ادله‌ای که حکم شرعی از آنها استفاده می‌شود، یا از سنخ لفظ است یا غیر لفظ؛ به ادله‌ای که از سنخ لفظ نباشند، ولی مکلف را به حکم شرعی برساند، مانند: اجماع، دلیل عقل، سیره و...، ادله‌ی لبی گفته می‌شود.

از دلیل لبی برای طبقات اول و دوم قوانین نمی‌شود استفاده نمود یعنی نمی‌توان به اشاره‌ی عقل، ثابت کرد که عمل خاصی، رکن اسلام یا از گناهان کبیره است.

همچنین در اثبات قوانین طبقات پنجم تا دهم نیز کاربرد ندارد یعنی نمی‌توان با عقل به تنهایی و در نبودن نص، عملی را مستحب یا مکروه شرعی دانست. پس با این حساب، محدوده‌ی اصلی جولان دلیل لبی، قوانین طبقات سوم و چهارم است.

اما در استجماع قوانین عملی منهای فردوسیان در طبقات سوم و چهارم، از دلیل لبی استفاده نشد تا به اساس نصی بودن برنامه، خدش‌های وارد نشود و «استجماع» به «استنباط» آمیخته نگردد.

تنبیه دوم: شهرت فتوایی:

شهرت فتوایی، به معنای اشتهار فتوایی - در یکی از مسائل فقهی - در میان جمع زیادی از فقهاست بدون آن که این فتوا به روایتی مستند باشد. فرق نمی‌کند که این عدم استناد، به خاطر نبود روایت در مسئله باشد، یا دلیل دیگری داشته باشد. در این که شهرت فتوایی از آمارات ظنی معتبر است یا

خیر، اختلاف زیادی در بین فقها وجود دارد. گروهی آن را به کلی مردود دانسته‌اند و گروهی دیگر به طور مطلق حجت می‌دانند. اما گروه سوم بین شهرت قدمایی و متأخرین تفصیل قائل شده‌اند. شهرت فتوایی قدما از خصوصیتی برخوردار است که باعث شده آن را حجت بدانند و آن تعبد خاص قدما به این که طبق مضمون روایات ائمه (علیهم‌السلام) فتوا می‌دادند و سند آن را حذف می‌کردند، و دیگر این که متون کتب فقهی آنها روایی است و عصر آنها به عصر معصومین (علیهم‌السلام) نزدیک است. که این خصوصیت باعث حصول وثوق و اطمینان به وجود نص معتبر و کشف از رأی معصوم (علیه‌السلام) در نزد فقهایی شد که شهرت فتوایی قدما را حجت دانسته‌اند. اما شهرت فتوایی متأخرین را به علت این که شکل استنباطی و اجتهادی به خود گرفته است حجت نمی‌دانند. حتی شهرت‌های قبل از زمان شیخ طوسی که در آنها اعمال نظر و استنباط صورت گرفته است را معتبر نمی‌دانند.

«شهرت فتوایی» نیز مانند «دلیل لئی» جایی در استجماع قوانین عملی منهاج فردوسیان ندارد؛ زیرا - چنان که گذشت - اختلاف زیادی در حجیت آن وجود دارد.

تنبیه سوم: ملاک تشخیص واجب از مستحب و حرام از مکروه:

یکی از سؤالاتی که گاهی اوقات، به ذهن ناآشنایان با فضای استنباط و استجماع می‌رسد، این است که به چه ملاکی بین «واجب» با «مستحب» و همچنین «حرام» با «مکروه»، فرق می‌گذارید؟

در جواب این سؤال باید گفت: هر چه در آیات و روایات معتبر با صیغهی «امر» آمده، دلالت بر واجب بودن انجام آن کار دارد، مگر این که دلیل

دیگری مانند آیه یا حدیث معتبر دیگری داشته باشیم که انجام آن کار را جایز (غیر واجب) بیان کند. اگر چنین آیه یا روایتی بیابیم، آن امر از «وجوب» آن کار، برگشته و به مستحب تبدیل می‌شود.

همچنین هر چه در آیات و روایات معتبر با صیغهی «نهی» آمده، دلالت بر حرام بودن انجام آن کار دارد، مگر این که دلیل دیگری مانند آیه یا حدیث معتبر دیگری داشته باشیم که انجام آن کار را جایز (غیر حرام) بیان کند. اگر چنین آیه یا روایتی بیابیم، آن امر از «حرمت» آن کار، برگشته و به مکروه تبدیل می‌شود.

البته برای تشخیص علمی مستحب و مکروه، می‌توان از ارکان استجماع که در فصل چهارم همین کتاب برشمرده شد، استفاده نمود.

تنبیه چهارم: فرق قانون با فتوا:

گاهی این شبهه پیش می‌آید که قانون‌های مندرج در «مجموعه‌ی قوانین عملی منهای فردوسیان» همان فتاواست که به اسمی دیگر و در قالبی دیگر، عرضه شده است. پس لازم است به فرق‌های قانون با فتوا بپردازیم تا این شبهه، به صورت ریشه‌ای، پاسخ داده شود.

فرق اول قانون با فتوا (اتفاق): قانون، مُجمَعٌ علیهِ و مُتَّفَقٌ علیهِ است. یعنی تمام علما، فضلا، فقها و دانشمندان علوم اسلامی، بر قانون، اتفاق نظر دارند، ولی فتوا از چنین پشتوانه‌ای برخوردار نیست.

فرق دوم قانون با فتوا (انتساب): قانون، منسوب به جمهور علماست ولی فتوا، منسوب به فرد مشخصی از فقهاست.

فرق سوم قانون با فتوا (تعمیم): قانون در امور عمومی است ولی فتوا در امور خصوصی است.

فرق چهارم قانون با فتوا (وضوح): قانون، بازگردان واضحات و مسلمات است ولی فتوا، برداشت خاص از مجموعه‌ی منابع استنباط می‌باشد. فرق پنجم قانون با فتوا (تقلید): تقلید، در قانون، معنا ندارد ولی در فتوا، معنا دارد.

تنبیه پنجم: اقسام حدیث در تعریف منهاج فردوسیان:

در میان علمای قدیم شیعه، تا قبل از سید بن طاووس (ره) یک اصطلاح بیشتر رایج نبود، و آن، تقسیم حدیث به صحیح و غیر صحیح است، یعنی یا یک حدیث را قبول داشته و در کتاب‌هایشان وارد می‌کردند و یا آن‌که قبول نداشته و ردّ می‌کردند. پس اصطلاح صحیح و غیر صحیح در نزد آنان به معنای قبول و یا عدم قبول یک روایت بود، نه به عنوان یک تقسیم چند درجه‌ای برای احادیث. لذا در کتاب‌هایی مانند «کافی» اثر محدث کلینی (ره) و «من لا یحضره الفقیه» اثر شیخ صدوق (ره)، نویسندگان‌شان بیان می‌کنند که احادیث مورد قبول‌شان را که حجت بین خود و خداوند است، جمع‌آوری نموده‌اند. [کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۸؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۳]

حدیث در اصطلاح متأخرین (علمای قرن ششم به بعد) به صحیح، حسن، موثّق و ضعیف تقسیم می‌شود. حدیث ضعیف خود دارای انواع گوناگونی همچون موقوف، مقطوع، مرفوع، مُرسَل، مجعول و ... است، به گونه‌ای که بیشتر تقسیمات حدیث در «مصطلح الحدیث» ناظر به گونه‌های حدیث ضعیف است؛ اما حدیث در نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان، به چهار دسته تقسیم می‌شود، به این ترتیب:

مقبول:

احادیثی است که در منابع معتبر روایی شیعه‌ی دوازده‌امامی آمده است. از این گونه روایات، در تأسیس قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان استفاده می‌شود. همچنین از حدیث مقبول، به «سند» نیز یاد شده است. البته گاهی حدیث مقبول، دچار موانع استجماع مذاق منهج فردوسیان می‌شود، که در فصل مجزا، به آن پرداخته شده است.

مشروط:

احادیثی است که در منابع کم‌اعتبار شیعه یا عامه آمده است، در صورتی که مشابه مضمون آن، در آیات قرآن یا روایات مقبول، آمده باشد. همچنین از حدیث مشروط به «شاهد» نیز یاد شده است. از این گونه روایات، در استجماع تسیدی استفاده می‌شود.

مردود:

احادیثی است که در منابع کم‌اعتبار شیعه یا عامه آمده است ولی مضمون آن، توسط آیات قرآن یا روایات مقبول، تأیید نشده باشد. از این گونه روایات، هیچ استفاده‌ای در استجماع قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان نمی‌شود.

مجعول:

احادیثی است که بی‌سند است یعنی در هیچ منبع حدیثی و غیر حدیثی، سندی برایش یافت نشده است.

فصل دوم، در بیان اصول عقلیه‌ی ارزش‌گذاری مستندات قوانین:

به حکم عقل و بنای عقلا، اهمیت هر مطلب، از دو چیز فهمیده می‌شود؛ اول: تکرار؛ دوم: تأکید.

بدین لحاظ، اهمیت هر موضوعی را در نزد شارع مقدس از دو چیز در می‌یابیم؛ که عبارتند از:

الف) تکرار:

تکرار، دلالت بر اهمیت موضوع دارد و بیشتر بودنش رتبه‌ی قانون در مرحله‌ی عمل را بالا می‌برد. برای نمونه، کلمه‌ی «صلاة» حدود هفتاد بار و کلمه‌ی «زکات» بیش از سی بار در قرآن کریم ذکر شده است. بر طبق حکم عقل سلیم، این تکرار، نشان از اهمیت موضوع نماز و زکات دارد.

تکرار در آیات:

تکرار در آیات حتی اگر لفظش یکی باشد، تکرار محسوب می‌شود. مثلاً عبارت «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»^۱ که در نُه آیه، یا عبارت «آتُوا الزَّكَاةَ»^۲ که در دوازده آیه آمده، تکرار محسوب می‌شود و در رتبه‌بندی قانون نماز و زکات، مؤثر است.

تکرار در روایات:

۱. سوره‌ی بقره، آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰؛ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۷؛ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۲؛ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۸۷؛ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۶؛ سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۱؛ سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰؛ ترجمه: نماز را برپا دارید.

۲. سوره‌ی بقره، آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰ و ۲۷۷؛ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۷؛ سوره‌ی توبه، آیات ۵ و ۱۱؛ سوره‌ی حج، آیات ۴۱ و ۷۸؛ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۶؛ سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۳؛ سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰؛ ترجمه: زکات را بپردازید.

منظور از تکرار در روایات، «تکرار در صدور» است نه «تکرار در اخبار». تکرار در صدور به این است که روایت شریف از استادان مختلف، با الفاظ مختلف و توسط راویان مختلف صادر شده باشد، پس لفظ واحد از استاد واحد از راوی واحد - ولو در منابع کثیر آمده باشد - تکرار محسوب نمی‌شود.

❁ نمونه‌ی اول:

• سند ۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «يَا أَبَا هَارُونَ إِنَّ نَأْمُرُ صَبِيَانَنَا بِتَسْبِيْحِ فَاطِمَةَ (عليها السلام) كَمَا نَأْمُرُهُمْ بِالصَّلَاةِ فَالزَّمَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَلْزَمَهُ عَبْدٌ فَشَقِيَ»^۱

• سند ۲: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ لِأَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ: «يَا أَبَا هَارُونَ إِنَّ نَأْمُرُ صَبِيَانَنَا بِتَسْبِيْحِ الزَّهْرَاءِ (عليها السلام) كَمَا نَأْمُرُهُمْ بِالصَّلَاةِ فَالزَّمَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَلْزَمَهُ عَبْدٌ فَيَشَقِيَ»^۲

این دو روایت، چون اشتراک در لفظ (با اندکی اختلاف)، اشتراک در استاد

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۴۳. ترجمه: از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقبه از ابوهارون مکفوف از امام صادق (عليه السلام) فرمودند: ای ابوهارون، ما فرزندانمان را به گفتن تسبیح حضرت فاطمه (سلام الله علیها) امر می‌کنیم همچنان که امر به نمازشان می‌کنیم. پس ملازمش باش که هیچ بنده‌ای ملازم آن نشد که بدبخت گردد.

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۶۳. ترجمه: محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از صالح بن عقبه از ابوهارون مکفوف از امام صادق (عليه السلام) که به ابوهارون مکفوف فرمودند: ای ابوهارون، ما فرزندانمان را به گفتن تسبیح حضرت فاطمه (سلام الله علیها) امر می‌کنیم همچنان که امر به نمازشان می‌کنیم. پس ملازمش باش که هیچ بنده‌ای ملازم آن نشد که بدبخت گردد.

صادرکننده (امام صادق علیه السلام) و اشتراک در راوی اول (ابوهارون مکفوف) دارد، تکرار مؤثر در رتبه‌بندی محسوب نمی‌شود.

❁ نمونه‌ی دوم:

• سند ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُوبَ عَنْ أَبِي عَقِيلَةَ الصِّرَفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا كِرَامٌ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِيَّاكَ وَ الرَّئِاسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ» قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَا الرَّئِاسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا وَ أَمَا أَنْ أَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَمَا ثُلُثًا مَا فِي يَدِي إِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرَّجَالِ. فَقَالَ لِي: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَنُصِّدَّكَ فِي كُلِّ مَا قَالَ»^۱

• سند ۲: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَيُوبَ بْنِ أَبِي عَقِيلَةَ الصِّرَفِيِّ عَنْ كِرَامِ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِيَّاكَ وَ الرَّئِاسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ». فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَا الرَّئِاسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا وَ أَمَا أَنْ أَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَمَا ثُلُثًا مَا فِي يَدِي إِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرَّجَالِ؟ فَقَالَ: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ. إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَنُصِّدَّكَ فِي كُلِّ مَا قَالَ»^۲

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۹۸. ترجمه: محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن ایوب از ابوعقیله‌ی صیرفی، گفت: کرام از ابوحمزهی ثمالی برای ما حدیث کرد که گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: بپرهیز از ریاست و این که پشت سر مردان حرکت کنی. گفتم فدایتان شوم، اما ریاست را فهمیدم و اما این که پشت سر مردان حرکت کنم، پس دوسوم آنچه در دست من است از پشت سر مردان رفتن دارم. پس به من فرمودند: نه چنان است که رفتی، بپرهیز از این که مردی را جز حجت، نصب کنی و او را در هر چه می‌گویدی، تصدیق کنی.

۲. معانی الأخبار، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۶۹. ترجمه: حدیث کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه از عمویش از محمد بن علی کوفی از حسین بن ایوب بن ابوعقیله‌ی صیرفی از کرام خثعمی

اگر لفظ روایت مختلف باشد ولی راوی اول و استاد صادرکننده مشترک باشند، تکرار محسوب می‌شود.

اگر لفظ روایت مشترک بود ولی استاد صادرکننده مختلف بود، تکرار محسوب می‌شود.

❁ نمونه ۱:

• سند ۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيِّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ»^۱

• سند ۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «مَنْ وَقَفَ بِنَفْسِهِ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ»^۲

• سند ۳: عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «مَنْ عَرَّضَ

از ابوحمزه‌ی ثمالی که گفت: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: بپرهیز از ریاست و این که پشت سر مردان حرکت کنی. گفتم فدایتان شوم، اما ریاست را فهمیدم و اما این که پشت سر مردان حرکت کنم، پس دوسوم آنچه در دست من است از پشت سر مردان رفتن دارم. پس به من فرمودند: نه چنان است که رفتی، بپرهیز از این که مردی را جز حجت، نصب کنی و او را در هر چه می‌گویی، تصدیق کنی.

۱. نهج البلاغه، سید رضی (صیحی صالح)، حکمت ۱۵۹. ترجمه: سید رضی در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (عليه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: هر کس خودش را در جایگاه نهمت قرار دهد، آنکس که به او گمان بد برده را ملامت نکند.

۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۲، صفحه ۳۶. ترجمه: از محمد بن سنان از ابو جارود از امام باقر (عليه السلام) از پدرشان از جدشان از امیر المؤمنین (عليه السلام) نقل می‌کنند که فرمودند: هر کس در جایگاه نهمت بایستد، کسی که به او گمان بد برده را ملامت نکند.

نَفْسُهُ لِلتَّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ»^۱

اگر لفظ روایت و استاد صادرکننده مشترک بود ولی سلسله‌ی روایت (خصوصاً راوی اول)، مختلف بود، تکرار محسوب می‌شود.

❁ نمونه‌ی ۱:

● سند ۱: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكِيمِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ مَوْلَى طَرْبَالٍ عَنْ حَدِيدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ عَظَمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّتْ مَثْوَنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَاسْتَدْبِمُوا النَّعْمَةَ بِاخْتِمَالِ الْمَثْوَنَةِ وَ لَا تُعَرِّضُوهَا لِلزَّوَالِ فَقَلَّ مَنْ زَالَتْ عَنْهُ النَّعْمَةُ فَكَادَتْ أَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ»^۲

● سند ۲: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْقَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَا مِنْ عَبْدٍ تَظَاهَرَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ نِعْمَةٌ إِلَّا اشْتَدَّتْ مَثْوَنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَقُمْ لِلنَّاسِ بِحَوَائِجِهِمْ فَقَدْ عَرَّضَ النَّعْمَةَ لِلزَّوَالِ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۵۲. ترجمه: محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق (عليه السلام) از امیر المؤمنین (عليه السلام) که فرمودند: هر کس خودش را در معرض تهمت قرار دهد، آن کس که به او بدگمان شده را ملامت نکند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷. ترجمه: محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از سلیمان فراء غلام طربال از حدید بن حکیم از امام صادق (عليه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: کسی که نعمت خدا بر او زیاد باشد، حاجت مردم به او بیشتر می‌شود، پس نعمت را با تحمل سختی، دائمی کنید و آن را در معرض زایل شدن قرار ندهید، که کم پیش می‌آید نعمتی که زایل شده، دوباره برگردد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷. ترجمه: علی بن ابراهیم از علی بن محمد کاشانی از ابویوب مدنی غلام بنی هاشم از داوود بن عبد الله بن محمد جعفری از ابراهیم بن محمد از امام صادق (عليه السلام) که فرمودند: هیچ بنده‌ای نیست که نعمتی از خدا بر او

● سند ۳: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ ابْنِ بَنِي تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لِحُسَيْنِ الصَّخَّافِ: «يَا حُسَيْنُ مَا ظَاهَرَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِ النَّعْمِ حَتَّى ظَاهَرَ عَلَيْهِ مَثْوَنَةُ النَّبِيسِ فَمَنْ صَبَرَ لَهُمْ وَ قَامَ بِشَأْنِهِمْ زَادَهُ اللَّهُ فِي نِعْمِهِ عَلَيْهِ عِنْدَهُمْ وَ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَقُمْ بِشَأْنِهِمْ أزالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ تِلْكَ النَّعْمَةَ»^۱

● سند ۴: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ عَظُمَتْ عَلَيْهِ النَّعْمَةُ اشْتَدَّتْ مَثْوَنَةُ النَّبِيسِ عَلَيْهِ فَإِنْ هُوَ قَامَ بِمَثْوَنَتِهِمْ اجْتَلَبَ زِيَادَةَ النَّعْمَةِ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ عَرَضَ النَّعْمَةَ لِرِوَالِهَا»^۲

❁ نمونه‌ی ۲:

● سند ۱: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ أَصْبَحَ لَا

ظاهر گردد مگر این که نیاز مردم به سوی او شدت می‌یابد، پس کسی که اقدام به برآوردن نیازمندی مردم [در آن نعمت] نکند، آن نعمت را در معرض زایل شدن قرار داده است.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷. ترجمه: علی بن محمد بن عبد الله از احمد بن ابوعبد الله از پدرش از سعدان بن مسلم از ابان بن تغلب که گوید امام صادق (عليه السلام) به حسین صحاف فرمودند: ای حسین، خدای تعالی نعمتی بر بنده‌اش ظاهر نمی‌کند مگر این که نیاز مردم را به سوی آن نعمت ظاهر می‌سازد، پس کسی که صبر کند و اقدام به آنچه لایق است نماید، خدای تعالی نعمتش را زیاد می‌گرداند و کسی که صبر نکند و اقدام مناسب [در برآوردن نیاز مردم با نعمتش] انجام ندهد، خدای عز و جل آن نعمت را از او زایل می‌گرداند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۸. ترجمه: علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از امام صادق (عليه السلام) که فرمودند: کسی که نعمتی بر او زیاد شود، حاجت مردم به سوی او شدت یابد، پس اگر او اقدام به رفع نیازشان نماید، زیاد شدن نعمت از خدای تعالی را جلب کرده است و اگر چنین نکند، آن نعمت را در معرض زوال قرار داده است.

يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱

• سند ۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲

• سند ۳: عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَمِّهِ عَاصِمِ الْكُوْزِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَتَأَدَّى يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۳

(ب) تأکید:

بر طبق بنای عقلا، تأکید، دلالت بر اهمیت موضوع دارد و بیشتر بودن عواملی که افاده‌ی تأکید می‌کند، رتبه‌ی قانون در مرحله‌ی عمل را بالا می‌برد. اقسام تأکید (اعم از لفظی و معنوی) عبارتند از:

۱. قَسَم:

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۳. ترجمه: علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق (عليه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس صبح کند و اهتمامی به کار مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۴. ترجمه: محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب از محمد بن قاسم هاشمی از امام صادق (عليه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: هر کس اهتمامی به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۴. ترجمه: از سلمة بن خطاب از سلیمان بن سماعه از عمویش عاصم کوزه‌ساز از امام صادق (عليه السلام) که فرمودند: پیامبر خدا فرمودند: هر کس صبح کند و اهتمامی به کار مسلمانان نداشته باشد، از آنان نیست و هر کس بشنود مردی مسلمانان را به کمک می‌خواند ولی جوابش را ندهد، مسلمان نیست.

یعنی هر گاه موضوعی با قسم همراه شده باشد، نشان از تأکید آن موضوع دارد.

❦ نمونه‌ی ۱: (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ يَشْرَبُ مُسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ»^۱

❦ نمونه‌ی ۲: (حدیث): عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِذَاكَ إِنَّكَ كَتَبْتَ إِلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ تُعَلِّمُهُ أَنْ أَفْضَلَ مَا تَقْرَأُ فِي الْفَرَائِضِ بِـ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» وَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ إِنَّ صَدْرِي لَيَضِيقُ بِقِرَاءَتِهِمَا فِي الْفَجْرِ فَقَالَ (عليه السلام): «لَا يَضِيقَنَّ صَدْرَكَ بِهِمَا فَإِنَّ الْفَضْلَ وَاللَّهِ فِيهِمَا»^۲

❦ نمونه‌ی ۳: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَيَّ أَبِي فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي ابْتُلِيْتُ بِبَلَاءٍ فَادْعُ اللَّهَ لِي فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ يُؤْتِي فِي دُبُرِهِ فَقَالَ: «مَا أَبْلَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَذَا الْبَلَاءِ أَحَدًا لَهُ فِيهِ حَاجَةٌ» ثُمَّ قَالَ أَبِي: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَقْعُدُ عَلَيَّ إِسْتَبْرَقِهَا وَ حَرِيرِهَا مَنْ يُؤْتِي فِي

۱. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۵. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: از من نیست کسی که نمازش را سبک بشمارد. به خدا قسم در نزد حوض بر من وارد نخواهد شد. از من نیست کسی که مست‌کننده بنوشد. به خدا قسم در نزد حوض بر من وارد نخواهد شد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۱۵. ترجمه: راوی می‌گوید به امام کاظم (عليه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم شما به محمد بن فرج نامه نوشته و پادش داده‌اید که بافضیلت‌ترین سوره در نمازهای واجب، سوره‌ی قدر و توحید است ولی من با خواندن آنها در نماز صبح، [چون خیلی زود نمازم به پایان می‌رسد،] دلم تنگ می‌شود. حضرت فرمودند: هرگز سینه‌ات را به خاطر خواندن این دو سوره تنگ مکن که به خدا قسم، برتری در آن‌دو است.

دُبْرِهِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۴: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: دَخَلَ عَدِي بْنُ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي يَوْمِ النَّصْفِ مِنْ رَجَبٍ وَ هُوَ يَضَلِّي فَلَمَّا سَمِعَ حِسَّهُ أَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى خَلْفِهِ أَنْ قُفْ. قَالَ عَدِي: فَوَقَفْتُ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ لَمْ تَرَ أَحَدًا صَلَّى قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ. فَلَمَّا سَلَّمَ بَسَطَ يَدَهُ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ يَا مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ» ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْهِ فَقَالَ: «يَا عَدِي أَسَمِعْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «أَحْفَظْتُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «وَيَحْكُ أَحْفَظُهُ وَ أَعْرَبُهُ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَ نَصَبَ الْكَعْبَةَ وَ بَرَأَ السَّمَةَ مَا هُوَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَا دَعَا بِهِ مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ كُرْبَتَهُ»^۲

❖ نمونه‌ی ۵: (حدیث): عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: وَ مَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ الْحَادِيَةِ وَ الْعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ بَسَّتْ رَكَعَاتٍ... وَ الَّذِي نَفَسَى بِيَدِهِ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ مَنْ يُجِئَنِي وَ يُحِبُّ اللَّهَ فَصَلَّى بِهَذِهِ الصَّلَاةِ وَ إِنْ كَانَ

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: مردی به نزد پدرم آمد و عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا، من به بلای بی‌دچار شده‌ام، برایم دعا کن. کسی گفت: این شخص مفعول واقع می‌شود. حضرت فرمودند: خدای تعالی هیچ بنده‌ای که بخواهدش را به این بلا گرفتار نمی‌کند. سپس پدرم فرمودند: خدای عز و جل فرموده است: به عزت و جلالم قسم، کسی که مفعول واقع شود، بر استبرق و حریر بهشت ننشیند.

۲. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۳۸. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: عدی بن ثابت در روز نهمی رجب بر امیر المؤمنین (عليه السلام) وارد شد و دید آن حضرت نماز می‌خواند. چون حضرت حس کردند که آمده، با دست اشاره کردند که پشت سرشان بماند. عدی می‌گوید ایستادم و آن حضرت چهار رکعت نماز خواندند که ندیده بودم کسی قبل و بعد از ایشان چنان نمازی بخواند. چون سلام دادند، دست‌هایشان را گشودند و فرمودند: ای ذلیل‌کننده‌ی هر ستمگر... سپس رو به من کردند و فرمودند: ای عدی، آیا [آنچه من گفتم را] شنیدی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: آیا به خاطر سپردی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: حفظش کن و به درستی بخوان که قسم به کسی که دانه را شکافت و کعبه را پابرجا ساخت و انسان را از دم به وجود آورد، این دعا در نزد هیچ کسی از اهل زمین نیست و هیچ غمگینی بدان دعا نمی‌کند مگر این که خدای تعالی غمش را برطرف می‌سازد.

يُعْجِزُ عَنِ الْقِيَامِ فَيُصَلِّي قَاعِدًا...»^۱

۲. حروف تأکید:

گاهی با الفاظ متعارف تأکید در زبان عربی، اهمیت مطلب را می‌رسانند.

❖ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَانَ يَخْرُجُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ وَ قَالَ: «لَا تُصَلِّينَّ يَوْمَئِذٍ عَلَى بَسَاطٍ وَلَا بَارِيَةٍ يَغْنِي فِي الْعِيدَيْنِ»^۲

❖ نمونه‌ی ۲: (حدیث): عَنْ حَتَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سَأَلَ الْعَلَاءُ بُنَّ كَامِلٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْجَرِّيِّ فَقَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَشْيَاءَ مُحَرَّمَةً مِنَ السَّمَكِ فَلَا تَقْرَبُهَا» ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ فَلَا تَقْرَبْنَهُ»^۳

❖ نمونه‌ی ۳: (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَا يَغْتَرَّنَ أَحَدُكُمْ بِالرُّؤْيَا يَرَاهَا أَوْ تُرَى لَهُ وَ لَكِنْ فَيَعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۵۸. ترجمه: هر کس در شب بیست و یکم رجب، شش رکعت نماز بخواند... قسم به کسی که جانم در دست [قدرت] اوست و قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت، کسی که مرا و خدای تعالی را دوست دارد، این نماز را بخواند و اگر ناتوان از ایستادن است، نشسته بخواند...

۲. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۸۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) بیرون می‌آمدند و به اطراف آسمان نگاه می‌کردند و می‌فرمودند: امروز حتماً بر سجاده و فرش نماز نخوانید، یعنی در عید فطر و عید قربان.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۲۰. ترجمه: راوی می‌گوید علاء بن کامل از امام صادق (عليه السلام) در باره‌ی جرّی [نوعی ماهی بدون پولک] پرسید و من آنجا حاضر بودم. فرمودند: در کتاب علی (عليه السلام) بعضی از ماهی‌ها را حرام یافتم، پس نزدیکش نشو. سپس فرمودند: هر ماهی‌ای که پولک نداشته باشد، حتماً حتماً نزدیکش نشو.

فَمَا كَانَ عَامِلًا بِهِ فَلِيَفْرَحَ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمَ أَنَّهَا مِنَ الشَّيْطَانِ»^۱

۳. تصریح به عدم استثناء:

از دیگر مواردی که تأکید از آن فهمیده می‌شود، تصریح به عدم داشتن استثناء در حکم است. یعنی هر گاه در روایتی تصریح شود که این حکم، استثناء ندارد، می‌توان به نحوی تأکید، پی برد.

❦ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا»^۲ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَقَالَ: «إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا إِذَا سَمِعْتُمْ الرَّجُلَ الَّذِي يَجْحَدُ الْحَقَّ وَ يُكْذِبُ بِهِ وَ يَقَعُ فِي الْأَيْمَةِ فَقَمَّ مِنْ عِنْدِهِ وَ لَا تَقَاعِدُهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ»^۳

۱. جعفریات (اشعثیات)، محمد بن اشعث، صفحه‌ی ۲۴۷. ترجمه: نباید هیچ کدام از شما به خوابی که می‌بیند و یا برایش می‌بینند، فریفته شود، بلکه باید خود را بر کتاب خدای عز و جل عرضه کند، پس اگر عمل‌کننده به آن است، شادمان شود و اگر غیر این است، باید بداند که آن خواب (خوبی که دیده یا برایش دیده‌اند) از شیطان بوده است.

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۰. ترجمه: البته خدا [این فرمان را] در قرآن بر شما نازل کرده است که: چون بشنوید گروهی آیات خدا را مورد انکار و استهزا قرار می‌دهند، با آنان ننشینید تا در سخنی دیگر درآیند، [اگر بنشینید] شما هم [در به دوش کشیدن بار گناه انکار و استهزا] مانند آنان خواهید بود.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۷. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) از [تفسیر] سخن خدای عز و جل که می‌فرماید: «البته خدا [این فرمان را] در قرآن بر شما نازل کرده است که: چون بشنوید گروهی آیات خدا را مورد انکار و استهزا قرار می‌دهند، با آنان ننشینید تا در سخنی دیگر درآیند، [اگر بنشینید] شما هم [در به دوش کشیدن بار گناه انکار و استهزا] مانند آنان خواهید بود» پرسیدم؛ فرمودند: یعنی هر گاه شنیدید مردی حق را انکار می‌کند و آن را دروغ می‌پندارد و در مورد امامان بد می‌گوید، از نزدش برخیزید و با او ننشینید، هر کس که می‌خواهد باشد.

❁ نمونه‌ی ۲: (حدیث): عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ وَ أَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْعَلَ آخِرَ الْوَقْتَيْنِ وَقْتًا إِلَّا فِي عُدْرٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ»^۱

۴. افشای گنج:

از جمله مواردی که مفید تأکید است و مؤکد بودن مطلب را می‌رساند، این است که مطلبی از گنج‌ها و امور مخفی در خزانه‌ی الهی معرفی شده باشد. از آنجایی که سیره‌ی عقلا بر این است که امور مهمه و اشیاء ارزشمند و قیمتی را در خزانه نهاده و از دسترس عموم، دور کنند، هر گاه مطلبی از امور مخفی شده در خزانه‌ی الهی شمرده می‌شود، دلیل بر تأکید آن و نشان‌دهنده‌ی اهمیت ویژه‌ی آن است.

❁ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا تَدْعُ أَنْ تَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا أَمْسَيْتَ «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ» فَإِنَّ أَبِي (عليه السلام) كَانَ يَقُولُ هَذَا مِنَ الدُّعَاءِ الْمَخْزُونِ»^۲

❁ نمونه‌ی ۲: (حدیث): وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «يَا سَلْمَانُ أَلَا أَعَلَّمُكَ شَيْئًا مِنْ غَرَائِبِ الْكُنُزِ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۴. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: برای هر نمازی دو وقت است و اول وقت، برترین زمان است و هیچ کس نباید آخر وقت را وقت ادای نماز قرار دهد مگر به خاطر عذری.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۳۴. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خواندن این دعا را سه بار در صبح و سه بار در شب ترک مکن، خدایا مرا در زره نگهدار خود قرار بده، همان که هر که را بخواهی در آن قرار می‌دهی. همانا پدرم می‌گفت: این از دعای خزانه‌شده است.

تُصَلِّي عَشْرَ رَكَعَاتٍ تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ...»^۱

❖ نمونه‌ی ۳: (حدیث): عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ أَبِي يَرَى لِهَيْدَيْنِ الْحَرَمَيْنِ مَا لَا يَرَاهُ لِغَيْرِهِمَا وَ يَقُولُ إِنَّ الْإِتْمَامَ فِيهِمَا مِنَ الْأَمْرِ الْمَذْخُورِ»^۲

۵. مجزب بودن:

از دیگر مواردی که دلالت بر تأکید دارد، این است که در متن روایت، ادعای تجربه شده یا دعوت به تجربه کردن آمده باشد.

❖ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ يَحْيَى الْخَلْبِيِّ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةَ مَرَّةٍ جِئِنَّ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غُفِرَ لَهُ مَا عَمِلَ قَبْلَ ذَلِكَ خَمْسِينَ عَامًا» وَ قَالَ يَحْيَى فَسَأَلْتُ سَمَاعَةَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ ذَلِكَ وَ قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَمَا إِنَّكَ إِِنْ جَرَّبْتَهُ وَجَدْتَهُ سَدِيدًا»^۳

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۹۸. ترجمه: سلمان فارسی می‌گوید استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: ای سلمان، آیا چیزی از گنج‌های ناشناخته به تو نیاموزم؟ عرض کردم: آری از پیامبر خدا. فرمودند: چون روز اول رجب شود، ده رکعت نماز بخوان در هر رکعت بعد از حمد، سه مرتبه سوره‌ی توحید...

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۲۴. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: پدرم برای این دو حرم [مکه و مدینه] چیزی قبول داشت که برای غیر این دو قبول نداشت و می‌فرمود: تمام خواندن نماز در این دو حرم، از امر ذخیره شده است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۳۹. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: هر کس در وقتی به بستر خواب [شبانه] می‌رود، صد مرتبه سوره‌ی توحید بخواند، گناهان پنجاه سال گذشته‌اش آمرزیده می‌شود. یحیی می‌گوید در باره‌ی این حدیث از سماعه پرسیدم، گفت: ابوبصیر به من گفت از امام صادق (عليه السلام) این سخن را شنیدم و بعدش فرمودند: ای ابومحمد، اگر این را بیازمایی، به تجربه خواهی یافت که درست است.

❁ نمونه‌ی ۲: (حدیث): عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التَّوْفَلِيِّ عَنْ أَحَدِهِمْ (عليهم السلام): «مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ وَ إِنِ شِئْتُمْ فَجَرِّبُوا وَ لَا تَشْكُوا»^۱

۶. یادآوری ایمان:

با توجه به این که ایمان به خدا و معاد، به ترتیب، از مهم‌ترین ارکان مسلمانی و اولیه‌ترین قدم‌های رسیدن به کمال و سعادت است، هر گاه در روایتی، تعبیری مانند «کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد» بیاید، نشان از مهم بودن آن مطلب و مؤکد بودن آن دارد.

❁ نمونه‌ی ۱: (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفَيْفِ إِذَا وَعَدَ»^۲

❁ نمونه‌ی ۲: (حدیث): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رَيْبَةٍ»^۳

❁ نمونه‌ی ۳: (حدیث): جَاءَتْ فَاطِمَةُ (عليها السلام) تَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بَعْضَ أَمْرِهَا فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ آلَهُ كَرِيْسَةً وَ قَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَإِذَا فِيهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيْفَهُ وَ مَنْ

۱. طب الائمه، ابنا بسطام، صفحه‌ی ۵۳. ترجمه: راوی از یکی از استادان منهاج فردوسیان (عليهم السلام) نقل می‌کند که فرمودند: سوره‌ی حمد را هفتاد بار [بر دردی] بخواندم مگر این که تسکین یافت و اگر خواستید، تجربه‌اش کنید و شک نکنید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۶۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، وفا کند آنگاه که وعده می‌دهد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۸. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، در جایی که شک برانگیز است، نایستد.

- كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لَيْسَ كُنْتُ»^۱
- ❖ نمونه‌ی ۴: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَدْعُ أَنْ يَفْرَأَ فِي دُبُرِ الْفَرِيضَةِ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۲
- ❖ نمونه‌ی ۵: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَفْعَدَنَّ فِي مَجْلِسِ يُعَابُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُنْتَقَصُ فِيهِ مُؤْمِنٌ»^۳
- ❖ نمونه‌ی ۶: (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَ جَارَهُ جَائِعٌ»^۴

۷. نفی و استثناء:

از دیگر مواردی که مفید تأکید در کلام است، نفی کلی به همراه استثناء می‌باشد. به این معنی که وقتی گوینده‌ای با نفی کردن، وارد کلام می‌شود و سپس موردی را استثناء می‌نماید، نشان از مؤکد بودن مورد استثناء شده در

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۶۷. ترجمه: حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) از بعضی چیزها به استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) شکایت کردند، آن حضرت دفتری به ایشان دادند و فرمودند: آنچه در آن است را فراگیر. در آن نوشته شده بود: کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، همسایه‌اش را نیازارد؛ کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، میهمانش را اکران کند؛ کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، حرف خوب بگوید یا ساکت شود.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۲۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، خواندن سوره‌ی توحید را بعد از نمازهای واجبش ترک نکند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۸. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، در مجلسی که عیب امام یا نقص مؤمنین گفته می‌شود، حتماً حتماً ننشیند.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۶۸. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: به [تعالیم] من ایمان نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد.

نظر گوینده دارد.

❁ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التَّوْفَلِيِّ عَنْ أَحَدِهِمْ (عليهم السلام): «مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ وَإِنْ شِئْتُمْ فَجَرِّبُوا وَلَا تَشْكُوا»^۱

❁ نمونه‌ی ۲: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَفْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ إِلَّا تَيَقَّظَ فِي السَّاعَةِ الَّتِي يُرِيدُ»^۲

❁ نمونه‌ی ۳: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَا ضَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَضْيِيعِ الزَّكَاةِ وَلَا يُضَادُّ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا مَا ضَيَّعَ تَسْبِيحَهُ»^۳

۸. نهی از ترک به جای امر به فعل:

از موارد دیگری که می‌تواند مفید تأکید باشد، آن است که استاد به جای این که امر به انجام کاری بنماید، از ترک کردنش نهی کند.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ مُحَمَّدِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «لَا تَدْعُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ أُعِيدُ نَفْسِي وَمَا رَزَقَنِي رَبِّي بِاللَّهِ الْوَاحِدِ...»^۴

۱. طب الائمه، ابنا بسطام، صفحه‌ی ۵۳. ترجمه: راوی از یکی از استادان منهاج فردوسیان (عليهم السلام) نقل می‌کند که فرمودند: سوره‌ی حمد را هفتاد بار [بر دردی] نخواندم مگر این که تسکین یافت و اگر خواستید، تجربه‌اش کنید و شک نکنید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۳۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هیچ بنده‌ای نیست که آیه‌ی آخر سوره‌ی كهف را بخواند مگر این که در ساعتی که می‌خواهد، بیدار می‌شود.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۰۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هیچ مالی در خشکی یا دریا تلف نمی‌شود مگر به واسطه‌ی نپرداختن زکات و هیچ پرنده‌ای شکار نمی‌شود مگر به خاطر این که تسبیحش را تباه کرده باشد.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۴۳. ترجمه: راوی گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: وامگذار بعد از هر نماز، این دعا را: خودم و آنچه

۹. از بین رفتن کل با از بین رفتن جزء:

هر گاه نبودن «جزء» مساوی با نبودن «کل» و از بین رفتن «فرع» مساوی با از بین رفتن «اصل» معرفی شود، مفید نوعی تأکید است.

❦ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَ بِالْجَمْعَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِبَشَارَةٍ لَهُمْ وَ الْمُنَافِقِينَ تَوْبِيحًا لِلْمُنَافِقِينَ وَ لَا يَنْبَغِي تَرْكُهَا فَمَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَلَا صَلَاةَ لَهُ»^۱

❦ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ تَرَكَ الْقُنُوتَ رَغْبَةً عَنْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ»^۲

۱۰. قضا داشتن:

از دیگر مواردی که تأکید را می‌رساند و مؤکد بودن مطلب را افاده می‌کند، این است که مطلبی بعد از این که مورد امر قرار گرفت، در صورتی که فراموش شود یا به عذر دیگری انجام نشود، قضا داشته باشد یعنی دستور استاد چنین باشد که «اگر نتوانستی انجام دهی، آن را قضا کن».

❦ نمونه‌ی ۱: (حدیث): عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) رَجُلٌ نَسِيَ الْقُنُوتَ فَذَكَرَهُ وَ هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ؟ فَقَالَ: «يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ ثُمَّ لِيَقُلَّهُ» ثُمَّ قَالَ: «إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَرْغَبَ عَنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَلَيْهِ وَ آلِهِ

پروردگارم روزی‌ام کرده را به پناه خدای یگانه می‌دهم...

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۲۵. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: خدای تعالی با [سوره‌ی] جمعه، مؤمنین را کرامت بخشید، پس پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) آن را سنت قرار داد برای بشارت به مؤمنین و [سوره‌ی] منافقون را توبیخی برای منافقین قرار داد، و شایسته نیست ترک آن و کسی که آن را عمدتاً ترک کند، نمازی برای او نیست.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۳۹. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که قنوت را از روی بی‌اعتنایی ترک کند، نمازی برای او نیست.

و سلم) أَوْ يَدْعَهَا^۱

❖ نمونه‌ی ۲: (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «لَا بُدَّ مِنْ غُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَعِدْ مِنَ الْغَدِ»^۲

❖ نمونه‌ی ۳: (حدیث): عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَصُومُ صَوْمًا قَدْ وَقَّتَهُ عَلَى نَفْسِهِ... فَقَالَ لَا يَصُومُ فِي السَّفَرِ وَ لَا يَقْضِي شَيْئًا مِنْ صَوْمِ التَّطَوُّعِ إِلَّا الثَّلَاثَةَ الْأَيَّامَ الَّتِي كَانَ يَصُومُهَا مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَ لَا يَجْعَلُهَا بِمَنْزِلَةِ الْوَاجِبِ»^۳

۱۱. اهمیت آقران:

از قرار گرفتن یک مطلب در کنار چند امر عظیم و مهم، به اهمیت و تأکید معنوی آن پی می‌بریم.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ الصَّادِق (عليه السلام): «مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَيَّ رَبِّهَا عَزَّ وَ جَلَّ كَعَجِيجِهَا مِنْ ثَلَاثٍ؛ مِنْ دِمِّ حَرَامٍ يُسْفَكُ عَلَيْهَا؛ أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زَنَى؛ أَوْ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۴۰. ترجمه: راوی می‌گوید به امام باقر (عليه السلام) عرض کردم: مردی قنوت را فراموش کرده و در راه یادش می‌آید. [وظیفه‌اش چیست؟] فرمودند: رو به قبله بایستد و بگوید. سپس فرمودند: ناخوش می‌دارم که کسی از سنت پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روی برگرداند یا رهاش کند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۱۸. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: چاره‌ای از غسل جمعه در وطن و سفر نیست، پس کسی که فراموش کند، فردایش اعاده نماید.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۲. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم از مردی که روزی روز مشخصی را بر خودش قرار داده... فرمودند: در سفر روزه نگیرد و چیزی از روزی مستحب [که نگرفته را لازم نیست] قضا کند مگر سه روزی که در هر ماه [پنجشنبه‌ی اول، چهارشنبه‌ی وسط و پنجشنبه‌ی آخر] روزه می‌گرفته، ولی [این سه روز را] به منزله‌ی واجب قرار ندهد.

۴. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام)

تأکید در این روایت به این صورت است که «خواب بین الطلوعین» با دو امر عظیم یعنی «قتل» و «زنا» هم‌اثر بر ناله‌ی زمین معرفی شده است. یعنی وقتی موضوعی مثل خوابیدن در بین‌الطلوعین، با قتل و زنا در کنار هم ذکر می‌شود، به حکم عقل سلیم، نشان از اهمیت داشتن خوابیدن در این فاصله‌ی زمانی دارد.

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام): «كُلُّ طِينٍ حَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِّ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَمْ يَزَلْ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) يَنْهَانِي عَنْ مَلَاخَاةِ الرَّجَالِ كَمَا يَنْهَانِي عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ»^۲

❖ نمونه‌ی ۴: (حدیث): عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَ الدِّينِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَعْدِلُ الدِّينَ بِالْكَفْرِ؟! قَالَ: «نَعَمْ»^۳

❖ نمونه‌ی ۵: (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ

فرمودند: زمین به پروردگار عز و جل نثاریده است مانند سه ناله، از خون حرامی که بر آن ریخته شود و از شستشوی بعد از زنا و از خوابیدن بر آن قبل از طلوع خورشید.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۷۸. ترجمه: امام هادی (عليه السلام) فرمودند: خوردن هر گلی حرام است مثل خوردن مردار و خون و گوشت خوک.

۲. امالی، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۵۱۲. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: پیوسته جبرئیل (عليه السلام) مرا از دشمنی با مردان نپه کرد همچنان که از نوشیدن شراب و پرستش بت‌ها نپه می‌کرد.

۳. علل الشرایع، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۲۸. ترجمه: راوی می‌گوید از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم که فرمودند: پناه می‌برم به خدا از کفر و قرض. گفته شد: ای رسول خدا آیا قرض را با کفر معادل می‌کنید؟ فرمودند: بله.

مِنْهَا كَسَبُ الْحَجَّامِ إِذَا شَارَطَ وَ أَجْرُ الرَّائِيَةِ وَ تَمَنُّ الْخَمْرِ»^۱
 نمونه‌ی ۶: (حدیث): عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَلَالٍ بْنِ حَاقَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ
 اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «تَارَكَ الرَّكَاةَ وَ قَدَّ وَجِبَتْ لَهُ مِثْلُ مَا نَعِيَهَا وَ قَدَّ وَجِبَتْ
 عَلَيْهِ»^۲

۱۲. انجام یا ترک عمل به هر قیمتی:

از دیگر مواردی که می‌تواند مفید مؤکد بودنِ مطلبی باشد، این است که انجام یا ترکش در هر شرایطی و به هر نحوی که ممکن باشد، خواسته شده باشد. یعنی اگر کسی نتوانست در شرایط عالی، انجامش دهد، در شرایط متوسط و اگر آن هم میسر نبود، در شرایط ضعیف انجامش دهد یا اگر ترک‌کردنی است، ترکش کند.

نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلَتْ فِذَاكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى فِيهَا مَا يُرْجَى؟ فَقَالَ: «... وَ صَلَّى فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِائَةَ رَكْعَةٍ وَ أَحْيَهُمَا إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَى الثُّورِ وَ اغْتَسَلَ فِيهِمَا» قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ أَنَا قَائِمٌ؟ قَالَ: «فَصَلِّ وَ أَنْتَ جَالِسٌ». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَشْتَطِعْ؟ قَالَ: «فَعَلَى فِرَاشِكَ» (قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَشْتَطِعْ قَالَ: «لَا عَلَيْكَ أَنْ تَكْتَجِلَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِشَيْءٍ مِنَ النَّوْمِ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۲۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: حرام، انواع زیادی دارد، از آن جمله است درآمد حجامتگر اگر دستمزدش را شرط کند و درآمد زنی که زنا می‌دهد و پولی که از فروش شراب به دست بیاید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۶۳. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: کسی که باید زکات بگیرد و نمی‌گیرد، مانند کسی است که باید زکات بدهد و نمی‌دهد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۵۷. ترجمه: راوی می‌گوید در نزد امام صادق

اصرار امام (علیه‌السلام) بر به جا آوردن یکصد رکعت نماز در شب قدر، در شرایطی که اگر نتوانست ایستاده بخواند، نشسته و اگر نتوانست نشسته بخواند، خوابیده بجا آورد، نشان از اهمیت خواندن این یکصد رکعت در شب قدر دارد.

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): **عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قِيلَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ رُبَّمَا حَضَرَنِي مَنْ أَخَافُهُ فَلَا يُمَكِّنُ وَضِعَ الْجَرِيدَةَ عَلَى مَا رَوَيْتَنَا. قَالَ: «أَدْخِلْهَا حَيْثُ مَا أَمَكَّنَ»^۱**

۱۳. اقدام عملی استاد:

از دیگر مواردی که می‌تواند مفید تأکید و نشانگر اهمیت مطلب باشد، همراه بودن امر یا نهی استاد با اقدام عملی متناسب با آن است. یعنی استاد، همزمان که امر به کاری می‌کند، منهای را در انجام آن عمل، یاری عملی رساند یا اگر نهی از کاری می‌کند، اقدام بازدارنده‌ی متناسب را نیز از خود نشان دهد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): **عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَيْسَى بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ قَالَ كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ وَ قَدْ جِئْتُ بِجَنَازَةٍ فَأَرَدْتُ أَنْ أَصَلِّيَ عَلَيْهَا فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ**

(علیه‌السلام) بودم که ابوبصیر عرض کرد: شب قدر کدام شب است؟ حضرت فرمودند: ... و نماز بخوان در هر یک از آن دو شب و آن را احیاء بدار و غسل کن در آن دو». گفت: اگر نتوانم ایستاده بخوانم [چه کنم؟] فرمودند: نشسته بخوان. گفت: اگر نتوانم نشسته بخوانم [چه کنم؟] فرمودند: [درازکشیده] بر بستر [بخوان]. گفت: اگر باز هم نتوانم. فرمودند: اول شب، اندکی بخواب [تا بالاخره بتوانی بخوانی].

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۵۳. ترجمه: راوی به امام (علیه‌السلام) عرض کرد: گاهی اوقات کسی که از او می‌ترسیم در مراسم تدفین حضور دارد که ممکن نیست جریده [دو چوب تازه که همراه مُرده می‌کنند] را همراه مرده کنیم. [تکلیفمان چیست؟] فرمودند: هر جور می‌توانی همراه مرده قرارش بده.

(علیه السلام) فَوَضَعَ مِرْفَقَهُ فِي صَدْرِي فَجَعَلَ يَدْفَعُنِي حَتَّى حَرَجَ مِنْ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ الْجَنَائِزَ لَا يُصَلَّى عَلَيْهَا فِي الْمَسَاجِدِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (علیه السلام) قَالَ مَرَّ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) بِأَمْرَأَةٍ مُحْرِمَةٍ قَدْ اسْتَتَرَتْ بِمِرْوَحَةٍ فَأَمَاطَ الْمِرْوَحَةَ بِنَفْسِهِ عَنْ وَجْهَهَا»^۲

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى دَاوُدَ الرَّقِيِّ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِذْ مَرَّ رَجُلٌ بِيَدِهِ حُطَّافٌ مَذْبُوحٌ قَوَّتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) حَتَّى أَخَذَهُ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ دَخَا بِهِ الْأَرْضَ فَقَالَ (علیه السلام): «أَ عَالِمُكُمْ أَمَرَكُمْ بِهَذَا أَمْ فَقِيهَكُمْ؟!...»^۳

❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى نَعْلٍ شَرَاكَهَا مَعْقُودَةٌ فَتَنَاوَلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَحَلَّهَا ثُمَّ قَالَ: «لَا تَعْقِدْ»^۴

۱۴. سنگین تر بودن بر شیطان:

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۸۲. ترجمه: راوی می‌گوید در مسجد بودم که جنازه‌ای آوردند. پس خواستم بر آن نماز بخوانم که حضرت امام کاظم (علیه السلام) آرنجشان را بر سینم نهادند و مرا به عقب راندند تا از مسجد بیرون بردند. سپس فرمودند: ای ابوبکر، نباید در مسجد بر جنازه نماز خواند.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۴۶. ترجمه: امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: حضرت باقر (علیه السلام) به زنی که در حال احرام بود گذشتند که صورتش را با بادبزنی پوشانده بود، پس آن حضرت، خودشان بادبزنی را از صورت آن زن کنار زدند.
۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۲۳. ترجمه: راوی می‌گوید در محضر امام صادق (علیه السلام) نشسته بودیم که مردی عبور کرد و در دستش پرستوی سربریده‌ای بود، پس امام صادق (علیه السلام) به سوی او بلند شدند و آن را از دستش گرفتند و به زمین انداختند. سپس فرمودند: آیا دانشمندان شما را امر به چنین کاری کرده است یا دین‌شناسان...؟
۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۶۴. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) نگاهشان به کفشی افتاد که بندش گره خورده بود، پس آن را برداشتند و بازش نمودند و فرمودند: گره نزن.

از جمله مواردی که مفید تأکید است، سنگین‌تر بودن عمل خیری - بیشتر از سایر اعمال خیر - بر شیطان است. از آنجا که شیطان، دشمن آشکار انسان است و هر عملی که نقش مثبت بیشتری در کمال و سعادت انسان داشته باشد، بر او سنگین‌تر می‌آید، هر گاه عمل خیری، سنگین‌تر بر شیطان معرفی شود، نشان از نوعی مؤکد بودن دارد.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِ»^۱

۱۰. امر به حدّ اقل:

از مواردی که مفید تأکید در کلام است، آنجاست که امری آمده باشد و سپس مورد کم‌ارزشی به عنوان حدّ اقل اتیان آن امر، بیان شده باشد.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لِيَتَّطِيبَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ لَوْ مِنْ قَارُورَةٍ أَمْرَأَتِهِ»^۲

۱۶. نهی از حدّ اقل:

از موارد دیگری که مفید تأکید در کلام است، آنجاست که نهی‌ای آمده باشد و سپس مورد کم‌ارزشی به عنوان حدّ اقل آن نهی، بیان شده باشد.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَا تَرُدُّوا السَّائِلَ وَ لَوْ بِظُلْفٍ مُخْتَرِقٍ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هیچ چیزی بر شیطان، سنگین‌تر از صدقه دادن به مؤمن نیست.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۱۱. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: باید هر یک از شما، خودش را روز جمعه خوشبو کند، ولو از شیشه‌ی [عطریات] زنش.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۰۵. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم)

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «لَا تَدْعُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ كَانَ بَعْدَهُ شِعْرٌ»^۱

۱۷. موقعیت‌های خاص:

از موارد دیگری که مفید تأکید در کلام است، جایی است که امر یا نهی با بیان موقعیت خاصی همراه شده باشد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «صَلِّ فِي جَمَاعَةٍ وَ لَوْ عَلَى رَأْسِ رُجٍّ»^۲

۱۸. ضمانت استاد:

از موارد دیگری که می‌تواند مفید تأکید در کلام باشد، ضمانت استاد است. هر گاه استاد در کلامش، به تصریح، نتیجه‌ای خاص برای عملی مخصوص را ضمانت کند، نشان از وجود نوعی تأکید برای رساندن مطلب است.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): «ضَمِنْتُ عَلَى رَبِّي أَنَّهُ لَا يَسْأَلُ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَّا اضْطَرَّتْهُ الْمَسْأَلَةُ يَوْمًا إِلَيَّ أَنْ يَسْأَلَ مِنْ حَاجَةٍ»^۳

❁ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «ضَمِنْتُ لِمَنْ

فرمودند: سائل را [دست خالی] رد مکنید، ولو با دادن سم سوخته‌ی گاو.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۷۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را ترک مکن، هر چند بعد از آن بخواهی شعری بخوانی.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: نماز را به جماعت بخوان هر چند بر سر نیزه باشد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۹. ترجمه: امام سجاد (عليه السلام) فرمودند: ضمانت می‌کنم بر پروردگارم که کسی بدون نیاز گدایی نکند مگر این که روزی به گدایی از روی نیاز گرفتار شود.

اَقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ»^۱

۱۹. تکرار لفظ:

از موارد دیگری که مفید تأکید در کلام است، تکرار یک لفظ در جمله است. فرق این تکرار که از مصادیق تأکید است با تکراری که قسیم تأکید شمرده شد، در این است که منظور از آن تکرار، تکرار در صدور مضمون واحد در قالب‌های گوناگون همچون آیه، روایت نبوی و روایت از ائمه‌ی متعدد می‌باشد؛ ولی تکرار در اینجا به معنی تکرار لفظ یا جمله‌ی خاص در یک روایت است.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَثْرُكْ شَيْئًا مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ إِلَّا عَلَّمَهُ نَبِيُّهُ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَكَانَ مِنْ تَعْلِيمِهِ إِيَّاهُ أَنَّهُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ... فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ نَزَّوْجُ؟ فَقَالَ: الْأَكْفَاءُ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ الْأَكْفَاءُ؟ فَقَالَ: الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ»^۲

۲۰. گزارش تکرار لفظ:

از موارد دیگری که مفید تأکید در کلام می‌باشد، این است که روای از تکرار یک لفظ توسط استاد، خبر دهد ولی آن تکرار در متن روایت نیامده باشد که

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: ضمانت می‌کنم برای کسی که میانرو باشد، که فقیر نشود.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۳۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خدای عز و جل چیزی که بدان نیاز می‌شود را نگذاشت مگر این که به پیامبرش آموخت. پس از آن آموزش‌ها این است که روزی بر منبر بالا رفتند و خدای را حمد و ثنا گفتند... پس مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا با چه کسی ازدواج کنیم؟ فرمودند: با هم‌کفو. عرض کرد: ای رسول خدا، هم‌کفو کیست؟ فرمودند: مؤمنین، بعضی هم‌کفو بعضی دیگرند، مؤمنین بعضی هم‌کفو بعضی دیگرند.

اگر تکرار، در متن روایت آمده باشد، از نوع قبلی (تکرار لفظ) خواهد بود.
 ❀ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يُظِلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» قَالَهَا ثَلَاثًا فَهَابَهُ النَّاسُ أَنْ يَسْأَلُوهُ فَقَالَ: «فَلْيَنْظُرْ مُعْسِرًا أَوْ لِيَدْعَ لَهُ مِنْ حَقِّهِ»^۱

❀ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ فِي يَوْمٍ حَارٍّ وَ حَتَّى كَفَّهُ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَظِلَّ مِنْ فَوْرِ جَهَنَّمَ؟» قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ النَّاسُ فِي كُلِّ مَرَّةٍ: نَحْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «مَنْ أَنْظَرَ غَرِيماً أَوْ تَرَكَ الْمُعْسِرَ»^۲

۲۱. ابلاغ شاهد به غائب:

از موارد دیگری که مفید تأکید در کلام می‌باشد، جایی است که استاد می‌خواهد تا آنان که حاضر در جلسه هستند (شاهد) به آنان که حاضر در جلسه نیستند (غائب) پیامی را برسانند.

❀ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْمُنْبَرِ ذَاتَ يَوْمٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى أَنْبِيَائِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ أَلَا وَ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که می‌خواهد در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی [رحمت] خدا نیست، خدایش به سایه ببرد - سه مرتبه این را فرمودند - پس مردم را هیبت آن حضرت اجازه نمی‌داد از ادامه‌ی سخن بپرسند، سپس حضرت فرمودند: باید با تنگدستی که بدو قرض داده، مدارا کند یا از حقش بگذرد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) در روزی گرم، دستشان را سایه‌بان خود کردند و فرمودند: چه کسی دوست دارد از گرمای جهنم سایه داشته باشد؟ - سه بار این جمله را فرمودند - مردم در هر مرتبه گفتند: ما ای پیامبر خدا. حضرت فرمودند: کسی که بدهکارش را مهلت دهد یا از طلبی که از تنگدست دارد بگذرد.

مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ بِمِثْلِ مَا لِيهِ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ»^۱

۲۲. همیشه و همه جا:

از موارد دیگری که مفید تأکید می‌باشد این است که عملی بدون وقت مشخص معرفی شود و در متن دستور استاد آمده باشد که این عمل را همیشه و همه جا یا هر وقت به یاد آورد، بجا آورد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنِ الصَّالِحِينَ (عليهم السلام) قَالَ: تَكَرَّرُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ هَذَا الدُّعَاءَ سَاجِدًا وَ قَائِمًا وَ قَاعِدًا وَ عَلَى كُلِّ خَالٍ وَ فِي الشَّهْرِ كُلِّهِ وَ كَيْفَ أَمَكَّنَكَ وَ مَتَى حَضَرَكَ مِنْ دَهْرِكَ تَقُولُ بَعْدَ تَحْمِيدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيكَ. ..^۲

۲۳. اعداد و ارقام درشت:

از چیزهایی که مفید تأکید است، وجود ارقام درشت به عنوان پاداش یک عمل خاص می‌باشد.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۶. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: روزی استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) بر منبر بالا رفتند و خدای را ستایش و ثنا گفتند و بر پیامبران درود فرستادند، سپس فرمودند: ای مردم، حاضرین به غائبین برسانند، هر کس تنگدستی را مهلت دهد، برایش به تعداد هر روز، صدقه‌ای در نزد خدای تعالی خواهد بود که روز قیامت آن را خواهد پرداخت.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۶۲. ترجمه: از استادان منہاج فردوسیان (علیهم السلام) نقل شده است: در شب بیست و سوم ماه رمضان، این دعا را تکرار می‌کنی در سجده و ایستاده و نشسته و در هر حال و در سراسر ماه رمضان و به هر طوری که توانستی و هر وقت از روزگار که یادت آمد، می‌گویی بعد از حمد الهی و صلوات بر پیامبر، خدایا باش برای ولی‌ات...

از آنجا که یکی از ارکان مهم اداره‌ی دنیا و یکی از ساده‌ترین راه‌های ارزش‌گذاری، اعداد و ارقام ریاضی است، بدیهی است که زبان مناسبی برای نشان دادن ارزش اعمال باشد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَدِمَ رَجُلٌ عَلَى عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقَالَ: «قَدِمْتَ حَاجًّا؟» فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: «أَتَدْرِي مَا لِلْحَاجِّ؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «مَنْ قَدِمَ حَاجًّا وَ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سَبْعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ دَرَجَةٍ وَ شَفَعَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَاجَةٍ وَ كَتَبَ لَهُ عِثْقَ سَبْعِينَ أَلْفَ رَقَبَةٍ قِيمَةُ كُلِّ رَقَبَةٍ عَشْرَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ»^۱

۲۴. آنچه استاد برای خود می‌پسندد:

از دیگر مواردی که می‌تواند مفید تأکید باشد آن است که استاد بعد از بیان امر یا نهی‌ای بفرماید آنچه برای خودم می‌پسندم را برای تو می‌پسندم. این بیان نحوه‌ای از تأکید را می‌رساند.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ عَلِي بْنِ يَاقُطِ بْنِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) عَنِ التَّقْصِيرِ بِمَكَّةَ فَقَالَ: «أَتِمَّ وَ لَيْسَ بِوَاجِبٍ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِي»^۲

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۱۱. ترجمه: مردی بر امام سجاد (عليه السلام) وارد شد. حضرت از او پرسیدند از حج می‌آیی؟ عرض کرد: آری. فرمودند: آیا می‌دانی برای حج‌گزار چیست؟ عرض کرد: نه. فرمودند: کسی که حج بگذارد و طواف خانه کند و دو رکعت نماز [طواف] بجا آورد، خدای تعالی برایش هفتاد هزار حسنه می‌نویسد و هفتاد هزار گناهش را محو می‌سازد و هفتاد هزار درجه بلندش می‌کند و شفاعتش را در هفتاد هزار حاجت قبول می‌نماید و برایش [پاداش] آزاد کردن هفتاد هزار برده که قیمت هر کدام، ده هزار درهم باشد، می‌نویسد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۲۴. ترجمه: راوی می‌گوید از امام کاظم

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) عَنْ إِيْتِمَامِ الصَّلَاةِ فِي الْحَرَمَيْنِ فَقَالَ: «أَجِبُّ لَكَ مَا أُجِبُّ لِنَفْسِي أَيْتَمَّ الصَّلَاةَ»^۱

۲۵. ناچاری:

از دیگر مواردی که مؤکد بودن دستور را می‌رساند، روایاتی است که منهاجی را «ناچار» از مراعات موضوع خاصی می‌داند. این «لابدیت» و ناچاری، نشانه‌ی روشنی از مؤکد بودن آن دستور استاد است.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضِيلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِذَاكَ إِنَّ جَمَالَتَا مَرَّ بِنَا وَ لَمْ يَنْزِلِ الْمُعَرَّسَ. فَقَالَ: «لَا بُدَّ أَنْ تَرْجِعُوا إِلَيْهِ» فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ.^۲

۲۶. استثنای از مغفرت الهی:

موضوعاتی که از دایره‌ی وسیع مغفرت الهی، استثنا شده باشد، نشان‌دهنده‌ی نوعی تأکید در مراعات‌شان است.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ

(عليه السلام) از شکسته خواندن نماز در مکه پرسیدم. فرمودند: تمام بخوان و واجب نیست [ولی این دستورم] جز [برای] این نیست که دوست دارم برای تو آنچه برای خودم دوست دارم.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۲۴. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام کاظم (عليه السلام) پرسیدم از تمام خواندن نماز در حرمین [مکه و مدینه]. فرمودند: دوست دارم برای تو آنچه برای خودم دوست دارم، نماز را تمام بخوان.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۹، صفحه‌ی ۲۸۷. ترجمه: راوی می‌گوید به امام رضا (عليه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم، ساریان ما را از معرّس رد کرد و فرود نیاورد [تکلیف چیست؟!]. فرمودند: ناچار از برگشت به آنجا هستید. پس برگشتیم.

كُلُّ ذَنْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَهْرَ امْرَأَةٍ وَ مَنْ اغْتَصَبَ أُجِيرًا أُجْرَهُ وَ مَنْ بَاعَ حُرًّا»^۱

۲۷. لرزه‌ی عرش:

از موارد مفید تأکید، اعمالی است که ارتکاب آن را موجب به لرزه در آمدن عرش الهی برشمرده‌اند.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ الذَّكَرَ لَيَرْكَبُ الذَّكَرَ فَيَهْتَزُ الْعَرْشُ لِذَلِكَ»^۲

۲۸. نهی از نزدیک شدن:

یکی از مواردی که مفید تأکید است، نهی از نزدیک شدن به چیز نهی شده است. به این بیان که نه تنها نهی از آن و ورود در آن دارد بلکه نهی از نزدیک شدن به آن دارد.

❁ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سَأَلَ الْعَلَاءُ بْنَ كَامِلٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْجَرِّيِّ فَقَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَشْيَاءَ مُحَرَّمَةً مِنَ السَّمَكِ فَلَا تَقْرِبُهَا» ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ فَلَا تَقْرِبَنَّه»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۸۲. ترجمه: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: خدای تعالی هر گناهی را روز قیامت می‌بخشد مگر مهریه‌ی زن و کسی که اجرت کارگرش را ندهد و کسی که شخص آزادی را [به عنوان برده] بفروشد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۴۴. ترجمه: امام صادق (عليه‌السلام) فرمودند: نرینه که بر نرینه سوار می‌شود [یعنی مردی که با مرد دیگری لواط می‌کند] عرش الهی برای [بزرگی گناه] آن می‌لرزد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۲۰. ترجمه: راوی می‌گوید علاء بن کامل از امام صادق (عليه‌السلام) در باره‌ی جرّی [نوعی ماهی بدون پولک] پرسید و من آنجا حاضر بودم. فرمودند: در کتاب علی (عليه‌السلام) بعضی از ماهی‌ها را حرام یافتم، پس نزدیکش نشو. سپس فرمودند: هر ماهی‌ای که پولک نداشته باشد، حتماً حتماً نزدیکش نشو.

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذْ جَاءَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِذَاكَ يَقُولُ لَكَ جَدِّي إِنَّ رَجُلًا ضَرَبَ بَقْرَةً بِفَأْسٍ فَسَقَطَتْ ثُمَّ دَبَّحَهَا. فَلَمْ يُرْسِلْ مَعَهُ بِالْجَوَابِ وَ دَعَا سَعِيدَةَ مَوْلَاةً أُمَّ فَرْوَةَ فَقَالَ لَهَا: «إِنَّ مُحَمَّدًا أَتَانِي بِرِسَالَةٍ مِنْكَ فَكَرِهْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَيْكَ بِالْجَوَابِ مَعَهُ فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ الَّذِي دَبَّحَ الْبَقْرَةَ حِينَ دَبَّحَ خَرَجَ الدَّمُ مُغْتَدِلًا فَكُلُوا وَ أَطْعِمُوا وَ إِنْ كَانَ خَرَجَ خُرُوجًا مُتَثَابِلًا فَلَا تَقْرُبُوهُ»^۱

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ ذَبِيحَةِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ: «لَا تَقْرُبُوهَا»^۲

❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث): عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ أَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ عَنْ جَدِّي يُرْضِعُ مِنْ حُنْزِيرَةٍ حَتَّى كَبُرَ وَ شَبَّ وَ اشْتَدَّ عَظْمُهُ ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا اسْتَفْحَلَهُ فِي عَمَلِهِ فَأَخْرَجَ لَهُ نَسْلٌ فَقَالَ: «أَمَّا مَا عَرَفْتَ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلَا تَقْرُبْتَهُ وَ أَمَّا مَا لَمْ تَعْرِفْهُ فَكُلْهُ»^۳

❖ نمونه‌ی ۵ (حدیث): عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۳۲. ترجمه: راوی می‌گوید در نزد امام صادق (عليه السلام) بودم که محمد بن عبدالسلام آمد و عرض کرد: فدایتان شوم، پدر بزرگم می‌پرسد مردی گاوش را با تبر زده و چون گاو از پا افتاده او را سر بریده است... فرمودند: اگر خون در هنگام سربردن به طور معمولی و معتدل خارج شده، از گوشتش بخورید و به دیگران نیز بخورانید ولی اگر خون به سنگینی [به گندی] خارج شده، نزدیکش نشوید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۳۹. ترجمه: از امام کاظم (عليه السلام) از ذبیحی [یعنی حیوان سربریده شده توسط] یهودی و نصرانی پرسیدم. فرمودند: نزدیکش مشو.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۴۹. ترجمه: از امام صادق (عليه السلام) پرسیده شد - و من حاضر بودم - از بزغاله‌ای که از خوکی شیر خورده تا بزرگ شده و استخوان‌هایش محکم گشته، سپس کسی از آن [بزغاله‌ی شیرخوک‌خورده] برای آبتن کردن [بزهای ماده] استفاده کرده، حکم نسل او چیست؟ فرمودند: آنچه دقیقاً می‌دانی که از نسل اوست، پس حتماً حتماً نزدیکش مشو، ولی آنچه نمی‌دانی را بخور.

دَوَاءِ عُجْنٍ بِالْحَمْرِ فَقَالَ: «لَا وَاللَّهِ مَا أُجِبُّ أَنْ أَنْظَرَ إِلَيْهِ فَكَيْفَ أَتَدَاوِي بِهِ»^۱

۲۹. محشور شدن با بدان:

یکی دیگر از مواردی که مفید تأکید است، تهدید به محشور شدن با بدان است. هر جا چنین تهدیدی باشد، نشان از تأکید دارد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ صَوْمِ تَأْسُوعَاءَ وَ عَاشُورَاءَ مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ: «... وَ أَمَّا يَوْمُ عَاشُورَاءَ فَيَوْمٌ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ (عليه السلام)... فَمَنْ صَامَهُ أَوْ تَبَرَّكَ بِهِ حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَ آلِ زِيَادٍ مَمْسُوحُ الْقَلْبِ مَسْخُوطٌ عَلَيْهِ»^۲

۳۰. به مقدار توانایی:

از مواردی که مفید تأکید است، جایی است که استاد، انجام کاری را به مقدار توانایی، واگذار می‌نماید، که اگر بتواند، در هر روز، اگر نتوانست، در هر هفته، اگر نتوانست، در هر ماه آن را انجام دهد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَدَعَ الطَّيِّبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَيَوْمٌ وَ يَوْمٌ لَا فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ وَ لَا يَدَعُ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۱۴. ترجمه: راوی گوید از امام صادق (عليه السلام) از [حکم خوردن] دارویی که با شراب آمیخته شده باشد پرسیدم. فرمودند: نه، به خدا دوست ندارم به آن نگاه کنم، چگونه برای درمان استفاده نمایم؟!

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۷. ترجمه: راوی می‌گوید از روزه‌ی روز نهم و دهم محرم از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم... اما روز دهم، پس روزی است که در آن [بلا و شهادت] به [حضرت سید الشهداء] حسین (عليه السلام) رسید... پس کسی که آن را روزه بگیرد یا به آن تبرک بجوید، خدای تعالی او را با آل زیاد در حالی که دلش مسخ شده و بر او ناخشنود است، محشور می‌نماید.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۱۰. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند:

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِيَجْعَفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ «يَا جَعْفَرُ أَلَا أَمْنُحُكَ أَلَا أَعْطِيكَ أَلَا أَحْبُوكَ أَلَا أَعْلَمُكَ صَلَاةً إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَهَا لَوْ كُنْتَ فَرَزْتَ مِنَ الرَّحْفِ وَكَانَ عَلَيْكَ مِثْلُ رَمْلِ عَالِجٍ وَ زَبَدِ الْبَحْرِ دُنُوبًا غُفِرَتْ لَكَ؟» قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «تُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ إِذَا شِئْتَ إِنْ شِئْتَ كُلَّ لَيْلَةٍ وَ إِنْ شِئْتَ كُلَّ يَوْمٍ وَ إِنْ شِئْتَ فَمِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ وَ إِنْ شِئْتَ فَمِنْ شَهْرٍ إِلَى شَهْرٍ وَ إِنْ شِئْتَ فَمِنْ سَنَةٍ إِلَى سَنَةٍ...»^۱

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ... فَلَمَّا انْصَرَفَ طَرَفْتُهُ لَيْلًا فَقَالَ (عليه السلام): «مَا جَاءَ بِكَ يَا كَمِيلُ؟» قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُعَاءُ الْخَضِرِ. فَقَالَ: «اجْلِسْ يَا كَمِيلُ إِذَا حَفِظْتَ هَذَا الدُّعَاءَ فَادْعُ بِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ أَوْ فِي الشَّهْرِ مَرَّةً أَوْ فِي السَّنَةِ مَرَّةً أَوْ فِي عُمْرِكَ مَرَّةً تُكْفِ وَ تُنْصِرَ وَ تُرْزِقَ وَ لَنْ تُعْذَمَ الْمُعْغِفَةَ...»^۲

شایسته نیست برای مرد که بوی خوش را در هر روز رها کند و اگر توانایی استفاده‌ی هر روز ندارد، یک روز در میان و اگر توانایی آن را هم ندارد، هر هفته یکبار عطر بزند، ولی ترک نکنند.

۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۵۲. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) به جعفر بن ابی‌طالب فرمودند: ای جعفر، آیا تو را مرحمتی ندهم؟! آیا به تو عطا نکنم؟! آیا هدیه به تو ندهم؟! آیا تو را نمازی نیاموزم که اگر آن را بخوانی و از جنگ، گریخته باشی و بر تو مانند ریگ بیابان و کف دریا گناه باشد، بخشیده شوی؟! عرض کرد: آری ای پیامبر خدا. فرمودند: چهار رکعت نماز می‌خوانی، اگر خواستی هر شب و اگر خواستی هر روز و اگر خواستی هفته‌ای یکبار و اگر خواستی ماهی یکبار و اگر خواستی سالی یکبار...

۲. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۲۴. ترجمه: کمیل بن زیاد می‌گوید: در نزد امیر المؤمنین (عليه السلام) در مسجد بصره با جمعی از اصحاب نشسته بودیم... چون مجلس تمام شد، به دنبال آن حضرت به راه افتادم. فرمودند: چه چیزی تو را [به دنبال من] آورده؟ عرض کردم: ای امیر المؤمنین دعای خضر [را به من تعلیم فرما]. فرمودند: بنشین ای کمیل. چون این دعا را حفظ نمودی در هر شب جمعه بخوان یا در هر ماه، یکبار یا در هر

۳۱. اگر مردم می‌دانستند:

از دیگر تعابیری که می‌تواند مفید تأکید کلام و موضوع باشد، این است که کم‌ارزش بودن چیزی به جهل مردم به ارزش واقعی آن، نسبت داده شده باشد. به این بیان که مردم، ارزش واقعی آن را نمی‌دانند که اگر می‌دانستند، قیمتش گران می‌شد یا برخورد متناسب با ارزش واقعی آن را از خود، نشان می‌دادند.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْبَنَفْسِجِ قَامَتْ أُوقِيئُهُ بِدِينَارٍ»^۱

❦ نمونه‌ی ۲ (حدیث): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) اسْتَعْبُوا بِالْبَنَفْسِجِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْبَنَفْسِجِ لَحَسَبُوهُ حَسَبًا»^۲

۳۲. شرط محبت به استاد:

از دیگر چیزهایی که مفید تأکید است، مشروط کردن عملی به داشتن محبت خدا و رسول است. یعنی در روایاتی که آمده است هر کس خدا یا رسول خدا را دوست دارد، چنین کند یا چنین نکند، نشانه‌ی تأکید است.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «وَمَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ الْحَادِيَةِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ بَسَّتْ رَكَعَاتِهِ ... وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَ

سال، یک‌بار یا در عمرت، یک‌بار تا کفایت و یاری و روزی داده شوی و هرگز بدون آمرزش نمایی.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۲۱. ترجمه: اگر مردم می‌دانستند آنچه در بنفشه است، [قیمت] هر اوقیه [واحد وزن] از آن به دیناری [یک مثقال طلا] می‌رسید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۲۲. ترجمه: با بنفشه انقیه کنید که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌فرمود: اگر مردم می‌دانستند آنچه در بنفشه است، آن را جرعه جرعه می‌نوشتند.

الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ مَنْ يُجِبِّنِي وَ يُجِبُّ اللَّهَ فَصَلَّى بِهَذِهِ الصَّلَاةِ وَ إِنَّ كَانَ يُعْجِزُ عَنِ الْقِيَامِ فَيُصَلِّي قَاعِدًا...»^۱

فصل سوم، در بیان مذاق منهاج فردوسیان و چند

تنبیه:

در اصطلاح منهاج فردوسیان، به فضای کلی حاکم بر یک موضوع از حیث فعل و ترک، «مذاق منهاج» گفته می‌شود.

به صراحت قرآن کریم، برای هر کسی راه روشنی مقرر شده است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا»^۲

همچنین از مولای متقیان حضرت امیر مؤمنان (علیه‌السلام) سخنان گهرباری در تصریح به راه روشن به ما رسیده است. از آن جمله است، این که می‌فرمایند:

• سند ۱: «دُعَيْتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ فَلَا يُضْمُّ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَصَمُّ وَ لَا يُعْمَى عَنْ

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۵۸. ترجمه: هر کس در شب بیست و یکم رجب، شش رکعت نماز بخواند... قسم به کسی که جانم در دست [قدرت] اوست و قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت، کسی که مرا و خدای تعالی را دوست دارد، این نماز را بخواند و اگر ناتوان از ایستادن است، نشسته بخواند...

۲. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۷. ترجمه: و ما این کتاب [=قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم در حالی که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده پیروی مکن برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم.

ذَلِكِ إِلَّا أَعْمَى»^۱

- سند ۲: «وَ اِنِّي لَعَلَى بَيْتَةِ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجِ فَرْدُوسِيَانِ مِنْ نَبِيِّ، وَ اِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْطَةَ لَقَطًا. اُنظُرُوا اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالزَّمُوا سَمْتَهُمْ، وَ اتَّبِعُوا اَثَرَهُمْ، فَلَنْ يَخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَ لَنْ يَعِيدُوكُمْ فِي رَدًى. فَاِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا، وَ اِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا، وَ لَاتَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ لَاتَتَّخِرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا»^۲
- سند ۳: «لَقَدْ حَمَلْتُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ، الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ. مَنْ اسْتَقَامَ فَالَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ زَلَّ فَالَى النَّارِ»^۳
- سند ۴: «فَاِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ، فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟»^۴
- سند ۵: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ، وَ مَنْ خَالَفَ

۱. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۷۲. ترجمه: به آیینی واضح دعوت شده‌اید، از شنیدن دعوت کر نمی‌شود مگر بی‌گوش، و از دیدن آن کور نمی‌شود مگر بی‌چشم.
 ۲. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۹۷. ترجمه: حرکت من بر اساس حجت روشن از جانب پروردگارم، و راه و روش پیامبرم است، من بر مبنای راه حقی که آن را از میان راه‌های گوناگون یافته‌ام قرار دارم. به اهل بیت پیامبرتان نظر کنید و ملتزم جهت الهی آنان باشید، راه و روش آنها را پیروی نمایید، که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند، و به گمراهی باز نمی‌گردانند. اگر از چیزی بازایستادند شما هم بازایستید، و اگر به جهتی حرکت کردند شما هم حرکت نمایید، از آنان پیشی مجوید که گمراه می‌گردید، و عقب نمانید که به هلاکت می‌رسید.

۳. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۱۹. ترجمه: شما را به راه روشن راهنمایی کردم، آن راهی که در آن، جز هلاک‌شده هلاک نمی‌شود. آن که بر آن راه استقامت ورزد به جانب بهشت می‌رود، و هر که بلغزد راهش به سوی آتش است.

۴. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۵۴. ترجمه: آن که بدون بصیرت عمل کند چون کسی است که به بیراهه می‌رود، هرچه از راه روشنش دورتر شود از مقصودش دورتر می‌گردد. و عامل آگاه مانند رونده در راه روشن است. پس هر کس باید بنگرد که آیا به پیش می‌رود یا به عقب بر می‌گردد؟

وَقَعَ فِي التِّيهِ»^۱

• سند ۶: «فَإِنَّ تَذَهُبُونَ؟ وَ أَى تُوَفَّكُونَ؟ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ. فَإِنَّ يَتَاءُ بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ؟ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيكُمْ، وَ هُمْ أَرْمَةُ الْحَقِّ، وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ. فَانزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ»^۲

• سند ۷: «فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَ انظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَ اِرْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً، وَ سُبُلًا نَبِيرَةً، وَ مَحَجَّةً نَهَجَةً، وَ غَايَةً مَطْلُوبَةً يَرُدُّهَا الْأَكْيَاسُ، وَ يَخَالِفُهَا الْأُنْكَاسُ. مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، وَ حَبَطَ فِي التِّيهِ، وَ غَيْرَ اللَّهِ نِعْمَتَهُ، وَ أَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ. فَتَفْسُكَ! تَفْسُكَ! فَقَدْ بَيْنَ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ»^۳

• سند ۸: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ وَ

۱. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۲۰۱. ترجمه: ای مردم، هر که راه راست و روشن را ببیناید به آب رسد، و هر که بیراهه رود، در بیابان به سرگردانی افتد.

۲. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۸۷. ترجمه: ای مردم به کجا می‌روید؟ و شما را به کجا بر می‌گردانند؟ در حالی که پرچم‌های هدایت برپاست، و نشانه‌ها واضح است، و علامت درستی منصوب است. چه جایی شما را سرگردان کرده‌اند؟ بلکه چگونه متحیرید؟ و حال این که عترت پیامبرتان در میان شماسست، آنان زمامداران حق، و نشانه‌های دین و زبان‌های صدق‌اند. پس آنان را به بهترین منازل قرآن (که قلب است) فرود آورید، و همانند ورود شتران تشنه بر چشمه‌ی آب، بر ایشان وارد شوید.

۳. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، نامه‌ی ۳۰. ترجمه: خدا را در آنچه نزد توست بپرهیز، و در حق پروردگار بر خود دقت کن، و به شناخت آنچه که از جهل به آن معذور نیستی بازگرد، که حقا برای طاعت، نشانه‌های آشکار، و راه‌های روشن، و جاده‌ی آشکار و هدفی مطلوب است، که زیرکان بر آن وارد می‌شوند، و مردم پست با آن مخالفت می‌ورزند. کسی که از طاعت روی بگرداند از حق روی گردانده، و قدم در وادی گمراهی گذاشته، و خداوند نعمتش را بر او دگرگون می‌کند، و عذابش را بر او جاری می‌سازد. خود را بپای، خود را بپای. که خداوند راحت را برای تو روشن کرده، و به تو وانموده است که عاقبت کارهایت به کجا می‌رسد.

- سُبُلُهُ قَاصِدَةٌ مَنْ أَحَذَ بِهَا لِحَقٍّ وَ غَنِمَ وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ»^۱
- سند ۹: «سَبِيلُ أَلْبَلَجِ الْمُنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ فَبِالْإِيْمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ»^۲
- سند ۱۰: «عِبَادَ اللَّهِ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنْارَ طَرِيقَهُ فَشِقْوَةٌ لَزِمَتْهُ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْقَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ ذَلَّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ أَمَرْتُمْ بِالطَّغْنِ وَ حُثِّتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ»^۳
- سند ۱۱: «إِتَّبَعْتُهُ بَعَثُهُ بِالثُّورِ الْمُضِيِّ، وَ الْبُرْهَانَ الْجَلِيحَ، وَ الْمُنْهَاجَ الْبَادِي وَ الْكِتَابَ الْهَادِي»^۴

پس هر موضوع تکلیفی، الزاماً باید یک مذاق منهاجی داشته باشد که به استناد آن بتوان از پیچ و خمهای فقهی رهایی یافت. یعنی به تصریح قرآن

۱. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۲۰. ترجمه: به خدا سوگند که تبلیغ احکام الهی، و تحقق بخشیدن وعده‌ها [ای حق]، و هم‌هی کلمات به من تعلیم داده شده. ابواب حکمت و روشنی امر، نزد ما اهل بیت است. بدانید که قوانین دین، یکی است، و راه‌های آن راست و روشن است، کسی که آن را پیش گیرد به حق رسد و غنیمت برد، و هر که از آن باز ایستد گمراه گردد و پشیمان شود.

۲. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۵۶. ترجمه: راه خدا روشن‌ترین راه، و پرفروغ‌ترین چراغ است. به ایمان، بر اعمال شایسته، استدلال می‌شود، و به اعمال شایسته بر ایمان دلیل می‌آورند.

۳. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۵۷. ترجمه: بندگان خدا، خدا را خدا را در پاییدن عزیزترین و محبوبترین نفوس در نزدتان که خود شما هستید منظور بدانید، زیرا بدون شک، خداوند راه حق را برای شما واضح کرده، و جاده‌های آن را روشن نموده، که پس از این معنا، یا شقاوتی است زایل‌نشدنی، یا سعادت است جاوید و ابدی. بنابراین از این دنیای فانی برای آخرت توشه بگیرید، که بر توشه برداشتن هدایت شده‌اید، و شما را به کوچ کردن امر کرده‌اند.

۴. نهج البلاغه، سید رضی (صبحی صالح)، خطبه‌ی ۱۶۱. ترجمه: پیامبرش را با نوری درخشان، و دلیلی روشن، و راهی آشکار، و کتابی هدایت‌کننده برانگیخت.

کریم، افعال و تروک، باید برای کسی که مشتاق کمال و سعادت است، روشن باشد. مذاق منهج فردوسیان، ما را فقط به یکی از دو سوی «فعل» یا «ترک» راهنما می‌شود و حالت بینابینی وجود ندارد و همین، موجب روشن شدن تکالیف در اکثر موضوعات می‌شود.

البته قسمت اندکی از موضوعات فرعی، مذاق منهج فردوسیان ندارند و باید برای دانستن راه احتیاط در آنها، به «رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان» مراجعه نمود.

با این بیان، باید گفت: تمام احکامی که به عنوان «واجب» و «مستحب» در فقه شیعی و روایات معتبر آمده، داخل در مذاق منهج فردوسیان برای انجام آن عمل است و تمام احکامی که با عنوان «حرام» و «مکروه» در فقه شیعه مطرح است، در مذاق منهج فردوسیان در سلک اموری که باید ترک شود، مندرج می‌شود. البته تفاوت واجب با مستحب و همچنین حرام با مکروه، در مرحله‌ی عمل و اجرایی کردن، مراعات شده یعنی مراقبه‌ی انجام دادن واجبات، بر مراقبه‌ی انجام دادن مستحبات و همچنین مراقبه‌ی ترک کردن محرّمات، بر مراقبه‌ی ترک کردن مکروهات، مقدم شده است.

مذاق منهج فردوسیان غیر از «مذاق شارع» یا «مذاق شریعت» در اصطلاح فقه است و تفاوت‌هایی با آن دارد. «مذاق شریعت» به معنای برداشت فقیه متبحر از مبانی احکام فقهی است که فقیه در موارد فقدان ادله‌ی خاص و عموماًت و قواعد کلی، به آن تمسک می‌نماید. در علم حقوق نیز «روح قانون» بیانگر همین معناست.

ولی «مذاق منهج» به معنی فضای کلی حاکم بر یک موضوع از حیث فعل و ترک است. رسیدن به این فضای کلی، «استجماع مذاق منهج» نامیده

می‌شود.

از جمله تفاوت‌های «مذاق منهای» با «مذاق شارع» می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱. مذاق شارع از سوی شارع مقدس تشریح نشده است؛ ولی مذاق منهای فردوسیان، تشریح شده است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَا جَا»^۱

۲. مذاق شارع در باره‌ی هر موضوع، از استنباط فقیه متبحر از مجموع آیات و روایات به دست می‌آید ولی مذاق منهای فردوسیان از تصریح آیات و روایات آن باب، استجماع می‌گردد.

۳. مذاق شارع فقط توسط مجتهد متضلع و بر اثر ممارست در فقه و آیات و روایات فقهی، قابل استنباط است ولی مذاق منهای فردوسیان توسط هر فرد مسلط به زبان عربی (البته با مراعات اصول استجماع)، می‌تواند استجماع شود.

۴. قدرت استنباط مذاق شارع قابل تکثیر نیست در حالی که قدرت استجماع مذاق منهای فردوسیان به راحتی قابل انتقال است.

۵. مذاق شارع می‌تواند از سوی سایر فقیهان، مورد انکار قرار گیرد در حالی که مذاق منهای فردوسیان قابل انکار نیست.

۶. مذاق شارع، ظنی است ولی مذاق منهای فردوسیان، یقینی است.

تنبیه اول، تفاوت‌های مذاق منهای فردوسیان با حکم واقعی:

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۷. ترجمه: برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم.

بین مذاق منہاج فردوسیان و حکم واقعی نیز تفاوت‌هایی است که می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف - اجتماع مذاق منہاج فردوسیان در مقایسه با استنباط حکم واقعی شارع مقدس، بسیار آسان است.

ب - سختی رسیدن به حکم واقعی شارع، به خاطر مشکلات و موانع زیاد، منجر به سرگردانی در مقام فتوا و به تبع آن، در مقام عمل می‌گردد؛ ولی مذاق منہاج فردوسیان سرگردانی در مقام عمل را بر نمی‌تابد. به این معنی که وقتی دسته‌ای از آیات یا روایات، موضوعی را امر می‌کنند، کاشف از مذاق منہاج فردوسیان است و باید انجام شود و وقتی موضوعی را نهی می‌کنند، کاشف از مذاق منہاج فردوسیان است و باید ترک گردد.

به عنوان مثال در باب غنا و موسیقی، بیش از یک‌صد روایت در مذمت ساز و آواز - که بخشی از آنها از منابع معتبر روایی می‌باشد - به ما رسیده است. اگر بخواهیم به روشنی مشخص کنیم که تا چه حد از غنا و موسیقی، حرام است و تا چه حدی مجاز می‌باشد، نیاز به تلاش گسترده و کمک گرفتن از علوم مختلف همچون رجال الحدیث و درایة الحدیث و برخی اصول فقهی و اجتهادی است و این کار، منحصرأ در توان فقیه متبحر است.

ولی اگر بخواهیم بدانیم در مجموع (به طور کلی)، نظر خدای متعال و رسول معظم و اهل بیت طاهرین (علیهم‌السلام) در باره‌ی موسیقی و آوازخوانی، مثبت است (یعنی خدای متعال دوست دارد موسیقی و آوازخوانی را همواره یا به صورت‌های مختلف و در زمان‌های خاص و مکان‌های مخصوص از بنده‌اش ببیند و بشنود) یا این که نظر شارع مقدس، منفی است (یعنی دوست ندارد بنده‌اش آلوده به موسیقی و آوازخوانی باشد)، به راحتی و در

نگاہ اول و به صرف خواندن روایات این باب در کتب معتبر روایی شیعه، می‌توان به این جمع‌بندی رسید و نیازی به دقت‌های کارشناسانه (مانند کار فقها برای رسیدن به حکم الله) ندارد.

در این مثال، «مذاق یقینی منہاج» به این معنی است که کسی که تمام اقسام موسیقی و آوازخوانی را ترک می‌کند، به طور یقین و به اتفاق همه‌ی فقها و علمای اسلام، عتاب و عقابی از این ناحیه نخواهد داشت و کسی که آلوده به اجرا و شنیدن موسیقی و غناست، به یقین و به اتفاق همه‌ی علما و فقها، راه کمال و ترقی و قرب الهی را نمی‌پیماید (گرچه به نظر برخی فقها، به آتش قهر و غضب خداوند هم مبتلا نگردد).

تنبیه دوم، دو حکمی به جای پنج حکمی:

اجتماع مذاق منہاج فردوسیان، برای رسیدن به یکی از دو حالت است؛ انجام دادن یا ترک کردن و حالت سرگردانی و بلاتکلیفی در میان نیست. در مواردی که یکی از دو جانب انجام یا ترک، روشن نیست، نوبت به استنباط می‌رسد که باید از مجتهد جامع الشرایط، استفتاء کرد یا می‌توان به احتیاط عمل نمود.

تنبیه سوم، احکام تکلیفی:

در قوانین عملی منہاج فردوسیان، فقط به احکام تکلیفی (اوامر و نواهی مکلف) پرداخته شده و از ورود به احکام وضعی (اموری مثل مطهرات، آب‌ها، نجاسات و...) پرهیز می‌شود؛ به همین لحاظ، تا جایی که امکان دارد، از روایات هر باب، احکام تکلیفی اجتماع می‌شود نه احکام وضعی. مثلاً از روایات نجاست سگ و آب دهان او اینگونه مسأله اجتماع نمی‌شود که: «در منہاج فردوسیان، سگ و

آب دهانش نجس است». زیرا اینگونه قانون نوشتن، ورود به احکام وضعی است و احکام وضعی به روشنی در دسترس است. بلکه قانونش اینگونه استجماع می‌شود که: «در منهای فردوسیان، پرهیز از سگ و رطوبت‌هایش، ضروری است» تا از احکام تکلیفی بوده و در محدوده‌ی استجماع منهای باشد. البته بسیاری از اینگونه موارد، در قواعد نظری و به عنوان دیدگاه آمده است.

فصل چهارم، در تواتر:

تعریف تواتر و جایگاه آن:

نخست لازم است به تعریف تواتر و جایگاه ارزشمند آن در نزد استادان منهای فردوسیان (علیهم‌السلام) و همچنین علمای بزرگ امامیه پردازیم. در تعریف تواتر آمده است: «تواتر، اصطلاحی در اصول فقه و علوم حدیث است». این کلمه، مشتق از «و - ت - ر» (واژه‌ی وتر / وُتْر به معنای «فرد»، به معنای در پی هم آمدن و پیاپی شدن است.^۱ این واژه و واژه‌ی هم‌ارز آن «مواتره» در جایی به کار می‌رود که افراد یک چیز، یکی پس از دیگری، نه پیوسته بلکه با اندکی فاصله (فترت)، پدیدار شوند. «متواتر» یکی از مصطلحات علم عروض نیز هست که در اینجا از منظور ما خارج است.^۲ تواتر در اصطلاح، بیانگر بسیار گزارش شدن خبری است که از طریق آن، اطمینان به آن خبر حاصل شود. خبر برخوردار از این ویژگی، «متواتر»

۱. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ذیل «وتر»؛ تاج المصادر، احمد بن علی بیهقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۶۲.

۲. المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس، صفحه‌ی ۲۷۴.

نامیده می‌شود، گویی این خبر پی در پی آمده است، یا متواتر خوانده می‌شود به این معنا که پی در پی گزارش شده است.

بحث در باره‌ی خبر متواتر یا متواترات و اعتبار آن، در علم منطق، در مبحث صناعات خمس، صورت گرفته و متواترات یکی از اقسام یقینیات - که خود قسمی از مسلمات است - شمرده شده که قوامش به کثرت تکرار و ویژگی آن علم‌آفرینی است.^۱ در منابع اصول فقه نیز، گاهی به آن مبحث ارجاع شده است.^۲

این اصطلاح، به اعتبار آن که وصف گونه‌ای از روایات است، در اصول فقه، ضمن بحث از انواع ادله‌ی شرعی، معمولاً در مبحث سُنّت یا خبر به عنوان یکی از اقسام آن و در دوره‌ی اخیر در مبحث «حجیت ظنون»، تحت عنوان خبر متواتر بررسی شده است. در علم «درایة الحدیث» نیز، پیش از بیان تقسیمات گوناگون، حدیث را به متواتر و آحاد تقسیم می‌کنند.

محدثین و اصولیین، خبر متواتر را عمدتاً به دو صورت تعریف کرده‌اند: عده‌ای آن را خبر گروهی دانسته‌اند که به خودی خود، یقین به درستی آن حاصل شود.^۳ برخی نیز خبر متواتر را خبری دانسته‌اند که روایانش به تعدادی باشند که به طور معمول تبانی آن‌ها بر کذب، محال باشد.^۴

۱. اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، صفحه‌ی ۳۴۵؛ المنطق، مظفر، صفحه‌ی ۲۸۶؛ منطق صوری، محمد خوانساری، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۴.

۲. برای نمونه رجوع کنید به: اصول الفقه، مظفر، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۲.

۳. اللمع فی اصول الفقه، ابراهیم بن علی ابواسحاق شیرازی، صفحه‌ی ۲۰۸؛ الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن محمد آمدی، جلد ۱، جزء ۲، صفحه‌ی ۲۵؛ المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی، ابن جماعه، صفحه‌ی ۳۱؛ معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ابن شهید ثانی، صفحه‌ی ۱۸۴.

۴. الذریعة الی اصول الشریعة، علی بن حسین علم الهدی، قسمت ۲، صفحه‌ی ۴۹۸؛ علوم الحدیث، ابن صلاح، صفحه‌ی ۲۶۷؛ الوافیة فی اصول الفقه، عبدالله بن محمد تونی، صفحه‌ی

البته کسانی که تعریف اول را برگزیده‌اند، آنچه را که ضمن تعریف دوم در باره‌ی کثرت و عدم تبانی بر کذب آمده، به عنوان یکی از شروط تواتر و برای توضیح، ذکر کرده‌اند.^۱ گاهی نیز دو تعریف با هم تلفیق شده‌اند. تعاریف دیگری نیز با تفاوت کم یا زیاد در منابع آمده است. برای هر یک از این دو تعریف، مزایا و معایبی ذکر کرده‌اند اما در مجموع، به نظر می‌رسد تعریف دوم، جوهره‌ی اصلی تواتر (کثرت گزارش‌دهندگان) را بهتر منعکس می‌سازد.

شروط حصول تواتر:

شرط اول، آن است که موضوع گزارش شده، امری حسی یا مفهومی مانند شجاعت باشد، که اگر چه مستقیماً به حس در نمی‌آید، آثار محسوس و مشهود دارد. موضوع گزارش شده نباید امری عقلانی یا نظری باشد، زیرا در اینگونه امور، احتمال خطا و اشتباه بسیار است و همین از مهمترین وجوه تفاوت اجماع و تواتر است.

شرط دوم، که برخی لازم دانسته‌اند، آن است که همه‌ی مُخبران، خود به گزارشی که می‌دهند عالم باشند.^۲ از سویی، برخی دیگر بر حصول یقین از مجموع سخن آن‌ها تأکید کرده‌اند، هر چند در میان مُخبران، کسانی باشند

۱۵۷؛ نه‌ایة الدرایة فی شرح الرسالة الموسومة بالوجیزة للبهائی، حسن صدر، صفحه‌ی ۹۷.
۱. اللمع فی اصول الفقه، ابراهیم بن علی ابواسحاق شیرازی، صفحه‌ی ۲۰۹؛ المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی، ابن جماعه، صفحه‌ی ۳۱؛ معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ابن شهید ثانی، صفحه‌ی ۱۸۴.
۲. الذریعة الی اصول الشریعة، علم الهدی، قسمت ۲، صفحه‌ی ۴۹۴؛ الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن محمد آمدی، جلد ۱، جزء ۲، صفحه‌ی ۳۷؛ معارج الاصول، محقق حلی، صفحه‌ی ۱۳۹.

که از روی گمان، آن را نقل کرده باشند.^۱

شرط سوم، ناظر به کمترین تعداد مُخبر برای حصول تواتر است. این شرط مستند است به پاره‌ای وقایع در تاریخ اسلام یا آیاتی از قرآن که در آن‌ها ارقامی (مثلاً ۳۱۳، ۷۰، ۱۲، ۴) ذکر شده است^۲ اما مقبول عالمان اهل سنت و امامیه قرار نگرفته و شمارِ مُخبران، امری نسبی و متناسب با نوع خبر و دیگر ویژگی‌های مُخبر دانسته شده است.^۳

شرط چهارم، آن است که اگر میان مُخبران و شنونده‌ی خبر، فاصله‌ی زمانی و واسطه وجود داشته باشد، باید تمام شرایط لازم در تواتر، در همه‌ی طبقات راویان رعایت شود.^۴

علاوه بر این، شروط دیگری نیز برای مخبران لازم دانسته شده که محل اختلاف است، از جمله: «پیروی نکردن همه‌ی مُخبران از مذهب مُعین»، «اختلاف مُخبران از نظر نَسب»، و «انتساب نداشتن همه‌ی آن‌ها به یک شهر». عموم محققان این شروط را بی‌وجه دانسته‌اند.^۵

در عین حال، وجود این شروط که به نوعی بر ارتباط نداشتن گزارشگران با یکدیگر دلالت می‌کند، احتمال وجود انگیزه‌ی درونی مشترک برای

۱. قوانین الاصول، میرزای قمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۴؛ اصول الحدیث، فضلی، صفحه‌ی ۷۶ و ۷۷.

۲. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، سیوطی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۷۶ و ۱۷۷.

۳. الذریعة الی اصول الشریعة، علم الهدی، قسمت ۲، صفحه‌ی ۴۹۴ - ۴۹۵؛ عدة الاصول، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۷ و ۲۵۸؛ اللمع فی اصول الفقه، ابواسحاق شیرازی، صفحه‌ی ۲۰۹.

۴. اللمع فی اصول الفقه، ابواسحاق شیرازی، صفحه‌ی ۲۰۹؛ علوم الحدیث، ابن صلاح، صفحه‌ی ۲۶۷؛ الرعاية فی علم الدراية، شهید ثانی، صفحه‌ی ۶۲؛ معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ابن شهید ثانی، صفحه‌ی ۱۸۶.

۵. الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن محمد آمدی، جلد ۱، جزء ۲، صفحه‌ی ۳۹ تا ۴۲؛ معارج الاصول، محقق حلّی، صفحه‌ی ۱۳۹ و ۱۴۰؛ قوانین الاصول، میرزای قمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۶.

دروغگویی را در مورد آنان ضعیف می‌سازد و در نتیجه، موجب تسریع در حصول تواتر می‌شود.

«اسلام» و «ایمان» و «عدالت» از دیگر شروطی است که به رغم مطرح شدن در برخی از منابع اصول فقه و علم الحدیث، عموم عالمان، مؤسف بودن گزارشگران احادیث را به آن‌ها لازم نشمرده‌اند،^۱ هر چند که گاهی مسلمان بودن از شروطِ راوی حدیث متواتر دانسته شده است.

علم‌آفرینی متواترات، از نظر همه‌ی اصولیین و محدثین، به تبع اهل منطق، مسلم است و به تعبیر شیخ طوسی^۲، شک‌ورزی نسبت به حصول علم از طریق خبر متواتر، مانند شک‌ورزی سوفسطائیان در باره‌ی عالم است؛^۳ از این رو، کمتر به بحث در باره‌ی آن پرداخته و صرفاً از ضروری یا اکتسابی بودن این یقین سخن گفته‌اند.

در باره‌ی ضروری یا اکتسابی بودن علم حاصل از متواترات، قول مشهور نزد علمای منطق آن است که علم حاصل از خبر متواتر، از امور یقینی (الواجب قبولها) و بنا بر این، غیر اکتسابی است، هر چند در تحقق آن، برخی مقدمات حسی (مثلاً شنیدن خبر) لازم است.^۴

اقسام متواتر:

-
۱. عدة الاصول، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶۴؛ الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن محمد آمدی، جلد ۱، جزء ۲، صفحه‌ی ۴۰؛ قوانین الاصول، میرزای قمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۶.
 ۲. عدة الاصول، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۴۳.
 ۳. المستصفی من علم الاصول، غزالی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۲؛ الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن محمد آمدی، جلد ۱، جزء ۲، صفحه‌ی ۲۶.
 ۴. اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، صفحه‌ی ۳۴۵ و ۳۴۶؛ رهبر خرد، محمود شهابی، قسمت منطقیات، صفحه‌ی ۲۵۵.

بیشتر مؤلفان، خبر متواتر را به دو گونه‌ی لفظی و معنوی تقسیم کرده‌اند. در متواتر لفظی، گزارشگران، مضمونی را در قالب یک لفظ گزارش می‌دهند، اما در متواتر معنوی، یک مضمون در قالب تعبیرات مشابه با الفاظ مختلف بیان می‌شود. برای متواتر لفظی، به «گزارش‌های یکسان در باره‌ی اقوام پیشین و شهرهای دور» و به «گزارش افراد بسیار از یک زلزله» و در احادیث، به حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۱ و بخشی از «حدیث غدیر» و «حدیث ثقلین» مثال زده‌اند. مثال متواتر معنوی نیز گزارش‌های فراوان از بخشنده‌ی حاتم طائی و شجاعت حضرت علی (علیه‌السلام) است. این توضیح نیز ضروری است که خبر متواتر معنوی، گاه از یک واقعه (مثلاً گزارش‌های زیاد از جنگاوری امام علی (علیه‌السلام) در غزوه‌ی بدر یا أحد) و گاه از چند واقعه (مثلاً روایت‌های زیاد در باره‌ی شجاعت امام علی (علیه‌السلام) در غزوه‌های متعدد) است و در هر دو صورت، دلالت مجموعه‌ی این اخبار بر معنای مشترک، به یکی از دو گونه‌ی تضمینی و التزامی است.^۲

شمار احادیث متواتر لفظی را بسیار اندک و حتی گاه منحصر به یک نمونه، اما تعداد متواترات معنوی و شمار متواترات اجمالی (در فقه) را بسیار دانسته‌اند.^۳

پیامد رجالی و فقه الحدیثی پذیرش اخبار متواتر در این است که در حدیث

۱. مسائل علی بن جعفر، صفحه‌ی ۳۴۶. ترجمه: همانا اعمال، به انگیزه‌های آن است.
 ۲. الاحکام فی اصول الاحکام، علی بن محمد آمدی، جلد ۱، جزء ۲، صفحه‌ی ۴۳؛ معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ابن شهید ثانی، صفحه‌ی ۱۸۶؛ قوانین الاصول، میرزای قمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۶ تا ۴۲۹.
 ۳. علوم الحدیث، ابن صلاح، صفحه‌ی ۲۶۸ و ۲۶۹؛ المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی، ابن جماعه، صفحه‌ی ۳۱؛ نه‌ایة الدرایة فی شرح الرسالة الموسومة بالوجیزة للبهائی، حسن صدر، صفحه‌ی ۹۹ تا ۱۰۱.

متواتر، بر خلاف دیگر روایات، ویژگی‌های راوی، از جمله ضعف او، مانع از پذیرش آن نمی‌شود و بنا بر این، ضعف سند برخی از روایات متواتر، اعتبار آن‌ها را مخدوش نمی‌کند.^۱

تنبیه اول، تواتر معنوی، پایه‌ی ارزش‌گذاری:

با توجه به این که تواتر لفظی برای رسیدن به یقین علمی (حکم واقعی) وجود ندارد، به ناچار از تواتر معنوی برای یافتن مذاق منهج فردوسیان بهره می‌بریم تا به یقین عملی در احکام برسیم. پس پایه‌ی ارزش‌گذاری و درجه‌بندی قوانین منهج فردوسیان بر تواتر معنوی است.

تنبیه دوم، اخبار آحاد:

خبر واحد در اصطلاح منهج فردوسیان، به روایاتی گفته می‌شود که مفید تواتر معنوی نباشد.

نارسایی این روایات در تأسیس قانون - چه راوی‌اش ثقه باشد و چه ثقه نباشد - با روایات «مَنْ بَلَغَ»^۲ جبران می‌گردد. البته اینگونه قوانین در آخرین

۱. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، سیوطی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۷۶؛ قواعد التحذیر من فنون مصطلح الحدیث، قاسمی، صفحه‌ی ۱۵۱؛ نه‌ایة الدرایة فی شرح الرسالة الموسومة بالوجیزة للبهائی، حسن صدر، صفحه‌ی ۱۰۱؛ علوم الحدیث، صبحی صالح، صفحه‌ی ۱۵۰ و ۱۵۱.
۲. مجموعه‌ای از روایات، در مجامع روایی و کتاب‌های فقهی و اصولی با عنوان «احادیث من بلغ» شناخته می‌شود. مفاد این روایات چنین است: کسی که به او خبر رسد، عملی چنان ثوابی دارد و برای رسیدن به آن ثواب، آن عمل را به جا آورد، خداوند آن پاداش را به او می‌دهد گرچه در واقع، عمل انجام‌شده دارای چنان ثوابی نباشد. شیعه و عامه، این روایات را پذیرفته‌اند و شیعه از آن قاعده‌ی اصولی با عنوان «قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن» ساخته است. در این زمینه تا کنون به پنج روایت با مضمون مشابه دست یافته‌ایم. از این تعداد، دو روایت در کافی شریف، یک روایت در ثواب الأعمال و دو روایت دیگر در المحاسن برقی آمده است. در اعتبار احادیث «من بلغ» همین بس که این دسته از روایات، از سوی هم‌عصران

طبقه‌ی قوانین یعنی طبقات نهم و دهم جای می‌گیرد. پس قوانین مراحل نهم و دهم، از ضعیف‌ترین مستندات، استجماع شده است و به امید جبران روایات «مَنْ بَلَغَ»، به مراعات عمل در می‌آید.

فصل پنجم، در قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن:

به تناسب بحث «تواتر»، شایسته است به طور جداگانه، به جایگاه «قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن» در منهاج فردوسیان پرداخته شود. نخست به تعریف این قاعده می‌پردازیم.

تعریف قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»:

تسامح در لغت، به معنای تساهل، آسان‌گیری و چشم‌پوشی کردن است.^۱ «تسامح در ادله‌ی سنن» در اصطلاح فقهی و اصولی آن، به معنی آسان‌گیری در مدارک روایاتی است که حکایت‌گر آداب و کارهای مستحبی هستند. همان‌گونه که در مستند واجب‌ها و حرام‌ها، بایستی راویان، موثق باشند و گزارش، برابر شرایط درست‌خبر، انجام گیرد، در پذیرش روایاتی که احکام و آداب مستحبی را باز می‌گویند، می‌باید تسامح و آسان‌گیری شود و اگر روایت ضعیفی در این باره به ما رسید، می‌توان برابر آن، فتوا به استحباب داد. بخش زیادی از روایات، از مستحبات سخن می‌گویند و شماری از فقها به این دلیل که احکام مورد سخن در این روایات، احکام مستحبی‌اند، بحث

پذیرفته شده و هیچ کس در اعتبار و صدور آنها خدشه‌ای نداشته است؛ البتّه در تفسیر و تبیین مفاد آنها، وجوه گوناگونی بیان شده است.

۱. صحاح تاج اللغة، اسماعیل بن حماد جوهری، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷۶.

از این که این روایت‌ها از حیث سند و درایت، چه جایگاهی دارند و از چه پایگاهی برخوردارند را لازم نمی‌دانند و در پذیرش آنها آسان‌گیری می‌کنند.

موارد کاربرد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» در نزد فقها:

در کتاب‌های فقهی پیش از علامه حلی، مانند نوشته‌های شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و... از دلیلی به نام دلیل تسامح، یاد نشده است؛ ولی در کتاب‌های روایی و کتاب‌های دعا، روایاتی بدون سند و یا ضعیف ثبت شده که برخی از پژوهشگران معاصر، تسامح در سنن را دلیل آن شمرده‌اند.^۱ علامه حلی، ابن فهد حلی^۲، شهید اول^۳ و گروهی دیگر از علمای پس از ایشان، از تسامح در ادله‌ی سنن یاد کرده و بر اساس آن فتوا داده‌اند. از سده‌ی دهم به این طرف، برخی از فقها در باره‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» رساله نوشته و اصطلاح «قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن» شکل گرفته است. از جمله شیخ بهایی در اربعین^۴، سید مجاهد در مفاتیح الاصول^۵، نراقی در عوائد الایام^۶، مراغی در العناوین^۷، شیخ انصاری^۸، محدث بحرانی^۹ و... فقها به طور معمول در بحث سنن وضو، از مسأله‌ی تسامح، سخن به میان

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، تحقیق محمدباقر بهبودی، جلد ۸۳، صفحه‌ی ۸۳.

۲. عدة الداعی، احمد بن فهد حلی، صفحه‌ی ۱۳.

۳. ذکری الشیعه، شهید اول، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴.

۴. الاربعون حدیثا، شیخ بهائی، شیخ بهائی، صفحه‌ی ۳۸۵.

۵. مفاتیح الاصول، سید علی طباطبایی، صفحه‌ی ۳۴۶.

۶. عوائد الایام، مولی احمد نراقی، صفحه‌ی ۷۹۳.

۷. العناوین، سید میر فتاح الحسینی المرغی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۳۸.

۸. رسالة فی التسامح فی ادلة السنن، شیخ انصاری، چاپ شده در «رسائل فقهیه»، کنگره‌ی جهانی شیخ انصاری. صفحه‌ی ۱۳۲.

۹. حدائق الناظره، شیخ یوسف بحرانی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۰۳.

آورده‌اند. اصولیان، بیش‌تر در بحث «احتیاط در عبادت» و امکان آن به دلیل تسامح، به بررسی مسأله پرداخته‌اند و برخی دیگر، مسأله را در «مستثنیات شرایط خبر واحد»، بیان داشته‌اند.^۱ این قاعده در موارد زیر، به کار گرفته شده است:

۱. روایات نبوی موجود در کتب شیعه.

یعنی روایاتی که از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در کتاب‌های شیعه آمده است.

۲. روایات نبوی در کتب عامه.

یعنی روایات استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در کتاب‌های غیر شیعیان. با توجه به اطلاقات اخبار «من بلغ» این روایات نیز در محل بحث قرار می‌گیرند.^۲

۳. خبر ضعیف در مورد موعظه‌ها.

۴. خبر ضعیف در مورد مصائب معصومین (علیهم‌السلام)

در این زمینه دو نظر وجود دارد؛ عده‌ای معتقدند که چنین روایاتی حجیت دارند و می‌توان آنها را نقل کرد.^۳ ولی عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که اگر چه گریه بر معصومین ثواب دارد، ولی ابتدا باید مصیبت بودن آنها ثابت شود و نمی‌توان به پشتوانه‌ی این اخبار، مصیبتی را ثابت کرد.^۴

۱. دروس فی علم الاصول، سید محمد باقر صدر، الحلقة الثانية، صفحه‌ی ۲۰۴.

۲. رسائل فقهیه‌ی شیخ انصاری، صفحه‌ی ۱۵۷.

۳. رسائل فقهیه‌ی شیخ انصاری، صفحه‌ی ۱۵۸؛ شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، کلانتر، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۸۷.

۴. قواعد فقهیه بجنوردی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۳۹.

تذکر: فتوای فقیه، اگر مستندی نداشته باشد را نمی‌توان مشمول این قاعده دانست زیرا ظاهر اخبار «من بلغ» شامل این قسم نمی‌شود؛ چون فقیه، فقط از رأی خود خبر می‌دهد نه از وجود روایتی در مسأله، و ممکن است مستند او در این فتوا، «تنقیح مناط»^۱ یا امر دیگری از روایت باشد.^۲

موافقین قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»:

موافقان قاعده‌ی تسامح، افزون بر اخبار «من بلغ» به «اجماع»، «شهرت» و «حسن احتیاط»، چنگ زده‌اند.^۳ موافقان تسامح، از دلایلی تسامح، بویژه اخبار «من بلغ» چند دریافت دارند:

۱. دلایلی تسامح شرایط حجت بودن خبر را در روایت‌های ضعیفی که در آنها به ثواب وعده داده شده بر می‌دارند. همان‌گونه که در واجبات، به روایت‌های موثق و استوار عمل می‌کنیم، اخبار «من بلغ» به ما اجازه می‌دهد در سنن و احکام غیر واجب، خبر راویان ضعیف را نیز بپذیریم و خبر آنان در ردیف اخبار مستحبی، به روایت راویان موثق جا می‌گیرند. در واقع، اخبار «من بلغ» میانجی در ثابت کردن حکم شرعی می‌شوند. این نظر به مشهور نسبت داده شده است.^۴

۱. تنقیح مناط: در اصطلاح فقها یکی از شیوه‌های استنباط حکم است که در آن با اجتهاد و نظر، علت حکم از اوصاف غیردخیل که در نص آمده، تمیز داده می‌شود تا بتوان حکم را به تمام مواردی که علت در آنها وجود دارد، تعمیم داد.

۲. قواعد فقهیه بجنوردی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۳۹.

۳. ذکری الشیعه، شهید اول، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴؛ رساله فی التسامح فی ادلة السنن، شیخ انصاری، چاپ شده در «رسائل فقهیه»، کنگره جهانی شیخ انصاری. صفحه‌ی ۱۳۸؛ مفاتیح الاصول، سید علی طباطبایی، صفحه‌ی ۳۴۶.

۴. رساله فی التسامح فی ادلة السنن، شیخ انصاری، چاپ شده در «رسائل فقهیه»، کنگره جهانی شیخ انصاری. صفحه‌ی ۱۳۷.

۲. دلیل‌های تسامح، مستحب بودن آداب و روشها و منش‌هایی که به دلیل‌های نارسا به ما رسیده را به دلیل ثانوی درست می‌کند و چنان که قاعده‌ی «لاضرر» واجب‌ها و حرام‌ها را مقید می‌سازد و خود، دستور ساز است. اخبار «من بلغ» به عنوان ثانوی، موضوع حکم مستحب را درست می‌کنند.^۱

۳. دلیل‌های تسامح، مستحب بودن کارهایی را که به انجام آنها مژده پاداش داده شده، درست نمی‌کنند و دلالت ندارند که در آن، مصلحت نفسی و یا عارضی باشد، بلکه اینها ارشاد است به دستور عقل و خرد که پیروی از شریعت در کاری که بدان تشویق شده باشد، پسندیده است و بر آن پاداش داده می‌شود. بسیاری از علمای متأخر و معاصران بر این نظرند.

امام خمینی می‌نویسد: «از دلیل‌های تسامح و اخبار «من بلغ» استفاده‌ی استحباب شرعی مشکل است؛ زیرا مصلحت ذاتی در عمل به این کارها وجود ندارد و در متن اخبار «من بلغ» گزارش شده که ممکن است پیامبر آن را فرموده و روایتی صادر نشده باشد، بلکه مژده‌ی پاداش برای عمل به سنن، از برای آن است که از آنها نگهداری شود و سنن واقعی که در میان اخبار فراوان نهفته است، تباه نگردند»^۲

شماری از علما افزوده‌اند: روایت‌های «من بلغ» به کاری فرمان نمی‌دهند و نمی‌توان از آن دستور و حکمی را استفاده کرد، بلکه تنها خبردادن از فضل خداوند است که شاید به انجام‌دهنده‌ی این کار پاداش دهد. در واقع، بر

۱. مصباح الاصول، تقریرات درس آیت الله خوئی، سید محمدسرور بهسودی، جلد ۲، صفحہ ۳۱۹.

۲. انوار الہدیة، امام خمینی، جلد ۲، صفحہ ۱۳۵.

شمردن نظریه‌ی سوم در کنار و در شمار دیگر دریافت‌ها، گونه‌ای مسامحه است. صاحبان این دیدگاه، مستحب شمردن عمل را به قاعده‌ی تسامح نمی‌پذیرند و شماری از صاحبان این دیدگاه، به روشنی منکر تسامح شده‌اند.^۱

مخالفین قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»:

مخالفان قاعده‌ی تسامح، برای ثابت کردن دیدگاه خود به «آیه‌ی نبأ»^۲ و

۱. مصباح الاصول، تقریرات درس آیت الله خوئی، سید محمدسرور بهسودی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۰.

۲. آیه‌ی ۶ سوره‌ی حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید، مباد از روی نادانی به مردمی آسیب برسانید، آنگاه از کاری که کرده‌اید پشیمان شوید». در مورد شأن نزول این آیه گفته‌اند: این آیه در باره‌ی ولید بن عقبه نازل شده است که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله‌ی «بنی‌مُصطلق» اعزام داشت. هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده‌ی رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و ولید در جاهلیت، خصومت شدیدی بود، تصور کرد آنها به قصد کشتن او آمده‌اند. و از همانجا خدمت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بازگشت (بی آن که تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! در حالی که امتناع از پرداخت زکات، یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می‌شد. بنا بر این مدعی بود آنها مرتد شده‌اند! استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سخت خشمگین شدند و تصمیم گرفتند با آنها پیکار کنند. سپس به «خالد بن ولید بن مغیره» دستور دادند به سراغ قبیله‌ی بنی‌مصطلق رود، و فرمودند: «شتابزده کاری انجام مده». خالد، شبانه به نزدیکی قبیله رسید و مأموران اطلاعاتی خود را برای تحقیق فرستاد. آنها خبر آوردند که «بنی‌مصطلق» به اسلام کاملاً وفادارند و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده‌اند. صبحگاهان خالد شخصاً به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد. خدمت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بازگشت و ماجرا را به عرض ایشان رسانید. در این هنگام، آیه‌ی فوق نازل شد و به دنبال آن، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «التأني من الله، و العجلة من الشيطان؛ درنگ کردن و تحقیق، از سوی خداست و عجله از شیطان است».

ضرورت کاوش از خبر فاسق و آیات و روایاتی که اعتماد به گمان را ناروا شمرده‌اند و نیز اصل عملی، استدلال جسته‌اند.^۱ همچنین اشکالاتی وارد کرده‌اند که همراه با پاسخ هر کدام، بیان می‌کنیم؛

← اشکال اول: بین احکام پنجگانه، فرقی وجود ندارد و اگر سند و دلالت دیگر احکام الزامی، باید پرداخته و به تمام باشد، دلالت و سند روایتهای کارهای مستحبی نیز چنین است و نمی‌توان از راه راویان غیر مورد اعتماد و دلالتهای مخدوش، مستحبی را ثابت کرد.^۲ این شبهه را علامه در منتهی بیان کرده^۳ و شیخ بهایی در اربعین به نقل از جلال‌الدین دوانی نوشته: «به روایت ضعیف، حکمی شرعی به دست نمی‌آید؛ زیرا جایز بودن انجام کاری، دلیل اباحه‌ی آن است. اباحه نیز، حکمی شرعی است و باید از راه درست و با اطمینانی به ما برسد».^۴ صاحب مدارک^۵ و صاحب حدائق^۶ نیز، بر این نظرند که استحباب بایستی از راه دلیل معتبر ثابت گردد.

← پاسخ محقق خوانساری به اشکال اول: وی با پذیرش این دیدگاه که مستحب نیز مانند دیگر دستورها و آیین‌های شرعی، می‌باید همراه با دلیل استواری باشد، از این اشکال، چنین پاسخ داده است: خود اخبار ضعیف در کارهای مستحبی به تنهایی حجت و دلیل نیستند، بلکه همراهی اخبار «من بلغ» آنها را حجت می‌سازند و عمل به آنها را مشروع و روا می‌گردانند. وی، در مشارق، دو روایت از هشام بن سالم و محمد بن مروان را بر این گفته

۱. حقائق الناظره، شیخ یوسف بحرانی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۰۳.

۲. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاسین خوانساری، صفحه‌ی ۳۴.

۳. مفاتیح الاصول، سید علی طباطبایی، صفحه‌ی ۳۴۶.

۴. الاربعون حدیثا، شیخ بهائی، صفحه‌ی ۱۸۴.

۵. مدارک الاحکام، سید محمد موسوی عاملی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳.

۶. حقائق الناظره، شیخ یوسف بحرانی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۰۳.

شاهد آورده است:

۱. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنْ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كَانَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ»^۱
۲. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عِمْرَانَ الرَّعْفَرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ التَّمَانَسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أُوتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ»^۲

سپس می‌افزاید: سند روایت هشام درست است و پشتیبان و تأیید کننده نیز دارد. شماری از عالمان، به آن سند صحیح دارند و من آن را در محاسن برقی دیده‌ام. در رساله‌ی تسامح منسوب به آقا حسین خوانساری، هفت روایت به همین معنی یاد شده، دو روایت از محمد بن مروان، دو روایت از هشام بن سالم، روایتی از صفوان، مرسله‌ای از عده‌الداعی و روایت سید بن طاووس در اقبال. در سند شناسی آن گفته است: سند روایت علی بن حکم از هشام بن سالم و روایت عمران زعفرانی از محمد بن مروان صحیح است و پشتیبان دارد. پس بر مبنای کسانی که تنها خبر صحیح را می‌پذیرند، اخبار «من بلغ» تمام هستند.^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۸۷. ترجمه: هرکس بشنود روایتی را که در آن بر انجام کاری، ثوابی در نظر گرفته شده و آن کار را به امید دستیابی به پاداش انجام دهد، ثواب به او داده خواهد شد، هر چند چنین نباشد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۸۷. ترجمه: از امام باقر (عليه السلام) شنیدم که فرمودند: هر کس پاداشی از خدا بر کاری به او برسد، پس آن کار را برای آن ثواب انجام دهد، آن ثواب را به او می‌دهد گر چه حدیث چنان که به او رسیده، نباشد.

۳. رساله‌ی تسامح در ادله‌ی سنن، محقق خوانساری، درج شده در عده مسائل، نسخه‌ی خطی، صفحه‌ی ۶۸ و ۲۴۸.

← اشکال دوّم: اگر سند اخبار «من بلغ» تمام باشد، این اخبار از جهت دلالت ناتمام هستند و نمی‌توان با تمسک به آنها، مستحب بودن را به اخبار ضعیف ثابت کرد. اخبار «من بلغ»، بیانگر این نکته‌اند که اگر روایتی به کسی برسد و بگوید: فلان کار این اندازه پاداش دارد و او به امید دستیابی به چنین پاداشی، آن کار را انجام دهد، پاداش به وی داده خواهد شد، گرچه مژده‌ی پاداش حقیقت نداشته باشد.^۱

بازگشت شبهه به این است که: این اخبار، آن گونه که به مشهور علما نسبت داده شده که مفید استحباب هستند، مستحبی را درست نمی‌کنند، تسامح در رفتار به اصل خبر نیست، بلکه تسامح در مژده‌ی پاداش است و اصل خبر باید از راه درست و برابر با شرایط پذیرش خبر، به ما برسد، ولی اگر در گزارش پاداش، لغزشی از سوی راوی رخ داده باشد، خداوند ثواب مورد چشمداشت را به انجام‌دهنده‌ی آن کار، خواهد داد. در واقع، ضمیر «ان لم یکن کما بلغه» در روایت هشام، به پاداش بر می‌گردد، نه به اصل عمل.

از دریافت محقق سبزواری از اخبار «من بلغ» همین نکته استفاده می‌شود. او نوشته است: «از روایات من بلغ، مستحب بودن اصل عمل استفاده نمی‌شود. و تسامحی که مژده داده شده، تسامح در اندازه‌ی ثواب است»^۲ با این حال، در پاسخ شبهه می‌نویسد: اما بین مژده‌ی پاداش بر انجام کار و دستور به انجام آن، پیوستگی وجود دارد. به برهانِ اِنّی^۳ استفاده می‌کنیم اگر

۱. محقق خوانساری می‌نویسد: «و یخّذ الجواب بعد تسلیم صحّة الاحتجاج بامثال هذه الاسانید بأنّ مفاد الروایتین انه اذا روی ان فی العمل الفلانی ثوابا کذا فعمل احد ذلک العمل رجاء لذلک الثواب فانما یوتاه و ان کان ماروی خلاف الواقع لا أنّه اذا روی اصل العمل ایضا کان الاتی به مثاباً». (مشارق الشموس فی شرح الدروس، محقق خوانساری، صفحه‌ی ۳۴).

۲. ذخیره الاحکام، محقق سبزواری، صفحه‌ی ۴.

۳. برهان اِنّی: در علم منطق، برهان بر دو قسم است؛ برهان اِنّی و برهان لَمّی. «برهان لَمّی»

در دادن پاداش برای انجام کاری دریغی نیست، پس انجام آن کار پسندیده بوده و شارع به آن دستور داده و بدان رضایت دارد؛ از این روی، آن کار مستحب خواهد بود. شیخ انصاری، پس از گزارش این شبهه و پاسخ آن نوشته است: «اشکال در پاره‌ای از روایتها، مانند: روایت صفوان و روایت محمد بن مروان، آن هم نه به قوت، بجاست ولی ظهور دیگر خبرها در نسبت دادن تسامح به خود عمل، نه ثواب، گویاست. باری، این دو دسته روایات، با هم، همخوانی دارند؛ زیرا هر دو دسته مثبت هستند و یکدیگر را کنار نمی‌زنند»^۱

← اشکال سوم: روایات من بلغ با آیهی ۶ سوره‌ی حجرات که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَيِّأ فْتَبَيُّوْا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»^۲ تعارض به «عموم و خصوص من وجه»^۳

ما را از علت به سوی معلول می‌برد و «برهان ای» ما را از معلول به سمت علت. مثلاً هر گاه بگویند: دود در آسمان است، هر جا دود باشد، آنجا آتش هست. پس جایی آتش گرفته است. این را «برهان ای» می‌گویند زیرا از وجود «دود» که معلول است به وجود «آتش» که علت تولید دود است، پی می‌بریم.

۱. رساله فی التسامح فی ادلة السنن، شیخ انصاری، چاپ شده در «رسائل فقهیه»، کنگره جهانی شیخ انصاری، صفحه‌ی ۱۵۰.

۲. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۶. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید، مباد از روی نادانی به مردمی آسیب برسانید، آنگاه از کاری که کرده‌اید پشیمان شوید.

۳. عموم و خصوص من وجه: یکی از نسب اربعه در علم منطق است. این نسبت میان دو مفهومی برقرار است که در برخی مصادیق، همپوشانی و اشتراک دارند، لکن هر یک، دارای مصادیقی است که به خود آن اختصاص دارد. اگر دو مفهوم سیاه و پرنده ملاحظه شوند، چنین نسبتی میان‌شان وجود دارد. برخی از مصادیق وجود دارد که هم سیاه است و هم پرنده، همانند کلاغ؛ ولی برخی از پرنده‌ها مانند کبوتر، سیاه نیستند، چنان‌که برخی از سیاه‌ها همانند ذغال نیز پرنده نیستند. بازگشت نسبت عام و خاص من وجه به یک موجهی جزئی و دو سالبه‌ی جزئی است. مانند: «بعضی سیاه‌ها پرنده‌اند» و «بعضی پرنده‌ها سیاه نیستند» و

دارند و در باره‌ی راوی فاسق در مستحبات ناسازگارند. و دلالت آشکار و امتیازی در میان نیست که اگر راوی فاسق نیز باشد؛ جایز است سخن او را بپذیریم. افزون بر این، چرا آیه‌ی نبأ، روایات را تخصیص نزند و حدیث، تنها از راوی راستگو و عادل پذیرفته شود.^۱

این اشکال را کسانی چون علامه صیمری بر اخبار «من بلغ» وارد دانسته‌اند.

۲

← پاسخ اشکال سوم: از این شبهه چندین پاسخ داده شده است، از جمله: چون روایات «من بلغ» پشتیبان به شهرت هستند، پس در ناسازگاری با آیه، بر آن پیشی می‌گیرند و آیه را تخصیص می‌زنند.^۳ ولی این پاسخ پذیرفته نیست؛ زیرا نخست آن که مسأله‌ی تخصیص قرآن به خبر واحد، در بین فقها جای گفت و گوست. حتی اگر تخصیص آیه به خبر واحد را بپذیریم، در این جا نمی‌توان آن را پذیرفت؛ زیرا ظهور آیه‌ی نبأ در برخورد با خبر فاسق و بررسی و تحقیق در پیرامون آن، از چنان قوتی برخوردار است که در برابر آن، هیچ دلیلی را یارای ایستادگی و یا توجیه آن نیست، بویژه اگر شبهه‌ی جعل در میان باشد، بایستی در باره‌ی آورنده‌ی خبر کاوش کرد. و به تعبیر فقیهان، ظهور آیه، آبی^۴ از تخصص است، تا چه رسد به این که بخواهد با اخباری که از نظر سند، واحد و از نظر دلالت نیز جای بحث دارند، تخصیص بخورد.

نکته‌ی دیگر این که آیه‌ی نبأ و روایات «من بلغ» با هم سازگاری ندارند و

«بعضی سیاه‌ها پرنده نیستند».

۱. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاسین خوانساری، صفحه‌ی ۳۴.

۲. اعیان الشیعه، علامه امین، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۹۲، شماره‌ی ۱۱۰۰۰.

۳. اعیان الشیعه، علامه امین، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۹۲، شماره‌ی ۱۱۰۰۰.

۴. آبی است: ابا دارد. سر باز می‌زند. قبول نمی‌کند.

روایات، پیش داشته می‌شوند، چه آن که اگر آیه پیشی گیرد، جایی برای اجرای روایات «من بلغ» به جای نمی‌ماند. به حکم این قاعده‌ی اصولی که در جایگاه ناسازگاری دو دلیل، اگر یکی از دو دلیل در صورت پیش داشتن، مورد و عرصه کار برای دیگری به جای نگذارد، دلیل محکوم در آن جا نص خواهد شد و بر دلیل ناسازگار با خود، پیشی می‌گیرد. در این باره می‌توان گفت: اگر آیه‌ی نبأ بر اخبار، پیشی بگیرد، باز دایره‌ی اخبار، گسترش دارد و آن عمل به اخبار «من بلغ» است در جاهایی که راوی فاسق نباشد. ← پاسخ محقق خوانساری: توجه به آیه در هشدار به مؤمنان نسبت به فاسق و ضرورت کند و کاو و جست و جو در گزارش‌های فاسقان و در خور نبودن اخبار «من بلغ» برای تخصیص آیه، سبب شده که محقق خوانساری راهی دیگر بجوید و ناسازگاری آیه و روایات را از راهی دیگر به سازگاری کشاند به این صورت: روایات «من بلغ» در باره‌ی اخبار مستحبی، موضوعی برای آیه باقی نمی‌گذارند، نه این که آیه را تخصیص بزند. آیه‌ی نبأ می‌فرماید: بدون کاوش، خبر فاسق را نپذیرید، ولی روایات، از روی تعبد، اخبار مستحبی را برابر خبر عادل در واجبات می‌نشانند.^۲

مانند این سخن، در حجت بودن امارات نیز هست، چنان که دلیل حجت بودن امارات شرعی، آن را از عموم دلیل مشروع نبودن عمل از روی تردید و گمان، بیرون می‌سازد و به اصطلاح، دلیل علمی درست می‌کند، اخبار «من بلغ» نیز، بیانگر آن است که عمل به روایات ضعیف در کارهای مستحبی، عین آگاهی و تحقیق است.

۱. اعیان الشیعه، علامه امین، جلد ۴۸، صفحه‌ی ۹۲، شماره‌ی ۱۱۰۰۰.

۲. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاحسین خوانساری، صفحه‌ی ۳۴.

← اشکال چهارم: ثابت کردن پذیرش مستحبات به خبر ضعیف، بنابر مشهور از مسائل اصولی است و نمی‌توان آن را با ظن و گمانی که از خبر واحد پیدا می‌شود، استوار ساخت.^۱ در فرق بین مسائل اصولی و مسائل فقهی گفته‌اند: - قواعد اصولی ابزار استنباط احکام کلی شرعی‌اند و قواعد فقهی، بیانگر احکام جزئی و در مرحله‌ی تطبیق و عمل.

- و یا: استفاده از قواعد فقهی، بستگی به قواعد اصولی دارند و نتیجه‌ی قواعد اصولی‌اند.

- و یا: قواعد اصولی، بدون صرف نیرو و کوشش و ملکه استنباط به دست نمی‌آیند و مقلد نمی‌تواند به تنهایی از آن استفاده کند، ولی اگر مجتهد، مسأله‌ی فقهی را آماده ساخت و به دست مقلد داد، او می‌تواند آن را به کار بندد و در استفاده‌ی آن، فرقی بین مجتهد و دیگران نیست.

مثلاً «خبر واحد» و «احتیاط»، از قواعد اصولی‌اند. مجتهد پس از کوشش علمی، آنها را به دست می‌آورد و خود، آنها را به کار می‌بندد و براساس آنها فتوا می‌دهد و استفاده از خبر واحد، در حوزه‌ی کار مقلد نیست. ولی «قاعده‌ی ید» یا «قاعده‌ی طهارت» که از قواعد فقهی‌اند، پس از استنباط، مقلد توانایی استفاده از آنها را بدون مراجعه به مجتهد، خواهد داشت.^۲

محقق خوانساری بر این نظر است که اولاً: قاعده‌ی تسامح، از مسائل اصولی است. ثانیاً: در قواعد اصولی، به خبر واحد و دلایلی گمان‌آور، نمی‌توان اعتماد کرد و باید از راهی استوار آن را به دست آورد. وی در بحث پاک کردن

۱. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاحسین خوانساری، صفحه‌ی ۳۴.

۲. رسالة فی التسامح فی ادلة السنن، شیخ انصاری، چاپ شده در «رسائل فقهیه»، کنگره جهانی شیخ انصاری، صفحه‌ی ۱۴۶؛ الفروق المهمه فی الاصول الفقهیه، خلیل قدسی مهر، صفحه‌ی ۶۱.

با سنگ‌های سه‌گانه می‌نویسد: استصحاب از قواعد اصولی است و به خبر واحد، ثابت نمی‌شود.^۱ پس مجتهد، در ابتدا باید درستی و نادرستی اخبار را به دست آورد، سند و دلالت را بشناسد، از معارض کاوش کند، و بین اهم و مهم جدا سازد. سید مجاهد، پس از گزارش از سخنان محقق خوانساری، آن را چنین کامل کرده است: چون مسأله‌ی تسامح از مسائل اصول است، به خبرهای نادرست، درخور اثبات نیست و بسیاری از اخبار «من بلغ» از جهت سند، ناتمامند و روشن نیست که به عمل مشهور، ناتمامی سند این خبرها جبران گردد؛ زیرا شهرت، مدرکی است و شاید مدرک شهرت فتوایی فقها در پذیرش تسامح، دلیلهای عقلی مثل احتیاط باشد. آن گاه سید مجاهد، به محقق خوانساری چنین پاسخ می‌دهد:

۱. گمان در مسائل اصولی، نیز، حجت است و می‌توان به دلیلهای گمان‌آور اعتماد کرد.

۲. مسأله‌ی تسامح در ادله‌ی سنن، مسأله‌ای فقهی است، نه اصولی. فرق بین مسأله‌ی اصولی و فقهی در دیدگاه وی این است که: مسأله‌ی اصولی، احکام واقعی را ثابت می‌کند و مسأله‌ی فقهی، احکام ظاهری را. خبر واحد صحیح، چون حکم واقعی را درست می‌کند، جزء اصول است، ولی اخبار تسامح، استحباب ظاهری را ثابت می‌کنند، به مانند «قاعدہ‌ی ید» و «قاعدہ‌ی طهارت» که مالکیت و طهارت ظاهری را درست می‌کنند.^۲

شیخ انصاری از این گفته‌ی سید مجاهد، دو پاسخ می‌دهد:

۱. همه‌ی کسانی که مسأله‌ی تسامح را عنوان کرده‌اند، آن را مسأله‌ی اصولی

۱. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاسین خوانساری، صفحه‌ی ۷۶.

۲. مفاتیح الاصول، سید علی طباطبایی، صفحه‌ی ۳۴۸.

دانسته و گفته‌اند: تسامح همان چیزی را ثابت می‌کند که با خبر واحدِ ثقه به دست می‌آید.

۲. حکم واقعی و ظاهری، ملاک فرق بین مسأله‌ی اصولی و فقهی نیست و سودی نیز ندارد؛ زیرا دلایلی حجت بودن خبر نیز، احکام ظاهری را درست می‌کند و آن که خبر راوی درستکار و عادل را حجت می‌داند، آن را در ظاهر حجت می‌داند، نه در واقع. و این که قاعده‌ی تسامح، حکم ظاهری را ثابت می‌کند، آن را از مسائل اصولی خارج نمی‌سازد؛ زیرا در صدد بیان حکم کلی است و استفاده از آن در حوزه‌ی کار مجتهد است، نه دیگران.^۱ محقق خوانساری، این شبهه‌ی اساسی را که چون قاعده‌ی تسامح، یک مسأله‌ی اصولی است و مسأله‌ی اصولی را با اخبار واحدی همانند اخبار من بلغ نمی‌توان ثابت کرد، بی‌پاسخ رها کرده است.

گذشته از شبهه‌ی بی‌پاسخ محقق خوانساری بر قاعده‌ی تسامح، که این مسأله از مسائل اصول است و با خبر واحد، ثابت شدنی نیست، چند نکته درباره دلایلی ایشان در باره‌ی قاعده‌ی تسامح یادآور می‌شویم:

۱. مجموع روایتهای سنددار «من بلغ» به سه نفر بر می‌گردد:

الف. روایت صفوان از امام صادق (علیه‌السلام) که صدوق در ثواب الاعمال آن را گزارش کرده.^۲ سید بن طاووس نیز در «اقبال» آن را از صدوق نقل کرده است.^۳

۱. رسالة فی التسامح فی ادلة السنن، شیخ انصاری، چاپ شده در «رسائل فقهیه»، کنگره جهانی شیخ انصاری، صفحه‌ی ۱۴۶.

۲. ثواب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۴۰.

۳. الاقبال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۷۰.

ب. روایت محمد بن مروان، که کلینی در کافی روایت کرده.^۱ و این خبر، با روایت محاسن برقی، یکی است.^۲

ج. روایت هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) که در اصول کافی آمده است.

روایت عدّه الداعی، سند ندارد و روایت جابر، افزون بر بی‌سند بودن، در مجامع روایی شیعه ثبت نشده است. پس روایتهای «من بلغ» نه تنها متواتر و پیاپی نیستند، که به مرز استفاضه و شیوع نیز نمی‌رسند؛ زیرا صدق استفاضه که ریشه در فیضان و جوشش دارد، بر سه نفر ناتمام است، مگر با همراهی آن دو خبر بی‌سند. پس روایات مسأله، خبر واحدند و باید بحث کرد آیا چنین مسأله‌ی پر اهمیتی که در سر تا سر فقه، جاری است و شماری برآند تا بسیاری از ارزشها و مسائل اخلاقی و دعاها و سرگذشت بزرگان دین را به وسیله‌ی آن درست کنند، آیا به خبر واحد می‌شود آنها را ثابت کرد، یا خیر؟

خود محقق خوانساری نیز اخبار «من بلغ» را خبر واحد شمرده که به وسیله آن، مسائل اصولی و احکام کلی که ابزار استنباط فقیه‌اند، ثابت نمی‌شوند.^۳

۲. در میان روایات؛ جز خبر علی بن ابراهیم قمی از پدرش ابراهیم بن هاشم که توثیق عام دارد، دیگر سندها تمام نیستند.^۴

الف) «علی بن حکم» که در سند ثواب الاعمال صدوق و در سند محاسن برقی وجود دارد، مشترک است. شیخ طوسی «علی بن حکم کوفی» را

۱. اصول کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۷.

۲. المحاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵.

۳. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاحسین خوانساری، صفحه‌ی ۳۴.

۴. اصول کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۷.

توثیق کرده ولی اگر مراد، «علی بن حکم زبیر نخعی» باشد، توثیق ندارد. و نیز «علی بن حکم» مطلق و بدون پسوند، مجهول است. برخی از علما گفته‌اند: این سه، یک نفرند و او علی بن حکم کوفی است و ثقه. ولی شماری مانند علامه گفته‌اند: یک نفر نیستند.^۱ با توجه به دو اصل ذیل در رجال: اصل اشتباه نکردن علمای رجال و دیگر اصل چند تا بودن، در موارد شک، اثبات یگانگی این کسان، نیازمند دلیل و شواهد اطمینان‌آور است.

روایت علی بن حکم از هشام بن سالم از راه احمد بن ابی عبدالله برقی است که شیخ در باره‌ی وی می‌نویسد: «شخص وی ثقه است، ولی از ضعفا بسیار نقل حدیث کرده و به روایتهای مرسل و بی‌سند اعتماد ورزیده و کتابهای بسیاری نوشته است»^۲ نجاشی نیز می‌نویسد: «او، ثقه است، ولی به روایتهای مرسل اعتماد می‌کند»^۳ ابن غضائری در باره‌ی وی می‌نویسد: «به روایتهای وی، قمی‌ها خرده گرفته‌اند، وی دروغ‌پرداز نبوده، ولی از افراد غیر ثقه و کتابهای چنین کسان، نقل حدیث می‌کرده است»^۴

۳. روایت محمد بن مروان، از احمد بن ابی عبدالله از پدرش محمد بن خالد برقی است. شیخ طوسی او را توثیق کرده و از یاران امام کاظم (علیه‌السلام) شمرده است.^۵ ابن غضائری، او را در گروه ضعفا جای داده و در باره‌ی وی نوشته است: «حدیثه یعرف و ینکر و یروی عن الضعفاء کثیرا و یعتمد

۱. تنقیح المقال، علامه مامقانی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۸۵؛ معجم رجال الحدیث، آیه الله خویی، جلد ۱۲، صفحات ۴۱۱ تا ۴۲۶.

۲. الفهرست، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۵۵.

۳. رجال النجاشی، ابی العباس نجاشی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۵، شماره‌ی ۱۸۰.

۴. معرفة الحدیث، محمدباقر بهبودی، صفحه‌ی ۱۰۸.

۵. الفهرست، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۴۸، شماره‌ی ۶۲۸.

المراسیل»^۱ یعنی آن گاه که خود، روایت را شنیده و بدان سند دارد، خبرش شناخته شده و مورد پذیرش است و آن گاه که بدون سند، به کسی نسبت می‌دهد و روایت مرسل است، روایت وی مُنکر و ناپذیرفتنی است. نجاشی نیز، وی را ضعیف می‌داند.^۲ از مجموع سخنان بزرگان فن رجال استفاده می‌شود «محمد بن خالد برقی» همچون فرزندش فردی ثقة بوده، ولی چون از افراد ضعیف نقل حدیث می‌کرده، در استفاده از روایتهای وی، باید احتیاط کرد.

محقق خوانساری، به مناسبتی دیگر، پس از نقل سخن نجاشی در باره‌ی محمد بن خالد برقی، می‌نویسد: «این سخن نجاشی برای محمد بن خالد برقی، عیب و بدنامی نیست. بلکه مراد، آن است که او از ضعفا روایت می‌کرده و این نکته، نه رخنه‌ای در وثاقت خود او وارد می‌سازد و نه در روایاتی که از افراد موثق گزارش کرده است»^۳

۴. محمد بن مروان نیز مشترک است بین فرد گمنام و ثقة. اردبیلی در جامع الرواة، راوی حدیث «من بلغ» را محمد بن مروان کلبی دانسته است و از اصحاب امام باقر.^۴ علامه مامقانی او را مجهول الحال و ناشناخته قلمداد کرده است.^۵

۵. محمد بن سنان: نجاشی او را ضعیف دانسته است.^۶ آیه الله خویی در

۱. معرفة الحدیث، محمدباقربهودی، صفحه‌ی ۲۰۳. ترجمه: روایتهای وی، گاه پذیرفته

می‌شود و گاه نه. او، از ضعفا بسیار نقل حدیث می‌کند و بر روایتهای مرسل اعتماد می‌ورزد.

۲. رجال النجاشی، ابی العباس نجاشی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۲۱، شماره‌ی ۸۸۹.

۳. مشارق الشموس فی شرح الدروس، آقاحسین خوانساری، صفحه‌ی ۱۹۸.

۴. جامع الرواة، محمد علی اردبیلی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۹۲، شماره‌ی ۱۳۶۷.

۵. تنقیح المقال، علامه مامقانی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۸۲، شماره‌ی ۱۱۳۵۶.

۶. رجال النجاشی، ابی العباس نجاشی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۸، شماره‌ی ۸۸۹.

بارهی وی می‌نویسد: «در بارهی وی گفته شده: ضعیف است و در گزارش خبرها غلو و زیاده‌روی کرده و درخور توجه نیست»^۱ شیخ طوسی در بارهی وی می‌نویسد: «وی را سزاوار سرزنش و ضعیف شمرده‌اند»^۲ گروه دیگری از علمای علم رجال نیز در وثاقت او تردید دارند.

۶. عمران زعفرانی: در کتابهای رجالی، شیعه و مجهول گزارش شده است.^۳

ضعف این روایات، به عمل مشهور نیز، جبران نمی‌شود؛ زیرا:

اولاً: مشکل است روایات تعادل و تراجیح، شهرت عملیه، یعنی فتوای مشهوری را که برابر آن روایتی باشد، در برگیرد. تواناسازی روایت به عمل مشهور، بدان شرط است که فتوا، مستند به روایت باشد، نه دلایلی دیگر.

ثانیاً: شهرت عملیه در قدیم باشد؛ یعنی در دوره‌ی استادان منهای (علیهم‌السلام) و عصر پیوسته به دوره‌ی آن بزرگواران (دوره‌ی جمع‌آوری و تحقیق روایات) و این قاعده، زمانهای پسین را شامل نمی‌شود.^۴ در این جا، اگر بر فرض قبول شهرت، مستند در تسامح در سنن تنها روایات بود، ممکن بود این را بپذیریم و بگویم شهرت عملیه است؛ ولی چه بسا مدرک مشهور، دلایل دیگری مانند «حُسن احتیاط» و... باشد. بر این اساس، جبران سند، به عمل مشهور درست نمی‌شود.

محقق خوانساری، در پذیرش تسامح در سنن، به شهرت استدلال جسته است: «اشتہار العمل بہذہ الطریقہ بین الاصحاب من غیر نکیر» این تعبیر

۱. معجم رجال الحدیث، آية الله خویی، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۱۷۷.

۲. الفهرست، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۴۳، شماره‌ی ۶۰۹.

۳. تنقیح المقال، علامه مامقانی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۰، شماره‌ی ۹۰۸۸.

۴. اصول الفقه، محمد رضا مظفر، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۴۱؛ مصباح الاصول، تقریرات درس آیت

الله خوئی، سید محمدسرور بهسودی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۱.

ظهور در شهرت فتوایی دارد و در آن جای پرسش هست. شهرت فتوایی، که حجت بودن آن را به شهید اول و صاحب معالم نسبت داده‌اند و محقق خوانساری نیز آن را قبول دارد، مخالف بسیار دارد. بسیاری از صاحب نظران گفته‌اند: «شهرت فتوایی از ظنون ویژه نیست و از مرز گمان عمومی فراتر نمی‌رود. و دلیلی اطمینان‌آور برای آن در میان نیست. روایات تعادل و تراجیح نیز، در تقدیم روایت مشهور در مقام تعارض، شهرت فتوایی را در بر نمی‌گیرد»^۱ فروتنی علما در برابر آرای پیشینیان و بزرگان فقه، از آن روست که آنان به زمان تشریح حکم نزدیک‌تر بوده‌اند و چه بسا شواهدی در اختیار آنان بوده که به دست ما نرسیده است؛ از این روی، علما در برابر فتوای مشهور درنگ می‌کنند؛ بویژه اگر موافق با احتیاط باشد از برابر آن به سادگی نمی‌گذرند. افزون بر این، شهرت بر تسامح در میان قدما، ثابت نشده است. و در این مسأله مهم، همداستانی در میان قدما و علمای دوره‌ی نزدیک به زمان استادان منهج (علیهم‌السلام) دیده نمی‌شود و شهرتی که بر قاعده‌ی تسامح ادعا شده، در فتاوای فقهی از دوره‌ی ابن فهد حلی فراتر نرفته و جز در دو کتاب روایی، در کتابهای فقهی قدما به این قاعده استدلال نشده است و روشن هم نیست که نقل روایتهای ضعیف در کتابها و یا فتاوای بی‌سند، حتماً از باب قبول تسامح بوده باشد.^۲

وانگهی، بسیاری از علمای بزرگ و هم‌روزگار با استادان منهج (علیهم‌السلام) در قبول روایات ضعیف، سخت‌گیر بودند و می‌کوشیدند

۱. مصباح الاصول، تقریرات درس آیت الله خوئی، سید محمدسرور بهسودی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۶.

۲. رسائل الشریف المرتضی، المجموعه الاولی، صفحه‌ی ۲۴.

راویان از هر نظر، شایسته‌ی نقل روایت باشند. علمای قم در سده‌ی سوم با محدثانی که شرایط نقل حدیث را نگه نمی‌داشتند و از راویان ضعیف، در کتابهای خود حدیث می‌نگاشتند، به تندی برخورد می‌کردند.^۱ و در این باره گزارشی نشان داده نشده که این پابندیها و دل‌مشغولیاها، ویژه‌ی واجبات و محرمات باشد.

سید مرتضی، در پذیرش خبر، بسیار سخت‌گیر بوده و خبر واحد را در احکام شرعی نمی‌پذیرفته است و به روشنی می‌گوید: در ثابت کردن حلال و حرام خداوند، نمی‌توان به خبر واحد اعتماد کرد. ایشان در استدلالهای خود، فرقی بین واجب و مستحب، نگذاشته است.^۲ ابن ادریس حلی نیز، بر همین روش است.^۳ از زمان علامه به بعد، تسامح مخالف بسیار دارد، از جمله: علامه در پاره‌ای از فتاوا^۴، علامه صیمری مؤلف غایة المرام^۵ و صاحب مدارک در پاره‌ای از فتاوا^۶ و بسیاری از پسینیان. به نوشته‌ی صاحب العناوین: «چه بسیار از علمای پسین که در بسیاری از فروع عبادات، از به کار بردن قاعده‌ی تسامح، به جهت شبهه‌ی حرمت، خودداری کرده‌اند»^۷ باری، شهرت فتوایی بر مسأله‌ی تسامح، تعبدی نیست و با توجه به دلیلهای عقلی و روایی، مدرکی می‌شود.

۱. قاموس الرجال، علامه تستری، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۹۰، شماره‌ی ۵۵۳.

۲. رسائل الشریف المرتضی، المجموعه الاولى، صفحه‌ی ۲۴.

۳. کتاب السرائر، ابن ادریس حلی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۱.

۴. مفاتیح الاصول، سید علی طباطبایی، صفحه‌ی ۳۴۸.

۵. مفاتیح الاصول، سید علی طباطبایی، صفحه‌ی ۳۴۸.

۶. مدارک الاحکام، سید محمد موسوی عاملی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳.

۷. العناوین، سید میر فتح الحسینی المراغی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۵.

زمینه‌های کاربرد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» در منهج فردوسیان:

پس از بررسی کامل این قاعده از لحاظ لغوی، اصطلاحی و از نظر موافقین و مخالفین، نوبت به تبیین زمینه‌هایی می‌رسد که می‌توانست پای استفاده از قاعده‌ی تسامح را به برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان، باز کند، ولی به دلیل بسته شدن آن زمینه‌ها، محلی برای عرض اندام قاعده‌ی تسامح، فراهم نشد. این زمینه‌ها عبارتند از:

اول: روایات عامه:

در تدوین برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان، از روایات عامه (غیر شیعیان)، برای تأسیس قاعده یا قانون، به هیچ‌وجه استفاده نشده است. چه سند داشته باشد و چه بدون سند باشد، چه سندش معتبر و صحیح باشد و چه نامعتبر و ضعیف. چه روایاتشان در منابع معتبر خودشان مانند صحاح و مسانید آمده باشد و چه در کتاب‌های شیعی از روایاتشان استفاده شده باشد. مثل «کشف الیقین» اثر علامه حلی که روایات فضایل مولانا امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را از منابع عامه نقل کرده است. یا مثل «مأة منقبة» اثر ابن شاذان قمی که وی نیز مانند علامه حلی، تمام روایاتش را از منابع عامه نقل کرده است. یا مثل «الیقین باختصاص مولانا علی (علیه‌السلام) یامرة المؤمنین» اثر سید بن طاووس که استفاده‌ی گسترده‌ای از روایات عامه کرده است.

پس با توجه به این مبنا که نباید در تأسیس قاعده یا قانون، از روایات عامه استفاده شود، نوبت به استفاده از قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن در این قسمت نمی‌رسد.

البته دو نکته، لازم به ذکر است؛ نکته‌ی اول: استفاده‌ی تسدید^۱، به جای خود درست است و ربطی به کمک گرفتن از قاعده‌ی تسامح ندارد. نکته‌ی دوم: در غیر قواعد نظری و قوانین عملی، در برخی کتاب‌های کمکی مانند «بهشت و جهنم در منهای فردوسیان» یا «مواعظ استادان منهای فردوسیان» از روایات معتبر عامه، استفاده شده است. دلیل این که به خود اجازه دادیم در کتاب‌های فوق، از روایات معتبر عامه استفاده کنیم، این بود که احتمال تحریف در بیان وصف بهشت یا وصف جهنم و همچنین در انتقال موعظه‌های اخلاقی، بسیار ضعیف و غیر قابل اعتناست. به عبارت ساده‌تر، انگیزه‌ی سیاسی برای جعل، در وصف بهشت و جهنم و همچنین موعظه‌های اخلاقی نیست.

دوم: روایات شیعیان غیر دوازده‌امامی:

در تدوین برنامه‌ی تربیتی منهای فردوسیان، از روایات شیعیان غیر دوازده‌امامی نیز، برای تأسیس قاعده یا قانون، استفاده نشده است. مانند کتاب «دعائم الاسلام» که اثر ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی (۲۵۹ - ۳۶۳ هجری)، از دانشمندان قرن چهارم و از فقهای بزرگ اسماعیلیه (شیعه‌ی هفت امامی) می‌باشد. مؤلف این کتاب از بنیان‌گذاران فرقه‌ی اسماعیلیه به شمار می‌آید و از نزدیکان خلفای فاطمیه در مصر است. او بدین جهت، در صدد نگارش کتابی برآمد که مبانی عقیدتی و فقهی اسماعیلیه را بیان نماید، تا مورد استفاده و اطلاع عموم قرار گیرد. از همین روی، این کتاب از معتبرترین منابع قوانین اسماعیلیه به شمار می‌آید.

۱. برای آگاهی از استخراج تأسیسی و استخراج تسدید، به فصل یازدهم همین کتاب مراجعه نمایید.

پس با این حساب، جایی برای استفاده از قاعده‌ی تسامح نمی‌ماند.

سوم: حکایات تاریخی:

آنچه در «منهای فردوسیان» آمده، فقط «روایت» است و از گزارش‌های تاریخی، در تدوین قواعد نظری و قوانین عملی آن استفاده نشده است. با این حساب، میدانی برای جولان قاعده‌ی تسامح در آن باقی نمی‌ماند. لازم به ذکر است که یکی از میدان‌های تاخت و تاز این قاعده، ذکر مصائب استادان منهای (علیهم‌السلام) بویژه حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) و یارانشان در حادثه‌ی غمبار کربلاست. به بهانه‌ی تسامح در ادله‌ی سنن، چه بسیار سخنان ضعیف و بی‌پایه - که بعضاً مخالف صریح آیات و روایات معتبر است - به عنوان «نقل قول»، «فعل معصوم» یا «زبان حال»، بیان می‌شود. همین سخنان بی‌اساس و ضعیف، در پاره‌ای موارد، مشتمل بر احکام عملی یا دیدگاه‌های نظری است که در درون خود، باری منفی از اعتقادات ناسالم و اعمال نادرست را به مخاطب القاء می‌کند و بیش از ایجاد حزن و گریه، موجب ایجاد انحراف فکری و عملی می‌شود.

چهارم: روایات کتاب‌های مشکل‌دار:

کتاب‌هایی که مورد نقد جدی محدثین و فقهاست، نتوانست امتیاز لازم برای منبع استجماع قواعد و قوانین منهای فردوسیان را کسب کند. بدین جهت از روایات کتاب‌های مورد اختلاف و ضعیف، هر چند مؤلف مشخص، شیعه‌ی دوازده‌امامی و معتبری داشته باشد، استفاده نشد. به عنوان مثال، کتاب «امالی» شیخ صدوق، علی‌رغم اعتبار بالای مؤلف آن، مورد اعتراض گسترده‌ی محدثین و فقها بود که آن را مشتمل بر روایات ضعیف و مخالف عقل می‌دانستند. بدین جهت از جرگه‌ی منابع منهای فردوسیان، خارج

گردید. اینجا نیز معرکه‌ی استفاده از قاعده‌ی تسامح است ولی با سد محکمی که در استفاده از اینگونه روایات ایجاد شد، جایی برای تمسک به قاعده‌ی تسامح باقی نماند.

پنجم: روایات کتاب‌های مجهول المؤلف:

همچنین در تدوین منهج فردوسیان، از کتاب‌هایی که مؤلف آن معلوم نبود، استفاده نشد. مانند کتاب «جامع الاخبار» که احتمال داده‌اند از تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری، از علمای قرن ششم هجری باشد، ولی بعضی، آن را به شیخ صدوق نسبت داده‌اند و بعضی دیگر، مؤلفان دیگری - تا هفت نفر - برای آن بر شمرده‌اند. با این حساب، قاعده‌ی تسامح، در این مورد نیز استفاده نشده است.

ششم: روایات کتاب‌های مشکوک المؤلف:

و نیز در تدوین منهج فردوسیان، از کتاب‌هایی که در مذهب مؤلف آن اختلاف بود، استفاده نشد. مانند کتاب «وقعة صفین» اثر ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار منقری (متوفای ۲۱۲ هجری)، که قدیمی‌ترین سند تاریخی در باره‌ی جنگ صفین به شمار می‌رود ولی بر اثر مسلم نبودن تشیع نویسنده، مورد استفاده در استجماع قواعد و قوانین قرار نگرفت. پس قاعده‌ی تسامح، در این مورد نیز مجالی برای ظهور نمی‌یابد.

هفتم: روایات کتاب‌های شیعی متهم به تصوف:

برخی کتاب‌ها که مؤلفین‌شان متهم به تصوف بودند، در استجماع قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان، به عنوان منبع مورد استفاده قرار نگرفتند. مانند کتاب «عوالی الثالی» تألیف محمد بن علی بن ابراهیم إحسائی، معروف به ابن ابی جمهور، متوفای بعد از ۹۰۱ هـ (دهه‌ی اول قرن

دهم هجری) است. وی متهم به گرایش به تصوف و مبانی وحدت وجود است، لذا تمام ۵۰۵۸ روایت آن، نادیده گرفته شد. پس با توجه به این که به این روایات، توجه تأسیسی نمی‌شود، جایی برای استفاده از قاعده‌ی تسامح در آن، باقی نمی‌ماند.

هشتم: روایات کتاب‌های شیعی متهم به غلو:

برخی کتاب‌ها که مؤلفین شیعه‌ی دوازده‌امامی داشت ولی متهم به غلو بودند، نیز از گردونه‌ی استجماع قواعد و قوانین منهای فردوسیان، کنار گذاشته شد. مانند «مشارق أنوار الیقین فی حقائق اسرار امیر المؤمنین (علیه‌السلام)» نوشته‌ی رَجَب بن مُحَمَّد بن رَجَب بُرْسِی (۷۴۳ - ۸۱۳ ق)، در شرح و تفسیر مناقب و فضایل اهل بیت، به‌ویژه حضرت علی (ع). روایات این کتاب نیز به علت اتهام غلوی که به رجب بررسی متوجه است، از معرض استفاده‌ی تأسیسی قواعد و قوانین دور شد. در این صورت نیز جایی برای استفاده از قاعده‌ی تسامح در اینگونه روایات، باقی نمی‌ماند.

نهم: روایات موقوف^۱:

روایاتی که نسبت مشخصی به استادان منهای (علیهم‌السلام) نداشته باشد، هر چند در منابع معتبر و از مؤلفین معتبر و شیعی باشد، مورد استفاده در استجماع قواعد و قوانین قرار نگرفته است.

۱. موقوف: به روایتی که سلسله‌ی سند آن به صحابی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا صاحب امام (علیه‌السلام) منتهی شود، موقوف می‌گویند. روایت موقوف به دلیل اعتبار صحابه، در بسیاری از موارد از نگاه عامه، حجت است، اما محدثان شیعه، روایت «موقوف» را تنها زمانی که صدور آن از طریق قراین، از معصوم (علیه‌السلام) ثابت شود، حجت می‌دانند.

❁ نمونه‌ی ۱: رأیت فی کتاب روضة العابدین و مأنس الراغبین لإبراهیم بن عمر بن فرج الواسطی حدیثاً فی جمادی الآخرة، و لم یذكر أى وقت منه، فنذكرها فی أوله اغتناماً للعبادة و استظهاراً للسعادة، وَ هِيَ أَنْ تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ تَقْرَأُ الْحَمْدَ فِي الْأُولَى مَرَّةً وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَ سُورَةَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ خَمْسًا وَ عِشْرِينَ مَرَّةً وَ فِي الثَّانِيَةِ الْحَمْدَ مَرَّةً... ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى حَاجَتَهُ. مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ تُصَانُ نَفْسُهُ وَ مَالُهُ وَ أَهْلُهُ وَ وُلْدُهُ وَ دِينُهُ وَ دُنْيَاهُ إِلَى مِثْلِهَا مِنَ السَّنَةِ الْقَابِلَةِ وَ إِنْ مَاتَ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مَاتَ عَلَى الشَّهَادَةِ.^۱

پس این عرصه نیز محلی برای تکیه بر قاعده‌ی تسامح نیست.

دهم: روایات کتاب‌های مُرسل^۲:

برخی مؤلفین، بنا بر این داشته‌اند که سراسر کتابشان خالی از سند باشد. به این گونه کتاب‌ها نیز اعتماد اولیه برای تأسیس قاعده یا قانون نشد. مثل

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۶۰. ترجمه: در کتاب «روضه العابدین و مأنس الراغبین» از ابراهیم بن عمر بن فرج واسطی دیدم در ماه جمادی الاخری و وقتی برای آن ذکر نکرده بود. پس ما آن را در اول این ماه قرار می‌دهیم از جهت غنیمت شمردن عبادت و ظاهر ساختن خوشبختی و آن این است که چهار رکعت می‌خوانی، در رکعت اول یک مرتبه حمد و یک مرتبه آیه الکرسی و بیست و پنج مرتبه سوره‌ی قدر و در دوم، یک مرتبه حمد... سپس از خدا حاجت می‌طلبی و هر کس چنین کند، خودش و دارایی‌اش و خانواده‌اش و فرزندانش و دینش و دنیایش تا سال آینده محفوظ می‌ماند و اگر در آن سال بمیرد، شهید مرده است.

۲. مرسل: از ریشه‌ی «ارسل الدابة» به معنای برداشتن قید و بند از چهارپا آمده است. گویا در حدیث مرسل، با حذف سند، قید ربط حدیث برداشته شده است. مرسل، به معنای عام، هر حدیثی است که دچار ارسال و حذف اسناد باشد، اعم از این که هم‌هی روایانش، یا شماری از آنان حذف شده باشند. مرسل به این معنا شامل مرفوع (یعنی حدیث منتسب به معصوم)، موقوف (یعنی روایت صحابی بدون معلوم بودن معصوم)، مقطوع (روایت تابعی بدون معلوم بودن معصوم)؛ معلق (یعنی حذف آغاز سند)، منقطع (یعنی حذف یک راوی از وسط سند) و معضل (یعنی حذف بیش از یک راوی از وسط سند) می‌شود.

کتاب «ارشاد القلوب» نوشته‌ی حسن بن ابی الحسن دیلمی، از علمای قرن هشتم هجری، و همچنین کتاب «روضه الواعظین» اثر ابو علی محمد بن حسن قتال نیشابوری (شهادت ۵۰۸ هجری)، و نیز کتاب «معدن الجواهر و ریاضة الخواطر» اثر ابو الفتح محمد بن علی کراجکی (متوفای ۴۴۹ هجری)، و نیز کتاب «مهج الدعوات» اثر سید علی بن طاووس حسینی حلی (متوفای ۶۶۴ هجری).

اینگونه روایات نیز می‌توانست محلی برای استفاده از قاعده‌ی تسامح باشد ولی با قبول نشدن این روایات به عنوان منبع، استفاده از قاعده‌ی تسامح نیز منتفی گردید.

یازدهم: روایات کتاب‌های منسوب به استادان منهج (علیهم‌السلام):

برخی کتاب‌ها، سراسر، روایاتی منقول از استاد خاصی است ولی در انتساب آن کتاب، به آن استاد، تردیدهایی وجود دارد. یعنی برخی محدثین و فقها، آن کتاب را از آن امام می‌دانند و برخی دیگر، از غیر معصوم می‌شمارند. مثل دیوان منسوب به امیر المؤمنین (علیه‌السلام)، صحیفه‌ی الرضا (علیه‌السلام)، فقه الرضا (علیه‌السلام) و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه‌السلام).

گر چه این موارد نیز می‌توانست زمینه‌های خوبی برای استفاده از قاعده‌ی تسامح باشد، ولی چون از روایات چنین کتاب‌هایی نیز در استجماع قواعد و قوانین استفاده نشد، محلی برای استفاده از قاعده‌ی تسامح باقی نماند.

دوازدهم: فعل استاد (معصوم):

«فعل استاد» یا به تعبیر اصولیون، «فعل معصوم»، از دیگر مواردی است که در تدوین منهج فردوسیان، مورد استفاده‌ی تأسیسی قرار نگرفته است. به

عنوان مثال، سید بن طاووس در باره‌ی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌نویسد: «روی آنه یقرأ آخر لیلۃ من شهر رمضان سورة الأنعام، و الکهف، و یس، و یقول مائة مرة: اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ»^۱

یا در باره‌ی امام صادق (علیه‌السلام) می‌نویسد: «بِإِسْنَادِنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى يَزِيدَ [بُرَيْدٍ] بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ (علیه‌السلام) قَالَ: رَأَيْتُهُ اغْتَسَلَ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مَرَّةً فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَ مَرَّةً فِي آخِرِهِ»^۲

پس در این مورد نیز نوبت به استفاده از قاعده‌ی تسامح نمی‌رسد؛ چون بنای استفاده از گزارش فعل معصوم در تأسیس قاعده یا قانون نداریم.

موارد کاربرد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» در منهاج فردوسیان:

اکنون لازم است به صراحت، موارد استفاده از قاعده‌ی تسامح در منهاج فردوسیان را روشن کنیم. البته استفاده از این قاعده در تدوین برنامه‌ی تربیتی منهاج فردوسیان، به قدری محدود و با احتیاط بوده که شاید بتوان، هم‌افق با «عدم استفاده» دانست. مواردی که علما و فقها از این قاعده استفاده کرده‌اند، بسیار بیشتر از آن چیزی است که در «منهاج فردوسیان» استفاده شده است. به هر حال، مواردی که از این قاعده استفاده شده، بدین قرار است:

اول: روایاتی که در «منابع معتبر حدیثی شیعه» از «راویان شیعی» از

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۰. ترجمه: روایت شده که آن حضرت، در شب آخر ماه رمضان، سوره‌ی انعام، کهف و یس می‌خواندند و صد مرتبه استغفار می‌کردند.

۲. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷۶. ترجمه: برید بن معاویه می‌گوید: دیدم امام صادق (علیه‌السلام) در شب بیست و سوم ماه رمضان، یک بار در اول شب و یک بار در آخر شب، غسل کردند.

«استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام)» نقل شده باشد ولی به حد تواتر لفظی یا معنوی نرسد. به عبارت دیگر، «اخبار آحاد» اگر در «کتاب معتبر» از «مؤلف معتبر، شیعه و شناخته‌شده» آمده باشد، مورد پذیرش است. دلیل ما برای پذیرش خبر واحد در این موارد، استناد به مفاد روایات «مَن بلغ» و «قاعدہی تسامح در ادله‌ی سنن» است.

البته قواعدی که از اینگونه روایات آحاد استجماع می‌شود، در «قواعد پایه» به کار گرفته نمی‌شود بلکه در «قواعد تکمیلی» یا «قواعد تجملی» مندرج می‌گردد. همچنین قانونی که از اینگونه روایات آحاد استجماع می‌شود، در طبقات نهم و دهم قوانین، می‌آید. آنچه مربوط به نیکو بودن عمل است، در طبقه‌ی نهم و آنچه مربوط به نیکو بودن ترک است، در طبقه‌ی دهم گنجانده شده است. پس معلوم می‌شود قوانین طبقات نهم و دهم، تکیه بر «تواتر» ندارد، بلکه تکیه بر «تسامح» دارد.

البته هر گاه در متن روایت، از کلمات «واجب»، «فریضة»، «حرام»، «کفر» و مانند اینها استفاده شده باشد، ولو این که خبر واحد باشد، به طبقات پنجم و ششم قوانین برده می‌شود. به عنوان مثال می‌توان به «قانون بیزاری از نسب»^۱ اشاره نمود که فقط یک روایت، آن را پشتیبانی می‌کند، ولی چون هشدار متن روایت^۲، سنگین است، مراعاتش به طبقه‌ی ششم منتقل شده است.

۱. • قانون ۱۰۶ (۶): در منهج فردوسیان، انکار کردن نسبت فامیلی {خصوصاً بین پدر و فرزند}، ممنوع است. (تبری از نسب)

۲. عَنْ عَلِي بْنِ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ؛ به خدای تعالی کافر می‌شود، کسی که از نسبش بیزاری بجوید، هر چند نسب دور باشد». (کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۰، باب الانتفاء؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۵۰۷، باب تحریم الانتفاء من النسب الثابت)

دوم: روایات مرسلی که در «منابع معتبر حدیثی شیعه» از «مؤلف معتبر» آمده باشد. مانند مراسیل شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه». به عنوان مثال: وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): «فِي التَّسْعَةِ الْأَصْنَافِ إِذَا حَوَّلَتْهَا فِي الشَّنَةِ فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهَا شَيْءٌ»^۱

وَ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليهما السلام) عَنِ الرَّجُلِ لَهُ دَارٌ وَ خَادِمٌ وَ عَبْدٌ أَيْقُبَلُ الزَّكَاةَ؟ قَالَا: «نَعَمْ إِنَّ الدَّارَ وَ الْخَادِمَ لَيْسَا بِمَالٍ»^۲

گفتم «کتابهای مرسل» که بنای مؤلف بر حذف سند از تمام روایاتش بوده، مورد پذیرش قرار نگرفت ولی «روایات مرسل» اگر در کتاب معتبری باشد که مؤلف آن، بنای حذف سند را ندارد و احتمالاً به دلیل اعتماد زیاد بر سند، از ذکر راویان آن صرف نظر می‌کند، با تکیه بر «قاعده‌ی تسامح» مستند استجماع قاعده یا قانون قرار می‌گیرد.

به عبارت ساده‌تر، هر گاه روایتی در کتاب معتبری از مؤلف معتبری باشد، ولو این که مرسل (دارای اشکال در سند) باشد، باز هم به احترام مؤلف و اعتبار کتابش، آن را می‌پذیریم و از آن، استجماع قاعده (دیدگاه) یا قانون (دستور عملی) می‌کنیم.

سوم: روایاتی که از «راوی غیر شیعی» در «کتابهای معتبر حدیثی شیعه» آمده باشد. مثل نماز یکشنبه ذی‌قعدة که سید بن طاووس در اقبال، از «انس بن مالک» نقل می‌کند.^۳ گر چه «انس بن مالک» عامی (غیر شیعه)

۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: در نه چیز، اگر در بین سال، جابجایش کردی، چیزی بر تو نیست.

۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲. ترجمه: از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) از مردی پرسیده شد که خانه و خادم دارد، آیا می‌تواند زکات قبول کند؟ هر دو فرمودند: بله، خانه و خادم از دارایی [قابل خرج کردن] نیست.

۳. سید بن طاووس (ره) در اقبال الاعمال می‌نویسد: «وجدنا ذلك بخط الشيخ علي بن

است ولی به احترام سید بن طاووس و کتاب معتبر «اقبال الاعمال» با تکیه بر «قاعدہی تسامح»، از این روایت، استجماع قانون شده و در طبقه‌ی نهم آمده است. همچنین است روایاتی از «ابن عمر»، «عایشه» و «ابوهریره».

فصل ششم، در بیان موانع استجماع مذاق منهاج فردوسیان و راه حل آن:

گاهی اوقات در راه استجماع یک قانون، موانعی پیش می‌آید. در این فصل به بیان موانع و راه حل آن می‌پردازیم. موانع احتمالی عبارتند از:

تعارض روایات با یکدیگر:

اگر دو روایت یا دو باب از روایات با یکدیگر تعارض^۱ داشته باشد، به صورت

الخیاط رحمه الله و غیره فی کتب أصحابنا الإمامیة، و قد روينا عنه کلمًا رواه، و خَظَه عندنا بذلك فی إجازة تاریخها شهر ربیع الأول سنة تسع و ستمائة، فقال ما هذا لفظه: روی أحمد بن عبد الله، عن منصور بن عبد الحمید، عن أبی أمامة، عن انس بن مالک قال: خرج رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یوم الأحد فی شهر ذی القعدة فقال: «یا أیها الناس من کان منکم یرید التوبة؟» قلنا: کلنا نرید التوبة یا رسول الله، فقال (علیه السلام): «اغسلوا و تَوَضَّأُوا و صَلُّوا اربع رکعات و اقرعوا فی کلِّ رکعة فاتحة الكتاب مرّة و «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» ثلاث مرّات و المعوذتین مرّة، ثم استغفروا سبعین مرّة، ثم اهتموا بلا حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم، ثم قولوا: «یا عزیزُ یا عَفَّارُ، اغْفِرْ لی ذُنُوبی و ذُنُوبَ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ و الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ.» (اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰).

۱. عوامل متعددی منشأ تعارض اخبار می‌گردد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

اول. خطای راوی در فهم روایات: در بسیاری از موارد، نصوص با یکدیگر تعارض نداشته‌اند بلکه راوی در فهم کلام استاد (علیه السلام) گرفتار اشتباه شده است.

دوم. از بین رفتن قرائن لفظیه و حالیه: گاهی در زمان صدور روایات، قرائنی همراه آن بوده، خصوصاً قرینه‌ی سیاق، که با تقطیع روایات، این قرائن، از بین رفته و تعارض، به وجود آمده

زیر عمل می‌شود:

الف - اگر تعارض در طبقات اول تا ششم باشد، قانونی از آن استجماع نشده و به استنباط مجتهد جامع‌الشرایط ارجاع داده می‌شود.

❁ نمونه‌ی ۱: پرداخت زکات بدون این که معلوم شود زکات است.

● سند ۱: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه‌السلام) الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأُعْطِيَهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَ لَا أَسْمَى لَهُ أَنَّهَا مِنْ

است.

سوم. نقل به معنا توسط راویان: یعنی راوی، آنچه خود فهمیده را نقل به معنا کرده و همین، موجب ایجاد تعارض با سخنان دیگر استاد (عليه‌السلام) شده است.

چهارم. تدریجی بودن بیان احکام: گاهی مناسبت‌ها، اقتضائاتی داشته که منجر به صدور فرمایشی از استاد (عليه‌السلام) گردیده ولی در شرایط دیگر، به نحو دیگری فرموده‌اند و همین امر، به هنگام کنار هم گذاشتن دو سخن، تعارض را موجب می‌گردد.

پنجم. تقیه از حکام ستمگر: گاهی تقیه، در قول یا فعل استاد (عليه‌السلام)، منشأ توهّم تعارض در میان روایات می‌گردد.

ششم. در نظر گرفتن شرایط مخاطب: گاهی سؤال‌کننده در وضعیتی قرار گرفته و شرایطی داشته که حکم او با دیگران فرق می‌کرده است، ولی او، جواب مربوط به خودش را به صورت قضیه‌ی مطلقه از قول استاد (عليه‌السلام) به دیگران انتقال می‌دهد.

هفتم. ایجاد تحریف و تغییر عمدی از سوی دشمنان: همیشه افراد مغرض، معاند و منافقی

حتّی در عصر استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بودند که در فرمایشات ایشان، تحریف ایجاد می‌کردند. چنان که در روایتی از ایشان نقل شده که فرمودند: «كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ؛ دروغ بر من زیاد شده است» (غیبت نعمانی، صفحه‌ی ۷۶؛ احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۳؛

کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۵۵۵) و منسوب است که فرمودند: «مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلَيْتَبَوُّوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ هر کس به من چیزی که نگفته‌ام را نسبت دهد، جایگاه او در آتش، آماده خواهد شد» (کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۹۵). همچنین در

تاریخ روایات، از افرادی همچون «مغیره بن سعید» و «ابوالخطاب» نام برده شده (رجال کشی، صفحه‌ی ۱۴۶) که به خاطر دست‌کاری در احادیث و ترویج تحریف در میان مردم، مذمّت شده‌اند. (تعارض الأدلة الشرعية، سید محمد باقر صدر، صفحات ۲۸ تا ۴۲)

هشتم. وجود احکام موقت حکومتی: برخی احکام حکومتی، همانند آنچه در وجوب زکات در مورد اسب در زمان امیر المؤمنین (عليه‌السلام) آمده بود، ولی پس از آن زمان این حکم حکومتی پایان یافت.

الرَّكَاءِ؟ فَقَالَ: «أَعْطِهِ وَ لَا تَسْمَ لَهُ وَ لَا تُدِلَّ الْمُؤْمِنُ»^۱

که تعارض دارد با:

• سند ۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) الرَّجُلُ يَكُونُ مُحْتَاجًا فَيَبْعُثُ إِلَيْهِ بِالصَّدَقَةِ فَلَا يَقْبَلُهَا عَلَيَّ وَجِهَ الصَّدَقَةِ يَأْخُذُ مِنْ ذَلِكَ ذِمَامًا وَ اسْتِخْيَاءً وَ انْقِبَاضًا أَوْ فَيُعْطِيهَا إِيَّاهُ عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ الْوَجْهِ وَ هِيَ مِمَّا صَدَقَةٌ؟ فَقَالَ: «لَا إِذَا كَانَتْ زَكَاةً فَلَهُ أَنْ يَقْبَلَهَا فَإِنْ لَمْ يَقْبَلْهَا عَلَيَّ وَجِهَ الرِّكَاءِ فَلَا نَعُطُّهَا إِيَّاهُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَسْتَحْيِيَ مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا هِيَ فَرِيضَةُ اللَّهِ لَهُ فَلَا يَسْتَحْيِي مِنْهَا»^۲

❖ نمونه‌ی ۲: وکیل گرفتن برای طلاق دادن.

• سند ۱: عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ أَمْرَ امْرَأَتِهِ إِلَيَّ رَجُلٍ فَقَالَ اشْهَدُوا أَنِّي جَعَلْتُ أَمْرَ فُلَانَةَ إِلَيَّ فُلَانٍ أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ؟ قَالَ: «نَعَمْ»^۳

که تعارض دارد با:

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۶۴. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام باقر (عليه السلام) عرض کردم: مردی از یاران ما خجالت می‌کشد زکات بگیرد، آیا می‌توانم بدون این که بگویم زکات است، به او زکات بدهم؟ فرمودند: بده و نام مبر و مؤمن را خوار مساز.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۶۴. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام باقر (عليه السلام) عرض کردم: مردی که محتاج است، وقتی برایش صدقه [زکات] فرستاده می‌شود، به عنوان زکات و صدقه قبول نمی‌کند، از ترس سرزنش و به خاطر خجالت و دلتنگ شدن. آیا می‌توانیم به عنوان دیگری صدقه را به او بدهیم؟ فرمودند: نه، اگر زکات است باید قبول کند و اگر به عنوان زکات، قبول نکند، به او مده و شایسته نیست از آنچه خدای عز و جل واجب کرده خجالت بکشد. همانا آن [گرفتن زکات] واجب خداست. پس نباید از آن خجالت بکشد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۲۹. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از مردی پرسیدم که امر [طلاق] زنش را به مرد دیگری می‌سپارد و می‌گوید: شاهد باشید که من امر فلانه را به فلان سپردم. آیا این کار جایز است؟ فرمودند: بله.

• سند ۱: عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَجُوزُ الْوَكَالَةُ فِي الطَّلَاقِ»^۱

❁ نمونه ۳: خروج زن در عدّه‌ی وفات از منزل شوهرش.

• سند ۱: مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَوْ تَعْتَدُ فِي بَيْتِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلْ حَيْثُ شَاءَتْ إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لَمَّا تَوَفَّى عَمْرُ أْتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ»^۲

• سند ۲: عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ امْرَأَةٍ تُوَفَّى زَوْجَهَا أَيْنَ تَعْتَدُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا تَعْتَدُ أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ: «بَلَى حَيْثُ شَاءَتْ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لَمَّا مَاتَ عَمْرُ أْتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَأَنْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ»^۳

• سند ۳: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَوْ تَخْرُجُ إِلَى بَيْتِ أَبِيهَا وَ أُمِّهَا مِنْ بَيْتِهَا إِنْ شَاءَتْ فَتَعْتَدُ فَقَالَ إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَعْتَدَ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا اغْتَدَّتْ وَ إِنْ شَاءَتْ اغْتَدَّتْ فِي أَهْلِهَا وَ لَا تَكْتَجِلُ وَ لَا تَلْبَسُ حُلِيًّا»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحہ ۱۳۰. ترجمہ: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: وکالت در طلاق جایز نیست.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحہ ۱۱۵. ترجمہ: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، آیا در خانه‌اش عدّه نگه‌دارد یا هر جا بخواید؟ فرمودند: بلکه هر جا بخواید. همانا علی (عليه السلام) چون عمر مرد، ام کلثوم را به خانه‌ی خود آورد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحہ ۱۱۶. ترجمہ: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، آیا در خانه‌اش عدّه نگه‌دارد یا هر جا بخواید؟ فرمودند: هر جا بخواید. سپس فرمودند: علی (عليه السلام) چون عمر مرد، به نزد ام کلثوم آمد و دستش را گرفت و او را به خانه‌ی خودش آورد.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحہ ۱۱۶. ترجمہ: راوی می‌گوید: از امام صادق از زنی که شوهرش مرده پرسیدم آیا می‌تواند از خانه‌اش به خانه‌ی پدر و مادرش بیرون رود و آنجا عدّه

● سند ۴: عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْبَيْتِ تُؤَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَمْ تَحُجُّ قَالَ نَعَمْ وَ تَخْرُجُ وَ تَنْتَقِلُ مِنْ مَنْزِلٍ إِلَى مَنْزِلٍ^۱

● سند ۵: عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَمْ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا؟ قَالَ: «تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا وَ تَحُجُّ وَ تَنْتَقِلُ مِنْ مَنْزِلٍ إِلَى مَنْزِلٍ»^۲

● سند ۶: عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَمْ تَعْتَدُ فِي بَيْتِ تَمَكُّثُ فِيهِ شَهْرًا أَوْ أَقَلَّ مِنْ شَهْرٍ أَوْ أَكْثَرَ ثُمَّ تَحْوَلُ مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمَكُّثُ فِي الْمَنْزِلِ الَّذِي تَحْوَلَتْ إِلَيْهِ مِثْلَ مَا مَكَّثْتَ فِي الْمَنْزِلِ الَّذِي تَحْوَلْتَ مِنْهُ كَذَا صَنِيعُهَا حَتَّى تَنْقُضِيَ عِدَّتُهَا؟ قَالَ: «يَجُوزُ ذَلِكَ لَهَا وَ لَا بِأَسْ»^۳

که تعارض دارد با:

● سند ۱: عَنِ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُ عَنِ

نگهدارد؟ فرمودند: اگر بخواید می‌تواند در خانه‌ی شوهرش عده نگهدارد و اگر بخواید می‌تواند در نزد خانواده‌اش عده نگهدارد ولی سرمه نکشد و زیور نپوشد.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۱۸. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، آیا حج بگزارد؟ فرمودند: بله و می‌تواند خارج شود و از منزلی به منزل دیگری نقل مکان کند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۱۶. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، آیا از خانه‌ی شوهرش خارج شود؟ فرمودند: می‌تواند از خانه‌ی شوهرش خارج شود و حج بگزارد و از منزلی به منزل دیگری نقل مکان کند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۱۷. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) از زنی که شوهرش مرده پرسیدم، آیا می‌تواند یک ماه یا کمتر در خانه‌ای بماند و سپس به خانه‌ی دیگری برود و مدتی در آنجا بماند و دو باره به خانه‌ای که از آن آمده برود و تمام مدت عده، کارش همین باشد [که بین دو منزل در تردد باشد]؟ فرمودند: جایز است و اشکالی برایش ندارد.

الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا. فَقَالَ: «لَا تَكْتَجِلُ لِلزَّيْنَةِ وَلَا تَطْيِبُ وَلَا تَلْبَسُ ثَوْبًا مَضْبُوعًا وَلَا تَبِيْتُ عَنْ بَيْتِهَا...»^۱

• سند ۲: عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا قَالَ لَا تَكْتَجِلُ لِلزَّيْنَةِ وَلَا تَطْيِبُ وَلَا تَلْبَسُ ثَوْبًا مَضْبُوعًا وَلَا تَخْرُجُ نَهَارًا وَلَا تَبِيْتُ عَنْ بَيْتِهَا قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ أَرَادَتْ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى حَقِّ كَيْفَ تَصْنَعُ قَالَ تَخْرُجُ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَتَرْجِعُ عِشَاءً»^۲

• سند ۳: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَيْنَ تَعْتَدُّ؟ قَالَ: «حَيْثُ شَاءَتْ وَلَا تَبِيْتُ عَنْ بَيْتِهَا»^۳

• سند ۴: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ يُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَتَكُونُ فِي عِدَّتِهَا أَوْ تَخْرُجُ فِي حَقِّ فَقَالَ إِنَّ بَعْضَ نِسَاءِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَأَلْتُهُ فَقَالَتْ إِنَّ فُلَانَةَ تُؤَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَتَخْرُجُ فِي حَقِّ يَتَوَفَّى فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَفَ لَكِنَّ قَدْ كُنْتِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُبْعَثَ فَيَكُنَّ وَأَنَّ الْمَرْأَةَ مِنْكَ إِذَا تُؤَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَخَذَتْ بَعْرَةَ فَرَمَتْ بِهَا خَلْفَ ظَهْرِهَا ثُمَّ قَالَتْ لَا أُمَّتَشِطُّ وَلَا أَكْتَجِلُ وَلَا أَخْتَضِبُ حَوْلًا كَامِلًا

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۱۱۶. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، فرمودند: برای زینت، سرمه نکشد و عطر نزند و لباس رنگارنگ نپوشد و در غیر خانه‌اش شب نماند...

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۱۱۶. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، فرمودند: برای زینت، سرمه نکشد و خود را خوشبو نکند و لباس رنگارنگ نپوشد و در روز، خارج نشود و شب را بیرون خانه‌اش نماند. گفتم: اگر بخواهد برای ادای حقی خارج شود، چگونه عمل کند؟ فرمودند: بعد از نصف شب خارج شود و تا شب [بعد] برگردد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۱۱۶. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده، کجا عده نگهدارد؟ فرمودند: هر جا بخواهد ولی شب نباید در بیرون از منزلش باشد.

وَ إِنَّمَا أَمَرْتُكَنَّ بِأَرْبَعَةٍ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا ثُمَّ لَا تَصْبِرْنَ لَا تَمْتَشِطْنَ وَ لَا تَكْتَجِلْنَ وَ لَا تَحْتَضِبْنَ وَ لَا تَخْرُجْنَ مِنْ بَيْتِهَا نَهَارًا وَ لَا تَبِيتَ عَنْ بَيْتِهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ تَصْنَعُ إِنْ عَرَضَ لَهَا حَقٌّ فَقَالَ تَخْرُجُ بَعْدَ زَوَالِ اللَّيْلِ وَ تَرْجِعُ عِنْدَ الْمَسَاءِ فَتَكُونُ لَمْ تَبِثْ عَنْ بَيْتِهَا» قُلْتُ لَهُ: فَتَحُجُّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»^۱

❁ نمونه‌ی ۴: برداشتن امانت بدهکار به جای طلبی که بدهکار، حاضر به پرداخت آن نیست.

• سند ۱: عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ لِي عِنْدَهُ مَالٌ فَكَابَرَنِي عَلَيْهِ وَ حَلَفَ ثُمَّ وَقَعَ لَهُ عِنْدِي مَالٌ فَأَخَذَهُ مَكَانَ مَالِي الَّذِي أَخَذَهُ وَ أَجَحَدَهُ وَ أَحْلِفُ عَلَيْهِ كَمَا صَنَعَ؟ فَقَالَ: «إِنْ خَانَكَ فَلَا تَحْنُهُ وَ لَا تَدْخُلَ فِيمَا عِنْتَهُ عَلَيْهِ»^۲

• سند ۲: عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الرَّجُلُ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۱۷. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از زنی که شوهرش مرده و در عده است، آیا می‌تواند در حقی خارج شود؟ فرمودند: یکی از همسران پیامبر از ایشان پرسید: فلان زن که شوهرش مرده، می‌تواند برای حقی که نایب شده خارج شود؟ پیامبر خدا به او فرمودند: اف بر شما زنان باد! شما قبل از این که من [به پیامبری] برانگیخته شوم، چنان بودید که هر گاه زنی شوهرش می‌مرد، می‌گفت: تا یک سال شانه نمی‌زنم و سرمه نمی‌کشم و خضاب نمی‌کنم ولی من فقط چهارماه و ده روز، شما را امر کردم ولی صبر نمی‌کنید که شانه نزنید و سرمه نکشید و خضاب نکنید و روز از خانه خارج نشوید و شب جز در خانه نباشید. زن عرض کرد: ای پیامبر خدا، اگر حقی برایش پیش آمد چه کند؟ فرمودند: بعد از نیمه‌ی شب خارج شود و تا عصر برگردد. پرسیدم آیا می‌تواند حج بگذارد، فرمودند: بله.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۹۸. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از مردی که مال من نزدش قرار گرفته و قسم می‌خورد [که من چنین حقی بر او ندارم] سپس مالی از او در اختیار من قرار می‌گیرد. آیا می‌توانم مالی که در اختیارم قرار می‌گیرد را به جای مالی که از من گرفته و انکار می‌کند و قسم می‌خورد بردارم؟ فرمودند: اگر به تو خیانت کرد، تو به او خیانت مکن و در آنچه به او عیب می‌گیری، داخل مشو.

يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الْحَقُّ فَيَجْحَدْنِيهِ ثُمَّ يَسْتَوْدِعُنِي مَالًا أَلِي أَنْ أَخْذَ مَالِي عِنْدَهُ؟
قَالَ: «لَا، هَذِهِ خِيَانَةٌ»^۱

که تعارض دارد با:

• سند ۱: عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) رَجُلٌ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ فَجَحَدَهُ إِيَّاهُ وَ ذَهَبَ بِهِ ثُمَّ صَارَ بَعْدَ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ الَّذِي ذُهِبَ بِمَالِهِ مَالٌ قَبْلَهُ أَمْ يَأْخُذُهُ مِنْهُ مَكَانَ مَالِهِ الَّذِي ذَهَبَ بِهِ مِنْهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ لَكِنْ لِهَذَا كَلَامٌ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْذُ هَذَا الْمَالَ مَكَانَ مَالِي الَّذِي أَخْذَهُ مِنِّي وَ إِنِّي لَمْ أَخْذْ مَا أَخَذْتُ مِنْهُ خِيَانَةً وَ لَا ظُلْمًا»^۲

❁ نمونه‌ی ۵: کفایت غسل از وضو و حتی بدعت دانستن وضو گرفتن، قبل یا بعد از غسل:

• سند ۱: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «الْوُضُوءُ بَعْدَ الْغُسْلِ بِدْعَةٌ»^۳
• سند ۲: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ إِذَا اغْتَسَلَ مِنْ جَنَابَتِهِ أَوْ يَوْمَ جُمُعَةٍ أَوْ يَوْمَ عِيدٍ هَلْ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ قَبْلَ ذَلِكَ أَوْ بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: «لَا، لَيْسَ عَلَيْهِ قَبْلُ وَ لَا بَعْدُ قَدْ أَجْرَاهُ الْغُسْلُ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۹۸. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: مردی است که من بر او حقی دارم ولی انکار می‌کند. سپس مالی به من می‌سپارد. آیا می‌توانم مالم را از آنچه در نزد من ودیعه است، بردارم. فرمودند: نه، این خیانت است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۹۸. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: مردی از مرد دیگری طلب مالی دارد ولی او انکار می‌کند. بعد از مدتی، مالی از مردی که مالش را برده به دست می‌آورد، آیا می‌تواند به جای مالی که از او برده، بردارد؟ فرمودند: بله ولی باید بگوید: خدایا من این مال را به جای آن مالی که از من گرفتم، بر می‌دارم. من آنچه از او می‌گیرم، از روی خیانت و ظلم نیست.

۳. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۴۰. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: وضو بعد از غسل، بدعت است.

۴. استبصار، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۲۷. ترجمه: از امام صادق (عليه السلام) پرسیده

- سند ۳: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «الْوُضُوءُ بَعْدَ الْغُسْلِ بِدَعَاةٍ»^۱
- سند ۴: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَمْدَانِيُّ كَتَبَ إِلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ (عليه السلام) يَسْأَلُهُ عَنِ الْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ فِي غُسْلِ الْجُمُعَةِ فَكَتَبَ: «لَا وُضُوءَ لِلصَّلَاةِ فِي غُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَلَا غَيْرِهِ»^۲
که تعارض دارد با:
- سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كُلُّ غُسْلٍ قَبْلَهُ وُضُوءٌ إِلَّا غُسْلَ الْجَنَابَةِ»^۳
- سند ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «فِي كُلِّ غُسْلٍ وُضُوءٌ إِلَّا الْجَنَابَةَ»^۴
- سند ۳: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عليه السلام) قَالَ: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَغْتَسِلَ لِلْجُمُعَةِ فَتَوَضَّأْ وَاغْتَسِلْ»^۵

شد از مردی که غسل جنابت یا غسل جمعه یا غسل عید انجام می‌دهد، آیا باید قبل یا بعدش وضو بگیرد؟ فرمودند: قبل و بعدش چیزی بر او نیست، غسل او را کفایت می‌کند.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۴۵. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: وضو گرفتن بعد از غسل، بدعت است.

۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۱۴۱. ترجمه: راوی می‌گوید به امام هادی (عليه السلام) نامه نوشتم و از وضو گرفتن برای نماز با داشتن غسل جمعه پرسیدم. [در جواب] نوشتند: برای نماز با غسل جمعه و [هر غسلی] غیر از آن، وضو مگیر.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۴۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر غسلی قبلش باید وضو گرفت جز غسل جنابت.

۴. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۱۴۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: در هر غسلی، وضو [لازم] هست مگر غسل جنابت.

۵. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۱۴۲. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: هر گاه اراده کردی که غسل جمعه کنی، وضو بگیر و غسل کن.

ب - اگر تعارض در طبقات هفتم تا دهم باشد، از هر دسته از روایات متعارض، قانون متناسب با خودش استجماع می‌شود، تا منهاجی، با توجه به رغبت قلبی، فراغت زمانی و توانایی جسمی خود، به یکی عمل نماید و این اجازه، از ناحیهی مولانا الصادق (علیه‌السلام) صادر شده است.

● سند ۱: عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كَلَاهُمَا يَرُوبِهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ: «يُرْجئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ فَهُوَ فِي سَعَةِ حَتَّى يَلْقَاهُ»^۱

● سند ۲: وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى «بِأَيُّهُمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَبِسَعِكَ»^۲

✽ نمونه: تعارض استحباب پنج وعده خواندن نمازها:

● سند ۱: قَالَ عَلِيٌّ (عليه‌السلام): «أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّائِبِ الظُّهْرِ حَتَّى تَفِيءَ الشَّمْسُ مِنْ مَرِيضِ الْعَنْزِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بِيضَاءُ حَيْثُ فِي عَضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يَسَارُ فِيهَا فَرَسْحَانِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يَفْطُرُ الصَّائِمُ وَ يَذْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مَتْنِي وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّقَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعِدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجَهَ صَاحِبِهِ»^۳ که از این روایت، این قانون

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۶. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدم در باره‌ی تکلیف کسی که دو نفر از علمای دینی برایش در مورد یک مطلب روایت کنند، یکی امر به انجام دادن و دیگری امر به ترک کردن نماید، چگونه انجام دهد؟ فرمودند: به تأخیرش اندازد تا این که کسی را [امامش را] ملاقات کند که بدو خبر دهد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۶. ترجمه: در روایت دیگری فرمودند: از باب تسلیم، می‌توانی به هر کدام که خواستی عمل کنی.

۳. نهج البلاغه، سید رضی (صحبی صالح)، نامه‌ی ۵۲ (و من کتاب له علیه‌السلام إلى أمراء البلاد فی معنى الصلاة). ترجمه: اما بعد، نماز ظهر را با مردم بخوانید تا وقتی که خورشید به اندازه‌ی خوابگاه بزی از نصف النهار به جانب مغرب برگردد. و نماز عصر را به جماعت بخوانید آن گاه که خورشید در پاره‌ای از روز سپید و جلوه‌گر است و می‌توان تا غروب کردنش به

استجماع می‌شود: «در منهای فردوسیان، نمازهای یومیه را در پنج وعده می‌خوانند».

با استحباب جمع کردن نماز ظهر و عصر:

● سند ۱: عَنْ عَبَّاسِ النَّاقِدِ قَالَ تَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَ تَفَرَّقَ عَنِّي حُرَفَائِي فَشَكُوتُ ذَلِكَ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فَقَالَ لِي: «إِجْمَعْ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ الظُّهْرِ وَ العَصْرِ تَرَى مَا تُحِبُّ»^۱ که از آن، این قانون استجماع می‌شود: «در منهای فردوسیان، نمازهای ظهر و عصر را با هم می‌خوانند»

تعارض روایت با اصول مسلم یا مجمع علیه شیعه:

❁ نمونه‌ی ۱: روایاتی که وقوع تحریف در قرآن کریم را ثابت می‌کند.

● سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ (عليه السلام) إِلَيَّ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ»^۲

تعارض روایت و فتوا:

اندازه‌ی دو فرسخ راه پیمود. و نماز مغرب را وقتی با مردم بخوانید که روزه‌دار افطار می‌نماید، و حاجی به جانب منی می‌رود. و نماز عشا را از وقتی که سرخی پنهان می‌شود تا یک‌سوم از شب با مردم بخوانید. و نماز صبح را هنگامی بخوانید که مرد می‌تواند چهره‌ی دوستش را تشخیص دهد.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۸۷. ترجمه: راوی می‌گوید: کارهایم پراکنده شد و همکارانم از من دور شدند. پس به امام جواد (عليه السلام) شکایت کردم. فرمودند: بین نماز ظهر و عصر، جمع کن [یعنی بدون این که زیاد فاصله بیندازی، بخوان]، آنچه دوست داری را خواهی دید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۳۴. ترجمه: قرآنی که جبرئیل بر محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) آورد، هفده هزار آیه داشت.

یعنی یک یا چند روایت، امر به کاری می‌کنند ولی نظر جمهور فقهای عظام، بنا بر لحاظ مصالح یا عموماتی، یا رد شدن روایات، بر ترک آن کار است و بر عکس. یا روایت، کاری را جایز می‌داند ولی فتوا، وجوب یا حرمت را بر آن موضوع، بار می‌کند. در این موارد، جانب فتوا گرفته می‌شود.

❁ نمونه‌ی ۱: پاک‌کننده بودن آتش:

• سند ۱: عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قِدْرِ فِيهَا جَزُورٌ وَقَعَ فِيهَا مَقْدَارٌ أَوْقِيَّةٍ مِنْ دَمٍ، أَمْ يُؤْكَلُ؟ فَقَالَ (عليه السلام): «نَعَمْ لِأَنَّ النَّارَ تَأْكُلُ الدَّمَ»^۱

• سند ۲: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قِدْرِ فِيهَا أَلْفُ رِطْلٍ مَاءٍ فَطَبَخَ فِيهَا لَحْمٌ وَقَعَ فِيهَا أَوْقِيَّةٌ مِنْ دَمٍ هَلْ يَصْلُحُ أَكْلُهُ؟ قَالَ: «إِذَا طَبَخَ فَكُلْ فَلَا بَأْسَ»^۲

• سند ۳: عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ قَطْرَةِ خَمْرٍ أَوْ نَبِيذٍ مُسَكَّرٍ قَطَرَتْ فِي قِدْرِ فِيهَا لَحْمٌ كَثِيرٌ وَ مَرَقٌ كَثِيرٌ. فَقَالَ (عليه السلام): «يَهْرَاقُ الْمَرَقُ أَوْ يُطْعِمُهُ لِأَهْلِ الدَّمَةِ أَوْ الْكِلَابِ وَ اللَّحْمَ فَاغْسِلْهُ وَ كُلَّهُ» قُلْتُ: فَإِنْ قَطَرَ فِيهَا الدَّمَ؟ فَقَالَ: «الدَّمُ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۳۵، باب الدم يقع في القدر. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) از دیگی پرسیدم که شتری در آن است و در آن، مقدار اندکی خون می‌ریزد، آیا می‌توان خورد؟ فرمودند: بله، برای این که آتش، خون را می‌خورد.

۲. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، صفحه‌ی ۱۹۷. ترجمه: و از امام کاظم (علیه السلام) از دیگی پرسیدم که هزار رطل آب در آن است و گوشت در آن پخته می‌شود، پس مقداری خون در آن می‌ریزد، آیا خوردنش صلاح است؟ فرمودند: هر گاه پخته شود، بخور. اشکال ندارد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۲۲، باب المسكر يقطر منه في الطعام. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام کاظم (علیه السلام) از یک قطره شراب یا نبیذ مست‌آور پرسیدم که در دیگی بیافتد که در آن، گوشت و آبگوشت فراوان باشد. فرمودند: آبگوشت ریخته می‌شود یا به کافران یا سگ‌ها خورنده می‌شود و گوشت را بشوی و بخور. گفتم: اگر قطره‌ای خون در آن بیافتد؟ فرمودند: آتش، خون را می‌خورد اگر خدا بخواهد.

در حالی که جمهور فقهای امامیه، آتش را پاک‌کننده نمی‌دانند. در این مورد، جانب فتوای جمهور، اخذ می‌شود و آتش، پاک‌کننده دانسته نمی‌شود.

تعارض روایت با مشهورات تاریخی:

آن گاه که روایتی با مشهورات تاریخی، تعارض داشته باشد و اهل حدیث، جانب تاریخ را گرفته و از آن روایت، اعراض کرده باشند، از آن روایت، استجماع قاعده یا قانون نمی‌شود.

❦ نمونه‌ی ۱: ضربت خوردن امیر المؤمنین (علیه‌السلام) در شب بیست و یکم و شهادت ایشان در شب بیست و سوم ماه رمضان:

● سند ۱: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (عليه‌السلام) بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه‌السلام) وَ هِيَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ❦ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ وَ قَضَى بِهِ فِي مَالِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيَّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ... أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ. ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَتَّى قُبِضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتُهُ فِي ثَلَاثِ لَيَالٍ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ كَانَ ضُرِبَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»^۱

در نمونه‌ی فوق، ضربت خوردن امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را در شب

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه‌ی ۴۹. ترجمه: راوی می‌گوید: امام کاظم (علیه‌السلام) وصیت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را برایم فرستادند که چنین بود: به نام خدای بخشنده‌ی مهربان. این آن چیزی است که بنده‌ی خدا علی در دارایی‌اش سفارش می‌کند برای رضای خدا... شما را به خدا می‌سپارم و بر شما سلام و رحمت و برکات خدا می‌فرستم. سپس همواره می‌فرمود: خدایی جز خدای یگانه نیست... تا این که جاننش گرفته شد. درود و رحمت خدا بر او باد. در سه شب گذشته از دهه‌ی آخر، شب بیست و سوم از ماه رمضان، شب جمعه از سال چهلم هجری و ضربت خوردنش در شب بیست و یکم از ماه رمضان بود.

بیست و یکم و شهادت آن حضرت را در شب بیست و سوم ماه رمضان بیان می‌کند؛ در صورتی که مشهور در نزد شیعه، آن است که ضربت خوردن در سحرگاه نوزدهم و شهادت، در شب بیست و یکم بوده است.

عدم انتساب روایت به استاد:

یکی دیگر از موانع استجماع قاعده یا قانون از روایت، روایاتی است که انتسابش به استاد، به صورت واضح، بیان نشده باشد.

❦ نمونه‌ی ۱: رأیت فی کتاب روضة العابدین و مأنس الراغبین لإبراهیم بن عمر بن فرج الواسطی حدیثاً فی جمادی الآخرة، و لم یذکر آی وقت منه، فذکرها فی أوله اغتناماً للعبادة و استظهاراً للسعادة، و هی أن تُصَلِّيَ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ تَقْرَأُ الْحَمْدَ فِي الْأُولَى مَرَّةً وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَ سُورَةَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ مَرَّةً وَ فِي الثَّانِيَةِ الْحَمْدَ مَرَّةً... ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى حَاجَتَهُ. مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ تَضَانُ نَفْسُهُ وَ مَالُهُ وَ أَهْلُهُ وَ وُلْدُهُ وَ دِينُهُ وَ دُنْيَاهُ إِلَى مِثْلِهَا مِنَ السَّنَةِ الْقَابِلَةِ وَ إِنْ مَاتَ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مَاتَ عَلَى الشَّهَادَةِ.^۱

در روایت فوق، چون معلوم نیست این عمل، از کدامیک از استادان معظم منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) صادر شده است، بدان التفاتی برای

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۶۰. ترجمه: در کتاب «روضه العابدین و مأنس الراغبین» از ابراهیم بن عمر بن فرج واسطی دیدم در ماه جمادی الاخری و وقتی برای آن ذکر نکرده بود. پس ما آن را در اول این ماه قرار می‌دهیم از جهت غنیمت شمردن عبادت و ظاهر ساختن خوشبختی و آن این است که چهار رکعت می‌خوانی، در رکعت اول یک مرتبه حمد و یک مرتبه آیه الکرسی و بیست و پنج مرتبه سوره‌ی قدر و در دوم، یک مرتبه حمد... سپس از خدا حاجت می‌طلبی و هر کس چنین کند، خودش و دارایی‌اش و خانواده‌اش و فرزندانش و دینش و دنیایش تا سال آینده محفوظ می‌ماند و اگر در آن سال بمیرد، شهید مرده است.

استخراج قانون یا قاعده نمی‌شود.

اقتضائات زمان:

یعنی اوامر و نواهی‌ای که مخصوص زمان آینده است. از این گونه روایات، قانونی استجماع نمی‌شود. دلیل آن هم عقلی است، بدین معنی که عقل حکم می‌کند وقتی حکمی مربوط به زمانی است که هنوز نیامده، معنی ندارد که اکنون، برایش قانون وضع شود و مراعاتش نقشی در کمال و سعادت داشته باشد.

❦ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ عَلِي بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ مَنْ كَانَ بِالرَّهْنِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ. فَقَالَ: «ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ». قُلْتُ: فَالْخَبْرُ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رَيْحَ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رَبًّا مَا هُوَ؟ قَالَ: ذَاكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْيَوْمَ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَبِيعَ مِنَ الْأَخِ الْمُؤْمِنِ وَ يَرَبِّحَ عَلَيْهِ»^۱

اقتضائات مکان:

یعنی اوامر و نواهی‌ای که مخصوص مکان‌های خاصی بوده ولی اکنون آن مکان‌ها از بین رفته است. از این گونه آیات یا روایات، قانونی استجماع

۱. من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۱۴. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از حدیثی پرسیدم که فرموده‌اند: هر کس رهن در نزدش مطمئن‌تر از برادر مؤمنش باشد، من از او بیزارم. حضرت فرمودند: آن برای زمانی است که حق ظهور کند و قائم ما اهل بیت قیام نماید. گفتم: پس حدیثی که روایت شده سود گرفتن مؤمن از مؤمن رباست، چه معنی دارد؟ فرمودند: آن [نیز] برای زمانی است که حق ظهور کند و قائم ما اهل بیت قیام نماید. و اما امروز، اشکال ندارد کسی با سود، به برادر مؤمنش بفروشد.

نمی‌شود. دلیلش عقلی است یعنی مکان‌هایی که روزگاری بوده ولی الان نیست، مثل برخی مساجد، عقلاً امکان ندارد که احکامش بجا آورده شود.
 ❁ نمونه‌ی اول: حرمت ذبح بر نُصَب:

● محکم ۱: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِزْيِرِ وَ مَا أَهْلٌ لِيَغْيِرِ اللّٰهَ بِهِ وَ الْمُخْنَقَةُ وَ الْمَوْقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ»^۱

در این آیه‌ی شریفه، از خوردن آنچه بر نُصَب ذبح شده باشد، نهی شده است. برای توضیح بیشتر، تفسیر همین قسمت را از «تفسیر المیزان» ذکر می‌کنیم: راغب در مفردات می‌نویسد: «نصب» هر چیزی به معنای آن است که آن را طوری جا و قرار دهند که بر جسته و در بلندی واقع شود مانند فرو کردن نیزه و ساختن بنای بلند، و کاشتن سنگی بر زمین، بطوری که از دور دیده شود، و نصیب به معنای سنگی است که بر بالای چیزی نصب شود، و جمع آن نصائب و نصب است و رسم عرب چنین بوده که سنگی را سر پا قرار داده آن را می‌پرستیدند، و حیوانات خود را روی آن سر می‌بریدند، این کلمه در قرآن کریم آمده، آنجا که می‌فرماید: «كَانَتْهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوفِضُونَ»^۲ گویی آنان به طرف بتان می‌شتابند.

و نیز می‌فرماید: «وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ»^۳ و گاهی در جمع آن، کلمه‌ی

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳. ترجمه: بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و [حیوان حلال‌گوشت] خفه شده و به‌چوب‌مُرده و از بلندی افتاده و به‌ضرب شاخ‌مُرده و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را [که زنده دریافت و خود] سر ببرید و [همچنین] آنچه برای بتان، سربریده شده و [بیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه، این [کارها همه] نافرمانی [خدا]ست.

۲. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴۳. ترجمه: گویی به سوی نشانه‌های نصب شده می‌دوند.

۳. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳. ترجمه: و آنچه به وسیله‌ی تیرهای قمار سهم‌بندی می‌کنید.

«انصاب» می‌آید، و اضافه می‌کند که أنصاب و ازلام و نَصَب و نُصَب همه به معنای تعب است این بود گفتار راغب.^۱

و غرض از نهی از خوردن گوشت حیوان‌هایی که بر روی نصب ذبح می‌شود این است که جامعه‌ی مسلمین، سنت جاهلیت را در بین خود باب نکنند، آری مردم جاهلیت در اطراف کعبه سنگ‌هایی نصب می‌کردند، و آنها را مقدس شمرده و حیوانات خود را بر روی آن سنگ‌ها سر می‌بردند، و این یکی از سنت‌های وثنیت بوده است.^۲

با این بیان، چون در زمان کنونی، چنین سنگ‌هایی در اطراف کعبه‌ی معظمه نیست و کسی اجازه‌ی چنین ذبحی ندارد، از آیه‌ی شریفه و نهی آن، قانونی استجماع نمی‌شود.

❦ نمونه‌ی دوم: استحباب ورود به مسجد الحرام از باب بنی‌شیبه:

● سند ۱: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثِ الْمَأْزَمِينَ قَالَ إِنَّهُ مَوْضِعٌ عُيِدَ فِيهِ الْأَصْنَامُ وَ مِنْهُ أُجِدَّ الْحَجَرُ الَّذِي نُجِتَ مِنْهُ هُبْلُ الَّذِي رَمَى بِهِ عَلِيٌّ (عليه السلام) مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ لَمَّا عَلَا ظَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَأَمَرَ بِهِ فَدْفِنَ عِنْدَ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَصَارَ الدُّخُولُ إِلَى الْمَسْجِدِ مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ سُنَّةً لِأَجْلِ ذَلِكَ»^۳

۱. مفردات راغب، صفحه‌ی ۴۹۴.

۲. ترجمه‌ی میزان، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۷۰.

۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۳۸. ترجمه: امام صادق در حدیث مأزمین فرمودند: جایگاهی بود که بت‌ها در آن پرستیده می‌شدند و از آنجا سنگی که بت هُبْل از آن تراشیده شد، برداشته شد [و هُبْل، همان بتی است] که امیر المؤمنین (علیه‌السلام) آن را از پشت کعبه انداخت چون بر شانه‌ی پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بالا رفت. پس امر کردند که آن [بت هُبْل] در باب بنی‌شیبه دفن شود. پس وارد شدن به مسجد الحرام از باب بنی‌شیبه به خاطر آن سنت شد.

✽ نمونه‌ی سوم: استحباب اقامت و نماز خواندن در مسجد مُعَرَّس:

• سند ۱: عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ انْتَهَيْتَ إِلَى ذِي الْحُلَيْفَةِ وَ أَنْتَ رَاجِعٌ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ مَكَّةَ فَانْتِ مُعَرَّسَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَإِنْ كُنْتَ فِي وَقْتِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَصَلِّ فِيهِ وَ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِ وَقْتِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ فَانْزِلْ فِيهِ قَلِيلًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَدْ كَانَ يُعَرِّسُ فِيهِ وَ يُصَلِّي فِيهِ»^۱

• سند ۲: عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْغُسْلِ فِي الْمُعَرَّسِ فَقَالَ: «لَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ غُسْلٌ وَ التَّغْرِيسُ هُوَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ وَ تَضَطَّجَعَ فِيهِ لَيْلًا مَرَّ بِهِ أَوْ نَهَارًا»^۲

• سند ۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ فِي الْمُعَرَّسِ: «مُعَرَّسَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَمَرَّ بِهِ وَ انْزِلْ وَ أَنْجِ بِهِ وَ صَلِّ فِيهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَعَلَ ذَلِكَ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَقْتُ صَلَاةٍ قَالَ فَأَقِمْ قُلْتُ لَا يَقِيمُونَ أَصْحَابِي قَالَ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَ امْضِ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۶۵. ترجمه: راوی گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر گاه از مکه به مدینه برگشتی و رسیدی به ذوالحلیفه در حالی که از مکه به مدینه بر می‌گرددی، به معرس پیامبر برو. پس اگر وقت نماز واجب یا نافله بود، همان نماز را آنجا بخوان ولی اگر در غیر وقت نماز واجب بود، کمی پیاده شو که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در آن بیتوته و استراحت کردند و نماز خواندند.

۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۳۷۰. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از غسل در معرس پرسیدم. فرمودند: غسل نیست و تعریس این است که در آن نماز بخوانی و به پهلو دراز بکشی، چه شب از آن گذر شود و چه روز.

۳. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۶. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) در باره‌ی معرس فرمودند: چون [از مکه] به سوی مدینه برگشتی و از آن گذشتی، فرود آی و در آن نماز بخوان که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چنین می‌کردند. گفتم: اگر وقت نماز نباشد [چه کنم؟] فرمودند: توقف کن [تا وقت نماز فرا رسد]. گفتم: اگر همراهانم توقت نکنند [چه کنم؟] فرمودند: دو رکعت نماز بخوان و عبور کن.

● سند ۴: عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ لَمْ يُعْرَسْ فَأَمَرَهُ الرَّضَا (عليه السلام) أَنْ يَنْصَرِفَ فَيُعْرَسَ.^۱

✽ نمونه‌ی چهارم: استحباب نماز خواندن در مسجد غدیر:

● سند ۱: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) عَنِ الصَّلَاةِ فِي مَسْجِدِ غَدِيرِ خُمٍّ بِالنَّهَارِ وَ أَنَا مُسَافِرٌ فَقَالَ: «صَلِّ فِيهِ فَإِنَّ فِيهِ فَضْلًا وَ قَدْ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ بِذَلِكَ»^۲

● سند ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّهُ تُسْتَحَبُّ الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِ الْغَدِيرِ لِأَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَقَامَ فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ هُوَ مَوْضِعٌ أَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْحَقَّ»^۳

✽ نمونه‌ی پنجم: کراهت نماز خواندن در برخی مساجد:

● سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) نَهَى بِالْكُوفَةِ عَنِ الصَّلَاةِ فِي خَمْسَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ مَسْجِدِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ وَ مَسْجِدِ بِيْمَاكِ بْنِ مَحْرَمَةَ وَ مَسْجِدِ شَبِثِ بْنِ رَبِيعِي وَ مَسْجِدِ الثَّيْمِ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۶۵. ترجمه: بعضی از اصحاب ما روایت کرده که در معرس، توقف نکرده و نماز نخوانده بود، پس امام رضا (عليه السلام) او را امر کردند که برگردد و در آنجا نماز بخواند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۶۶. ترجمه: از امام کاظم (عليه السلام) از نماز خواندن در مسجد غدیر در حالی که مسافر هستم پرسیدم. فرمودند: در آن نماز بخوان که فضیلت دارد و پدرم به آن امر می‌کرد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۶۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: مستحب است نماز خواندن در مسجد غدیر، برای این که پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) امیر المؤمنین (عليه السلام) را در آن [محل] بر پا داشت [و به جانشینی خود منصوب نمود] و آن موضعی است که خدای عز و جل، در آن حق را ظاهر نمود.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۹۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: امیر المؤمنین (عليه السلام) از نماز خواندن در پنج مسجد از مساجد کوفه نهی کردند؛ مسجد

اقتضائات اشیاء:

یعنی اوامر و نواهی‌ای که مخصوص اشیاء خاصی بوده ولی اکنون آن اشیاء از بین رفته است. از این گونه روایات، قانونی استجماع نمی‌شود. و دلیلش عقلی است؛ زیرا چیزهایی که اکنون نیستند، نمی‌توانند موضوعی برای حکمی قرار بگیرند.

❁ نمونه: استحباب استلام منبر رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):

• سند ۱: عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام): «إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فَأَنْتِ الْمُنْتَبِرَ فَاْمَسْحُهُ بِيَدِكَ وَ حُذْ بِرُمَانْتَيْهِ وَ هُمَا الشُّفْلَاوَانِ وَ اْمَسْحُ غَيْبَيْكَ وَ وَجْهَكَ بِهِ فَإِنَّهُ يُقَالُ إِنَّهُ شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ»^۱

ابهام موضوع:

اگر موضوع حکمی، مبهم باشد، یعنی از شفافیت لازم برخوردار نباشد، اوامر و نواهی‌ای که در رابطه با آن موضوع وارد شده است، شایستگی تبدیل شدن به قاعده یا قانون را نخواهد داشت. یعنی زمانی که محور اصلی روایت، نیاز به تبیین داشته باشد و در آن، چند احتمال داده شده باشد، از آن، نمی‌توان قاعده یا قانونی مُجمَع علیه و مُتَّفَقٌ علیه استفاده نمود.

❁ نمونه‌ی ۱: تحت الحنک:

اشعث، مسجد جریر، مسجد سماک، مسجد شبت و مسجد تیم.
۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۵۳. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: چون از دعا در نزد قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فارغ شدی، به نزد منبر برو و دست به آن بکش و دو انار آن [یعنی دو گلوله‌ی چوبی‌ای که شبیه انار است] را بگیر و به چشم و صورتت بکش که گفته شده در آن، شفای چشم است.

• سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَنْ اعْتَمَّ وَ لَمْ يُدِرِ الْعِمَامَةَ تَحْتَ حَنَكِهِ فَأَصَابَهُ أَلَمٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۱

✽ نمونه‌ی ۲: طابقیه:

• سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «الطَّابِقِيَّةُ عِمَّةٌ إِنْ لَيْسَ»^۲

در مثال‌های فوق، در معنی «تحت الحنک» و «طابقیه» اختلاف است و نحوه‌ی بستن آن، روشن نیست. علامه مجلسی اول در معنی طابقیه می‌نویسد: «الظاهر أنها معرب (تابه) و المراد بها العمامة بلا حنک»^۳

✽ نمونه‌ی ۳: ملت اسلام:

• سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ: «لَا تَدْعِ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَإِنَّ مَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَّتْ مِنْهُ مِلَّةُ الْإِسْلَامِ»^۴

در مثال فوق، معنی «ملت اسلام» معلوم و روشن نیست.

✽ نمونه‌ی ۴: قلانس مترکه:

• سند ۱: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «إِذَا ظَهَرَتِ الْقَلَانِسُ الْمُتْرَكَةُ ظَهَرَ

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۸. ترجمه: هر کس عمامه بگذارد و زیر چانه‌ی عمامه را گرد نکند، سپس دردی که درمانی نداشته باشد به او برسد، جز خودش را ملامت نکند.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷۸. ترجمه: طابقیه عمامه‌ی ابلیس است.

۳. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقی مجلسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۸. ترجمه: ظاهر این است که آن، عربی‌شده‌ی تابه [قسمتی از پارچه‌ی عمامه که تاب می‌دهند] باشد و مراد از آن، عمامه بدون حنک است.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۸۸. ترجمه: مردی به نزد استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) آمد و عرض کرد مرا سفارشی فرما. فرمودند: نماز را به عمد رها مکن که کسی که به عمد ترکش کند، ملت اسلام از او بیزار می‌جوید.

الرَّزْنَا»^۱

در مثال فوق، معلوم نیست «مُتْرَكَه» به چه نوع کلاهی گفته می‌شود.

❖ نمونه‌ی ۵: آیه‌ی محکمه، فریضه‌ی عادلہ و سنت قائمہ:

• سند ۱: قَالَ النَّبِيُّ (صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوُ فَضْلٌ»^۲

در مثال فوق، معنای روشنی برای «آیه‌ی محکمه»، «فریضه‌ی عادلہ» و «سنت قائمہ» به طور قطعی، نمی‌توان بیان کرد.

❖ نمونه‌ی ۶: اکراد:

• سند ۱: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكَرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كَشِيفَ عَنُومِهِمُ الْغِطَاءُ»^۳

در روایت فوق، نمی‌توان به روشنی برای اکراد، مصداقی معین نمود.

کامل نبودن درایه:

هر گاه مفاد روایتی، با عقل سلیم و سیره‌ی عقلا، منافات داشته و برای نزدیک شدن به فهم، نیازمند توجیہات عجیبه و تأویلات بعیده باشد، از آن، قاعده‌ی نظری یا قانون عملی، اجتماع نمی‌شود.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۷۸. ترجمه: هر گاه کلاه‌های مترکه ظاهر شود، زنا آشکار خواهد شد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۲، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء. ترجمه: همانا دانش، سه چیز است؛ آیه‌ی محکمه یا فریضه‌ی عادلہ یا سنت قائمہ، و بقیه، فضل است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۵۲. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: با هیچیک از اکراد ازدواج نکنید. آنان نوعی از جن هستند که پوشش از آنان برداشته شده [و به چشم انسان‌ها دیده می‌شوند].

❁ نمونه‌ی ۱: بلندی قامت حضرت آدم و حوا (علیهما السلام):

● سند ۱: عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَمْ كَانَ طُولُ آدَمَ (عليه السلام) حِينَ هُبِطَ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ كَمْ كَانَ طُولُ حَوَاءَ؟ قَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَهْبَطَ آدَمَ وَ زَوَّجَتْهُ حَوَاءَ (عليهما السلام) إِلَى الْأَرْضِ كَانَتْ رِجْلَاهُ بِنْتِيَةِ الصَّفَا وَ رَأْسُهُ دُونَ أَفْقِ السَّمَاءِ وَ أَنَّهُ شَكَا إِلَى اللَّهِ مَا يَصِيبُهُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى جِبْرِئِيلَ (عليه السلام) أَنَّ آدَمَ قَدْ شَكَا مَا يَصِيبُهُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَأَغْمَرَهُ غَمْرَةً وَ صَيَّرَ طَوْلَهُ سَبْعِينَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِهِ وَ أَغْمِرُ حَوَاءَ غَمْرَةً فَيَصِيرَ طَوْلُهَا خَمْسَةً وَ ثَلَاثِينَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِهَا»^۱

علامه محمد تقی مجلسی در توضیح این روایت می‌نویسد: «اعلم إن هذا الخبر من المعضلات التي حيرت أفهام الناظرين و العويفات التي رجعت عنها بالخيبة أحلام الكاملين و القاصرين. و الإشكال فيه من وجهين. أحدهما: أن قصر القامة كيف يصير سببا لرفع التأذى بحرّ الشمس. و الثاني: أن كونه عليه السلام سبعين ذراعا بذراعه، يستلزم عدم استواء خلقته عليه السلام و أن يعسر عليه كثير من الاستعمالات الضرورية، و هذا مما لا يناسب رتبة النبوة، و ما من الله به عليه من إتمام النعمة.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۳۳. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) از بلندی قامت حضرت آدم (علیه السلام) هنگامی که به زمین آمد و بلندی حوا پرسیدم. فرمودند: در کتاب علی بن ابی طالب (علیه السلام) یافتیم که خدای عز و جل چون آدم و همسرش حوا را به زمین فرود آورد، پاهای حضرت آدم (علیه السلام) دو برابر کوه صفا بود و سرش زیر افق آسمان و به خدای تعالی از گرمای خورشید شکایت کرد. پس خدای تعالی به جبرئیل وحی کرد که آدم از گرمای خورشید شکایت دارد. برو و فشارش بده، پس [بعد از فشار جبرئیل] بلندی‌اش هفتاد ذراع به ذراع خودش شد و حوا را فشار داد و طولش سی و پنج ذراع به ذراع خودش شد.

فأما الجواب عن الإشكال الأول فمن وجهين.

الأول: إنه يمكن أن يكون للشمس حرارة من غير جهة الانعكاس أيضا، و يكون قامته عليه السلام طويلة جدا بحيث يتجاوز طبقة الزمهير، و يتأذى من تلك الحرارة و يؤيده ما روى فى بعض الأخبار العامية فى قصة عوج بن عناق أنه كان يرفع السمك إلى عين الشمس ليشويه بحرارتها.

و الثانى: أنه لطول قامته كان لا يمكنه الاستظلال ببناء و لا جبل و لا شجر فكان يتأذى من حرارة الشمس لذلك، و بعد قصر قامته ارتفع ذلك و كان يمكنه الاستظلال بالأبنية و غيرها.

و أما الثانى فقد أجيب عنه بوجه شتى.

الأول: ما ذكره بعض الأفاضل من مشايخنا أن استواء الخلقة ليس منحصرًا فيما هو معهود الآن فإن الله تعالى قادر على خلق الإنسان على هيئات آخر كل منها فيه استواء الخلقة، و من المعلوم أن أعضاءنا الآن ليست بقدر أعضاء آدم عليه السلام و قامتنا ليست كقامته عليه السلام، فالقادر على خلقنا دونه فى القدر على تقصير طوله عن الأول، قادر على أن يجعل بعض أعضائه مناسبًا للبعض بغير المعهود، و ذراع آدم عليه السلام يمكن أن يكون قصيرا مع طول العضد، و جعله ذا مفاصل، أو لينا بحيث يحصل الارتفاق به، و الحركة كيف شاء كما يمكن بهذا الذراع و العضد.

و الثانى: ما ذكره الفاضل المذكور أيضا و هو أن يكون المراد بالسبعين سبعين قدما أو شبرا، و ترك ذكر القدم أو الشبر لما هو متعارف شائع من كون الإنسان غالبا سبعة أقدام أو أن بقريئة المقام كان يعلم ذلك كما إذا قيل طول الإنسان سبعة تبادر منه الأقدام، فيكون المراد به، أنه صار سبعين قدما، أو شبرا بالأقدام المعهودة فى ذلك الزمان، كما إذا قيل غلام خماسى، فإنه

يتبادر منه كونه خمسة أشبار، لتداول مثله و اشتهاه، و على هذا يكون قوله: «ذراعاً» بدلا من السبعين، بمعنى أن طوله الآن و هو السبعون بقدر ذراع قبل ذلك، و فائدة قوله حينئذ ذراعاً بذراعه معرفة طوله أولا فإن من كون الذراع سبعين قدما مع كونه قدمين و القدمان سبعا القائمة، يعلم منه طوله الأول، فذكره لهذه الفائدة، على أن السؤال الواقع بقول السائل: كم كان طول آدم عليه السلام حين هبط إلى الأرض؟ يقتضى جوابا يطابقه و كذا قوله كم كان طول حواء فلو لا قوله ذراعاً بذراعه و ذراعاً بذراعها لم يكن الجواب مطابقاً، لأن قوله دون أفق السماء مجمل، فأفاد عليه السلام الجواب عن السؤال مع إفادة ما ذكره معه من كونه صار هذا القدر.

و أما ما ورد فى حواء عليها السلام فالمعنى أنه جعل طول حواء خمسة و ثلاثين قدما بالأقدام المعهودة الآن، و هى ذراع بذراعها الأول فبالذراع يظهر أنها كانت على النصف من آدم، و لا بعد فى ذلك، فإنه ورد فى الحديث ما معناه أن يختار الرجل امرأة دونه فى الحسب و المال و القامة، لئلا تفتخر المرأة على الزوج بذلك و تعلقو عليه، فلا بعد فى كونه أطول منها.

الثالث: ما ذكره الفاضل المذكور أيضا بأن يكون سبعين - بضم السين - تثنية سبع، و المعنى أنه صير طوله بحيث صار سبعى الطول الأول، و السبعان ذراع من حيث اعتبار الإنسان سبعة أقدام كل قدمين ذراع، فيكون الذراع بدلا أو مفعولا بتقدير - أعنى - و فى ذكر ذراعاً بذراعاه حينئذ الفائدة المتقدمة لمعرفة طوله أولا فى الجملة، فإن سؤال السائل عن الطول الأول فقط، و أما حواء فالمعنى أنه جعل طولها خمسة - بضم الخاء - أى خمس ذلك الطول و ثلاثين تثنية ثلث أى ثلثي الخمس فصارت خمسا و ثلثي خمس، و حينئذ التفاوت بينهما قليل، لأن السبعين فى آدم عليه السلام أربعة من أربعة عشر و

الخمس و ثلثا خمس من حواء خمسة من خمسة عشر، فيكون التفاوت بينهما يسيرا إن كان الطولان الأولان متساويين، وإلا فقد لا يحصل تفاوت. و الفائدة في قوله - ذراعا بذراعا - كما تقدم، فإن السؤال وقع بقوله و كم كان طول حواء، و يحتمل بعيدا عود ضمير خمسة و ثلثيه إلى آدم، و المعنى أنها صارت خمس آدم الأول، و ثلثيه فتكون أطول منه أو خمسة و ثلثيه بعد القصر، فتكون أقصر، و الأول أربط و أنسب بما قبله مع مناسبة تقديم الخمس، و مناسبة الثلاثين له، و يقرب الثانى قلة التفاوت الفاحش على أحد الاحتمالين.

فإن قلت: ما ذكرت من السبعين من الأذرع و الأقدام ينافى ما روى عن النبى صلى الله عليه و آله أنه قال: «إِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ طَوَّالًا كَالنَّخْلَةِ السَّحُوقِ سِتِّينَ ذِرَاعًا»^١

قلت: يمكن الجواب بأن ستين ذراعا راجع إلى النخلة لا إلى آدم عليه السلام، فإنه أقرب لفظا و معنى من حيث أن السحوق هى الطويلة، و نهاية طولها لا يتجاوز الستين غالبا، فقد شبه طوله عليه السلام بالنخلة التى هى فى نهاية الطول، و لا ينافى هذا كونه أطول منها، فإن من التشبيه أن يشبه شىء بشىء بحيث يكون الشبه به مشهودا متعارفا فى جهة من الجهات فيقال: فلان مثل النخلة، و يراد به مجرد الطول و الاستقامة، مع أنه أقصر منها، و قد يعكس و يحتمل كون المراد أن آدم صار ستين ذراعا، و هذا التفاوت قد يحصل فى الأذرع، و هو ما بين الستين و السبعين أو لأن الذراع كما يطلق على المرفق إلى طرف الإصبع الوسطى، قد يطلق على الساعد و لو مجازا، و على تقدير

١. قصص الانبياء، راوندى، فصل ١٢، صفحہ ٦٩. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: پدرتان قد بلند بود مانند درخت خرما، شصت ذراع.

تثنية سبع يستقيم، سواء رجع إلى آدم عليه السلام أم إلى النخلة. أقول: يرد على الثالث أن الخمس وثلثي الخمس يرجع إلى الثلث، و نسبة التعبير عن الثلث بهذه العبارة إلى أفصح الفصحاء بعيد عن العلماء.

الرابع: ما يروى عن شيخنا البهائي (قدس سره) من أن في الكلام استخداما بأن يكون المراد بآدم حين إرجاع الضمير إليه آدم ذلك الزمان من أولاده عليه السلام، و لا يخفى بعده عن استعمالات العرب، و محاوراتهم مع أنه لا يجرى ذلك في حواء إلا بتكلف ركيك، نعم يمكن إرجاعهما إلى الرجل و المرأة، بقرينة المقام لكنه بعيد أيضا غاية العبد.

الخامس: ما خطر بالبال بأن يكون إضافة الذراع إليهما على التوسعة و المجاز بأن نسب ذراع جنس آدم عليه السلام إليه و جنس حواء إليها، و هو قريب مما سبق.

السادس: ما حل ببالي أيضا و هو أن يكون المراد بذراعه الذراع الذي قرره عليه السلام لمساحة الأشياء، و هذا يحتمل وجهين.

أحدهما: أن يكون الذراع الذي عمله آدم عليه السلام مخالفا للذراع الذي عملته حواء عليها السلام.

و ثانيهما: أن يكون الذراع المعمول في هذا الزمان واحدا، لكن نسب في بيان طول كل منهما إليه لقرب المرجع.

السابع: ما سمحت به قريحتي و إن أتت ببعيد عن الأفهام، و هو أن يكون المراد تعيين حد للغمز لجبرئيل عليه السلام بأن يكون المعنى اجعل طول قامته بحيث يكون بعد تناسب الأعضاء طوله الأول سبعين ذراعا بالذراع الذي حصل له بعد القصر و الغمز، فيكون المراد بطوله طوله الأول، و نسبة التصيير إليه باعتبار أن كونه سبعين ذراعا، إنما يكون بعد خلق ذلك الذراع، فيكون في

الكلام شبه مثل هذا الكلام قد يكون فى المحاورات، و ليس تكلفه أكثر من بعض الوجوه التى ذكرها الأفاضل الكرام، و به يتضح النسبة بين القامتين، إذ طول قامة مستوى الخلفة ثلاثة أذرع و نصف تقريبا، فإذا كان طول قامة الأولى سبعين بذلك الذراع تكون نسبة القامة الثانية إلى الأولى نسبة واحد إلى عشرين أى نصف عشر، و ينطبق الجواب على السؤال، إذ الظاهر منه أن غرض السائل استعلام طول قامته الأولى فلعله كان يعرف طول قامة الثانية لاشتهاره بين أهل الكتاب أو المحدثين من العامة بما رووا عن الرسول صلى الله عليه و آله من ستين ذراعا، فمع صحة تلك الرواية يعلم بانضمام ما أوردنا فى حل خبر الكتاب أنه عليه السلام كان طول قامته أو لا ألفا و مائتى ذراع بذراع من كان فى زمن الرسول صلى الله عليه و آله، أو بذراع من كان فى زمن آدم عليه السلام من أولاده.

الثامن: ما خطر ببالي أيضا لكن وجدته بعد ذلك منسوبا إلى بعض الأفاضل من مشايخنا (ره)، و هو أن الباء فى قوله بذراعه للملابسة يعنى صير طول آدم سبعين ذراعا بملابسة ذراعه، أى كما قصر من طوله قصر من ذراعه لتناسب أعضائه و إنما خص بذراعه لأن جميع الأعضاء داخلة فى الطول، بخلاف الذراع و المراد حينئذ بالذراع فى قوله: «سبعين ذراعا» إما ذراع من كان فى زمن آدم، أو من كان فى زمان من صدر عنه الخبر، و هذا وجه قريب.

التاسع: أن يكون الضمير فى قوله: «بذراعه» راجعا إلى جبرئيل عليه السلام أى بذراعه عند تصويره بصورة رجل ليغمزه.

و لا يخفى بعده من وجهين:

أحدهما: عدم انطباقه على ما ذكر فى هذا الكتاب، إذ الظاهر أن - صير - هنا

بصیغة الأمر، فكأن الظاهر على هذا الحل أن يكون بذراعك، و يمكن توجيهه إذا قرئ بصیغة الماضي، بتكلف تام»^۱

تعارض نهی کلی (عمومی) با رخصت جزئی:

اگر برخی روایات، موضوعی را به طور کلی نهی نمود و برخی دیگر، مصادیق یا نوع خاصی را بلاشکال معرفی کرد، در منهاج فردوسیان آن کار را ترک می‌کنند. یعنی قسمت رخصت، به کلی نهی ملحق می‌شود و آن موضوع، به طور کلی ترک می‌گردد.

✽ نمونه‌ی اول: تعارض روایات نهی کلی (عمومی) از موسیقی با رخصت دف زدن در عروسی:

روایات نهی کلی موسیقی:

اسناد:

• سند ۱: عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: «الْإِيمَانُ هُوَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ اجْتِنَابُ جَمِيعِ الْكِبَائِرِ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَ اجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ وَ هِيَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الزَّوْنَا ... وَ الْإِشْتِعَالُ بِالْمَلَاهِي وَ الْإِضْرَارُ عَلَى الذُّنُوبِ»^۲

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی اول، جلد ۲۶، صفحه‌ی ۱۷۱ تا ۱۷۷.
۲. عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۷، باب ما كتبه الرضا (عليه السلام) للمأمون فی محض الإسلام و شرائع الدين؛ وسائل الشيعة، محدث عاملی، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۳۳۰، باب تعیین الكبائر التي يجب اجتنابها؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، محدث عاملی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۵۰، تعیین الكبائر التي يجب اجتنابها؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲، حدیث ۱. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) در نامه‌ی خود به مأمون نوشتند: ایمان، ادای امانت و پرهیز از همه‌ی گناهان بزرگ است - تا این که نوشتند - و پرهیز از گناهان بزرگ که عبارتند از کشتن کسی که کشتنش را خدای تعالی حرام کرده است و زنا... و مشغول شدن به ملامهی و اصرار بر گناهان.

- سند ۲: عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»^۱ فَقَالَ: «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنُجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»^۲
- سند ۳: عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»^۳ قَالَ: «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنُجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»^۴
- سند ۴: سِئَلُ الصَّادِقِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»^۵ قَالَ: «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنُجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ... وَ إِيَّاكَ وَ الصَّرْبَ بِالصَّوَانِيحِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَرْكُضُ مَعَكَ وَ الْمَلَائِكَةُ تَنْفِرُ عَنْكَ وَ مَنْ بَقِيَ فِي بَيْتِهِ طُنْبُورٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا

۱. سورهی حج، آیهی ۳۰. ترجمه: پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحهی ۴۳۵، باب النرد و الشطرنج؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، جلد ۲، صفحهی ۸۴، ذیل آیهی ۳۰ سورهی حج؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحهی ۵۸، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ المقنع، شیخ صدوق، صفحهی ۴۵۸، باب الملاهی؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحهی ۳۰۸، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: از امام صادق (علیه السلام) در بارهی این سخن خدای تعالی که می فرماید: «پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید» فرمودند: «پلیدی بتها، شطرنج و گفتار باطل، غناست».
۳. سورهی حج، آیهی ۳۰. ترجمه: پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید.
۴. معانی الأخبار، شیخ صدوق، صفحهی ۳۴۹، باب معنی فاجتنبوا الرجس من الأوثان و قول الزور و لهو الحدیث؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحهی ۳۰۸، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: از امام صادق (علیه السلام) در بارهی این سخن خدای تعالی که می فرماید: «پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید» فرمودند: «پلیدی بتها، شطرنج و گفتار باطل، غناست».
۵. سورهی حج، آیهی ۳۰. ترجمه: پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید.

فَقَدْ بَاءَ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱

• سند ۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ، الْغِنَاءَ وَ إِنِّ

الْمُؤْمِنَ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ لَفِي شُغْلٍ»^۲

اسناد ۶ تا ۱۱: در ذیل آیهی مبارکه‌ی «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۳ وارد شده است:

• سند ۶: عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) عَنْ

قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» قَالَ: «مِنْهُ

الْغِنَاءُ»^۴

۱. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۹، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی. ترجمه: از امام صادق (علیه السلام) از معنی سخن خدای عز و جل که می‌فرماید: «پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید» فرمودند: «پلیدی بتها، شطرنج و گفتار باطل، غناست... و بپرهیز از زدن سنج پس شیطان با تو پایکوبی می‌کند و فرشتگان از تو فرار می‌کنند و هر کس در خانه‌اش تنبوری چهل روز بماند، سزاوار خشمی از سوی خدای عز و جل شود».

۲. الأصول الستة عشر، صفحه‌ی ۱۸۷، کتاب زید النرسی؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ۷۳، صفحه‌ی ۳۵۶، باب ۶۷: جوامع مناهی النبی و متفرقاتها؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۱۴، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: [منظور از] «از گفتار باطل اجتناب ورزید»، غناست و مؤمن از همه‌ی اینها مشغول است.

۳. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۶. ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

۴. معانی الأخبار، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۳۴۹، باب معنی فاجتنبوا الرجس من الأوثان و قول الزور و لهو الحدیث؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۳۰۹، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه‌ی ۲۴۵، باب ۹۹: الغناء؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، کراچی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۲۹، ذیل آیات ۱ تا ۱۰ سوره‌ی لقمان. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) از معنی سخن خدای عز

● سند ۷: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ» وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»^۱

● سند ۸: عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مِمَّا قَالَ اللَّهُ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۲

● سند ۹: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ وَ هُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۳

و جل «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» پرسیدم، فرمودند: از آن جمله است، غنا (موسیقی و آوازه‌خوانی).

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۱، باب الغناء؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، جلد ۴، صفحه ۳۶۲، ذیل آیات ۶ و ۷ سوره ی لقمان؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جل ۲۲، صفحه ۳۰۱، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۴، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: موسیقی از آن چیزهایی است که خدای عز و جل بر آن، وعید آتش داده است. و این آیه را تلاوت کردند: «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود».

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۱، باب الغناء. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: غنا از جمله چیزهایی است که خدای تعالی در مورد آن فرموده است: «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند»

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۳، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۸، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۴؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۳، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ هدیة الأمة إلی أحكام الأئمة (علیهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۶، الرابع: ما يتعلق بالغناء؛ البرهان فی تفسیر

- سند ۱۰: قَالَ الرَّضَا (عليه السلام): «اعْلَمْ أَنَّ الْغِنَاءَ مِمَّا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ فِي قَوْلِهِ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيتَخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۱
- سند ۱۱: عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) يَقُولُ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ: هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»^۲
- سند ۱۲: در ذیل آیهی مبارکه‌ی «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ

القرآن، بحرانی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۶۲، ذیل آیهی ۶ و ۷ سوره‌ی لقمان؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۳۰۵، حدیث ۱۶؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۳۰، ذیل آیهی ۱ تا ۱۰ سوره‌ی لقمان. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: موسیقی، مجلسی است که خدای تعالی به اهل آن نگاه نمی‌کند و آن از جمله چیزهایی است که خدای عز و جل می‌فرماید: «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا از راه خدا گمراه کنند»^۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، صفحه‌ی ۲۸۱، باب شرب الخمر و الغناء؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه‌ی ۲۳۹، باب ۹۹: الغناء؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۱۳، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: امام رضا (علیه السلام) فرمودند: بدان که موسیقی از آن چیزهایی است که خدای تعالی بر آن وعید آتش داده است در این سخنش «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود».

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۳۲، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۱۰؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۳۰۲، حدیث ۸؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۲۹، ذیل آیات ۱ تا ۱۰ سوره‌ی لقمان. ترجمه: راوی می‌گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: از امام صادق (علیه السلام) از موسیقی پرسیده شد، فرمودند: از [مصادیق] سخن خدای عز و جل است که می‌فرماید: «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا از راه خدا گمراه کنند».

مَرُّوا كِرَاماً^۱ وارد شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» قَالَ: «الْغِنَاءُ»^۲

اسناد ۱۳ و ۱۴: در ذیل آیهی مبارکه‌ی «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً»^۳ وارد شده است:

• سند ۱۳: عَنْ مَسْعَدَةَ بِنِ زَيْدٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي إِئِنِّي أَدْخَلُ كَنِيْفًا لِي وَ لِي جِيرَانٌ عِنْدَهُمْ جَوَارٍ يَتَعَتَّيْنِ وَ يَضْرِبُنِ بِالْعُودِ فَرُبَّمَا أَطَلْتُ الْجُلُوسَ اسْتِمَاعًا مِنِّي لَهُنَّ. فَقَالَ: «لَا تَفْعَلْ» فَقَالَ الرَّجُلُ: وَ اللَّهُ مَا آتَيْهِنَّ إِئِنَّمَا هُوَ سَمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي. فَقَالَ: «لِلَّهِ أَنْتَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً» فَقَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ أَعْجَمِي وَ لَا عَرَبِي لَا جَرَمَ أَنَّنِي لَا أَعُودُ إِِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَنِّي أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ. فَقَالَ لَهُ: «قُمْ فَاعْتَسِلْ وَ سَلْ مَا بَدَا لَكَ فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَشْوَأَ خَالِكَ لَوْ مِثَّ عَلَى ذَلِكَ أَحْمَدِ اللَّهِ وَ سَلَّهُ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا

۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۲. ترجمه: و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۳۱، باب الغناء؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۵۴، ذیل آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی فرقان؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۳۰۱، حدیث ۶؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، جلد ۹، صفحه‌ی ۴۴۳، ذیل آیه‌ی ۷۱ تا ۷۷ سوره‌ی فرقان. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) در باره‌ی سخن خدای عز و جل که می‌فرماید: و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند. فرمودند: موسیقی است.

۳. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶. ترجمه: همانا شنوایی و بینایی و ادراک قلبی، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

كُلِّ قَبِيحٍ وَ الْقَبِيحِ دَعُهُ لِأَهْلِيهِ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلًا»^۱

• سند ۱۴: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ سَمَاعِ الْغِنَاءِ فَنَهَى عَنْهُ وَ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۲ وَ قَالَ: «يَسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا أَبْصَرَ»^۳

• سند ۱۵: در ذیل آیات «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَىٰ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۲؛ باب الغناء؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۳، صفحه ۵۳۲، ذیل آیهی ۳۶ سورهی اسراء؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۳، حدیث ۱۰. ترجمه: راوی می‌گوید در نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که مردی عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان باد، همسایه‌ای دارم که کنیزکان آوازه‌خوان که چنگ می‌زنند دارد، من وقتی داخل مستراح می‌شوم، گاهی نشستم را برای گوش دادن به [ساز و آواز] آنان طول می‌دهم. حضرت فرمودند: نکن. مرد گفت: به خدا قسم برای این کار [به مستراح] نمی‌روم بلکه به گوشم می‌رسد. حضرت فرمودند: تو را به خدا آیا نشنیده‌ای که خدای عز و جل می‌فرماید: همانا شنوایی و بینایی و ادراک قلبی، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. عرض کرد: نه، گویا چنین آیه‌ای از کتاب خدا را نه از جمعی و نه از عربی نشنیده‌ام. پس به ناچار دیگر چنین نخواهم کرد اگر خدا بخواهد و از خدا، آمرزش می‌طلبم. پس حضرت به او فرمودند: برخیز و غسل کن و بخواه آنچه بر تو روشن شده است. همانا تو بر امر بزرگی ایستاده بودی. چه حالت بد می‌بود اگر بر آن حال می‌مردی. خدا را ستایش کن و از او توبه بخواه از هر چیزی که نمی‌پسندد. پس او نمی‌پسندد جز هر زشتی را. زشت را به اهلش واگذارد که هر چیزی اهلی دارد.

۲. سورهی اسراء، آیهی ۳۶. ترجمه: همانا شنوایی و بینایی و ادراک قلبی، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

۳. دعائم الإسلام، ابن حیون، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، فصل ذکر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۲۰، باب تحریم سماع الغناء و الملاهی. ترجمه: مردی از امام صادق (علیه السلام) از گوش دادن به موسیقی پرسید، پس نهی‌اش کردند و این آیه را تلاوت نمودند: همانا شنوایی و بینایی و ادراک قلبی، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. سپس فرمودند: شنوایی از آنچه شنیده است و قلب از آنچه بدان معتقد شده و بینایی از آنچه می‌بیند، مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

الْبَاطِلِ فَيَدْمَعُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»^۱ وارد شده است:
 عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْغِنَاءِ وَ قُلْتُ إِنَّهُمْ
 يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) رَخَّصَ فِي أَنْ يُقَالَ جِنَّتَاكُمْ
 جِنَّتَاكُمْ حَيَوْنَا حَيَوْنَا نُحْيِيكُمْ فَقَالَ: «كَذَّبُوا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «وَمَا خَلَقْنَا
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا
 إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ. بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَعُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ
 مِمَّا تَصِفُونَ»^۲ ثُمَّ قَالَ: «وَيْلٌ لِقُلَانٍ مِمَّا يَصِفُ رَجُلٌ لَمْ يَحْضُرِ الْمَجْلِسَ»^۳

۱. سورهی انبیاء، آیات ۱۶ تا ۱۸. ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم قطعا آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

۲. سورهی انبیاء، آیات ۱۶ تا ۱۸. ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم قطعا آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۳۳، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۱۳؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۳۰۷، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۳، صفحه‌ی ۸۰۶، ذیل آیه‌ی ۱۶ تا ۱۸ سورهی انبیاء؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۳۰۴، حدیث ۱۲؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۹۴، ذیل آیه‌ی ۷ تا ۲۲ سورهی انبیاء. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) از موسیقی پرسیدم و گفتم [عامه] گمان می‌کنند که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) اجازه داده‌اند در این که گفته شود: آمدیم، خوش آمد گویید به ما، خوش آمد گویید به ما، خوش آمد گوییم به شما. حضرت فرمودند: دروغ گفته‌اند. خدای عز و جل می‌فرماید: و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم قطعا آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید. سپس فرمودند: وای بر فلانی برای نسبت

- سند ۱۶: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الْغِنَاءُ عُشُّ النَّفَاقِ»^۱
- سند ۱۷: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَجَاءَ عِنْدَ تِلْكَ النِّعْمَةِ بِمِزْمَارٍ فَقَدْ كَفَرَهَا»^۲
- سند ۱۸: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «بَيْتُ الْغِنَاءِ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ وَ لَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَ لَا يَدْخُلُهُ الْمَلِكُ»^۳

دروغی که به پیامبر می دهد.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۱، باب الغناء؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه ۲۴۴، عقاب الخيانة و السرقة و شرب الخمر و الزناء؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۴۷۵، باب علة تحريم الخمر؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۲۵، صفحه ۳۱۵، باب ثبوت الکفر و الارتداد باستحلال شرب الخمر أو المسکر أو النبیذ؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۵، الرابع: ما يتعلق بالغناء؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۰، حدیث ۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: موسیقی، لانهی نفاق است.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۳، باب الغناء؛ مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، طبرسی، صفحه ۳۳۳، فی الاستدراج و کفر النعم؛ روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۲؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۴، باب تحريم استعمال الملاهی بجميع أصنافها و بیعها و شرائها؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۹، صفحه ۱۰۳، باب ۱۶: التعزية و المأتم و آدابها و أحكامها؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۲، صفحه ۴۵۰، باب کراهة الصراخ بالویل و العویل و الدعاء بالذل و الثکل. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس خدای تعالی بر او نعمتی بدهد، پس در نزد آن نعمت، نی [یا سایر آلات موسیقی] بیآورد، ناسپاسی کرده است.
۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۳، باب الغناء؛ دعائم الإسلام، ابن حنبل، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، فصل ذکر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۴؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۳، باب تحريم الغناء حتى فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۴، الرابع: ما يتعلق بالغناء؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱۵؛ مستدرک الوسائل و

- سند ۱۹: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «بَيْتُ الْغِنَاءِ بَيْتٌ لَا تُؤْمِنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَلَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ»^۱
- سند ۲۰: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدِينِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سُئِلَ عَنِ الْغِنَاءِ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا لِلَّهِ مُعْرِضٌ عَنْ أَهْلِهَا»^۲
- سند ۲۱: عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّيحَ أَنْ تُحَرِّكَهَا فَيَسْمَعُ لَهَا صَوْتًا لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهِ وَ مَنْ لَمْ يَنْتَزَّهُ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْهُ»^۳

مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۳، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خانه‌ای که موسیقی در آن باشد، از سختی و اندوه در امان نیست و دعا در آن مستجاب نمی‌شود و فرشته داخل آن نمی‌گردد. ۱. دعائم الإسلام، ابن حیون، جلد ۲، صفحه ۲۰۸، فصل ذکر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۳، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: خانه‌ای که موسیقی در آن باشد، از سختی و اندوه در امان نیست و دعا در آن مستجاب نمی‌شود و فرشته داخل آن نمی‌گردد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۰، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۵؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۶، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱۸؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۶، الرابع: ما يتعلق بالغناء. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از موسیقی پرسیده شد و من حاضر بودم، فرمودند: وارد خانه‌ای که خدا از ساکنان آن رویگردان است، مشوید.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۵؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۷، باب تحریم سماع الغناء و الملاهی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۱۹. ترجمه: امام رضا (عليه السلام)

- سند ۲۲: عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ قَالَ: «الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ»^۱
- سند ۲۳: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ النَّخْلُ الطَّلْعَ»^۲
- سند ۲۴: عَنْ كَلْبِ الصَّيْدَاوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «صَرَبُ الْعَيْدَانِ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْخَضِرَةَ»^۳
- سند ۲۵: عَنْ عَنَبَسَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «اسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ وَاللَّهُوُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الرَّزْعَ»^۴

فرمودند: کسی که خودش را از موسیقی پاک نگه دارد، در بهشت، درختی است که خدای عز و جل به باها امر می‌کند تا آن را به حرکت درآورد، پس صدایی از آن می‌شنود که مانندش را نشنیده باشد. و کسی که خودش را از موسیقی پاک نگه ندارد، آن را نمی‌شنود.

۱. نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، صفحه ۵۶۲، الفصل السابع عشر فی القضاء و تواعبه؛ عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی، جلد ۱، صفحه ۲۴۴، الفصل التاسع فی ذکر أحادیث تتضمن شیئا من أبواب الفقه؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: موسیقی، نفاق را در قلب می‌رویاند، همچنان که آب، سبزی را می‌رویاند.

۲. دعائم الإسلام، ابن حنبل، جلد ۲، صفحه ۲۰۸، فصل ذکر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: موسیقی، نفاق را در قلب می‌رویاند همچنان که نخل، شکوفه می‌دهد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴، باب الغناء؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۵؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۲، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها و بیعها و شرائها؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۲۰. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: زدن عود (چنگ) نفاق را در قلب می‌رویاند، همچنان که آب، سبزه را می‌رویاند.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء

- سند ۲۶: عَنْ مُوسَى بْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ أُمَّةً فِيهَا بَرَبْتُ يُقَعِّعُ»^۱
- سند ۲۷: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ لِلْسَّائِلِ: «وَيَحْكُ إِذَا فُرِقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ أَيْنَ تَرَى الْغِنَاءَ يَكُونُ؟» قَالَ: مَعَ الْبَاطِلِ وَ اللَّهُ جُعِلَتْ فِذَاكَ. قَالَ: «فَفِي هَذَا مَا يَكْفِيكَ»^۲
- سند ۲۸: عَنْ يُونُسَ قَالَ سَأَلْتُ الْخُرَاسَانِي (عليه السلام) وَ قُلْتُ إِنَّ الْعَبَّاسِي ذَكَرَ أَنَّكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ فَقَالَ: «كَذَبَ الرَّزْدِيُّ مَا هَكَذَا قُلْتُ لَهُ سَأَلْنِي عَنِ الْغِنَاءِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ يَا فُلَانُ إِذَا مَيَزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَأَتَى يَكُونُ الْغِنَاءُ فَقَالَ مَعَ الْبَاطِلِ فَقَالَ قَدْ حَكَمْتُ»^۳

و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۶؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۶، باب تحریم سماع الغناء و الملاهی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۲۳؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۶۰، الثاني عشر: الملاهی. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: گوش دادن به موسیقی و سرگرمی‌ها، نفاق را در قلب می‌رویانند همچنان که آب، زراعت را می‌رویانند.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴، باب الغناء؛ روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۵؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۲، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها و بیعها و شرائها؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۲۱. ترجمه: خدای تعالی امتی که در آن، برپا [یا سایر آلات موسیقی] نواخته شود را پاک نمی‌سازد.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۴، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: از امام باقر (عليه السلام) از موسیقی سؤال شد، به سؤال‌کننده فرمودند: وای بر تو! اگر بین حق و باطل جدایی بیافتد، موسیقی در کجا قرار می‌گیرد؟ گفت: به خدا قسم در باطل، فدایتان شوم. فرمودند: پس در این [جواب خودت] آنچه تو را کفایت کند، هست.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۱، باب الغناء؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد

- سند ۲۹: عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَلَاقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ: «كَثْرَةُ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى الْغِنَاءِ يُورِثُ الْفَقْرَ»^۱
- سند ۳۰: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «شَرُّ الْأَصَوَاتِ الْغِنَاءُ»^۲
- سند ۳۱: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «الْغِنَاءُ يُورِثُ النَّفَاقَ وَ يُعْقِبُ الْفَقْرَ»^۳

۱۷، صفحه ۳۰۶، باب تحریم سماع الغناء و الملاهی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۴، حدیث ۲۵. ترجمه: راوی می گوید به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: عباسی می گوید که شما اجازه ی نواختن و گوش دادن به آوازخوانی و موسیقی داده اید. فرمودند: دروغ گفته است آن زندقی، اینگونه به او نگفته ام. از من از موسیقی پرسید، گفتم مردی از امام باقر (علیه السلام) از موسیقی و آوازخوانی پرسید، آن حضرت فرمودند: ای فلانی، اگر خدای تعالی بین حق و باطل جدایی افکند، موسیقی کجا قرار می گیرد؟ آن مرد گفت: با باطل. حضرت فرمودند: درست حکم کردی.

۱. خصال، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۵۰۵؛ ست عشرة خصلة تورث الفقر و سبع عشرة خصلة تزيد في الرزق؛ روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، فتال نیشابوری، جلد ۲، صفحه ۴۵۵؛ مجلس فی ذکر فضل الفقر و القوت و ما أشبه ذلك؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۵، صفحه ۳۴۷، باب جملة مما ينبغي تركه من الخصال المحرمة و المكروهة؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۳، صفحه ۳۱۴، باب ۶۰: ما يورث الفقر و الغناء؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۳، صفحه ۴۵۷، باب كراهة مبيت القمامة فی البيت و جملة من الآداب. ترجمه: راوی می گوید: از امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیدم که می فرمودند: زیاد گوش دادن به موسیقی و آوازخوانی، ناداری می آورد.

۲. المقنع، شیخ صدوق، صفحه ۴۵۱. باب شرب الخمر و الغناء؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۹، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۳، الرابع: ما يتعلق بالغناء؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۴، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: بدترین صداها، موسیقی و آوازخوانی است.

۳. خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۲۴، خصلة تورث النفاق و تعقب الفقر؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۹، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۳، الرابع: ما يتعلق بالغناء؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: راوی می گوید: از امام صادق

- سند ۳۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَزِيمٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَالَ: «الْغِنَاءُ، اجْتَنِبُوا الْغِنَاءَ، اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اجْتَنِبُوا الْغِنَاءَ، اجْتَنِبُوا» فَصَاقَ بِي الْمَجْلِسُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ يَعْنِينِي. فَلَمَّا أَنْ خَرَجْتُ قُلْتُ لِمَوْلَاهُ مُعْتَبٍ: وَاللَّهِ مَا عَنَى غَيْرِي»^۱
- سند ۳۳: عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَعَمَّدُ الْغِنَاءَ يُجْلِسُ إِلَيْهِ قَالَ: «لَا»^۲
- سند ۳۴: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ يُبْغِضُهُمَا اللَّهُ إِعْوَالٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَ صَوْتُ عِنْدَ نِعْمَةٍ يَعْغِي التَّوْحَّ وَ الْغِنَاءَ»^۳

(عليه السلام) شنیدم که می فرمودند: موسیقی و آوازه خوانی، دورویی به ارث می آورد و ناداری در پی دارد.

۱. امالی، شیخ طوسی، صفحه ۷۲۰، مجلس يوم الجمعة الثالث و العشرين من ذى الحجة سنة سبع و خمسين و أربع مائة؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۹، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ إثبات الهداة بالانصوص و المعجزات، محدث عاملی، جلد ۴، صفحه ۵۵، الفصل الحادی عشر. ترجمه: راوی می گوید بر امام صادق (عليه السلام) وارد شدم، پس فرمودند: موسیقی! از موسیقی پرهیزید، از سخن باطل پرهیزید. پس همواره می فرمودند: از غنا پرهیزید. پرهیزید. پس مجلس بر من تنگ شد و دانستم که منظورشان من هستم. چون بیرون آمدم به غلامشان معتب گفتم: به خدا قسم جز من منظورشان نبود.

۲. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، صفحه ۱۴۸، قسم المسائل؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۳، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۳، الرابع: ما يتعلق بالغناء. ترجمه: از امام کاظم (عليه السلام) پرسیدم: آیا می شود در نزد کسی که قصد آوازخوانی دارد نشست؟ امام فرمودند: نه.

۳. دعائم الإسلام، ابن حنّون، جلد ۱، صفحه ۲۲۷، ذکر التعازی و الصبر و ما رخص فيه من البكاء؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۲، صفحه ۴۵۰، باب کراهة الصراخ بالویل و العویل و الدعاء بالذل. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: دو صدا، لعنت شده هستند، خدا آن را دشمن دارد، شیون کردن در وقت مصیبت و صدای هنگام نعمت یعنی نالیدن و آوازخوانی.

- سند ۳۵: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَجِلُّ بَيْعُ الْغِنَاءِ وَ لَا شِرَاؤُهُ وَ اسْتِمَاعُهُ نِفَاقٌ وَ تَعَلُّمُهُ كُفْرٌ»^۱
- سند ۳۶: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «مَجْلِسُ الْغِنَاءِ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ وَ الْغِنَاءُ يُورِثُ النَّفَاقَ وَ يُعَقِّبُ الْفَقْرَ»^۲
- سند ۳۷: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلًا مِمَّنْ يَتَّصِلُ بِهِ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِذَاكَ مَرَّ بِى فُلَانٌ أُمِسَ فَأَحَذَ بِيَدِي وَ أَدَخَلَنِي مَنْزِلَهُ وَ عِنْدَهُ جَارِيَةٌ تَضْرِبُ وَ تُعَنِّي فَكُنْتُ عِنْدَهُ حَتَّى أَمْسَيْنَا. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «وَيْحَكَ أَمَا خِفْتَ أَمَرَ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيكَ وَ أَنْتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ؟! إِنَّهُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ، الْغِنَاءُ أَخْبَثُ مَا خَلَقَ اللَّهُ، الْغِنَاءُ شَرُّ مَا خَلَقَ اللَّهُ، الْغِنَاءُ يُورِثُ النَّفَاقَ، الْغِنَاءُ يُورِثُ الْفَقْرَ»^۳

۱. دعائم الإسلام، ابن حَيَّون، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، فصل ذكر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۲۱، باب تحريم سماع الغناء و الملاهى. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: خريد و فروش [آلات] موسيقى حلال نيست و گوش دادن به آن، [موجب] نفاق مي باشد و ياد گرفتنش، كفر است.
۲. دعائم الإسلام، ابن حَيَّون، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، فصل ذكر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسى اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فى الغناء و الملاهى؛ وافى، فيض كاشانى، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۴؛ وسائل الشيعه، محدث عاملى، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷، باب تحريم الغناء حتى فى القرآن و تعليمه و أجرته؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۳، الرابع؛ ما يتعلق بالغناء؛ البرهان فى تفسير القرآن، بحراني، جلد ۴، صفحه ۳۶۲، ذيل آيات ۶ و ۷ سورهى لقمان؛ مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسى، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۵، حديث ۱۶؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، قمى مشهدى، جلد ۱۰، صفحه ۲۳۰، ذيل آيات ۱ تا ۱۰ سورهى لقمان؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، باب تحريم الغناء حتى فى القرآن و تعليمه و أجرته. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: مجلس موسيقى، مجلسى است كه خدا به ساكنانش نگاه نمى كند و موسيقى و آواز خوانى، دوروبى به ارث مى آورد و نادارى در بى دارد.
۳. دعائم الإسلام، ابن حَيَّون، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، فصل ذكر الدخول بالنساء و معاشرتهن؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، باب تحريم

- سند ۳۸: فِي الْخَبَرِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «مَلَائِكَتِي مَنْ حَفِظَ سَمْعُهُ وَ لِسَانَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَاسْمِعُوهُ حَمْدِي وَ الثَّنَاءَ عَلَيَّ»^۱
- سند ۳۹: قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الْغِنَاءُ رُقِيَةٌ الرُّنَا»^۲
- سند ۴۰: عَنْ صَفْوَانَ بْنِ أُمِيَةَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذْ جَاءَ عُمَرُ بْنُ قُرَّةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيَّ الشَّقْوَةَ فَلَا أَرَانِي أُرْزَقُ إِلَّا مِنْ دَقِي بِكَفِّي فَأَذُنُ فِي الْغِنَاءِ مِنْ غَيْرِ فَاجْشِئْ. فَقَالَ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَا آذُنَ لَكَ وَ لَا كَرَامَةَ وَ لَا نِعْمَةَ. أَيَّ عَدُوِّ اللَّهِ، لَقَدْ رَزَقَكَ اللَّهُ طَيِّبًا فَاحْتَرْتَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ مِنْ رِزْقِهِ مَكَانَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ مِنْ حَلَالِهِ أَمَا إِنَّكَ لَوْ قُلْتَ بَعْدَ هَذِهِ الْمَقَالَةِ صَرَبْتُكَ صَرْبًا وَجِيعًا»^۳

الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: فدایتان شوم. دیروز، فلانی بر من گذشت، پس دستم را گرفت و داخل منزلش کرد و نزدش کنیزی بود که می‌زد و خواند. پس نزدش تا شب بودم. حضرت فرمودند: وای بر تو، آیا نترسیدی امر خدا در رسد و تو در آن حال باشی؟! همانا آن مجلسی است که خدا به اهلش نگاه نمی‌کند. موسیقی، پلیدترین چیزی است که خدای تعالی آفریده است. موسیقی بدترین چیزی است که خدای تعالی آفریده است. موسیقی، دو رویی به ارث می‌آورد. موسیقی، فقر به ارث می‌آورد.

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۴، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: در روایت است که خدای تعالی در روز قیامت می‌فرماید: فرشتگان من، هر کس شنوایی و زبانش را از موسیقی و آوازخوانی حفظ کرده، ستایش و ثنای بر من را به او بشنوانید.

۲. جامع الأخبار، شعیری، صفحه ۱۵۴، الفصل الخامس عشر و المائة فی الغناء و سماعها؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه ۲۳۹، باب ۹۹: الغناء؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: موسیقی و آوازخوانی، نردبان زناست.

۳. بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۵، صفحه ۱۵۰، باب ۵: الأرزاق و الأَسعار، به نقل از کتاب الغرر. ترجمه: راوی می‌گوید در نزد پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بودیم که عمر بن قره آمد. پس عرض کرد: ای پیامبر خدا، همانا خدا بر من بدبختی نوشته است! پس نمی‌بینم که روزی به دست بیاورم جز از دایره‌ای که با دستم می‌زنم. پس به من اجازه‌ی موسیقی زدن

● سند ۴۱: عَنْ أَبِي وَلَادٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا وَرِعًا سَلِمًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ قَدِ ابْتُلِيَ بِحُبِّ اللَّهْوِ وَ هُوَ يَسْمَعُ الْغِنَاءَ فَقَالَ: «أَيَّمْنَعُهُ ذَلِكَ مِنَ الصَّلَاةِ لَوْ قَتَبَهَا أَوْ مِنْ صَوْمِهِ أَوْ مِنْ عِيَادَةِ مَرِيضٍ أَوْ حُضُورِ جَنَازَةٍ أَوْ زِيَارَةِ أَحِيح؟» قَالَ قُلْتُ: لَا لَيْسَ يَمْنَعُهُ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ وَ الْبِرِّ قَالَ فَقَالَ: «هَذَا مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ مَعْفُورٌ لَهُ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱

● سند ۴۲: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) «أَنْهَاكُمْ عَنِ الرَّفْنِ وَ الْمِزْمَارِ وَ عَنِ الْكُوبَاتِ وَ الْكَبْرَاتِ»^۲

بدون هر گونه حرام دیگری بدهید. حضرت فرمودند: به تو اجازه نمی‌دهم و هیچ کرامت و نعمتی در این کار نیست. ای دشمن خدا! خدای تعالی تو را از پاکیزه‌ها روزی داده است پس آنچه بر تو حرام کرده را اختیار کردی به جای آنچه بر تو حلال نموده است. اگر بعد از این، از این سخن‌ها بگویی، تو را کتک خواهم زد، زدن دردناک.

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۳، صفحه ۲۵۰، ذیل آیه ۲۴ سوره‌ی رعد؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۸، صفحه ۱۴۱، باب ۲۳: الجنة و نعيمها. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم، همانا مردی از یاران ما، صاحب تقوا و تسلیم و بسیار نمازگزار، گرفتار به محبت سرگرمی شده و موسیقی گوش می‌دهد. فرمودند: آیا او را از نماز خواندن در اول وقتش یا از روزه یا از عیادت مریض یا حضور در تشییع جنازه یا زیارت برادر [ایمانی‌اش] باز می‌دارد؟ عرض کردم: نه، مانع از انجام هیچ کار خیر و نیکی نمی‌شود. فرمودند: این از گام‌های شیطان است. اگر خدا بخواهد بر او خواهد بخشید. [و او موفق به ترک موسیقی خواهد شد].

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۱، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۰؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۲، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها و بیعها و شرائها؛ الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، محدث عاملی، جلد ۲، صفحه ۲۴۱، باب ۱۲؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحه ۳۰۲، حدیث ۷. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: نهی می‌کنم شما را از رقص و نی و برپت و طبل.

● سند ۴۳: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «يُحْشَرُ صَاحِبُ الطُّبُورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ أَسْوَدُ الْوَجْهِ وَ بِيَدِهِ طُبُورٌ مِنْ نَارٍ وَ فَوْقَ رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِمْعَةٌ يَضْرِبُونَ رَأْسَهُ وَ وَجْهَهُ وَ يُحْشَرُ صَاحِبُ الْغِنَاءِ مِنْ قَبْرِهِ أَعْمَى وَ أَحْرَسَ وَ أَبْكَمَ وَ يُحْشَرُ الزَّانِي مِثْلَ ذَلِكَ وَ صَاحِبُ الْمِزْمَارِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ صَاحِبُ الدَّفِّ مِثْلَ ذَلِكَ»^۱

● سند ۴۴: عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الزُّورِ قَالَ: «مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يُعْنَى أَحْسَنْتَ»^۲

● سند ۴۵: عَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ فِي حَدِيثٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ لَهُ: «يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ (عليه السلام) قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ

۱. جامع الأخبار، شعیری، صفحه ۱۵۴، الفصل الخامس عشر و المائة في الغناء و سماعها؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه ۲۵۳، باب ۱۰۰ المعازف و الملاحی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۹، باب تحریم استعمال الملاحی بجمیع أصنافها و بیعها و شرائها. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: صاحب تنبور در روز قیامت محشور می شود در حالی که صورتش سیاه است و به دستش تنبوری از آتش است و بالای سرش هفتاد هزار فرشته در دست هر کدام، گریزی است که سر و صورتش را با آن می زنند و صاحب موسیقی از قبرش، کور و گنگ بر انگیخته می شود و زناکار همچین و صاحب نی همچین و صاحب دایره همچین.

۲. معانی الأخبار، شیخ صدوق، صفحه ۳۴۹، باب معنی فاجتنبوا الرجس من الأوثان و قول الزور؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۹، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۶، صفحه ۳۷، الرابع: ما يتعلق بالغناء؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۳، صفحه ۸۸۲، ذیل آیات ۳۰ و ۳۱ سوره حج؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه ۲۴۵، باب ۹۹: الغناء؛ تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، جلد ۳، صفحه ۴۹۵، ذیل آیات ۲۷ تا ۴۰ سوره حج؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، جلد ۹، صفحه ۹۱، ذیل آیات ۲۹ تا ۳۴ سوره حج. ترجمه: راوی می گوید: از امام صادق (عليه السلام) از معنی «سخن بيهوده» پرسیدم. فرمودند: از آن جمله است سخن مرد برای کسی که موسیقی می زند و آواز می خواند: «احسنت».

- شُرْطِيًّا أَوْ صَاحِبِ عَرْطَبِيَّةٍ وَ هُوَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبِ كُوبَةِ وَ هُوَ الطُّبْلُ»^۱
- سند ۴۶: الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: «بِسْتَةَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ أَصْحَابُ التَّرْدِ وَ الشُّطْرَنْجِ وَ أَصْحَابُ الْخُمْرِ وَ الْبَرْبِطِ وَ الطُّنْبُورِ وَ الْمُتَفَكِّهُونَ بِسَبِّ الْأُمَّهَاتِ وَ الشُّعْرَاءِ»^۲
- سند ۴۷: سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) رَجُلًا يَطْرِبُ بِالطُّنْبُورِ فَمَنَعَهُ وَ كَسَرَ طُنْبُورَهُ ثُمَّ اسْتَتَابَهُ فَتَابَ ثُمَّ قَالَ: «أَتَعْرِفُ مَا يَقُولُ الطُّنْبُورُ حِينَ يُضْرَبُ» قَالَ وَصَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَعْلَمُ. فَقَالَ: «إِنَّهُ يَقُولُ: سَتُنْذِمُ سَتُنْذِمُ أَيَا صَاحِبِي، سَتَدْخُلُ جَهَنَّمَ أَيَا صَارِي»^۳
- سند ۴۸: قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الدَّقْفَ وَ الْكُوبَةَ وَ

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۱۰۴؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۷، صفحه ۷۸، باب استحباب الدعاء فی اللیل خصوصاً لیلۃ الجمعة و فی یوم الجمعة؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۶۶، صفحه ۲۷۶، باب ۳۷ صفات خیار العباد و أولیاء الله؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۱۱۲، باب تحریم ایتیان العراف و تصدیقه و تحریم الکهانة و القیافة. ترجمه: نوف بکالی در حدیثی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمودند: ای نوف، همانا داوود پیامبر (علیه السلام) در مثل این ساعت از شب برخاست و گفت: این ساعتی است که در آن، بنده ای دعا نمی کند مگر این که مستجاب می شود، مگر آن که باج گیر، یا خبرچین، یا دستیار ظالمان و یا اهل تنبور و طبل [ساز و آواز] باشد.

۲. وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحه ۵۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۳، صفحه ۹. ترجمه: راوی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده که فرمودند: سلام کردن بر شش گروه، شایسته نیست؛ یهودیان، مسیحیان، اصحاب نرد و شطرنج، شرابخواران، اصحاب بربط و تنبور [ساز و آواز] و کسانی که با فحش دادن به مادران، تفریح می کنند و شاعران.

۳. مستدرک الوسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۲۰. ترجمه: امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیدند که مردی تنبور می زند، پس منعش کردند و تنبورش را شکستند و او را توبه دادند و او نیز توبه کرد. سپس فرمودند: آیا می دانی تنبور در وقت زدن چه می گوید؟ گفت: جانشین پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) داناترند. پس فرمودند: او می گوید: به زودی پشیمان خواهی شد، به زودی پشیمان خواهی شد ای همنشین من، به زودی داخل جهنم خواهی شد ای زنده ای من.

المزَامِير^۱

- سند ۴۹: رُوی: «أَنَّ السَّفَلَةَ مَنْ يَضْرِبُ بِالطُّنْبُورِ»^۲
- سند ۵۰: قال الرضا (عليه السلام): «اعْلَمَ يَرْحَمَكَ اللهُ... وَ مِثْلَ صَنْعَةِ الدَّفِّ وَ العُودِ وَ أَشْبَاهِهِ وَ عَمَلِ الخُمْرِ وَ المُسْكَرِ وَ الأَلَاتِ الَّتِي لَا تَصْلُحُ فِي شَيْءٍ مِنْ المَحَلَّاتِ فَحَرَامٌ عَمَلُهُ وَ تَعْلِيمُهُ وَ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ»^۳
- سند ۵۱: قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَنِي رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ لِأَمَحَقِّ المَعَارِزِ وَ المَزَامِيرِ وَ أُمُورِ الجَاهِلِيَّةِ وَ الأَوْثَانِ»^۴

۱. مستدرک الوسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۸. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خدای تعالی دایره و طبل و نی را حرام کرده است.
 ۲. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه ۱۶۵، باب المعایش و المكاسب؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۶، صفحه ۴۴۱، باب المعایش و المكاسب؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه ۴۱۲؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۴۱۸، باب کراهة مخالطة السفلة؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴۶، حدیث ۸. ترجمه: از جمله این روایات است: سفله کسی است که تنبور می‌زند.

تنبور: از آلات موسیقی دارای دسته‌ی بلند و کاسه‌ی کوچک شبیه سه‌تار. کمانچه.
 ۳. فقه الرضا (عليه السلام)، صفحه ۳۰۱، باب الصناعات؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۱۰۰، صفحه ۵۲، باب ۴: جوامع المكاسب المحرمة و المحللة؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۶۵، باب جواز التکسب بالمباحات و ذکر جمله منها و من المحرمات. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) فرمودند: بدان که خدایت رحمت کند... و مثل ساختن دایره و چنگ و مانند اینها [از سازهای موسیقی] و ساختن شراب و مست‌کننده و وسیله‌هایی که نمی‌شود در چیزی از حلال‌ها استفاده نمی‌شود، پس ساختنش و یاد دادنش حرام است و جایز نیست.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۳۹۶، باب شارب الخمر؛ امالی، شیخ صدوق، صفحه ۴۱۷، المجلس الخامس و الستون؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، جلد ۲، صفحه ۴۶۴، مجلس فی ذکر الخمر و الربا؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۹، صفحه ۲۹۳، باب معرفة الكبائر التي أوعده الله عز و جل علیها النار؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۲۰، صفحه ۶۰۹؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۲۵، صفحه ۳۰۷، باب أنه لا يجوز سقى الخمر صبيبا و لا مملوكا و لا كافراً؛ هداية الأمة

● سند ۵۲: قال رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُوَ الْمَزَامِيرَ وَ الْمَعَارِفَ وَ الْأَوْتَارَ وَ الْأَوْتَانَ وَ أُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ - إِلَيَّ أَنْ قَالَ - إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ شِرْأُوهَا وَ بَيْعُهَا وَ تَمْتُّهَا وَ التَّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ»^۱

● سند ۵۳: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا مَاتَ آدَمُ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ سَمِيَتْ بِهِ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ فَاجْتَمَعَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ الْمَعَارِفَ وَ الْمَلَاهِي سَمَاتَهُ بِآدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَكُلُّ مَا كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنْ هَذَا الصَّرْبِ الَّذِي يُتَلَدَّدُ بِهِ النَّاسُ فَإِنَّمَا هُوَ مِنْ ذَاكَ»^۲

إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام)، جلد ۸، صفحہ ۲۲۷، من شرب خمرًا سقى مثل ما يشرب منها من الحميم؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحہ ۲۵۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحہ ۱۲۶، باب ۸۶: حرمة شرب الخمر و علتها. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: همانا خدای عز و جل مرا رحمت برای جهانیان بر انگیخت و برای این که آلات موسیقی و نی‌ها و امور جاهلیت و بت‌ها را نابود سازم.

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحہ ۲۱۹، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: همانا خدای تعالی مرا هدایت و رحمت برای جهانیان بر انگیخت و امر کرد مرا که نی‌ها و آلات موسیقی و تارها و بت‌ها و امور جاهلیت را محو سازم - تا این که فرمودند: - همانا آلات موسیقی، خریدنش و فروختنش و بهایش و تجارت با آن، حرام است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحہ ۴۳۱، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۱۰، صفحہ ۱۶۲، باب حد شرب الخمر و ما جاء فی الغناء و الملاهی؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحہ ۲۱۰؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحہ ۳۱۳، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۲، صفحہ ۳۰۰، حدیث ۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۱۱، صفحہ ۲۶۱، باب ۸: عمر آدم و وفاته و وصیته إلى شیت. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: چون حضرت آدم (عليه السلام) مرد، و ابلیس و قابیل شادی کردند، پس در زمین گرد هم آمدند و ابلیس و قابیل، آلات موسیقی و سرگرمی را برای شادی در مرگ آدم (عليه السلام) قرار دادند. پس هر چه در زمین از این نوع چیزها باشد که مردم با آن لذت ببرند، از آن است.

- سند ۵۴: قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ إِضَاعَةُ الصَّلَاةِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَ الْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَ تَغْطِيمَ الْمَالِ وَ بَيْعَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ... وَ عِنْدَهَا تَظْهَرُ الْقِيَمَاتُ وَ الْمَعَارِزُ»^۱
- سند ۵۵: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَوَاتِ وَ اتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَ الْمَيْلَ إِلَى الْأَهْوَاءِ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَ يَسْتَحْسِبُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَارِزَ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَأُولَئِكَ يُدْعَوْنَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ الْأَرْجَاسِ الْأَنْجَاسِ»^۲
- سند ۵۶: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «يُظْهَرُ فِي أُمَّتِي الْخُسْفُفُ وَ الْقُدْفُفُ قَالُوا مَتَى ذَلِكَ قَالَ إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَارِزُ وَ الْقِيَمَاتُ»^۳
- سند ۵۷: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِذَا عَمِلْتَ أُمَّتِي خَمْسَ

۱. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۵، صفحه ۳۴۸، باب جمله مما ینبغی ترکه من الخصال المحرمة. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) در آخرین حج خود فرمودند: همانا از نشانه‌های قیامت، تباہ کردن نماز و پیروی از شهوت‌ها و مایل شدن به خواهش‌ها و بزرگداشت دارایی و فروختن دین به دنیا... و در این هنگام، زنان خواننده و آلات موسیقی ظاهر می‌گردند.

۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، جلد ۲، صفحه ۳۰۴، ذیل آیات ۱۷ تا ۱۹ سوره محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۰، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۵، صفحه ۶۱، ذیل آیه ۱۸ سوره محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۰، ذیل آیات ۱۰ تا ۱۸ سوره محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: همانا از نشانه‌های ساعت (قیامت)، تباہ کردن نمازها و پیروی از شهوت‌ها و مایل شدن به خواهش‌ها - تا این که فرمودند: - و طبل و آلات موسیقی را نیکو می‌شمارند - تا این که فرمودند: - پس آنان در ملکوت آسمان‌ها، پلید ناپاک خوانده می‌شوند.

۳. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۱، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: ذلت، خواری و تهمت در میان امت من ظاهر و آشکار می‌شود، عرض کردند: چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: هر گاه آلات موسیقی و زنان خواننده آشکار شوند.

- عَشْرَةَ خَصَلَةَ حَلَّ بِهِمُ الْبَلَاءُ... وَ اتَّخَذُوا الْقِيَاتِ وَالْمَعَارِيفَ»^۱
- سند ۵۸: قال الرضا (عليه السلام) في حديث الشامي أنه سأل أمير المؤمنين (عليه السلام) عن معنى هدير الحمام الراعبية قال: «تدعو على أهل المعازف و المزامير و العيدان»^۲
- سند ۵۹: عبد الله بن العباس قال حججنا مع رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) حجة الوداع فأخذ بقلعة باب الكعبة و أقبل بوجهه علينا فقال: «معاشر الناس أ لا أخبركم بأشرط الساعة؟» قالوا: بلى يا رسول الله. قال: «من أشرط الساعة... و تظهر الكوبة و القيئات و المعازف و الميل إلى أصحاب الطنابير و الدفوف و المزامير و سائر آلات اللهو ألا و من أعان أحداً منهم بشيء من الديار و الدرهم و الألبسة و الأطعمعة و غيرها فكأنما زنى مع أمه سبعين مرة في جوف الكعبة»^۳

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب، ديلمی، جلد ۱، صفحہ ۷۱، الباب السابع عشر فی عقاب الزناء و الربا؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحہ ۳۱۱، باب تحریم الغناء حتی فی القرآن و تعلیمه و أجرته. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر گاه امتم پانزده خصلت به کار گیرند، بلا به ایشان فرود می آید... و هر گاه زنان خواننده و آلات موسیقی بر گیرند.

۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحہ ۳۱۴، باب تحریم استعمال الملاهی جمیع أصنافها؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحہ ۲۵۲، باب ۱۰۰: المعازف و الملاهی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۸، صفحہ ۲۸۵، باب تأکد استحباب اتخاذ الحمام الراعی فی المنزل. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) در بیان سؤالات مرد شامی از امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: پرسید از معنی بغبغوی کبوتر، فرمودند: بر اهل آلات موسیقی و نی‌ها و چنگ‌ها نفرین می‌کند.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۱، صفحہ ۳۷۳، باب جمله مما ینبغی ترکه من الخصال المحرمة. ترجمه: راوی می‌گوید: با پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در آخرین حج ایشان بودیم، پس حلقه‌ی در کعبه را گرفتند و رو به ما کردند و فرمودند: ای مردم، آیا خبر ندهم به شما از نشانه‌های ساعت (قیامت)؟ گفتند: چرا [خبر بدهید] ای پیامبر خدا. فرمودند: از نشانه‌های قیامت این است که... و طبل‌ها و زنان

- سند ۶۰: قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى قَوْمٍ يَشْهَدُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدُوا وَ عَلَى الَّذِينَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا لَوْطٍ وَ عَلَى قَوْمٍ يَضْرِبُونَ بِالذُّفُوفِ وَ الْمَعَارِفِ»^۱
- سند ۶۱: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَفَنْدَرُ إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ الرَّجُلِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْبَرْبِطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْحَةً فَلَا يِعَارُ بَعْدَ هَذَا حَتَّى تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَا يِعَارُ»^۲
- سند ۶۲: عَنِ الرَّضَا (عليه السلام): «وَ نَرَوِي أَنَّهُ مَنْ لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طُبُورًا أَوْ

خواننده و آلات موسیقی ظاهر می‌شود و به اصحاب تنبور و دایره و نی و سایر آلات سرگرمی، میل می‌شود. آگاه باشید هر کس یکی از ایشان را با دینار و درهم و لباس و خوراک و غیر اینها یاری کند، مانند این است که هفتاد بار با مادر خود در درون خانه‌ی کعبه زنا کرده باشد.

۱. الجعفریات (الأشعثیات)، محمد بن اشعث، صفحه‌ی ۱۴۶، باب فی الشهادة؛ دعائم الإسلام، ابن حیون، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۰۸، فصل ذکر الأمر بإقامة الشهادة و النهی عن شهادة الزور؛ عوالی اللثالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، احسابی، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۳۵، باب الشهادات؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۱۶، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: قیامت بر گروهی بر پا خواهد شد که گواهی می‌دهند بدون این که از آنان تقاضای گواهی شده باشد و بر کسانی که عمل قوم لوط را انجام می‌دهند و بر گروهی که دایره و سایر آلات موسیقی می‌زنند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۳۳، باب الغناء؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۸۳، باب الغیرة؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۱۴؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۳۱۲، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۳۷۶، حدیث ۵. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: همانا شیطانی است که به او قفندر گفته می‌شود، هر گاه در منزل مردی، چهل روز، بربط نواخته شود، بر آن مرد وارد می‌شود و آن شیطان، هر عضویش را بر مثل آن عضو از صاحب آن خانه می‌گذارد، سپس یک بار می‌دمد، پس بعد از آن، غیرت نخواهد آورد حتی اگر به زناش تجاوز شود نیز تغایر نمی‌کند.

عُوداً أَوْ شَيْئاً مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمِعْزَفَةِ وَ الشُّطْرُنَجِ وَ أَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ مَاتَ فَاجِراً فَاسْقاً مَأْوَاهُ النَّارُ وَ بئسَ الْمَصِيرُ»^۱

• سند ۶۳: عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سُئِلَ عَنِ الشُّطْرُنَجِ وَ النَّرْدِ قَالَ: «لَا تَقْرُبُهُمَا» قُلْتُ: فَالْغِنَاءُ؟ قَالَ: «لَا خَيْرَ فِيهِ لَّا تَفْعَلُوا»^۲

• سند ۶۴: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: «وَ الْكِبَائِرُ مُحَرَّمَةٌ وَ هِيَ الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ عُفُوقُ الْوَالِدَيْنِ... وَ الْمَلَاهِي الَّتِي تَصُدُّ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَكْرُوهَةٌ كَالْغِنَاءِ وَ ضَرْبِ الْأَوْتَارِ وَ الْإِضْرَارِ عَلَى صَغَائِرِ الذُّنُوبِ»^۳ ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): «إِنَّ فِي

۱. فقه الرضا (عليه السلام)، شیخ صدوق، صفحه ۲۸۲، باب شرب الخمر و الغناء؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه ۲۵۳، باب ۱۰۰: المعازف و الملاهی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۸، باب تحریم استعمال الملاهی بجمیع أصنافها. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) فرمودند: و روایت می‌کنیم که هر کس چهل روز در خانه‌اش تنبور یا چنگ یا چیزی از سرگرمی‌ها از آلات موسیقی و شطرنج و مانند آن را نگه دارد، سزاوار غضب خدا می‌شود. پس اگر در آن چهل روز بمیرد، فاجر و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و بد بازگشت‌گاهی است.

۲. خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۲۵۱، النهی عن أربعة أشياء و عن أربعة ظروف؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، صفحه ۲۲۴، باب معنی الدباء؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه ۲۳۹، باب ۹۹: الغناء. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از شطرنج و نرد پرسیده شد، فرمودند: نزدیک آن دو مشو. گفتم: موسیقی، فرمودند: خیری در آن نیست، انجامش مده.

۳. خصال، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۶۱۰، خصال من شرائع الدین؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۱، باب تعیین الكبائر التي يجب اجتنابها؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۶، صفحه ۱۰، باب ۶۸: معنی الكبيرة و الصغيرة و عدد الكبائر. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: و گناهان کبیره عبارتند از شرک به خدای تعالی و کشتن کسی که خدا، کشتن او را ممنوع کرده است و عاق پدر و مادر شدن... و سرگرمی‌هایی که از یاد خدای عز و جل باز می‌دارد ناشایست است مانند موسیقی و تار زدن و اصرار بر گناهان

هذا لبلاغاً لقوم عابدين^۱

- سند ۶۵: عَنِ الرَّضَا (عليه السلام): «اسْتَمَاعُ الْأَوْتَارِ مِنَ الْكَبَائِرِ»^۲
- سند ۶۶: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ فِيْمَنْ طَلَبَ الصَّيْدَ لَاهِيًا: «وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَفِي شُغْلٍ عَنِ ذَلِكَ شَغْلُهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ عَنِ الْمَلَاهِي» إِلَى أَنْ قَالَ: «وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ عَنِ جَمِيعِ ذَلِكَ لَفِي شُغْلٍ مَا لَهُ وَ لِمَلَاهِي؟! فَإِنَّ الْمَلَاهِي تُورِثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ تُورِثُ النَّفَاقَ وَ أَمَّا صَرْبُكَ بِالصَّوَالِجِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَكَ يَرْكُضُ وَ الْمَلَائِكَةُ تَنْفُرُ عَنْكَ وَ إِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ لَمْ تُؤَجِّرْ»^۳
- سند ۶۷: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ كَسَرَ بَرَبْطًا أَوْ لُغْبَةً مِنَ اللَّغْبِ أَوْ بَغَضَ الْمَلَاهِي أَوْ خَرَقَ زِقَّ مُسْكِرٍ أَوْ حَمَرَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَ لَا غُرْمَ عَلَيْهِ»^۴

- کوچک. سپس فرمودند: بی‌تردید در این [چیزهایی که برشمردم] برای [رسانیدن] مردم عبادت‌پیشه [به نهایت مقصود و اوج مطلوب]، کفایت است.
۱. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۶. ترجمه: بی‌تردید در این [حقایق] برای [رسانیدن] مردم عبادت‌پیشه [به نهایت مقصود و اوج مطلوب] کفایت است.
 ۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۲۰. ترجمه: گوش دادن به تار، از گناهان کبیره است.
 ۳. اصول ستۀ عشر، کتاب زید النرسی، صفحه‌ی ۱۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۷۳، صفحه‌ی ۳۵۶، باب ۶۷: جوامع مناهی النبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و متفرقاتها؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۱۶، باب تحریم استعمال الملاه‌ی بجمیع أصنافها. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) در سخنی در باره‌ی شکار از روی سرگرمی فرمودند: همانا مؤمن از آن مشغول است، طلب آخرت او را از سرگرمی، مشغول کرده است. تا این که فرمودند: و همانا مؤمن از همه‌ی اینها مشغول است. او را چه و سرگرمی؟! سرگرمی‌ها موجب سختی دل می‌شود و دو رویی به ارب می‌آورد. و اما سنج زدن، پس شیطان با تو پای‌کوبی می‌کند و فرشتگان از تو فرار می‌کنند و اگر چیزی به تو برسد، پاداشی نخواهی داشت.
 ۴. دعائم الإسلام، ابن حیون، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۸۶، فصل ذکر التعدی؛ مستدرک الوسائل و

● سند ۶۸: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ أَوْصَى إِسْحَاقُ بْنُ عُمَرَ بِجَوَارٍ لَهُ مُعْتَبَاتٍ أَنْ تَبِيعَهُنَّ وَ يُحْمَلَ تَمْنَهُنَّ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ إِبْرَاهِيمُ: فَبِعْتُ الْجَوَارِيَ بِثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ حَمَلْتُ التَّمْنَ إِلَيْهِ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ مَوْلَى لَكَ يَقَالُ لَهُ إِسْحَاقُ بْنُ عُمَرَ أَوْصَى عِنْدَ وَفَاتِهِ بِبَيْعِ جَوَارٍ لَهُ مُعْتَبَاتٍ وَ حَمَلَ التَّمْنَ إِلَيْكَ وَ قَدْ بَعْتُهُنَّ وَ هَذَا التَّمْنَ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. إِنَّ هَذَا سُخْتُ وَ تَغْلِيمُهُنَّ كُفْرٌ وَ الْإِسْتِمَاعُ مِنْهُنَّ نِفَاقٌ وَ تَمْنُهُنَّ سُخْتُ»^۱

● سند ۶۹: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ بَيْعِ الْجَوَارِي

مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۸، صفحہ ۳۲۷، باب حکم قاتل الخنزیر و کاسر البربط. ترجمہ: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: کسی کہ بربطی را بشکند یا اسباب بازی ای [مثل پاسور و شطرنج] را بشکند یا مشک شرابی را پاره کند، کار خوبی کرده است و غرامتی بر او نیست.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحہ ۱۲۰، باب کسب المغنیة و شرائها؛ تہذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحہ ۳۵۷، باب المکاسب؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی، جلد ۳، صفحہ ۶۱، باب أجر المغنیة؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیہ، مجلسی اول، جلد ۶، صفحہ ۴۷۲، باب المعایش و المکاسب و الفوائد و الصناعات؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحہ ۲۰۸؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحہ ۱۲۴، باب تحریم بیع المغنیة و شرائها؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، جلد ۲، صفحہ ۳۰۴، باب فی معن السحت؛ دعائم الإسلام، ابن حئیون، جلد ۲، صفحہ ۲۰۴، فصل ذکر الدخول بالنساء و معاشرتھن؛ ہدایة الأمة إلى أحكام الأئمة (علیہم السلام)، جلد ۶، صفحہ ۳۶، الرابع: ما یتعلق بالغناء؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامہ مجلسی، جلد ۱۹، صفحہ ۸۱، حدیث ۷. ترجمہ: راوی می گوید فلانی وصیت کرد کہ کنیزکان آوازخوانش فروخته شوند و پولش برای امام کاظم (عليه السلام) برده شود. راوی می گوید کنیزکان را بہ سہ ہزار درہم فروختم و پولش را بہ نزد آن حضرت بردم. سپس عرض کردم: ہمانا یکی از دوستان شما، در وقت مردنش وصیت کرده کہ کنیزان خوانندہاش فروخته شوند و پولش بہ شما دادہ شود و من آنان را فروختم و این پولش است، سہ ہزار درہم. حضرت فرمودند: من نیازی بہ آن ندارم. این پول، حرام است و یاد دادن شان کفر و گوش دادن بہ آنها، [موجب] دو رویی و پولی کہ بہ دست می آورند، حرام است.

المُعَنِّيَاتِ فَقَالَ شِرَاؤُهُنَّ وَ بَيْعُهُنَّ حَرَامٌ وَ تَعْلِيمُهُنَّ كُفْرٌ وَ اسْتِمَاعُهُنَّ نِفَاقٌ»^۱

• سند ۷۰: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ قَتَلَ خَنْزِيرًا فَضَمَّنَهُ (ضَمَّنَ رَجُلًا أَصَابَ خَنْزِيرًا لِنَصْرَانِي) وَ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ كَسَرَ بَرَبَطًا فَأَبْطَلَهُ»^۲
شواهد: ۳

• شاهد ۱: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) «قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِرَبِّهِ تَعَالَى يَا رَبِّ قَدْ أَهْبَطَ آدَمُ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ سَيَكُونُ كُتْبٌ وَ رُسُلٌ فَمَا كُتُبُهُمْ وَ رُسُلُهُمْ قَالَ رُسُلُهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيُّونَ وَ كُتُبُهُمُ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الزَّبُورُ وَ الْفُرْقَانُ قَالَ فَمَا كِتَابِي قَالَ كِتَابُكَ الْوَسْمُ وَ قِرَاءَتُكَ الشَّعْرُ وَ رُسُلُكَ الْكَهَنَةُ وَ طَعَامُكَ مَا لَمْ يَذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ شَرَابُكَ كُلُّ مُسْكِرٍ وَ صَدَقُكَ الْكُذْبُ وَ بَيْتُكَ الْحَمَامُ وَ مَصَايِدُكَ النَّسَاءُ وَ مَوَدُّدُكَ الْمِرْمَارُ وَ مَسْجِدُكَ الْأَسْوَاقُ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحہ ۱۲۰، باب کسب المغنیة و شرائها؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی اول، جلد ۶، صفحہ ۴۷۲، باب المعایش و مکاسب؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۷، صفحہ ۲۰۷؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۷، صفحہ ۱۲۴، باب تحریم بیع المغنیة و شرائها؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامہ مجلسی، جلد ۱۹، صفحہ ۸۱، حدیث ۵. ترجمہ: مردی از امام صادق (علیه السلام) از فروش کنیزان آوازخوان پرسید، فرمودند: خریدن و فروختن آنان حرام و یاد دادنشان کفر و گوش دادن به آنها، دو رویی است.

۲. تہذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۱۰، صفحہ ۳۰۹، باب الجنایات علی الحيوان؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۲۹، صفحہ ۲۶۲، باب حکم قاتل الخنزیر و کاسر البربط. ترجمہ: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مردی کہ خوکی [از مردی نصرانی] را کشته بود، بہ نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آوردند، پس او را ضامن پرداخت قیمت خوک کردند و مردی کہ بریطی شکسته بود را بہ نزد ایشان آوردند، او را ضامن ندانستند.

بربط: عود، از آلات موسیقی شبیہ تار کہ کاسہ اش بزرگتر و دستہ اش کوتاهتر است.

۳. یعنی روایات غیر شیعیان از استادان منہاج (علیہم السلام) بویژہ استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم).

۴. در منثور، سیوطی، جلد ۱، صفحہ ۶۳؛ بحار الأنوار، علامہ مجلسی، جلد ۶۰، صفحہ ۲۸۱،

- شاهد ۲: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «أمرت بهدم الطبل و المزمار»^۱
- شاهد ۳: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «الغناء ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء الزرع»^۲
- شاهد ۴: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «صوتان ملعونان فى الدنيا والآخرة: مزمار عند نعمة، و رنة عند مصيبة»^۳
- شاهد ۵: نهى [رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)] عن الغناء و الاستماع إلى الغناء، و عن الغيبة و الاستماع إلى الغيبة»^۴
- شاهد ۶: نهى عن ضرب الدف و لعب الصنج و ضرب الزمارة، لست من دد

باب ۳: إبليس و قصصه. ترجمه: استاد اعظم صص فرمودند: ابليس به پروردگار تعالى گفت: ای پروردگار، آدم فرود آمد و می‌دانم که [برای او و فرزندانش] کتابها و پیامبران خواهد بود، پس کتابها و پیامبران برای انسانها چه چیزهایی خواهد بود؟ خدای تعالى فرمود: پیام‌رسانان‌شان فرشتگان و انبیاء و کتاب‌هایشان، تورات و انجیل و زبور و قرآن خواهد بود. گفت: پس کتاب من چیست؟ فرمود: کتاب تو خالکوبی [بدن‌ها] است و قرائت تو شعر، و پیام‌آوردنگانت کاهنان و خوراکت آنچه یاد خدا بر آن برده نشده باشد و نوشیدنی‌ات، هر مست‌کننده و راستی تو، دروغ‌گویی و خانه‌ات حمام و دام‌هایت، زنان و اذان‌گویی، نی و مسجدها، بازار است.

۱. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۶. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: به از بین بردن طبل و نی امر شده‌ام.

۲. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۹. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: موسیقی، نفاق را در قلب می‌رویاند، همچنان که آب، زراعت را می‌رویاند.

۳. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۹. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: دو صدا در دنیا و آخرت لعنت‌شده است، صدای نی در هنگام نعمت و صدای شیون در وقت مصیبت.

۴. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۹. ترجمه: استاد اعظم صص از موسیقی و گوش دادن به موسیقی نهی کردند و از غیبت و گوش دادن به غیبت.

و لا الدد منی»^۱

• شاهد ۷: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «إذا كان يوم القيامة قال الله عزوجل: أين الذين كانوا ينزهون أسماعهم وأبصارهم عن مزامير الشيطان؟ ميزوهم، فيميزون في كذب المسك و العنبر، ثم يقول للملائكة: أسمعوهم تسبيحی و تمجیدی، فيسمعون بأصوات لم يسمع السامعون بمثلها قط»^۲

• شاهد ۸: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «من استمع إلى صوت غناء لم يؤذن له أن يستمع الروحانيين في الجنة! قيل: و من الروحانيون؟ قال: قراء أهل الجنة»^۳

• شاهد ۹: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «إياكم و استماع المعازف و الغناء! فانهما ينبتان النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل»^۴

۱. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحہ ۲۱۹. ترجمہ: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) از زدن دایره و بازی با سنج و نی زدن نهی کردند و فرمودند: من از لهو و لعب نیستم و لهو و لعب هم از من نیست.

۲. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحہ ۲۲۰. ترجمہ: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: چون روز قیامت شود، خدای عز و جل فرماید: کجایند آنان که گوش‌ها و چشم‌هایشان را از نی‌های شیطان پاک نگه داشتند؟ جدایشان کنید. پس جدایشان می‌کنند و بر تپه‌هایی از مشک و عنبر قرار می‌دهند. پس به فرشتگان می‌گوید: آنان را تسبیح و تمجید من بشنوانید. پس صداهایی می‌شنوند که هیچگاه شنندگان مانند آن را نشنیده‌اند.

۳. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحہ ۲۲۰. ترجمہ: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: کسی که به صدای موسیقی و آواز خوانی گوش بدهد، اجازه نخواهد یافت تا به صدای روحانی‌ها در بهشت گوش بدهد. پرسیدند: روحانی‌ها چه کسانی هستند؟ فرمودند: خوانندگان اهل بهشت.

۴. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحہ ۲۲۰. ترجمہ: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: بپرهیزید از گوش دادن به سازها و موسیقی، که این دو، نفاق را در قلب می‌رویاند، همچنان که آب، سبزی را می‌رویاند.

- شاهد ۱۰: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «حبّ الغناء ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء العشب»^۱
- شاهد ۱۱: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «من قعد إلى قينة يستمع منها صب الله فى أذنيه الآنك يوم القيامة»^۲
- شاهد ۱۲: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «الغناء واللّهو ينبتان النفاق فى القلب كما ينبت الماء العشب»^۳
- شاهد ۱۳: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «من مات و له قينة فلا تصلوا عليه»^۴
- شاهد ۱۴: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «تمسخ طائفة من أمتى قرده و طائفة خنازير، و يخسف بطائفة، و يرسل على طائفة منهم الريح العقيم، بأنهم شربوا الخمر و لبسوا الحرير و اتخذوا القيان و ضربوا بالدفوف»^۵

۱. کنز العمال، متقى هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۰. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: دوست داشتن موسیقی، نفاق را در قلب می‌رویاند، همچنان که آب، گیاه را می‌رویاند.

۲. کنز العمال، متقى هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۱. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس به سوی کنیز آوازخوان بنشیند و به آواز او گوش بدهد، خدای تعالی در روز قیامت، سرب [مذاب] در گوش‌هایش خواهد ریخت.

۳. کنز العمال، متقى هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۱. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: موسیقی و سرگرمی [های حرام] نفاق را در قلب می‌رویاند همچنان که آب، گیاه را می‌رویاند.

۴. کنز العمال، متقى هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۲. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که بمیرد و برایش کنیز آوازخوانی باشد، بر او نماز نخوانید.

۵. کنز العمال، متقى هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۳. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: گروهی از امت من به صورت میمون و گروهی به صورت خوک، مسخ می‌شوند و گروهی در زمین فرو می‌روند و بر گروهی از آنان، باد عقیم خواهد

- شاهد ۱۵: عن علی قال: نهی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) عن المغنیات و عن النواحات و عن شرائهن و عن بیعهن و التجارة فیهن، قال: و کسبهن حرام»^۱
- شاهد ۱۶: عن علی قال قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): بعثت بکسر المزامیر... ثم قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): کسب المغنی و المغنیة حرام، و کسب الزانیة سحت، و حق علی الله أن لا یدخل الجنة بدنا نبت من السحت»^۲
- شاهد ۱۷: عن ربیعة قال سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یقول: یدخل الجنة من یدخلها بکسب المغنیة و المسخف و المسخ و القذف! قالوا: بم یا رسول الله؟ قال: باتخاذهم القینات و شربهم الخمر»^۳
- شاهد ۱۸: عن علی (علیه السلام) قال: «نهی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عن ضرب الدف و لعب الصنج و صوت الزمارة»^۴

وزید، به خاطر این که شراب می نوشند و حریر می پوشند و کنیزکان آوازه خوان می گیرند و دایره می زنند.

۱. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۶. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) از خرید و فروش و تجارت کنیزکان آوازه خوان و نوحه گر، نهی نمودند و فرمودند: کسب [در آمد از این راهها] حرام است.

۲. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۷. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: برانگیخته شدم برای شکستن نیها... سپس فرمودند: در آمد مرد یا زن آوازه خوان، حرام است و در آمد زن زنا دهنده، حرام است و حق است بر خدای تعالی که بدنی که از حرام روییده را وارد بهشت نکند.

۳. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۷. ترجمه: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمودند: در پایان امت من، به زمین فرو رفتن و مسخ شدن خواهد اتفاق افتاد. گفتند: به چه گناهی ای پیامبر خدا؟ فرمودند: به خاطر گرفتن کنیزکان آوازه خوان و نوشیدن شراب.

۴. کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۷. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) از زدن دایره و بازی با سنج و صدای نی، نهی کردند.

● شاهد ۱۹: عن علی بن الحسین (علیه السلام) قال: «ما قدست أمة فيها البریط»^۱

● شاهد ۲۰: عن عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: «انما نهیت عن صوتین أحمرین فاجرین صوت عند نعمة لهو و لعب و مزامیر شیطان و صوت عند مصیبة»^۲

● شاهد ۲۱: عن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: «لا تبیعوا القینات و لا تشتروهن و لا تعلموهن و لا خیر فی تجارة فیهن و ثمنهن حرام. فی مثل هذا أنزلت هذه الآية «و من الناس من یشتری لهو الحدیث» إلى آخر الآية»^۳

● شاهد ۲۲: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «ان الله حرّم القینة و بیعها و ثمنها و تعلیمها و الاستماع إليها» ثم قرأ: «و من الناس من یشتری لهو الحدیث»^۴

● شاهد ۲۳: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «ما رفع أحد صوته بغناء الا بعث الله إليه شیطانین یجلسان علی منکبیه یضربان باعقابهما علی

۱. دُرّ المنثور، سیوطی، جلد ۵، صفحہ ۱۶۰. ترجمه: امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: امتی

که در آن بریط باشد، تقدیس نمی شود [یعنی پاک شمرده نمی شود]

۲. دُرّ المنثور، سیوطی، جلد ۵، صفحہ ۱۶۰. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: همانا از دو صدای احمق فاجر، نهی شده ام، صدای نغمه‌ی سرگرم‌کننده و بازی و نی شیطان و صدایی [از شیون و کفرگویی] در نزد مصیبت.

۳. دُرّ المنثور، سیوطی، جلد ۵، صفحہ ۱۵۸. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: کنیزکان آوازه‌خوان را خرید و فروش نکنید و به آنان چیزی یاد مدهید و خیری در تجارت آنان نیست و پول آنان حرام است. در مانند اینها این آیه نازل شده است: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند... (سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۶)

۴. دُرّ المنثور، سیوطی، جلد ۵، صفحہ ۱۵۸. ترجمه: استاد اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: همانا خدای تعالی کنیزکان آوازه‌خوان را حرام کرد و فروختنش و پولش و یاددادنش و گوش دادن به او، سپس تلاوت کردند: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند. (سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۶)

صدره حتى يُمسيك»^۱

• شاهد ۲۴: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِنَّ إِبْلِيسَ عَدُوُّ اللَّهِ كَانَ يَأْتِي الْأَنْبِيَاءَ وَيَتَحَدَّثُ إِلَيْهِمْ مِنْ لَدُنْ نُوحٍ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَكْثَرَ زِيَارَةً وَلَا أَشَدَّ اسْتِيْنَاسًا مِنْهُ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا (عليه السلام) وَإِنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا أَرَادَ الْإِنْصِرَافَ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ لَهُ يَحْيَى: يَا بَا مَرَّةٍ إِنِّي سَأَلْتُكَ حَاجَةً فَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا تُرَدَّنِي عَنْهَا. فَقَالَ لَهُ: وَ لَكَ ذَلِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. فَسَلْ. فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا: إِنِّي أُحِبُّ تَجِيئَتِي فِي صُورَتِكَ وَ خَلْقِكَ وَ تَعْرِضَ عَلَيَّ مَصَائِدِكَ الَّتِي بِهَا تُهْلِكُ النَّاسَ قَالَ إِبْلِيسُ: سَأَلْتَنِي أَمْرًا عَظِيمًا صِغْتُ بِهِ دَرْعًا... وَ لَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ تَخْلُوَ بِرُؤْيَتِي فَلَا يَكُونُ مَعَكَ أَحَدٌ غَيْرُكَ فَتَوَاعَدَا لِعَدِّ عِنْدِ اِزْتِفَاعِ النَّهَارِ. صَدَرَ مِنْ عِنْدِهِ عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِّ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ تَمَثَّلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِمًا... وَ بِيَدِهِ جَرَسٌ صَخْمٌ... قَالَ فَمَا هَذَا الْجَرَسُ بِيَدِكَ قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ هَذَا مَعْدِنُ الطَّرَبِ وَ جَمَاعَاتُ أَصْوَاتِ الْمَعَارِفِ مِنْ بَيْنِ بَرْبِطٍ وَ طُنْبُورٍ وَ مَرَامِيرٍ وَ طُبُولٍ وَ دُفُوفٍ وَ نُوحٍ وَ غِنَائٍ وَ إِنَّ الْقَوْمَ يَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ مَحْفِلٍ شَرٌّ وَ عِنْدَهُمْ بَعْضُ مَا ذَكَرْتُ مِنْ هَذِهِ الْمَعَارِفِ فَلَا يَكَادُونَ يَتَنَعَّمُونَ فِي مَجْلِسٍ وَ يَسْتَلِدُّونَ وَ يَطْرُبُونَ فَإِذَا رَأَيْتُ ذَلِكَ مِنْهُمْ حَرَكْتُ هَذَا الْجَرَسَ فَيَخْتَلِطُ ذَلِكَ الصَّوْتُ بِمَعَارِفِهِمْ فَهَنَّاكَ يَزِيدُ اسْتِلْدَادُهُمْ وَ تَطْرِبُهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ إِذَا سَمِعَ هَذَا يَفْرَقِعُ أَصَابِعَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَهْزُ رَأْسَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَصْفُقُ بِيَدَيْهِ فَمَا زَالَ هَذَا دَأْبُهُمْ حَتَّى أَبْرَثُهُمْ.^۲

۱. دُرِّ الْمَنْثُورِ، سَيُوطِي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هیچ کس نیست که صدایش را به آوازخوانی بلند کند مگر این که خدای تعالی دو شیطان به سوی او می فرستد که بر شانه هایش بنشینند و با پاشنه هایشان بر سینه اش بزنند تا این که باز ایستد.

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۶۰، صفحه ۲۲۶، باب ۳: إِبْلِيسُ لعنه الله و قصصه، نقلًا عن كتاب غور الامور للترمذی. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمودند:

توابع: ۱

• تابع ۱: عن ابن عباس فی قوله: «و من الناس من یشتری لهو الحدیث» قال: باطل الحدیث و هو الغناء و نحوه. «لیضل عن سبیل الله» قال: قراءة القرآن و ذکر الله. نزلت فی رجل من قریش اشتری جاریة مغنیة.^۲

همانا دشمن خدا، ابلیس، به نزد پیامبران می‌آمد و با آنان سخن می‌گفت از زمان حضرت نوح (علیه‌السلام) تا زمان حضرت عیسی بن مریم (علیه‌السلام) و پیامبرانی که بین این دو بودند. ولی بیشترین زیارت و شدیدترین انس او با یحیی بن زکریا (علیه‌السلام) بود. روزی بر او وارد شد و وقتی می‌خواست برود، یحیی (علیه‌السلام) به او گفت: ای ابامره! من از تو خواسته‌ای دارم و دوست دارم که خواسته‌ام را رد نکنی. گفت: بخواه ای پیامبر خدا. پس یحیی بن زکریا گفت: من دوست دارم در صورت و خلقت اصلی‌ات به نزد من آیی و دام‌هایت که مردم را با آن هلاک می‌کنی، را بر من عرضه کنی. ابلیس گفت: چیز بزرگی از من خواستی که نمی‌توانم آن را رد کنم، ولی دوست دارم در وقت دیدن من تنها باشی و هیچ کس با تو نباشد. پس وعده گذاشتند برای فردای آن روز، در هنگام بلند شدن آفتاب. سپس از نزدش برگشت. چون فردا شد، در همان ساعت، جلوش ظاهر شد... و در دستش زنگوله‌ای بود... [حضرت یحیی (علیه‌السلام)] گفت: این زنگونه چیست که به دست داری؟ گفت: ای پیامبر خدا، این معدن سرخوشی و محل جمع شدن صداهای آلات موسیقی که از بربط و تنبور و نی‌ها و طبل‌ها و دایره‌ها و نوحه‌گری‌ها و آوازخوانی‌هاست می‌باشد. همانا مردم در محفل بدی جمع می‌شوند و در نزدشان بعضی از آنچه ذکر کرده از آلات موسیقی هست. پس همواره سرگرم نعمت‌ها هستند و جویای لذت و سرخوشی می‌باشند. پس چون آن حالات را از ایشان ببینم، این زنگوله را حرکت می‌دهم پس صدایش با صدای سازهای آنان در هم می‌آمیزد. در آن حال است که لذتشان زیاد می‌شود و سرخوشی‌شان فزونی می‌گیرد. پس بعضی از ایشان هستند که چون صدای ساز را بشنود، انگشتانش را می‌شکند (بشکن می‌زند) و بعضی از ایشان سرشان را می‌جنبانند و بعضی از ایشان دست بر هم می‌زنند (کف می‌زنند) و همواره حالشان چنین است تا این که همه‌شان را گمراه و نابود سازم.

۱. توابع در اصطلاح ما، گزارش‌هایی از سیره‌ی صحابه به عنوان شهروندان جامعه‌ی نبوی است، بدون استناد به استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

۲. دُرّ المنثور، سیوطی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۵۸. ترجمه: ابن عباس در تفسیر آیه‌ی «از مردم کسی است که سخن باطل می‌خرد» گفت: غنا و مانند آن است. [در تفسیر] «تا از راه خدا گمراه کند» گفت: از تلاوت قرآن و یاد خدا. در مورد مردی از قریش نازل شد که کنیزی آوازه‌خوان خریده بود.

- تابع ۲: أخرج ابن أبي الدنيا و البيهقي عن نافع قال: كنت أسير مع عبد الله بن عمر في طريق فسمع زمارة راع فوضع أصبعيه في أذنيه ثم عدل عن الطريق فلم يزل يقول يا نافع أسمع قلت لا فأخرج أصبعيه من أذنيه وقال هكذا رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) صنع^۱
- تابع ۳: أخرج البيهقي في الشعب عن ابن مسعود في قوله «و من الناس من يشتري لهو الحديث» قال: هو رجل يشتري جارية تغّيه ليلا أو نهارا^۲
- تابع ۴: أخرج البخاري في الادب المفرد وابن أبي الدنيا وابن جرير وابن أبي حاتم وابن مردويه والبيهقي في سننه عن ابن عباس «و من الناس من يشتري لهو الحديث» قال: هو الغناء و أشباهه^۳
- تابع ۵: أخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن مردويه عن ابن عباس «و من الناس من يشتري لهو الحديث» قال: هو شراء المغنّية^۴
- تابع ۶: أخرج ابن عساكر عن مكحول في قوله «و من الناس من يشتري

۱. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۹. ترجمه: نافع می‌گوید: با عبد الله بن عمر در راهی می‌رفتم، پس صدای نی‌نوازی چوپانی را شنید. انگشتانش را بر گوش‌هایش گذاشت و از راه خارج شد. سپس همواره می‌گفت: ای نافع، آیا می‌شنوی؟ گفتم: نه. پس انگشت از گوش‌هایش برداشت و گفت: دیدم که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چنین کردند.

۲. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۹. ترجمه: ابن مسعود در معنی آیهی «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» گفت: آن، مردی است که کنیزی می‌خرد تا شب‌ها یا روزها برایش بخواند و بنوازد.

۳. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: ابن عباس در مورد «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» گفت: آن، موسیقی و آوازخوانی و مانند آن است.

۴. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: ابن عباس در باره‌ی آیهی «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» گفت: خریدن کنیز آوازخوان است.

- لهو الحديث» قال: الجوارى الضاربات^۱
- تابع ۷: أخرج ابن أبي شيبة و ابن الدنيا و ابن جرير و ابن المنذر و الحاكم و صححه و البيهقي في شعب الايمان عن أبي الصهباء قال سألت عبد الله بن مسعود عن قوله تعالى «و من الناس من يشتري لهو الحديث» قال: هو والله الغناء^۲
 - تابع ۸: أخرج ابن أبي الدنيا و ابن جرير عن شعيب بن يسار قال سألت عكرمة عن لهو الحديث قال هو الغناء^۳
 - تابع ۹: أخرج الفريابي و سعيد بن منصور و ابن أبي الدنيا و ابن جرير و ابن المنذر عن مجاهد «و من الناس من يشتري لهو الحديث» قال: هو الغناء و كل لعب لهو^۴
 - تابع ۱۰: أخرج ابن أبي الدنيا من طريق حبيب بن أبي ثابت عن ابراهيم «و من الناس من يشتري لهو الحديث» قال: هو الغناء^۵
 - تابع ۱۱: أخرج ابن أبي الدنيا و البيهقي في سننه عن ابن مسعود قال:

۱. دُرّ المنثور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: مكحول در باره‌ی آیه‌ی «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» گفت: کنیزکان نوازنده.
۲. دُرّ المنثور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: از عبد الله بن مسعود از آیه‌ی «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» پرسیدم، گفت: به خدا قسم، موسیقی و آوازخوانی است.
۳. دُرّ المنثور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: از عكرمة از معنی سخنان بیهوده پرسیدم، گفت: موسیقی و آوازخوانی.
۴. دُرّ المنثور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: از مجاهد از معنی آیه‌ی «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» پرسیدم، گفت: موسیقی و آوازخوانی و هر بازی و سرگرمی است.
۵. دُرّ المنثور، جلال الدين سيوطي، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: ابراهيم در معنی آیه‌ی «و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند» گفت: آن، موسیقی و آوازخوانی است.

الغناء ینبت النفاق فی القلب كما ینبت الماء الزرع^۱

• تابع ۱۲: أخرج ابن أبي الدنيا عن ابراهيم قال: كانوا يقولون الغناء ینبت النفاق فی القلب^۲

• تابع ۱۳: أخرج ابن أبي الدنيا و البيهقی عن الشعبي عن القاسم بن محمد أنه سئل عن الغناء فقال: انهاك عنه و أكرهه لك. قال السائل: أ حرام هو؟ قال: انظر يا ابن أخي إذا میز الله الحق من الباطل فی أيهما يجعل الغناء^۳

• تابع ۱۴: أخرج ابن أبي الدنيا عن أنس بن مالك قال: أخبت الكسب كسب الزمارة^۴

روایات رخصت جزئی:

• سند ۱: عَنْ عَلِي بْنِ هَبَّارٍ، قَالَ: اجْتَأَزَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِدَارِ عَلِي بْنِ هَبَّارٍ فَسَمِعَ صَوْتَ دَفٍّ، فَقَالَ: مَا هَذَا قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ هَبَّارٍ أَعْرَسَ بِأَهْلِيهِ. فَقَالَ (صلى الله عليه وآله وسلم): حَسَنٌ هَذَا لِلنِّكَاحِ لَا السَّفَاحِ. ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه وآله وسلم): أَشِيدُوا بِالنِّكَاحِ وَ أَعْلِنُوهُ بَيْنَكُمْ، وَ اضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْدَفِّ، فَجَرَبَتِ السُّنَّةُ فِي النِّكَاحِ بِذَلِكَ»^۵

۱. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطی، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: ابن مسعود گفت: موسیقی، نفاق را در قلب می‌رویاند، همچنان که آب، زراعت را می‌رویاند.

۲. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطی، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: ابراهيم گفت: می‌گفتند موسیقی، نفاق را در قلب می‌رویاند.

۳. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطی، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: از قاسم بن محمد از موسیقی پرسیده شد، گفت: تو را از آن نهی می‌کنم و برای تو خوش ندارم. پرسشگر گفت: آیا حرام است؟ گفت: ببین برادر زاده، هر گاه خدای تعالی، بین حق و باطل جدایی بیاندازد، موسیقی در کدامیک قرار داده خواهد شد؟!

۴. دُرّ المنتور، جلال الدين سيوطی، جلد ۵، صفحه ۱۵۸. ترجمه: انس بن مالك گفت: پليدترین درآمدها، درآمد نی‌نوازی است.

۵. امالی، شیخ طوسی، صفحه ۵۱۸. ترجمه: راوی گوید: پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)

● سند ۲: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ نَهَى عَنِ الصَّرْبِ بِالذَّفِّ وَ الرَّقْصِ وَ عَنِ اللَّغْبِ كُلِّهِ وَ عَنِ حُضُورِهِ وَ عَنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَجِزْ صَرْبَ الذَّفِّ إِلَّا فِي الْإِمْلَاكِ وَ الدُّحُولِ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ فِي الْبِكْرِ وَ لَا يَدْخُلَ الرَّجَالُ عَلَيْهِمْ.^۱

البته روایت دوم، به علت کم‌اعتبار بودن منبعش، قابل اعتماد نیست ولی چون به نحوی تأییدی بر روایت اول محسوب می‌شد، ذکر گردید.

تعارض نهی کلی با امر جزئی:

برخی موضوعات چنان است که از کلی آن مذمت یا نهی شده ولی به مصداقی از آن ترغیب شده است. در این موارد، کلی آن موضوع را ترک کرده و به مصداق خاص آن بها می‌دهند و از آن، قانون استجماع می‌شود.

❁ نمونه‌ی اول: تعارض نهی کلی از شعر خواندن با استحباب شعر خواندن در مدح استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) و همچنین در رثای امام حسین (علیه‌السلام):

نهی کلی:

بر خانام عبور کردند و صدای دایره شنیدند. پرسیدند: این چیست؟ گفتند: صاحب‌خانه عروسی دارد. فرمودند: خوب است، این صدا برای ازدواج حلال است نه برای زنا. سپس فرمودند: برای ازدواج، صدا بلند کنید [کل بکشید] و بین خودتان اعلان نمایید و برای آن دف بزنید. پس سنت بر آن [دف زدن] در ازدواج [و مراسم عروسی] جریان یافت.

۱. عوالی اللئالی العریزیه فی الأحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسایی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶۰، الفصل العاشر فی أحادیث تتضمن شیئا من الآداب الدینیة؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۱۸، باب تحریم استعمال الملاحی بجمیع أصنافها و بیعها و شرائها. ترجمه: نقل شده از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) که نهی فرمودند از دایره زدن و رقص و همه جور بازی و از حضور و گوش دادن به آن و این که جایز نیست دایره زدن مگر در عروسی، به شرط این که در باکره باشد و مردی بر زنان [که دایره می‌زنند] وارد نشود.

- سند ۱: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «الشَّعْرُ مِنْ إِبْلِيسَ»^۱
 - سند ۲: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ تَمَثَّلَ بِبَيْتِ شَعْرٍ مِنَ الْحَنَّا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاةٌ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ مَنْ تَمَثَّلَ بِاللَّيْلِ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاةٌ تِلْكَ اللَّيْلَةَ»^۲
 - سند ۳: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفَ أَحَدِكُمْ قَيْحًا حَتَّى يُرِيَهُ أَى يُفْسِدَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِي شَعْرًا»^۳
 - سند ۴: عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ نَشِيدِ الشَّعْرِ هَلْ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ شَعْرًا يَصْدُقُ فِيهِ أَوْ يَكُونَ يَسِيرًا مِنْ الشَّعْرِ الْأَبْيَاتِ الثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةَ فَأَمَّا أَنْ يَكْتَبَرَ مِنَ الشَّعْرِ الْبَاطِلِ فَهُوَ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ»^۴
- امر جزئی:

- سند ۱: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَنْ قَالَ فِيْنَا بَيْتَ شَعْرٍ بَنَى اللَّهُ

۱. من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۴، صفحه ۳۷۶. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: [القاء] شعر از [ناحیه‌ی] ابلیس است.

۲. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۲۴۰، باب فضل الصلاة و المفروض منها. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس بیت شعری دشنام‌آمیز بخواند، نماز آن روزش و اگر در شب بخواند، نماز آن شبش قبول نخواهد شد.

۳. المجازات النبویة، سید رضی، صفحه ۱۱۵، المجاز ۷۸. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: اگر باطن یکی از شما از چرک پر شود تا او را تباہ سازد، بهتر است برایش از این که از شعر پر شود.

۴. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۱۶. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از خواندن شعر پرسیدم که آیا وضو را باطل می‌کند؟ فرمودند: بله، مگر این که شعر راستی باشد یا کمی شعر بخواند، سه یا چهار بیت. اما بیشتر از شعر باطل، وضو را باطل می‌سازد. تذکر: البته فقها، باطل شدن وضو به واسطه‌ی شعر خواندن را به از بین رفتن نورانیت و ملکوت وضو تفسیر کرده‌اند. لهذا در احکام فقهی، شعر خواندن از مبطلات وضو نیست.

تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ^۱

• سند ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتًا مِنْ الشُّعْرِ فَبَكَى وَ أَبْكَى عَشْرَةً فَلَهُ وَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتًا فَبَكَى وَ أَبْكَى تِسْعَةً فَلَهُ وَ لَهُمُ الْجَنَّةُ فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى قَالَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتًا فَبَكَى وَ أَظْنُهُ قَالَ أَوْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۲

• سند ۳: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لِيَجْعَفَرِ بْنِ عَفَّانَ الطَّائِي: «بَلِّغْنِي أَنْكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ تُجِيدُ» قَالَ: نَعَمْ فَأَنْشَدَهُ فَبَكَى وَ مِنْ حَوْلِهِ حَتَّى سَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَ لِحَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا جَعْفَرُ وَ اللَّهُ لَقَدْ شَهِدَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَينَا وَ أَكْثَرَ وَ لَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَتِكَ الْجَنَّةَ بِأَشْرِهَا وَ عَفَّرَ لَكَ» فَقَالَ: «أَلَا أَزِيدُكَ؟» قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي. قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبْكَى بِهِ إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ عَفَّرَ لَهُ»^۳

۱. عیون أخبار الرضا (عليه السلام)، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۷، خطبة الكتاب. ترجمه: هر کس در مورد [فضایل و مناقب] ما شعری بگوید، خدای تعالی برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه ۸۵، ثواب من أنشد في الحسين (عليه السلام) شعراً فبكى و أبكى أو تبكى. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که بیت شعری برای امام حسین (عليه السلام) بخواند و گریه کند و ده نفر را بگریاند، پس برای او و آنها بهشت است و کسی که بیت شعری برای امام حسین (عليه السلام) بخواند و گریه کند و نه نفر را بگریاند، پس برای او و آنها بهشت است - و همینطور کم کردند تا این که فرمودند: - کسی که بیت شعری برای امام حسین (عليه السلام) بخواند و گریه کند - یا گمان می‌کنم فرمودند: - خودش را به گریه بزند - برای او بهشت است.

۳. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱۴، صفحه ۵۹۴، باب استحباب إنشاد الشعر في رثاء الحسين (عليه السلام). ترجمه: امام صادق (عليه السلام) به جعفر بن عفان طایی فرمودند: به من رسیده است که تو در مورد امام حسین (عليه السلام) شعر می‌گویی و زیبا می‌سرایی؟

● سند ۴: عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا أَبَا هَارُونَ أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَأَنْشِدْتُهُ فَقَالَ أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرَّقَّةِ قَالَ فَأَنْشِدْتُهُ:

أَمُرُّ عَلَى جَدِّتِ الْحُسَيْنِ * * * فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

قَالَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ زِدْنِي فَأَنْشِدْتُهُ الْقَصِيدَةَ الْأُخْرَى قَالَ فَبَكَى فَسَمِعْتُ بُكَاءً مِنْ خَلْفِ السُّرِّ فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ: «يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبَكَى عَشْرَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبَكَى خَمْسَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبَكَى وَاجِدًا كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ وَ مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ دُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرِضْ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ»^۱

گفت: بله. پس اشعاری را خواند و آن حضرت و همه‌ی کسانی که اطرافشان بودند، گریه کردند تا این که اشکها بر صورت و ریش آن حضرت، جاری شد. سپس فرمودند: ای جعفر، به خدا که فرشتگان نزدیک خداوند، اینجا حاضر شدند و سخن تو در مورد امام حسین (علیه السلام) را شنیدند و گریستند همچنان که ما گریستیم و بیشتر، و خدا هم اکنون، بر تو - ای جعفر - تمام بهشت را واجب ساخت و تو را آمرزید. سپس فرمودند: آیا بیشتر نکنم؟ گفت: بله ای آقای من. فرمودند: هیچ کس نیست که در مورد امام حسین (علیه السلام) شعری بگوید و بگرید و بگریاند مگر این که خدای تعالی بهشت را بر او واجب می‌سازد و او را می‌بخشد.

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۸۴، ثواب من أنشد في الحسين (عليه السلام) شعراً فبكى و أبكى أو تبكى. ترجمه: راوی می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: ای ابوهارون، در باره‌ی امام حسین (علیه السلام) برایم شعر بخوان. پس [به طور معمولی] شعر خواندم. فرمودند: همانطور که برای خودتان شعر می‌خوانی یعنی با صدای حزن‌آلود، شعر بخوان. پس خواندم: بر قبر حسین بگذر و به آن استخوان‌های پاک بگو [تا آخر قصیده]. گریستند و فرمودند: بیشتر بخوان. پس قصیده‌ی دیگری خواندم. پس گریستند و صدای گریه‌ای از پشت پرده شنیدم. چون فارغ شدم، فرمودند: ای ابوهارون، هر کس در مورد امام حسین (علیه السلام) شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند، بهشت بر ایشان نوشته می‌شود و هر کس در مورد امام حسین (علیه السلام) شعری بخواند و بگرید و پنج نفر را بگریاند، بهشت بر ایشان نوشته می‌شود و هر کس در مورد امام حسین

● سند ۵: عَنْ أَبِي عُمَارَةَ الْمُثَنِّدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ لِي: «يَا أَبَا عُمَارَةَ أَنْشِدْنِي لِلْعَبْدِيِّ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ فَأَنْشِدْنِي فَبَكَى قَالَ ثُمَّ أَنْشِدْتُهُ فَبَكَى قَالَ فَوَ اللَّهُ مَا زِلْتُ أَنْشِدُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى سَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنَ الدَّارِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عُمَارَةَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي حَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي أَرْبَعِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي عَشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ»^۱

(عليه السلام) شعری بخواند و بگرید و یک نفر را بگریاند، بهشت بر آن دو نوشته می شود و هر کس امام حسین (عليه السلام) در نزدش یادآوری شود و از چشمش به اندازه‌ی بال مگس‌ی اشک خارج شود، پاداشش بر خدا خواهد بود و به کمتر از بهشت، برایش راضی نخواهد شد.

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه ۸۴، ثواب من أنشد في الحسين (عليه السلام) شعراً فبكى و أبكى أو بكى أو تباكى. ترجمه: راوی می گوید: امام صادق (عليه السلام) به من فرمودند: ای ابوعمار، برایم از شعرهای عبدی در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) بخوان. خواندم و گریستند. باز هم خواندم و گریستند. راوی می گوید: به خدا قسم همواره می خواندم و می گریستند تا این که صدای گریه را از خانه شنیدم. پس به من فرمودند: ای ابوعمار، هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و پنجاه نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و چهل نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و سی نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و بیست نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و بگرید، بهشت برای اوست و هر کس در باره‌ی امام حسین (عليه السلام) شعری بخواند و حالت گریه کردن به خود بگیرد، بهشت برای اوست.

● سند ۶: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا (عليه السلام) يَقُولُ: «مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدَحُنَا بِهِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ»^۱

از روایات فوق، می‌توان نتیجه گرفت که فقط شعری در مکتب نورانی اهل بیت (علیهم السلام) ارزش دارد که در مدح و رثای استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) گفته شود، بویژه در رثای حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، البته نه هر طور شعری، بلکه شعری که موجب گریهی شاعر و شنوندگان گردد.

✽ نمونه‌ی دوم: تعارض نهی کلی از دروغ گفتن و امر جزئی به دروغ مصلحتی.

نهی کلی:

● سند ۱: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مِنَ أَكْثَرِ الْخَطَايَا اللَّسَانُ الْكَذُوبُ»^۲

● سند ۲: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «أَنَا زَعِيمٌ بِبَيْتٍ فِي رَبِضِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُجِحًّا وَ لِمَنْ تَرَكَ الْكُذِبَ وَ إِنْ كَانَ هَازِلًا وَ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ»^۳

۱. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۷، خطبة الكتاب. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: هیچ مؤمنی در مورد ما شعری نمی‌گوید که در آن، ما را مدح کرده باشد، مگر این که خدای تعالی برای او، شهری در بهشت می‌سازد که هفت بار بزرگ‌تر از دنیا باشد و هر فرشته‌ی مقرب و هر پیامبر مرسلی او را در آن شهر، زیارت کنند.

۲. اختصاص، شیخ مفید، صفحه‌ی ۳۴۳، خطبة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بثنية الوداع و ما قاله في حق علي (عليه السلام). ترجمه: از بزرگترین گناهان، داشتن زبان دروغ‌گوست.

۳. خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۴۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: من برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که

- سند ۳: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «يَا عَلِيُّ إِيَّاكَ وَ الْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ يُسَوِّدُ الْوَجْهَ ... اغْلَمُ أَنَّ الصَّدَقَ مُبَارَكٌ وَ الْكَذِبَ مَشْتُومٌ»^۱
- سند ۴: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «أَزْبَى الرَّبِّ الْكُذْبُ»^۲
- سند ۵: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «لَيْسَ الْكَذِبُ مِنْ خَلْقِ الْإِسْلَامِ»^۳
- سند ۶: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «بِكَتْسِبِ الْكَاذِبِ يَكْذِبُهُ ثَلَاثًا: سَخَطُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اسْتِهَانَةُ النَّاسِ بِهِ وَ مَقَتُ الْمَلَائِكَةِ لَهُ»^۴
- سند ۷: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «الْكَاذِبُ عَلَى شُرْفِ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ»^۵
- سند ۸: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «يَبْلُغُ الضَّادِقُ بِصَدَقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاحْتِيَالِهِ»^۶

دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقی را نیکو گرداند، خانه‌ای در حومه‌ی بهشت و خانه‌ای در مرکز بهشت و خانه‌ای در بالای بهشت ضمانت می‌کنم.

۱. تحف العقول، حرانی، صفحه‌ی ۱۴، وصیة له أخرى إلى أمير المؤمنين (عليه السلام). ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: ای علی، بپرهیز از دروغ که دروغ، روسیاهی می‌آورد ... بدان که راستگویی، مبارک و دروغ‌گویی، شوم است.

۲. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷۷، من ألفاظ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الموجزة. ترجمه: بدترین و بالاترین رباها دروغ است.

۳. عیون الحکم و المواعظ، لیثی، صفحه‌ی ۴۰۹، الفصل الرابع بلفظ لیس. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: دروغگویی از اخلاق اسلام نیست.

۴. غرر الحکم، آمدی، صفحه‌ی ۸۱۲. ترجمه: دروغگو با دروغگویی خود سه چیز به دست می‌آورد: خشم خدا را نسبت به خود، نگاه تحقیرآمیز مردم را نسبت به خود و دشمنی فرشتگان را نسبت به خود.

۵. نهج البلاغه، سید رضی (صیحی صالح)، خطبه‌ی ۸۶. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: دروغگو در لبه‌ی پرتگاه و خواری است.

۶. غرر الحکم، آمدی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۷۱، حدیث ۱۱۰۰۶. ترجمه: راستگو، با راستگویی خود به چیزی می‌رسد که دروغگو با حيله‌گری اش به آن نمی‌رسد.

- سند ۹: قال امیر المؤمنین (علیه السلام): «الْكَذِبُ فِي الْعَاجِلَةِ عَارٌ وَ فِي الْأَجَلَةِ عَذَابُ النَّارِ»^۱
- سند ۱۰: قال امیر المؤمنین (علیه السلام): «تَحَرَّى الصِّدْقَ وَ تَجَنَّبَ الْكَذِبَ أَجْمَلُ شِيمَةٍ وَ أَفْضَلُ آدَبٍ»^۲
- سند ۱۱: قال امیر المؤمنین (علیه السلام): «سَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ»^۳
- سند ۱۲: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ»^۴
- سند ۱۳: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) لِإِنِّهِ الْحَسَنِ (علیه السلام): «إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»^۵
- سند ۱۴: قال الباقر (علیه السلام): «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَقُولُ لَوْلَيْدِهِ: «اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَّبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ»^۶

۱. غررالحکم، آمدی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱، حدیث ۱۷۰۸. ترجمه: دروغ، در دنیا ننگ و عار است و در آخرت عذاب جهنم.

۲. عیون الحکم و المواعظ، لیثی، صفحه‌ی ۲۰۱، الباب الثالث مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی حرف التاء. ترجمه: راستگو بودن و پرهیز نمودن از دروغ، زیباترین اخلاق و بهترین ادب است.

۳. نهج البلاغه، سید رضی (صیحی صالح)، خطبه‌ی ۸۴، و من خطبة له (علیه السلام) فی ذکر عمرو بن العاص. ترجمه: بدترین سخن، دروغ است.

۴. کافی، محدث کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۰، باب الکذب. ترجمه: بنده‌ای مزه‌ی ایمان را نچشد تا دروغ را وانهد، چه شوخی باشد و چه جدی.

۵. نهج البلاغه، سید رضی (صیحی صالح)، حکمت ۳۸. ترجمه: امیر المؤمنین (علیه السلام) به فرزندان امام حسن (علیه السلام) فرمودند: از دوستی با دروغگو پرهیز که او همچون سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می‌سازد.

۶. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۳۸، باب الکذب. ترجمه: امام باقر (علیه السلام)

- سند ۱۵: قال الباقر (عليه السلام): «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابِ وَ الْكَذِبِ شَرًّا مِنَ الشَّرَابِ»^۱
- سند ۱۶: قال الصادق (عليه السلام): «الْمُؤْمِنُ لَا يُخْلَقُ عَلَى الْكِذِبِ وَ لَا عَلَى الْخِيَانَةِ»^۲
- سند ۱۷: قال الكاظم (عليه السلام): «الْخِيَانَةُ وَ الْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ التَّفَاقُ»^۳
- سند ۱۸: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: «نَعَمْ» قِيلَ وَ يَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: «نَعَمْ» قِيلَ وَ يَكُونُ كَذَّابًا؟ قَالَ: «لَا»^۴
- شاهد ۱: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «الْكَذِبُ يَنْقُصُ الرَّزْقَ»^۵
- شاهد ۲: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقِ فَإِنَّهُ مَعَ الْبِرِّ وَ هُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْكِذِبِ فَإِنَّهُ مَعَ الْفُجُورِ وَ هُمَا فِي النَّارِ»^۶

فرمودند: امام سجاد (عليه السلام) به فرزندانشان می فرمودند: از دروغ کوچک و بزرگش، جدی و شوخی اش بپرهیزید، زیرا انسان هرگاه در چیز کوچک دروغ بگوید، به گفتن دروغ بزرگ نیز جرئت پیدا می کند.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۳۳۸. ترجمه: به راستی که خداوند عزوجل برای شر قفل هایی گذارد و کلید آن قفل ها را شراب قرار داد و دروغ از شراب بدتر است.

۲. تحف العقول، حرانی، صفحه ۳۶۷، روی عنه (عليه السلام) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: مؤمن بر دروغ و خیانت آفریده نشده است.

۳. تحف العقول، حرانی، صفحه ۴۰۳. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: خیانت و دروغ گویی، باعث فقر و نفاق می شود.

۴. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۱۱۸، عقاب الكذب. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) پرسیدند: آیا انسان با ایمان ممکن است ترسو باشد؟ فرمودند: آری. باز پرسیدند: آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمودند: آری. پرسیدند: آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمودند: نه.

۵. الترغیب و الترهیب، جلد ۳، صفحه ۵۹۶، حدیث ۲۹. ترجمه: دروغ، روزی را کم می کند.

۶. نهج الفصاحة، حدیث ۱۹۷۶. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: شما را

- شاهد ۳: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلَكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنٍ مَا جَاءَ بِهِ»^۱
- شاهد ۴: قال امير المؤمنين (عليه السلام): «لَا يَصْلُحُ مِنَ الْكُذْبِ جِدٌّ وَلَا هَزْلٌ ... إِنَّ الْكُذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ»^۲
- شاهد ۵: قال الرضا (عليه السلام): «رَجُلًا أَتَى سَيِّدَنَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. فَقَالَ: «لَا تَكْذِبْ»^۳

امر جزئی:

- سند ۱: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) لِعَلِيِّ (عليه السلام) قَالَ: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْكُذْبِ فِي الصَّلَاحِ وَ ابْغَضَ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ - إِلَى أَنْ قَالَ - يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكُذْبُ الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ وَ عِدَّتْكَ وَ زُوجَتُكَ وَ الْإِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ»^۴

سفارش می‌کنم به راستگویی، که راستگویی با نیکوکاری همراه است و هر دو در بهشت‌اند و از دروغگویی پرهیزید که دروغگویی همراه با بدکاری است و هر دو در جهنم‌اند.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷، فصل فی ذم الکذب و حقارة الکذابین. استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هنگامی که بنده، دروغی بگوید، فرشته به خاطر بوی تعفنی که از آن دروغ بر می‌خیزد به اندازه‌ی یک میل از او دور می‌شود.

۲. امالی، شیخ صدوق، صفحه ۴۱۹، المجلس الخامس و الستون. ترجمه: دروغ گفتن صلاح نیست، نه جدی و نه شوخی ... همانا دروغ، به فجور و فجور به آتش [جهنم] هدایت می‌کند.

۳. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، صفحه ۳۵۴، باب مکارم الأخلاق و التجمل و المروعة و الحياء و البر و صلة الأرحام و غیر ذلك من الآداب. ترجمه: مردی به نزد آقای ما رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و عرض کرد: ای فرستاده‌ی خدا، اخلاقی به من بیاموز که خیر دنیا و آخرت باشد. فرمودند: دروغ مگو.

۴. من لايحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحه ۳۵۳. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) از پدران بزرگوارشان از سفارش استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امير المؤمنين

● سند ۲: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «ثَلَاثَةٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ، الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ وَ عِدَّتُكَ وَ زَوْجَتُكَ وَ الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ»^۱

تعارض رخصت مطلق (عمومی) با نهی جزئی (مقید):

اگر برخی روایات، موضوعی را به طور مطلق، جایز معرفی کرده و برخی دیگر، مصادیق یا نوع خاصی را نهی کرده بود، در منهاج فردوسیان آن کار را ترک می‌کنند. یعنی «نهی جزئی» را مقید «رخصت کلی» دانسته و آن موضوع، به طور کلی ترک می‌گردد.

✽ نمونه‌ی اول: تعارض رخصت مطلق (عمومی) در کشتن مورچه، هر چند آزار نرساند:

● سند ۱: عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا تَقُولُ فِي قَتْلِ الذَّرِّ؟ قَالَ: «اِفْتُلْهُنَّ إِنْ آذَيْنَكَ أَوْ لَمْ يُؤْذِينَكَ»^۲

● سند ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا بَأْسَ بِقَتْلِ النَّمْلِ آذَيْنَكَ أَوْ لَمْ يُؤْذِينَكَ»^۳

(علیه السلام) نقل فرمودند: ای علی، همانا خدا دوست دارد دروغ در اصلاح را و دشمن می‌دارد راست در فساد را - تا این که فرمودند - ای علی سه چیز است که دروغ در آن نیکوست، حيله در جنگ و وعده به زن و اصلاح بین مردم.

۱. خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۷. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) از پدرانشان از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) نقل فرمودند: سه چیز است که دروغ در آن نیکوست؛ حيله در جنگ و وعده به زن و اصلاح بین مردم.

۲. مستطرفات السرائر، ابن ادریس، صفحه‌ی ۳۹؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۵۳۵. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) از کشتن مورچه‌های ریز پرسیدم. فرمودند: چه تو را آزار دهند و چه آزارت ندهند، آنان را بکش.

۳. مستطرفات السرائر، ابن ادریس، صفحه‌ی ۳۹؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۵۳۵. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: کشتن مورچه - چه آزارت دهند و

با نهی (جزئی - مقید) از کشتن مورچه‌های بی‌آزار:

- سند ۱: عَلِيٌّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَتْلِ النَّمْلَةِ أَيْضَلُحُّ؟ قَالَ: «لَا تَقْتُلْهَا إِلَّا أَنْ تُؤْذِيكَ»^۱

تعارض رخصت پُر سَنَد با امر یا نهی کم‌سَنَد:

هر گاه در موضوعی، چند روایت، رخصت (اباحه) را بیان کند، ولی در یک روایت، امر یا نهی یا یکی دیگر از ارکان استجماع آمده باشد، از آن یک روایت، استجماع قانون می‌شود و به آن چند روایتی که رخصت داده، توجه نمی‌شود.

به عبارت ساده‌تر، هر گاه در چند روایت، اجازه بدهند که کاری انجام شود یا کاری ترک شود ولی در یک روایت، به انجام دادن آن کار، امر شده باشد یا از ترک آن، نهی شده باشد؛ در این صورت، آن روایتی که امر یا نهی دارد را می‌گیریم و آن چند روایتی که اجازه‌ی ترک مراعات داده را رها می‌کنیم.

✽ نمونه‌ی اول: تعارض «رخصت برای خشک کردن آب وضو با دستمال» با «تشویق بر خشک نکردن آب وضو با دستمال»:

- سند ۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ

التَّمْسُحِ بِالْمُنْدِيلِ قَبْلَ أَنْ يَجْفَ، قَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ»^۲

- سند ۲: عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا

چه آزارت ندهند - اشکال ندارد.

۱. مسائل علی بن جعفر، صفحه‌ی ۱۵۷؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۵۳۶. ترجمه: راوی می‌گوید از امام کاظم (علیه‌السلام) از کشتن مورچه پرسیدم. فرمودند: مکش، مگر این که تو را آزار دهند.

۲. وسائل الشیعه، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: از امام صادق (علیه‌السلام) از خشک کردن با دستمال قبل از خشک شدن پرسیدم، فرمودند: اشکال ندارد.

بَأْسٍ بِمَسْحِ الرَّجْلِ وَجْهَهُ بِالتَّوْبِ إِذَا تَوَضَّأَ إِذَا كَانَ التَّوْبُ نَظِيفًا»^۱
 • سند ۳: عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) تَوَضَّأَ
 لِلصَّلَاةِ ثُمَّ مَسَحَ وَجْهَهُ بِأَسْفَلِ قَمِيصِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا إِسْمَاعِيلُ أَفْعَلْ هَكَذَا فَإِنِّي
 هَكَذَا أَفْعَلُ»^۲

- سند ۴: عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ
 الرَّجْلِ يُمَسَّحُ وَجْهَهُ بِالْمُنْدِيلِ، قَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ»^۳
- سند ۵: عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ قَدْ
 تَوَضَّأَ وَ هُوَ مُحْرِمٌ ثُمَّ أَخَذَ مَنْدِيلًا فَمَسَحَ بِهِ وَجْهَهُ.^۴
- سند ۶: وَ فِي ثَوَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلَّى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 حَمْرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مِثْلَهُ.^۵
- سند ۷: وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ مِثْلَهُ.^۶

۱. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: اشکال ندارد که مرد، صورتش را - وقتی وضو می‌گیرد - با لباسش خشک کند، اگر لباسش تمیز باشد.
۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: دیدم که امام صادق (عليه السلام) برای نماز وضو گرفتند، سپس صورتشان را با پایین لباسشان خشک کردند. سپس فرمودند: ای اسماعیل، اینگونه کن که من اینگونه می‌کنم.
۳. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم از مردی که صورتش را با دستمال خشک می‌کند، فرمودند: اشکال ندارد.
۴. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: دیدم امام صادق (عليه السلام) در حال احرام، وضو گرفتند، سپس دستمالی برداشتنند و صورتشان را با آن خشک کردند.
۵. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: در ثواب الاعمال از طریق دیگری مانند همین حدیث را روایت کرده است.
۶. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: محدث کلینی نیز از

• سند ۸: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ التَّمَنُّدْلِ بَعْدَ الْوُضُوءِ، فَقَالَ: «كَانَ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) خِرْقَةٌ فِي الْمَسْجِدِ لَيْسَ إِلَّا لِلْوَجْهِ يَتَمَنَّدَلُ بِهَا»^۱

• سند ۱۰: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَتْ لِعَلِيٍّ (عليه السلام) خِرْقَةٌ يَعْلُقُهَا فِي مَسْجِدِ بَيْتِهِ لِيُوجِّهَهُ إِذَا تَوَضَّأَ يَتَمَنَّدَلُ بِهَا»^۲

• سند ۱۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) خِرْقَةٌ يَمْسُحُ بِهَا وَجْهَهُ إِذَا تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ يَعْلُقُهَا عَلَى وَتِدٍ وَ لَا يَمَسُّهُ غَيْرُهُ»^۳

که تعارض دارد با این روایت:

• سند ۱: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «مَنْ تَوَضَّأَ وَ تَمَنَّدَلَ كَتَبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ مَنْ تَوَضَّأَ وَ لَمْ يَتَمَنَّدَلْ حَتَّى يَجِفَّ وَضُوءُهُ كَتَبَتْ لَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً»^۴

فعل استاد:

سلمة بن خطاب، مانند این روایت را نقل کرده است.

۱. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: از امام صادق (علیه السلام) از دستمال بعد از وضو پرسیدم، فرمودند: برای علی (علیه السلام) پارچه‌ای در مسجد بود که جز برای صورتشان نبود و با آن [صورتشان را] خشک می‌کردند.

۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: برای علی (علیه السلام) پارچه‌ای بود که در مسجد خانه‌شان آویخته بودند که هر گاه وضو می‌گرفتند، با آن خشک می‌کردند.

۳. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: برای امیر المؤمنین (علیه السلام) پارچه‌ای بود که صورتشان را - هر گاه برای نمازشان وضو می‌گرفتند - با آن خشک می‌کردند. سپس آن را از میخی آویزان می‌کردند و هیچ کس غیر از آن حضرت به آن دست نمی‌زدند.

۴. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۱، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۶. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس وضو بگیرد و با دستمال خشکش کند، برایش یک حسنه نوشته می‌شود و هر کس وضو بگیرد و با دستمال خشک نکند تا خودش خشک شود، برایش سی حسنه نوشته می‌شود.

فعل استاد (یا به اصطلاح اصولیون، فعل معصوم) به معنی کارهایی است که استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) انجام داده‌اند و گزارش آن به ما رسیده است. همچنین علاقه‌مندی‌های آن بزرگواران را در دسته‌ی فعل استاد، مندرج می‌کنیم. روایات معتبر شیعه در گزارش فعل استاد را به چهار قسم می‌توان تقسیم نمود:

قسم اول فعل استاد:

فعل است ولی امر شده‌ایم که به آن به دیده‌ی دستور نگاه کنیم و از آن، احکام مربوطه برداشت کنیم. مثل نمازی که امام صادق (علیه‌السلام) خواندند و خواستند راوی از فعل ایشان، آداب و احکام نماز را برداشت نماید. در این قسم، به راحتی و به اجماع علما، می‌توان از آن استجماع قاعده‌ی تکمیلی و قانون عملی نمود و چنین استجماعی در منهج فردوسیان، انجام گرفته است و بحث آن در موارد ۲۵ و ۲۶ از ارکان استجماع، گذشت.

قسم دوم فعل استاد:

فعلی که واضح است برای آموزش امت و الگوبرداری نیست و قابل پیروی نمی‌باشد؛ مثل روایتی که امام (علیه‌السلام) در حال طواف در مسجد الحرام، آب دهان انداختند و آن را پنهان نکردند. اجماع علما بر این است که نمی‌توان این کار را دال بر استحباب دانست، به این صورت که شیعیان در حال طواف، به قصد کسب ثواب، در مسجد الحرام آب دهان بیاندازند. پس چون این قسم به اجماع علما، قابلیت استجماع قاعده‌ی تکمیلی یا قانون عملی ندارد، در منهج فردوسیان بدان اعتنا نشده است.

قسم سوم فعل استاد:

فعلی که مشکوک است یعنی معلوم نیست برای آموزش و الگوبرداری است

یا اختصاصی استاد می‌باشد ولی جهت این که آموزشی باشد، قوی‌تر است. این قسم، مشکل‌ترین قسم از اقسام چهارگانه‌ی فعل استاد است که بسیاری را به تردید انداخته و به اتخاذ مواضع متفاوت و حتی متضاد واداشته است. چنین فعلی به دلیل مشکوک بودن، در قواعد یا قوانین منهج فردوسیان لحاظ نشده است. مشکوک بودن یا واضح نبودن مراد، قوی‌ترین دلیل برای خارج شدن اینگونه آیات و روایات از فرایند استجماع «منهج فردوسیان» است؛ زیرا «منهج فردوسیان» بر واضحات و مسلمات بنا نهاده شده است نه مشکوکات و امور غیر واضح.

البته لازم به ذکر است که از این افعال، هرگز به صرف «فعل استاد بودن» نهی نشده است و حتی انجام دادنش به قصد رجاء و مطلق مطلوبیت، خالی از وجه نیست.

قسم چهارم فعل استاد:

فعلی که مشکوک است، یعنی معلوم نیست برای آموزش و الگوبرداری است یا اختصاصی استاد می‌باشد، ولی جهت این که اختصاصی معصوم باشد، قوی‌تر است. مثل این که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خیار را با نمک و هندوانه را با خرما می‌خوردند.

این قسم نیز به راحتی کنار گذاشته می‌شود و قاعده یا قانونی از آن استجماع نمی‌گردد.

اینک به ارائه‌ی چند نمونه از فعل استاد می‌پردازیم.

❦ نمونه‌ی اول: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَأْكُلُ الْقِثَاءَ بِالْمِلْحِ»^۱

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۷۳. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند:

❖ نمونه‌ی دوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَأْكُلُ الْبِطِّيخَ بِالْتَّمْرِ»^۱

❖ نمونه‌ی سوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْخِرْزِي»^۲

❖ نمونه‌ی چهارم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) يُعْجِبُهُ الرُّطَبُ بِالْخِرْزِي»^۳

❖ نمونه‌ی پنجم: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذَا وَدَّعَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: زَوَّدَكُمْ اللَّهُ التَّقْوَى وَ وَجَّهَكُمْ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ قَضَى لَكُمْ كُلَّ حَاجَةٍ وَ سَلَّمَ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ دُنْيَاكُمْ وَ رَدَّكُمْ سَالِمِينَ إِلَى سَالِمِينَ»^۴

❖ نمونه‌ی ششم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذَا وَدَّعَ مُسَافِرًا أَخَذَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الصَّحَابَةَ وَ...»^۵

- استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) خيار را با نمک می‌خوردند.
۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۶۱. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) هندوانه را با خرما می‌خوردند.
 ۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۶۱. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) خربزه را با رطب می‌خوردند.
 ۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۶۱. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) از خوردن رطب با خربزه خوششان می‌آمد.
 ۴. من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۶. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم هر گاه با مؤمنین وداع (خدا حافظی) می‌کردند، می‌فرمودند: پرهیز را توشه‌ی شما می‌کنم و به سوی خیر، متوجهتان می‌سازم و برآمدن هر حاجتی را برای شما خواستارم و دین و دنیای سالم را برایتان می‌خواهم و برگشتی با سلامتی به سوی بازماندگانی در سلامت را خواهانم.
 ۵. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۴؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۱،

❖ نمونه‌ی هفتم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَرَّ مُوسَى النَّبِيُّ (عليه السلام) بِصَفَاحِ الرَّوْحَاءِ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ خِطَامُهُ مِنْ لَيْفٍ عَلَيْهِ عَبَاءَتَانِ قَطَوَانِيَتَانِ وَ هُوَ يَقُولُ «لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ» وَ مَرَّ يُونُسُ بْنُ مَتَّى بِصَفَاحِ الرَّوْحَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ «لَبَّيْكَ كَشَافِ الْكُرْبِ الْعِظَامِ لَبَّيْكَ» وَ مَرَّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ بِصَفَاحِ الرَّوْحَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ «لَبَّيْكَ عَبْدُكَ ابْنُ أُمَّتِكَ» وَ مَرَّ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِصَفَاحِ الرَّوْحَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ»^۱

❖ نمونه‌ی هشتم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) عِنْدَكُمْ بِالْكَوْفَةِ يَعْتَدِي كُلَّ يَوْمٍ بُكْرَةً مِنَ الْقَصْرِ فَيَطُوفُ فِي أَسْوَاقِ الْكَوْفَةِ سُوقًا سُوقًا وَ مَعَهُ الدَّرَّةُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ كَانَ لَهَا طَرَفَانِ وَ كَانَتْ تُسَمَّى السَّبِيئَةَ فَيَقِفُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ سُوقٍ فَيُنَادِي يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ انْتَقُوا اللَّهَ فَإِذَا سَمِعُوا صَوْتَهُ الْقَوَا مَا بِأَيْدِيهِمْ وَ أَرْعَاؤِ إِلَيْهِ يَقْلُوبِهِمْ وَ سَمِعُوا بِأَذَانِهِمْ فَيَقُولُ قَدِّمُوا لِالِاسْتِخَارَةِ وَ تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ وَ ... فَيَطُوفُ فِي جَمِيعِ أَسْوَاقِ الْكَوْفَةِ ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَقْعُدُ لِلنَّاسِ»^۲

صفحه‌ی ۴۰۷. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) چون می‌خواستند با مسافری وداع کنند، دستش را می‌گرفتند و می‌فرمودند: خدای تعالی نیکو همراهی‌ات کند و...

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۱۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: موسای پیامبر بر پهنه‌ی [قریه‌ی] روعاء گذشت و در حالی که بر شتر سرخی که مهار آن از لیف بود و دو عبای قطوانی پوشیده بود، می‌گفت: «لبیک، ای کریم لبیک». و یونس پسر متا بر پهن‌دشت روعاء گذشت و می‌گفت: «لبیک، ای برطرف‌کننده‌ی غم‌های بزرگ، لبیک». و عیسی پسر مریم بر پهنه‌ی روعاء گذشت و می‌گفت: «لبیک، برده‌ات، پسر کنیزت [هستم]» و محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بر پهنه‌ی روعاء گذشت و می‌گفت: «لبیک صاحب راه‌ها، لبیک».

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۵۱. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: امیر المؤمنین (عليه السلام) هر روز صبح در کوفه، از قصر [مرکز خلافت] خارج می‌شدند و بازار به

تبصره:

تمام موارد فوق، در صورتی است که فعل استاد، از سوی استاد بعدی، گزارش شده باشد. مانند موارد زیر:

❁ نمونه‌ی ۱: گزارش استاد از نقش نگین استاد:

● سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) اللَّهُ الْمَلِكُ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَبِي (عليه السلام) الْعِزَّةُ لِلَّهِ»^۱

❁ نمونه‌ی ۲: گزارش استاد از ماده‌ی انقیه‌ی استاد:

● سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَانَ إِذَا اشْتَكَى رَأْسَهُ اسْتَعَطَّ بِذُهْنِ الْجُلْجُلَانِ وَ هُوَ السَّمْسِمُ»^۲

ولی در مواردی که فعل استاد، توسط غیر استاد گزارش شده است، نوبت به تقسیم‌بندی بالا نمی‌رسد. دلیل نپذیرفتن این نوع از گزارش فعل استاد، این است که معلوم ما نیست که آیا راوی، حقیقت فعل استاد را فهمیده و گزارش کرده یا چیزی به خیالش رسیده و حقیقت مطلب، چنان نبوده که او

بازار کوفه را می‌گشتند در حالی که تازیانه‌شان که دو طرف داشت و نامش «سینه» بود را بر شانه داشتند. پس بر اهل بازار می‌ایستادند و ندا می‌دادند: ای تاجران، از خدا بپرهیزید. [اهل بازار] چون صدای حضرت را می‌شنیدند، آنچه در دست داشتند می‌انداختند و گوش می‌دادند و دل می‌سپردند. پس حضرت می‌فرمودند: طلب خیر را پیش اندازید و با آسان‌گیری برکت بجویید... پس در تمام بازار می‌گشتند و سپس [به مرکز خلافت] برگشته و برای [حل و فصل کار] مردم می‌نشستند.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۷۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: نقش نگین پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) «محمد پیامبر خدا» و نقش نگین امیر المؤمنین (عليه السلام) «خدا پادشاه است» و نقش نگین پدرم «عزت برای خداست» بود.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۲۴. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) هر گاه سردرد می‌شدند با روغن کنجد، انقیه می‌کردند.

فهمیده است.

✽ نمونه‌ی ۱: گزارش غیر استاد از نقش نگین استاد:

• سند ۱: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: مَرَّ بِي مُعْتَبٌ وَ مَعَهُ خَاتَمٌ فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّ شَيْءٍ هَذَا؟ فَقَالَ: خَاتَمُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَأَخَذْتُ لِأَقْرَأَ مَا فِيهِ فَإِذَا فِيهِ «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فَقِنِي شَرَّ خَلْقِكَ»^۱

✽ نمونه‌ی ۲: گزارش غیر استاد از ماده‌ی انفیه‌ی استاد:

• سند ۱: عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) يَسْتَعِطُ بِالشَّلِيثَا وَ بِالزَّنْبِقِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ خَسْفِيهِ»^۲

نتیجه‌گیری:

در مورد جایگاه فعل معصوم، بحث‌های زیادی در علم اصول شده ولی مختار ما (به پیروی از بزرگان فقه و حدیث) این است که فعل استاد - جز قسم اولی که گفتیم - نمی‌تواند منجر به استجماع تأسیسی شود ولی برای استجماع تسدید (در حد روایات شاهد و تابع) مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ زیرا؛

الف) نمی‌دانیم که آیا این فعل، مشترک بین استاد و غیر استاد است یا فقط اختصاص به استاد دارد؛ چون به تصریح بعضی روایات، بین آنچه استادان منهای فردوسیان (علیهم السلام) بدان مأمور بوده‌اند با آنچه اصحاب منهای

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۷۳. ترجمه: ابراهیم بن عبدالحمید گوید: معتب بر من گذشت و انگشتری با او بود. گفتم: این چیست؟ گفت: انگشتر امام صادق (عليه السلام) است. از او گرفتم برای این که نقشش را بخوانم. پس چنین بود «خدایا تو مورد اعتماد من هستی، مرا از شر آفریدگانت نگاهدار».

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۲۴. ترجمه: راوی می‌گوید: امام کاظم (عليه السلام) با شلیثا و زنبق بسیار گرم خسفی انفیه می‌کردند.

فردوسیان بدان مأمورند، تفاوت است. این نکته در برخی روایات، تصریح شده است؛

• سند ۱: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) «مَنْ قَالَ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ مِنَ الصَّلَاةِ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ رُكْبَتِيهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ... عَشْرَ مَرَّاتٍ مَحَا اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ... ثُمَّ التَّفَتَّ إِلَيَّ فَقَالَ: «أَمَّا أَنَا فَلَا أَزُولُ رُكْبَتِي حَتَّى أَقُولَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ وَ أَمَّا أَنْتُمْ فَقُولُوهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ»^۱

• سند ۲: عَنْ رَجِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) أَرَأَاكَ إِذَا صَلَّيْتَ فَرَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ السُّجُودِ فِي الرُّكْعَةِ الْأُولَى وَ الثَّالِثَةِ فَتَسْتَوِي جَالِسًا ثُمَّ تَقُومُ فَتَصْنَعُ كَمَا تَصْنَعُ؟ فَقَالَ: «لَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ مَا أَصْنَعُ، اصْنَعُوا مَا تُؤْمَرُونَ»^۲

از برخی دیگر از روایات که بین «فعل استاد» و «امر استاد» تقابل وجود دارد، می‌توان فهمید که همیشه و همه جا، استادان منهای فردوسیان (علیهم‌السلام) وظیفه و مأموریت‌شان، همانی نیست که برای امت معین کرده‌اند. پس نمی‌توان به راحتی از «فعل استاد» برداشت استحباب نمود.

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۱. ترجمه: راوی می‌گوید: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: هر کس بعد از نماز واجب و قبل از این که زانوهایش را جابجا کند، ده مرتبه بگوید: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست... خدای تعالی چهار هزار هزار گناهش را محو می‌کند... سپس رو به من کردند و فرمودند: اما من زانوهایم را جابجا نمی‌کنم تا این که صد بار این [ذکر] را بگویم ولی شما، ده مرتبه بگویید.

۲. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۲، باب کیفیت الصلاة و صفتها. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام رضا (علیه‌السلام) گفتم: می‌بینم که شما هر گاه نماز می‌خوانید و سر از سجده‌ی رکعت اول و سوم بر می‌دارید، می‌نشینید، سپس بر می‌خیزید، آیا چنان کنیم که شما می‌کنید؟ فرمودند: نگاه نکنید به آنچه انجام می‌دهم، انجام بدهید آنچه بدان امر شده‌اید. [جالب توجه است که در حالی از نگاه کردن به فعل ایشان نهی می‌کنند که امر شده‌ایم مثل فعل ایشان انجام دهیم یعنی بعد از سجده‌ی دوم، بنشینیم و سپس بایستیم]

❁ نمونه‌ی اول: خواندن نماز شب در اول شب:

● سند ۱: عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ حَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَكَانَ يَقُولُ: «أَمَا أَنْتُمْ فَسَبَابُ تَوْخُرُونَ وَ أَمَا أَنَا فَشَيْخٌ أَعْجَلٌ» فَكَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ أَوَّلَ اللَّيْلِ.^۱

● سند ۲: قَالَ سَالَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ الْوَتْرِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فِي السَّفَرِ إِذَا تَخَوَّفْتَ الْبَرْدَ وَ كَانَتْ عَلَّةً فَقَالَ: «لَا بَأْسَ أَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ»^۲
که تقابل دارد با:

● سند ۱: عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ مِنْ صَلْحَائِهِمْ شَكَاَ إِلَيَّ مَا يَلْقَى مِنَ النَّوْمِ وَ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْقِيَامَ إِلَى الصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ فَيُعَلِّبُنِي النَّوْمَ حَتَّى أَضِيحَ وَ رَبَّمَا قَصَيْتُ صَلَاتِي الشَّهْرَ مُتَتَابِعًا وَ الشَّهْرَيْنِ أَضْبِرُ عَلَى ثِقَلِهِ. فَقَالَ: «قُرَّةُ عَيْنٍ لَهُ وَ اللَّهُ» قَالَ: وَ لَمْ يُرْحَضْ لَهُ فِي الصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَ قَالَ: «الْقَضَاءُ بِالنَّهَارِ أَفْضَلُ»^۳

❁ نمونه‌ی دوم: انداختن آب دهان در مسجد:

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۴۰. ترجمه: راوی می‌گوید: در سفری بین مکه و مدینه با امام صادق (عليه السلام) بودم. حضرت می‌فرمودند: شما جوان هستيد، [خواندن نماز شب را از اول شب] به تأخیر اندازيد ولی من پيرمردم، زودتر می‌خوانم. و نماز شبشان را اول شب می‌خواندند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۴۱. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از خواندن نماز شب و نماز وتر در اول شب پرسيدم، اگر مريض باشم و از سرما بترسم، فرمودند: اشکال ندارد، من همین کار را می‌کنم.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۴۷. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: یکی از شیعیان شما از نیکانشان، به من شکایت کرد از خواب و این که می‌خواهد نماز شب بخواند ولی خواب تا صبح بر او غلبه می‌کند و گاهی نماز شب یک ماه یا دو ماه را پشت سر هم قضا می‌کند و بر سختی‌اش صبر می‌نماید. حضرت فرمودند: «نورچشمی برای اوست به خدا». ولی اجازه ندادند نماز شبش را اول شب بخواند و فرمودند: «قضا کردن در روز، برتر است».

- سند ۱: عَنْ عَلِي بْنِ مَهْرَبَارٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام) يَثْقُلُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فِيمَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ وَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ لَمْ يُدْفِنهُ.^۱
- سند ۲: عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَيَبْصُقُ أَمَامَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ خَلْفَهُ عَلَى الْحَصَى وَ لَا يُعْطِيهِ»^۲

که تقابل دارد با:

- سند ۱: جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) قَالَ: «الْبُرَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ وَ كَفَّارَتُهُ دَفْنُهُ»^۳
- سند ۲: عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) قَالَ: «مَنْ وَقَّرَ بِنُخَامَتِهِ الْمَسْجِدَ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبًا قَدْ أُعْطِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»^۴
- سند ۳: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «مَنْ تَخَّعَ فِي الْمَسْجِدِ ثُمَّ رَدَّهَا فِي جُوفِهِ لَمْ تَمُرَّ بِدَاءٍ فِي جُوفِهِ إِلَّا أْبْرَأْتُهُ»^۵

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۳۷۰. ترجمه: راوی می‌گوید: امام جواد (عليه السلام) را دیدم که در مسجد الحرام، بین رکن یمانی و رکن حجر الاسود، آب دهان انداختند و دفنش هم نکردند.

۲. استبصار، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۴۴۲. ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: امام باقر در مسجد، نماز می‌خواندند و از جلو و راست و چپ و پشت سر بر سنگریزه‌ها آب دهان می‌انداختند و آن را نمی‌پوشاندند.

۳. استبصار، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۴۴۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) از پدرشان از امیر المؤمنین (عليه السلام) نقل فرمودند: [انداختن] آب دهان در مسجد، گناهی است که کفاره‌اش، دفن کردنش است.

۴. استبصار، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۴۴۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) از پدرانشان نقل فرمودند: هر کس احترام مسجد را نگه دارد و در آن اخلاط [سر و سینه‌اش] را نیاندازد، خدای تعالی را روز قیامت، خندان [و راضی] ملاقات خواهد کرد و کتابش به دست راستش داده خواهد شد.

۵. استبصار، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۴۴۲. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: کسی که اخلاط [سر و سینه] در مسجد برایش پیش

❁ نمونه‌ی سوم: جلسه‌ی استراحت:

● سند ۱: عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليهما السلام) إِذَا رَفَعَا رُءُوسَهُمَا مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ نَهَضَا وَ لَمْ يَجْلِسَا.^۱

که تقابل دارد با:

● سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «لَا تُفْعَلُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ إِفْعَاءٌ»^۲

● سند ۲: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: «لَا تُفْعَلُ عَلَيَّ قَدَمَيْكَ»^۳

● سند ۳: عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ قَعَدَ حَتَّى يَطْمَئِنَّ ثُمَّ يَقُومُ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ مِنْ قَبْلِكَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِذَا رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ عَنِ السُّجُودِ نَهَضُوا عَلَى صُدُورِ أَقْدَامِهِمْ كَمَا تَنْهَضُ الْإِبِلُ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ أَهْلُ الْجَفَاءِ مِنَ النَّاسِ إِنَّ هَذَا مِنْ تَوْقِيرِ الصَّلَاةِ»^۴

آید و [به احترام مسجد، آن را بیرون نیاندازد، بلکه] آن را فرو ببرد، [آن خلط] به هیچ دردی گذر نمی‌کند مگر این که آن را خوب می‌نماید.

۱. استبصار، شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۲۹. ترجمه: راوی می‌گوید: دیدم امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) هر گاه سر از سجده‌ی دوم بر می‌داشتند، بر می‌خواستند و [برای جلسه‌ی استراحت] نمی‌نشستند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۳۶، باب القیام و القعود فی الصلاة. ترجمه: بین دو سجده، اقعاء مکن. (اقعاء: نشستن بر سینه‌ی پا)

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۹۹، باب الخشوع فی الصلاة و کراهیه العبت. ترجمه: بر قدم‌های اقعاء مکن.

۴. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱۴، باب کیفیه الصلاة و صفتها و المفروض من ذلك و المسنون. ترجمه: راوی می‌گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) چون سر از سجده بر می‌داشتند، می‌نشستند تا آرام بگیرند، سپس می‌ایستادند. گفته شد ای امیر المؤمنین، قبل از تو ابوبکر و عمر، چون سر از سجده بر می‌داشتند، بر سینه‌ی پاهایشان بلند می‌شدند همچنان که شتر بلند می‌شود. پس امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: همانا این کار را اهل جفا از مردم انجام می‌دهند. همانا این کار، از احترام گذاشتن به نماز است.

❁ نمونه‌ی چهارم: همنشینی با جذامی:

• سند ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَرَّ عَلَيَّ بُنُّ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - عَلَى الْمُجَدِّمِينَ وَ هُوَ رَاكِبٌ جِمَارَهُ وَ هُمْ يَتَعَدَّوْنَ ، فَدَعَاؤُهُ إِلَيَّ الْغَدَاءِ ، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَوْ لَا أَنِّي صَائِمٌ لَفَعَلْتُ، فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَمَرَ بِطَعَامٍ، فَصَنَعَ ، وَ أَمَرَ أَنْ يَتَنَوَّقُوا فِيهِ، ثُمَّ دَعَاهُمْ فَتَعَدَّوْا عِنْدَهُ، وَ تَعَدَّى مَعَهُمْ»^۲
 که تقابل دارد با:

• سند ۱: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «خَمْسَةٌ يُجْتَنَّبُونَ عَلَى كُلِّ حَالٍ الْمَجْدُومُ وَ الْأَبْرَصُ وَ الْمَجْنُونُ وَ وَلَدُ الزَّانَا وَ الْأَعْرَابِيُّ»^۳
 • سند ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «وَ كَرِهَ أَنْ يُكَلِّمَ الرَّجُلَ مُجْدُومًا

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۳، باب التواضع. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: امام سجاد (عليه السلام) در حالی که سوار خر بودند، بر جذامی‌ها گذشتند و آنان صبحانه می‌خوردند. پس دعوتشان کردند به صبحانه، فرمودند: اگر روزه‌دار نبودم، این کار را انجام می‌دادم. پس چون به خانه رسیدند، امر کردند که غذایی آماده شود و امر کردند که خوب باشد، سپس آنان را به نزد خود دعوت کردند. آنان نیز آمدند و در محضر آن حضرت، صبحانه خوردند و آن حضرت هم با آنان صبحانه خوردند.

۲. مرحوم مجلسی در توجیه این روایت می‌نویسد: «هذا ليس بصريح في الأكل معهم في إناء واحد، فلا ينافي الأمر بالفرار من المجذوم؛ مع أنه يمكن أن يكونوا مستثنين من هذا الحكم لقوة توكلهم و عدم تأثر نفوسهم بأمثال ذلك، أو لعلمهم بأن الله لا يبتليهم بأمثال البلايا التي توجب نفرة الخلق». ترجمه: این روایت صریح در این نیست که با ایشان در یک ظرف غذا خوردند و منافاتی با امر به فرار از جذامی ندارد، با این که ممکن است آن بزرگواران، استثنا از این حکم باشند برای قوت توکل‌شان و عدم تأثیرپذیری آنان از مانند این چیزها یا برای این است که می‌دانند خداوند، آنان را به امثال این بلاها که موجب فرار مردم می‌شود، گرفتار نمی‌نماید. (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه مجلسی، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۵۱، حدیث ۸).

۳. خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸۷. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: پنج نفر هستند که در هر حال باید از آنان دوری گزید، جذامی، پیس، دیوانه، زنازاده و مردمان بیابان‌گرد وحشی.

إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَدْرُ ذِرَاعٍ»^۱

• سند ۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «فَرٌّ مِنَ الْمَجْدُومِ فِرَارٌ كَمِنْ الْأَسَدِ»^۲

ب) اگر نقشی در کمال و سعادت منہاجیون و منہاجیات می‌داشت، باید امر یا تشویقی برای انجام آن صادر می‌گردید مانند قسم اول از فعل معصوم.

اشکال و جواب:

اگر اشکال شود که در روایت شریف آمده است که باید در انجام کارها به استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نگاه کنیم^۳. و به این استدلال، فعل استاد، حجت است و دلالت بر استحباب دارد؛
جواب می‌دهیم: این دستور، مخصوص حج است که فرمودند: «خُذُوا عَنِّي

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه ۵۵۷، باب النوادر. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: مکروه است که انسان با جذامی سخن بگوید، مگر این که بینشان به اندازه‌ی یک ذراع [حدود نیم متر] فاصله باشد.

۲. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه ۵۵۷، باب النوادر. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: از جذامی فرار کند، فرارکردنی از شیر.

۳. عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَيْفَ صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحَجَرَ وَ الرُّكْنَ الْبَيْمَانِي وَ لَا يَسْتَلِمُونَ الرُّكْنَيْنِ الْآخَرَيْنِ؟! فَقَالَ: «قَدْ سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ عَبَادُ بْنُ صُهَيْبٍ الْبَصْرِيُّ. فَقُلْتُ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اسْتَلَمَ هَذَيْنِ وَ لَمْ يَسْتَلِمْ هَذَيْنِ فَأَيُّمَا عَلَى النَّاسِ أَنْ يَفْعَلُوا مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)».

ترجمه: راوی می‌گوید: به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: چگونه است که مردم، حجر و رکن یمانی را دست می‌کشند ولی دو رکن دیگر را دست نمی‌کشند. حضرت فرمودند: عباد بن صهیب هم همین را از من پرسید، پس گفتم: همانا پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن دو را دست کشیدند و به دو رکن دیگر دست نکشیدند و بر مردم است که آن کنند که پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌کرد. (علل الشرائع، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۴۲۸)

مَنَابِسِكُمْ»^۱

تنبیه در اخلاق انبیاء و سنن مرسلین:

شمرده شدن کاری از «اخلاق انبیا» یا «سنن مرسلین»، دلالت بر استحباب ندارد و در زمره‌ی فعل استاد است و برای استجماع قانون، استفاده نمی‌شود؛ هر چند برای استجماع قاعده‌ی تجملی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

❖ نمونه‌ی اول: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ»^۲

❖ نمونه‌ی دوم: عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا (عليه السلام) يَقُولُ: «ثَلَاثٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَ أَخْذُ الشَّعْرِ وَ كَثْرَةُ الطَّرِوقَةِ»^۳

❖ نمونه‌ی سوم: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «أَرْبَعٌ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّطْيِبُ وَ التَّنْظِيفُ بِالمُوسَى وَ حَلْقُ الجَسَدِ بِالثُّورَةِ وَ كَثْرَةُ الطَّرِوقَةِ»^۴

۱. نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، الفصل الخامس فی الحج، صفحہ ۴۶۷؛ عوالی اللثالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ابن ابی جمہور احسانی، جلد ۴، صفحہ ۵. ترجمہ: بہ من نگاہ کنید کہ چه می‌کنم.

۲. وسائل الشیعہ، شیخ حر عاملی، جلد ۲۰، صفحہ ۲۲. ترجمہ: امام صادق (علیہ السلام) فرمودند: از اخلاق پیامبران، دوست داشتن زنان [خودشان] است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحہ ۳۲۰؛ وسائل الشیعہ، شیخ حر عاملی، جلد ۲، صفحہ ۱۰۴ و جلد ۲، صفحہ ۱۴۱ و جلد ۲۰، صفحہ ۱۵. ترجمہ: راوی می‌گوید: از امام رضا (علیہ السلام) شنیدم کہ می‌فرمودند: سه چیز از سنت‌های پیامبران است؛ عطر زدن و کوتاه کردن مو[ی سر] و زیاد نزدیکی کردن.

۴. من لایحضره الفقیہ، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحہ ۱۳۱؛ وسائل الشیعہ، شیخ حر عاملی، جلد ۲، صفحہ ۱۰۷؛ بحار الأنوار، جلد ۷۳، صفحہ ۸۳؛ مکارم الأخلاق، صفحہ ۶۳. ترجمہ: امام صادق (علیہ السلام) فرمودند: چهار چیز از اخلاق پیامبران است؛ عطر زدن و تمیز

به دلیل این دو روایت که گویا موارد مذکور در روایات قبل را مختص پیامبران می‌داند:

❁ نمونه‌ی اول: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «ثَلَاثَةٌ مِنَ النَّبُوَّةِ طَمَّ الشَّعْرُ وَ طِيبَ الرِّيحُ وَ كَثُرَتْ الطَّرُوقَةُ»^۱

❁ نمونه‌ی دوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «ثَلَاثٌ أُعْطِيَهُنَّ الْأَنْبِيَاءُ الْعِطْرُ وَ الْأَزْوَاجُ وَ السَّوَاكُ»^۲

تنبیه: در اوامر و نواهی مولوی و ارشادی:

یکی دیگر از موانع موجود در مراجعه به کتاب و سنت برای استجماع قانون، تقسیم شدن اوامر و نواهی آن در نزد متأخرین از فقها به مولوی و ارشادی است. جدا از بحث‌های بسیار و تخصصی در این حوزه، نتیجه چنین است که از اوامر و نواهی ارشادی، نیز مانند اوامر و نواهی مولوی، قانون، استجماع می‌شود.

تنبیه: در روایاتی که دیدگاه نظری یا حکم عملی مشخصی ارائه نمی‌کند:

آنچه تا کنون بر شمردیم، روایاتی بود که از سایر روایات برای استجماع قاعده یا قانون، تخصیص می‌خورد و به یکی از دلایلی که گذشت، نمی‌توانست پایه‌ای برای استجماع باشد، اما در بین روایات معتبر، روایاتی

کردن [موی سر] با تیغ و از بین بردن موهای بدن با نوره و زیاد نزدیکی کردن.
۱. مکارم الأخلاق، صفحه‌ی ۴۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: سه چیز از پیامبری است، پر مویی و خوش‌بویی و زیاد نزدیکی کردن.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۱۱؛ وسائل الشیعة، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۳. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: سه چیز به پیامبران داده شده است؛ عطر و همسران و مسواک.

داریم که دیدگاه نظری یا حکم عملی مشخصی ارائه نمی‌دهد. لذا این دسته از روایات، دارای مانعی برای استجماع قاعده یا قانون از آن‌ها نیست بلکه چون دارای دیدگاه خاص یا حکم عملی خاصی نیست، تخصصاً خارج می‌شود.

❁ نمونه‌ی ۱: عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَ قَدْ وَّلَّاهَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ مِنْ قَبْلِ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ وَ كَانَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ أَمَرَ مُنَادِيَهُ أَنْ يُنَادِيَ بِالنَّاسِ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْبَقِيعِ لِصَلَاةِ الْعِيدِ فَعَدَوْتُ مِنْ مَنْزِلِي أُرِيدُ إِلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) غَلَسًا فَمَا مَرَرْتُ بِسَكَّةٍ مِنْ سَكَبِ الْمَدِينَةِ إِلَّا لَقَيْتُ [رَأَيْتُ] أَهْلَهَا خَارِجِينَ إِلَى الْبَقِيعِ فَيَقُولُونَ أَيْنَ تُرِيدُ يَا جَابِرُ؟ فَأَقُولُ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) حَتَّى أَتِيَتْ الْمَسْجِدَ فَدَخَلْتُهُ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِ إِلَّا سَيِّدِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَائِمٌ يُصَلِّيُ صَلَاةَ الْفَجْرِ وَحَدَّهُ فَوْقَهُتْ وَ صَلَّيْتُ بِصَلَاتِهِ فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّكْرِ ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ يَدْعُو وَ جَعَلَتْ أَوْمَنْ عَلَى دُعَائِهِ فَمَا أَتَى إِلَّا إِلَى آخِرِ دُعَائِهِ حَتَّى بَرَعَتِ الشَّمْسُ»^۱

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۹۰. ترجمه: راوی می‌گوید: در مدینه بودم و والی‌اش مروان بن حکم قبل از یزید بن معاویه بود. شب آخر ماه رمضان، جارچی‌هایش را امر کرد که مردم را خبر بدهند که برای نماز عید، به بقیع بیایند. صبح زود و در تاریکی آخر شب از منزل خارج شدم به قصد منزل آقایم علی بن الحسین (علیهما السلام). پس به هیچ کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه گذر نکردم جز این که دیدم اهلیش به سوی بقیع، خارج می‌شوند. پس می‌پرسیدند: کجا می‌روی ای جابر؟ می‌گفتم: به مسجد پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم). تا این که به مسجد رسیدم. پس داخل شدم و جز آقایم علی بن الحسین (عليه السلام) را در آن ندیدم که به تنهایی به نماز صبح ایستاده بود. پس ایستادم و به ایشان اقتدا کردم. چون از نماز فارغ شدند، سجده‌ی شکر کردند. سپس نشستند و دعا می‌کردند و من آمین می‌گفتم. تا این که خورشید طلوع کرد.

فصل هفتم، در بیان مستندات سבעه‌ی قواعد و قوانین:

هر قاعده‌ی نظری و قانون عملی، حداکثر از هفت مستند برخوردار است. این مستندات عبارتند از:

۱. محکم:

در لغت به معنی استوار و دارای استقامت و در اصطلاح منهج فردوسیان به استوارترین دلایل برای هر قاعده یا قانون، اطلاق می‌شود. منبع استجماع محکومات، فقط قرآن کریم است.

۲. سند:

در لغت به معنی معتمد است و در اصطلاح منهج فردوسیان به روایات قابل اعتماد برای استجماع قاعده‌های نظری یا قانون‌های عملی، سند می‌گویند. اسناد، فقط، روایات امامیه از استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) است.

۳. شاهد:

در لغت به معنی گواه و در اصطلاح منهج فردوسیان به روایاتی گفته می‌شود که اعتبارشان به قدری نیست که بتوان از آن‌ها به صورت استقلالی قانون یا

قاعده‌ای استجماع کرد، ولی می‌شود جهت قوام بیشتر قواعد و قوانینی که از محکمت و اسناد استجماع شده، از آن‌ها یاری طلبید. شواهد از دو نوع منبع استجماع می‌گردد:

۱. منابع کم اعتبار شیعی: این کتاب‌ها بنا به دلیل یا دلایلی از درجه‌ی اعتباری که بتوان قاعده یا قانونی را از آن استجماع و تأسیس کرد، ساقطند. علت این سقوط، در پایان معرفی هر یک، بیان شده است. نام و مشخصات کامل این منابع در کتاب «منابع منهای فردوسیان» آمده است.

۲. منابع معتبر عامه: یکی دیگر از منابع شواهد، کتاب‌های معتبر در نزد عامه (غیر شیعه‌ی اثنی‌عشریه) است. روایات این کتاب‌ها بدو متهم است مگر این که مثل آن (چه در لفظ و چه در معنی) در محکمت و اسناد آمده و قاعده یا قانونی از آن استجماع شده باشد. در این صورت، به عنوان قوام‌دهنده، مورد استفاده قرار می‌گیرد که به آن «استجماع تسدید» می‌گوییم و تعریف آن در فصل دهم خواهد آمد.

۴. تابع:

در لغت به معنی پیرو و در اصطلاح منهای فردوسیان به سخنان صحابه‌ی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم) و اصحاب ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) گفته می‌شود که گرچه منسوب به معصوم نیست ولی راهنمای ما به فضای حاکم بر جامعه‌ی اسلامی صدر اسلام می‌باشد. این روایات نیز مانند شواهد، اعتبار تأسیس قاعده یا قانون را ندارد ولی جهت تسدید و تشدید قواعد و قوانینی که از محکمت و اسناد استجماع شده استفاده می‌شود. این روایات، هم از منابع معتبر و کم‌اعتبار شیعی و هم از منابع عامه استجماع می‌گردد.

پس در منهای فردوسیان، «تابع» به نظرات صحابه و تابعین گفته می‌شود. یعنی سخنی که در کتابهای روایی فریقین نقل شده ولی سند آن به معصوم نمی‌رسد، بلکه از انشائات و فتاوی یکی از صحابه یا تابعین است.

☞ نمونه‌ی ۱: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا وَ البَيْهَقِيُّ عَنِ نَافِعٍ، قَالَ: كُنْتُ أُسِيرُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فِي طَرِيقٍ فَسَمِعَ زَمْرَةَ رَاعٍ، فَوَضَعَ أَصْبَعِيهِ فِي أُذُنِيهِ ثُمَّ عَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ: يَا نَافِعُ أ تَسْمَعُ؟ قُلْتُ: لَا. فَأَخْرَجَ أَصْبَعِيهِ مِنْ أُذُنِيهِ وَ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) صَنَعَ.^۱

این روایت تاریخی گرچه شاید در نزد فقهای بزرگوار (جهت استنباط حکم الله) قابل اعتنا و اعتماد نباشد ولی در منهای فردوسیان می‌تواند اندکی در استجماع مذاق منهای فردوسیان، کمک کند. البته باید توجه داشت که «تابع» چنان که از اسامی پیداست همواره تابع «محکم» و «سند» و «شاهد» است و هیچگاه به صورت استقلالی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

نکته‌ی قابل تأمل در «تابع» این است که اساساً شیعه به صحابه و سخنانی که از خودشان گفته‌اند، بدون استناد به استاد اعظم یا امیرالمؤمنین (علیهما السلام)، بی‌توجه و بی‌اعتماد بوده است. این بی‌توجهی و بی‌اعتمادی به این دلیل است که جریان منحرفی در بین صحابه، غالب بوده که عملاً در مقابل استاد اعظم و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) حرکت و موضع‌گیری داشته است.

۱. دُرِّ المَنْثُورِ، سیوطی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۵۹. ترجمه: نافع می‌گوید با عبد الله بن عمر در راهی می‌رفتیم که صدای نی زدن چوپانی به گوش رسید. ابن عمر، انگشت بر گوش‌هایش نهاد و از راه خارج شد و همواره می‌گفت: ای نافع آیا صدایی می‌شنوی؟ تا این که گفتم: نه نمی‌شنوم. پس انگشت از گوش برداشت و گفت: دیدم که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چنین کرد. (این سخن با اختلاف در لفظ، در کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۲۲۷ نیز آمده است).

ولی به دو توجیه، در منهای فردوسیان از این نظرات استفاده می‌شود:

۱ - گزارش‌های این افراد به عنوان شهروندان جامعه‌ی نبوی، می‌تواند ما را در استجماع مذاق منهای فردوسیان یاری کند.

۲ - فقط در مواردی که اصل قاعده یا قانون، توسط آیات قرآن یا روایات معتبر شیعی از استادان منهای فردوسیان (علیهم‌السلام) ثابت شده باشد، از اینگونه سخنان، استفاده شده است. از این جهت جای هیچگونه نگرانی نسبت به امکان راه یافتن انحراف در قوانین و قواعد منهای فردوسیان نیست.

۵. فتوا:

در لغت به معنای بیان حکم خدا به وسیله‌ی فقیه یا مفتی است و در اصطلاح منهای فردوسیان به معنی نظرات علما و فقهای بزرگوار امامیه می‌باشد که جهت هر چه بیشتر شدن اطمینان از سلامتی و استواری قواعد نظری و قوانین عملی، به عنوان مستند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، گرچه اصل حکم از محکومات و اسناد استجماع می‌شود و از فتاوا برای تأسیس قاعده یا قانونی بهره نمی‌بریم ولی برای مزید اطمینان، سخنان علمای بزرگ و فقهای عظام نیز بیان می‌گردد تا حسن ختامی بر مستندات قاعده یا قانون باشد و نشان دهد که استجماع ما، مورد تأیید علمای شیعه در هزار سال اخیر است.

۶. عهد:

در لغت به معنی پیمان است ولی در اصطلاح به کتاب‌های آسمانی قبل از قرآن کریم (و به طور مشخص به تورات و انجیل) گفته می‌شود. منظور از

این مصطلح در منهج فردوسیان، به معنی مطالبی است که در کتاب‌های آسمانی گذشته می‌باشد که در راستای قواعد نظری یا قوانین عملی استجماع شده از «محکم» و «سند» باشد. واضح است که چون استجماع از کتاب‌های آسمانی قبل از قرآن کریم، استجماع تسدید است نه تأسیسی، تحریف بخش‌هایی از آن کتاب‌ها، ضرری به مطلوب نمی‌زند و صحت و سلامت قواعد و قوانین از این ناحیه، تهدید نمی‌شود.

۷. کشف:

در لغت به معنی آشکارا کردن و برداشتن پوشش از چیزی است ولی در اصطلاح اهل معنا، به آشکار شدن مجهولاتی از طریق ارتباط با عوالم ملکوت، بر قلب جوینده‌ی تکامل است. منظور از این مصطلح در منهج فردوسیان، اولاً: مکاشفات رحمانی اصحاب منهج فردوسیان است. ملاک در رحمانی بودن مکاشفات، همسو بودن آن با «محکم» و «سند» است.

❁ نمونه‌ی ۱ (کشف): «عَنْ سَلْمَانَ - رَجَمَهُ اللَّهُ - أَنَّهُ مَرَّ عَلَى الْمَقَابِرِ فَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ الْيَوْمَ جُمُعَةٌ؟» فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ نَامَ وَ مَلَكَتْهُ عَيْنُهُ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ: «وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، تَكَلَّمْتَ فَسَمِعْنَا وَ سَلَّمْتَ فَرَدَدْنَا. فَقُلْتَ: هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الْيَوْمَ جُمُعَةٌ؟ فَقَدْ عَلِمْنَا مَا يَقُولُ الطَّيُورُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ. قَالَ وَ مَا يَقُولُ الطَّيْرِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ يَقُولُ: «فُدُّوسٌ فُدُّوسٌ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمَلِكُ، مَا يَعْرِفُ عَظَمَةَ رَبَّنَا مَنْ يَحْلِفُ بِاسْمِهِ كَاذِبًا»^۱

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۲۲۸. ترجمه: جناب سلمان (ره) بر قبرستان گذر کرد و گفت: سلام بر شما ای مؤمنین و مسلمین قبرستان، ای اهل خانه‌ها! [قبر] آیا می‌دانید که امروز، روز جمعه است؟ سپس به منزلش آمد و خوابید. در عالم رؤیا

مؤید: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ دِيكًا أبيضَ عُنُقَهُ تَحْتَ الْعَرِيزِ وَ رَجَلَاهُ فِي تَحْوِمِ السَّابِغَةِ لَهُ جَنَاحٌ بِالمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ بِالمَغْرِبِ. لَا تَصِيحُ الدِّيكَهُ حَتَّى يَصِيحُ فَإِذَا صَاحَ حَفَقَ بِجَنَاحِيهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ يُحَلْفُ بِاسْمِهِ كاذِبًا»^۱

و ثانياً: رؤیاهای صادق‌های است که اصحاب منهاج فردوسیان دیده‌اند. ملاک در صادق‌ها بودن رؤیا، همسو بودن آن با «محکم» و «سند» می‌باشد.

❁ نمونه‌ی ۱ (رؤیا): «عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ مَرِضَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَتَيْتُهُ عَائِدًا فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي إِنَّ لَكَ عِنْدِي نَصِيحَةً أَ تَقْبَلُهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقُلْتُ: قُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. فَشَهِدَ بِذَلِكَ. فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَا تَنْتَفِعُ بِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْكَ عَلَى يَقِينٍ فَذَكَرَ أَنَّهُ مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ. فَقُلْتُ: قُلْ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَشَهِدَ بِذَلِكَ. فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَا تَنْتَفِعُ بِهِ حَتَّى يَكُونَ مِنْكَ عَلَى يَقِينٍ. فَذَكَرَ أَنَّهُ مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ. فَقُلْتُ: قُلْ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَصِيَّهُ وَ هُوَ الخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ وَ الإِمَامُ المُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مِنْ بَعْدِهِ. فَشَهِدَ بِذَلِكَ. فَقُلْتُ لَهُ إِنَّكَ لَنْ تَنْتَفِعَ بِذَلِكَ حَتَّى يَكُونَ مِنْكَ عَلَى يَقِينٍ. فَذَكَرَ أَنَّهُ

کسی آمد و گفت: سلام بر تو ای بنده‌ی خدا. سخن گفتمی و شنیدیم و سلام کردی و جواب دادیم. پس پرسیدی که آیا می‌دانید امروز جمعه است؟ ما می‌دانیم که پرندگان در روز جمعه چه می‌گویند. جناب سلمان پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند: مقدس است مقدس است پروردگار ما که مهربان و پادشاه است. عظمت پروردگار ما را نمی‌شناسد کسی که به نامش قسم دروغ می‌خورد.

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۲۲۶. ترجمه: امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: خدای عز و جل [موجود با عظمتی به شکل] خروس سفیدی آفریده است که گردنش زیر عرش و پاهایش در زمین هفتم است. بالی در مشرق و بالی در مغرب دارد. خروس‌های دنیا آواز نمی‌خوانند تا زمانی که او آواز بخواند، چون بخواند، بال‌هایش را بر هم زند و بگوید: منزّه است خدا، منزّه است خدا، منزّه است خدای بزرگ که به نامش قسم دروغ نباید خورده شود.

مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ. ثُمَّ سَمَّيْتُ الْأَيْمَةَ رَجُلًا رَجُلًا فَأَقَرَّ بِذَلِكَ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَلَى يَقِينٍ. فَلَمْ يَلْبَثِ الرَّجُلُ أَنْ تُؤَفِّيَ فَجَزَعَ أَهْلُهُ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا. قَالَ: فَعَبْتُ عَنْهُمْ ثُمَّ أَتَيْتُهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَرَأَيْتُ عَرَاءَ حَسَنًا. فَقُلْتُ: كَيْفَ تَجِدُونَكُمْ كَيْفَ عَزَاؤُكَ أَيُّهَا الْمَرْأَةُ. فَقَالَتْ: وَ اللَّهُ لَقَدْ أَصْبْنَا بِمُصِيبَةٍ عَظِيمَةٍ بِوَفَاةِ فُلَانٍ رَجِمَهُ اللَّهُ وَ كَانَ مِمَّا سَخَا بِنَفْسِي لِرُؤْيَا رَأَيْتُهَا اللَّيْلَةَ. فَقُلْتُ: وَ مَا تِلْكَ الرُّؤْيَا؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ فُلَانًا تَعْنِي الْمَيِّتَ حَيًّا سَلِيمًا فَقُلْتُ: فُلَانٌ! قَالَ: نَعَمْ. فَقُلْتُ لَهُ: أَمَا كُنْتَ مَيْتًا؟! فَقَالَ: بَلَى وَ لَكِنْ نَجَوْتُ بِكَلِمَاتٍ لَقَّنِيهَا أَبُو بَكْرٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكِدْتُ أَهْلِيكَ»^۱

مؤید ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِذَا حَضَرَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَوْتُ قَالَ لَهُ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبِّ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحہ ۱۲۳. ترجمہ: ابوبکر حصرمی می‌گوید: مردی از خانواده‌ام مریض شد. پس به عیادتش رفتم و به او گفتم: ای برادر زاده، تو در نزد من خیرخواهی ای داری. آیا قبول می‌کنی؟ گفت: بله. گفتم: بگو شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست. شهادت داد. گفتم: این فایده ندارد مگر این که از روی یقین باشد. گفت: از روی یقین است. گفتم: بگو شهادت می‌دهم که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بنده و فرستاده‌ی اوست. شهادت داد. گفتم: این فایده ندارد مگر این که از روی یقین باشد. گفت: از روی یقین است. گفتم: بگو شهادت می‌دهم که علی (عليه‌السلام) وصی و جانشین بعد از او و امامی است که اطاعتش بعد از پیامبر واجب است. شهادت داد. گفتم: این فایده ندارد مگر این که از روی یقین باشد. گفت: از روی یقین است. سپس تک تک ائمه را نام بردم و از او اقرار گرفتم و او می‌گفت از روی یقین است. پس طولی نکشید که آن مرد، جان داد. پس خانواده‌اش بر او ناله و گریه‌ی شدید کردند. پس مدتی به نزدشان نرفتم و بعد که رفتم، دیدم حالشان خوب است [و اثری از غم و غصه بر آنان نیست]. گفتم: چگونه هستید؟ [به زنش گفتم: چگونه است عزاداری‌ات ای زن؟! زنش گفت: به خدا با رفتن فلانی، به مصیبت بزرگی دچار شدیم ولی آنچه جانم را بخشنده کرد [و غصه را از من برداشت]، خوابی بود که دیشب دیدم. گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: فلانی - یعنی همان مرده - را دیدم که زنده و سالم است. گفتم: فلانی! گفت: بله. گفتم: مگر تو نمرده بودی؟! گفت: بله ولی به خاطر کلماتی که ابوبکر [حصرمی] به من تلقین کرد، نجات یافتم و اگر آن نبود، نزدیک بود هلاک شوم.

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فَإِذَا قَالَهَا الْمَرِيضُ قَالَ: «أَذْهَبَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ بِأَنْسٍ»^۱

مؤید ۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ هُوَ يَقْضِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ»^۲

❁ نمونه‌ی ۲ (رویا): «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ أَخَذَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسَى فَأَمَرَ فُوجِيَّ فَمَي فَتَزَعَزَعَتْ أَسْنَانِي فَلَا أَقْدِرُ أَنْ أَمْضِعَ الطَّعَامَ. فَرَأَيْتُ أَبِي فِي الْمَنَامِ وَمَعَهُ شَيْخٌ لَا أَعْرِفُهُ، فَقَالَ أَبِي - رَجَمَهُ اللَّهُ -: سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَقُلْتُ: يَا أَبَتَهُ مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: هَذَا أَبُو شَيْبَةَ الْحُرَّاسَانِي. قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَقَالَ: مَا لِي أَرَاكَ هَكَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ إِنَّ الْفَاسِقَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُوسَى أَمَرَنِي فُوجِيَّ فَمَي

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۲۴. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: امیر المؤمنین (عليه السلام) چنین بودند که هر گاه کسی از خانواده‌شان به حال احتضار می‌افتاد، به او می‌فرمودند بگو: «خدایی جز خدای یگانه نیست. بلندمرتبه و بزرگ است. منزه است پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و آنچه بین آندو است و پروردگار عرش بزرگ و ستایش برای پروردگار جهانیان است». چون این کلمات را می‌گفت، می‌فرمودند: برو که اشکالی بر تو نیست.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۲۴. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بر مردی از بنی هاشم وارد شدند که در حال جان دادن بود. پس پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به او فرمودند: بگو «خدایی جز خدای یگانه نیست. بردبار و با کرامت است. منزه است پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و آنچه بین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ و ستایش برای پروردگار جهانیان است». پس آنها را گفت. پس پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: ستایش خدایی راست که او را از آتش نجات داد.

فَتَرَعَزَعَتْ أَسْنَانِي. فَقَالَ لِي: شُدَّهَا بِالسُّعْدِ. فَأَصْبَحْتُ فَتَمَضَّمْتُ بِالسُّعْدِ فَسَكَنْتُ أَسْنَانِي»^۱

مؤید ۱: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عليه السلام) قَالَ مَنِ اسْتَنْجَى بِالسُّعْدِ بَعْدَ الْغَائِطِ وَ غَسَلَ بِهِ فَمَهَ بَعْدَ الطَّعَامِ لَمْ تُصِبْهُ عِلَّةٌ فِي فَمِهِ وَ لَمْ يُخَفْ شَيْئاً مِنْ أَرْيَاحِ الْبَوَاسِيرِ»^۲

❁ نمونه‌ی ۳ (مکاشفه): عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَنَا أُرِيدُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى الْعَاضِرِيَّةِ، حَتَّى إِذَا نَامَ النَّاسُ اغْتَسَلْتُ. ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ حَتَّى إِذَا كُنْتُ عَلَى بَابِ الْحَيْرِ [الْحَائِرِ] خَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرَّيْحِ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، فَقَالَ: انْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ. فَأَنْصَرَفْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاتَسْتُ بِهِ حَتَّى إِذَا كَانَ نِصْفَ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ بِعَيْنِهِ. فَقَالَ: يَا هَذَا انْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ. فَأَنْصَرَفْتُ فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ خَرَجَ إِلَيَّ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَقَالَ: يَا هَذَا إِنَّكَ لَا تَصِلُ. فَقُلْتُ: فَلِمَ لَا أَصِلُ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ قَدْ جِئْتُ أَمْشِي مِنَ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۷۹. ترجمه: ابراهیم گوید: عباس بن موسی مرا گرفت و دستور داد دهانم را کوبیدند پس دندانهایم سست شد که نمی‌توانستم غذا را بجوم. پس پدرم را در خواب دیدم و با او پیرمردی بود که نمی‌شناختمش. پدرم گفت: بر او سلام کن. گفتم: پدرم، این کیست؟ گفت: او ابوشیبیهی خراسانی است. پس بر او سلام کردم. گفت: چرا تو را اینگونه می‌بینم؟ گفتم: این ناکس، عباس بن موسی امر کرد که دهانم را کوبیدند و دندانهایم سست شد. گفت: با سعد، آنها را محکم کن. صبح که بیدار شدم، با سعد مضمضه کردم. دندان‌هایم محکم شد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۳۷۸. ترجمه: امام کاظم (عليه السلام) فرمودند: هر کس بعد از خارج شدن مدفوع، با سعد، طهارت بگیرد، و دهانش را بعد از غذا خوردن با سعد بشوید، دردی در دهان نخواهد یافت و از بادهای بواسیر هم ترسی بر او نیست.

الْكُوفَةِ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَ أَخَافُ أَنْ أَصْبِحَ هَاهُنَا وَ تَفْتَلِنِي مُصْلِحَةَ بَنِي أُمَيَّةَ. فَقَالَ: أَنْصِرْفِ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ. فَقُلْتُ: وَ لِمَ لَا أَصِلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَأَذِنَ لَهُ فَأَنَاهُ وَ هُوَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا. فَأَنْصِرْفِ فَإِذَا عَرَجُوا إِلَى السَّمَاءِ فَتَعَالَ. فَأَنْصِرْفُتْ وَ جِئْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ اغْتَسَلْتُ وَ جِئْتُ فَدَخَلْتُ فَلَمْ أَرْ عِنْدَهُ أَحَدًا فَصَلَّيْتُ عِنْدَهُ الْفَجْرَ وَ حَرَجْتُ إِلَى الْكُوفَةِ»^۱

مؤید ۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصَافِحَهُ مِائَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ عَشْرُونَ أَلْفِ نَبِيٍّ فَلْيَزِرْ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ (عليهم السلام) تَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ»^۲

۱. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، جلد ۳، صفحه ۶۵. ترجمه: حسین بن ابوحزمه می گوید: در آخر حکومت بنی امیه به قصد زیارت قبر حضرت سید الشهداء (عليه السلام) خارج شدم. چون به غاصریه رسیدم، وقتی مردم خوابیدند، غسل کردم. پس چون خواستم به زیارت بروم و به در حائر رسیدم، مردی زیبارو و خوشبو با لباس هایی به شدت سفید به سوی من آمد و گفت: برگرد که نمی توانی بروی. پس برگشتم به کنار فرات. چون نصف شب شد، غسل کردم و دو باره ارادهی زیارت نمودم. چون به در حائر رسیدم، همان مرد به سوی من بیرون آمد، پس گفت: برگرد که نمی توانی برسی. پس برگشتم و چون آخر شب شد، غسل کردم و به قصد زیارت حرکت نمودم. پس چون به در حائر رسیدم، همان مرد به سوی من خارج شد و گفت: تو نمی توانی برسی. گفتم: چرا نمی توانم به پسر پیامبر خدا و آقای جوانان اهل بهشت برسم؟! در حالی که از کوفه آمده ام و امشب، شب جمعه است و می ترسم صبح شود و نیروهای بنی امیه مرا اینجا بکشند. گفت: برگرد که نمی رسی. گفتم: چرا نمی رسی؟! گفت: همانا موسی بن عمران از پروردگارش اجازهی زیارت قبر حسین (عليه السلام) گرفته و خدا اجازه اش داده است، پس اکنون او و هفتاد هزار [پیامبر یا فرشته] به زیارتش آمده اند. برگرد و زمانی که آنان به آسمان بالا رفتند، بیا. پس برگشتم و به کنار فرات آمدم تا این که اذان صبح شد. پس غسل کردم و آمدم و داخل شدم و هیچ کسی را آنجا ندیدم. پس نماز صبح را خواندم و به سوی کوفه حرکت کردم.

۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحه ۴۸. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر کس دوست دارد که صد و بیست هزار پیامبر با او مصافحه کنند، پس قبر

فصل هشتم، در بیان منابع استجماع منهای فردوسیان:

برنامه‌ی تربیتی منهای فردوسیان از منابع خاصی استجماع شده است. این منابع، طی فرایند ویژه‌ای با توجه به ملاک‌های مشخصی انتخاب گشته است. بحث اساسی و مفصل در باره‌ی هر کدام از کتاب‌های حدیثی متقدم، از لحاظ قبول اعتبار یا رد اعتبار لازم، در کتاب «منابع منهای فردوسیان» آمده است ولی نگاهی گذرا به این منابع، مناسب این مقام است.

ملاک‌های معتبر بودن منابع:

برخی ویژگی‌ها موجب تقویت جایگاه و ترفیع درجه‌ی کتابی روایی به عنوان منبع استجماع قواعد نظری و قوانین عملی منهای فردوسیان می‌شود که به اختصار به این ویژگی‌ها می‌پردازیم:

۱. قدمت کتاب: هر چه کتابی از قدمت بیشتری برخوردار باشد به معنی نزدیک‌تر بودن به عصر حضور است. بر طبق این ویژگی، منابع به سه گروه تقسیم می‌شوند:

الف) عصر حضور؛

ب) از عصر حضور تا قرن پنجم؛

حسین بن علی (علیهما السلام) را در نیمه‌ی شعبان زیارت کند. همانا ارواح پیامبران (علیهم السلام) از خدای تعالی برای زیارتش اجازه می‌گیرند و [خدای تعالی] به آنان اجازه می‌دهد.

- ج) از قرن پنجم تا قرن دهم.
۲. شهرت کتاب: هر چه کتابی از شهرت بیشتری برخوردار باشد، نشان‌گر مقبولیت آن در نزد جمهور علماست. بر طبق این ویژگی، منابع منهج فردوسیان به پنج گروه تقسیم می‌شوند:
- الف) شهرت در میان معاصرین مؤلف یا اندکی پس از او؛
- ب) در دوره‌های بعدی؛
- ج) فراوانی آدرس‌دهی به کتاب؛
- د) فراوانی شروح، تعلیقه‌ها و نقدهای کتاب؛
- ه) شهرت و جایگاه علمی شارحین و ناقدین.
۳. صحت انتساب کتاب به مؤلف: هر چه انتساب کتابی به مؤلف آن روشن‌تر باشد، ارزش کتاب را بالاتر می‌برد و برعکس، هر چه در انتساب کتابی به مؤلفش اختلاف بیشتری باشد، از ارزش آن می‌کاهد.
۴. طریق صحیح به کتاب: این که نسخه‌ی موجود کتابی از طریق افراد شناخته شده و ثقه به مؤلف برسد، بر ارزش و جایگاه آن می‌افزاید.
۵. جایگاه علمی مؤلف: هر چه مؤلف کتاب، از جایگاه برتری از لحاظ علمی برخوردار باشد، بر ارزش کتاب افزوده می‌شود. جایگاه علمی مؤلف از بررسی این ملاک‌ها به دست می‌آید: استادان، شاگردان، آثار مکتوب، شهرت علمی و حوزه‌ی حدیثی.
۶. تخصص مؤلف: هر چه کتاب، در ارتباط بیشتری با رشته‌ی تخصصی مؤلف باشد، یعنی رشته‌ای که مؤلف در آن شهرت دارد، ارزش و اعتبار بیشتری خواهد داشت.
۷. میزان اهتمام مؤلف به کتاب: روشن است که تمام کتاب‌های یک مؤلف

به یک اندازه از اعتبار و رفعت درجه برخوردار نیستند. از عواملی که این تفاوت را موجب می‌شود به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف) تألیف کتاب در سنین پختگی مؤلف؛

ب) مستند بودن مطالب؛

ج) دقت مؤلف در نقل مطالب معتبر و حذف مطالب نامعتبر؛

د) بر عهده گرفتن صحت مطالب - ولو اجمالاً - توسط مؤلف.

۸. قوت متن و نسخه: قوی بودن متن و نسخه، یکی دیگر از ملاک‌های

ارزش‌گذاری متون حدیثی برای استفاده در منابع استجماع منهج فردوسیان

است. این ملاک با توجه به این عوامل استحصال می‌گردد:

الف) شهرت و جایگاه علمی ناسخان؛

ب) شهرت و تواتر نسخه؛

ج) کم بودن اختلاف متن با متون مشابه؛

د) فراوانی مؤیدات متنی از سایر منابع (یعنی حدیث شاذ و نادر نباشد)

هـ) کم بودن تصحیفات و تحریفات.

منابع استجماع منهج فردوسیان (به ترتیب الفبا):

منابع استجماع قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان، به ترتیب

اهمیت و اعتبار، عبارتند از:

- محکّمات فقط از قرآن کریم استجماع شده است.

- اسناد از این منابع استجماع شده است:

۱- الإحتجاج:

این کتاب، نوشته‌ی ابو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی از علمای

قرن ششم هجری است و شامل بحث‌ها و استدلال‌های معصومین (علیهم‌السلام) و بزرگان دین با مخالفان در موضوعات مختلف می‌باشد. کتاب الاحتجاج از کتب معتبری است که علما به آن اعتماد دارند و بدون هیچ دغدغهای روایات آن را نقل می‌کنند.

۲ - الإختصاص:

این کتاب، نوشته‌ی ابو عبد الله، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی ملقب به شیخ مفید، از برجسته‌ترین علمای شیعه در قرن چهارم هجری (۳۳۶ - ۴۱۳) است.

کتاب الإختصاص مجموعه روایاتی از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) است که شیخ مفید در آن کتاب، روایاتی ارزشمند در باره‌ی تاریخ اسلام و معرفی چهره‌های برجسته‌ی آن و ارزش علم و دانش و مقام دانشمندان، جمع‌آوری نموده است.

۳ - الإرشاد:

نویسنده‌ی این کتاب، شیخ مفید، ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری) است. مؤلف این کتاب از چهره‌های برجسته علما و فقهای شیعه در قرن چهارم هجری می‌باشد.

کتاب «الإرشاد» تاریخ زندگانی ائمه (علیهم‌السلام) است که شیخ مفید با توجه به روایاتی که در اختیار داشته، جمع‌آوری نموده است. شیخ مفید در این کتاب به فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) و یاران آنان نیز اشاره دارد. کتاب الإرشاد از معتبرترین منابع روایی شیعه در باره‌ی زندگانی استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) به شمار می‌آید و بسیاری از منابع مهم شیعه که به زندگانی استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) پرداخته‌اند،

این کتاب را مستند خود قرار داده‌اند.

۴ - الإستبصار فیما اختلف من الأخبار:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ الطائفه، شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از بزرگترین فقهای شیعه و از علمای قرن پنجم هجری (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری) است. شیخ طوسی در این کتاب، کلیه‌ی روایاتی را که در مباحث گوناگون فقهی وارد شده و روایتی نیز بر خلاف آن آمده، جمع کرده است. این کتاب چهارمین کتاب از کتب اربعه و از معتبرترین مجموعه‌های روایی شیعه به شمار می‌آید و هر فقیه و مجتهدی هنگام استنباط احکام شرعی باید به روایات این کتاب توجه داشته باشد. شیخ طوسی تعداد احادیث و روایات کتاب استبصار را خود مشخص کرده تا در آن کم و زیاد نشود. این کتاب شامل ۵۵۱۱ روایت است.

۵ - اقبال الاعمال:

نام کامل کتاب «الإقبال بالأعمال الحسنة فیما يعمل مرة فی السنة» است که توسط سید رضی الدین، علی بن موسی بن طاووس حلی (۵۸۹ - ۶۶۴ هجری) نگاشته شده است و موضوع آن، ادعیه، اعمال سال و زیارات معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشد. کتاب اقبال الأعمال مانند دیگر کتاب‌های سید ابن طاووس از اعتبار و ارزش ویژه‌ای بین علمای شیعه برخوردار است.

۶ - امالی طوسی:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ الطائفه، ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری) است. این کتاب شامل روایاتی است که شیخ الطائفه در نجف اشرف طی جلسات منظمی برای شاگردان خود املاء می‌کرده است.

شیخ طوسی با دقت، تمام سلسله‌سند روایات را ذکر کرده و کمتر روایت مرسله یا مقطوعه در آنها دیده می‌شود؛ لذا می‌توان چنین گفت که امالی شیخ طوسی روایات منتخبی است که شیخ از بین هزاران روایت که در اختیار داشته انتخاب نموده است.

کتاب امالی دارای ۱۵۳۷ روایت است که در ۴۶ مجلس تنظیم شده‌اند.

۷ - امالی مفید:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ مفید، ابو عبد الله، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری) با موضوع روایات اخلاقی، اعتقادی و تاریخ اسلام است.

کتاب امالی شیخ مفید از جمله منابع ارزشمند شیعه برای آگاهی از سخنان استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) می‌باشد. این کتاب برای دستیابی به سخنان آن بزرگواران در زمینه‌ی مسائل اخلاقی، عقیدتی و تاریخ اسلام، کتابی بس ارزشمند و قابل توجه است.

۸ - بشارة المصطفی لشيعة المرتضى:

این کتاب، اثر عماد الدین، محمد بن ابی‌القاسم طبری، از علمای قرن ششم هجری است و موضوع آن، بیان منزلت و درجات شیعه و کرامات اولیای الهی و پیروان استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) می‌باشد.

کتاب بشارة المصطفی از کتاب‌های مورد اعتماد علمای شیعه است. این کتاب، کتابی روایی است و مصنف آن که از علمای قرن ششم هجری است، تمام روایات کتاب را با اسناد آن‌ها به طور کامل ثبت کرده و هیچ سندی را حذف نکرده است.

۹ - بصائر الدرجات:

این کتاب، نوشته‌ی ابو جعفر، محمد بن حسن بن فروخ صفار (درگذشته‌ی ۲۹۰ هجری) است. مؤلف این کتاب از اصحاب امام حسن عسکری (علیه‌السلام) بوده و یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه و از راویان بزرگ حدیث به شمار می‌آید. این کتاب در فضایل پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم) و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) نوشته شده است.

کتاب بصائر الدرجات از معتبرترین اصول قدمای شیعه است و از زمان نگارش تا کنون، پیوسته مورد توجه علما و فقها و بزرگان شیعه بوده و در کتاب‌های خود بسیار به آن استناد نموده‌اند، بزرگانی مانند: شیخ کلینی در کتاب کافی، شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه و علامه مجلسی در بحار الانوار. کتاب بصائر مجموعاً دارای ۱۸۸۱ حدیث می‌باشد.

۱۰ - تحف العقول:

این کتاب، نوشته‌ی ابو محمد، حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی از علما و فقهای بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است که مجموعه‌ای ارزشمند از سخنان و نصایح استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) می‌باشد.

تحف العقول از زمان نگارش تا کنون، در طول هزار سال، پیوسته مورد توجه علما و فقهای شیعه واقع شده است و در مجموعه‌های بزرگ روایی خود از آن روایت نقل کرده و بر آن استناد نموده‌اند.

۱۱ - توحید صدوق:

کتاب حاضر، اثر شیخ صدوق، ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری)، از چهره‌های برجسته‌ی فقها و روایت شیعه در قرن چهارم هجری است. این کتاب مشهور به «توحید صدوق» یا «توحید

ابن بابویه «است».

موضوع کتاب روایات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) پیرامون توحید و شناخت ذات و صفات و اسماء و افعال خداوند متعال و دیگر مباحث مهم کلامی می‌باشد.

این کتاب شامل ۵۸۳ حدیث است که در ۶۷ باب توسط مؤلف تنظیم شده است.

۱۲ - تهذیب الأحکام:

این کتاب توسط شیخ الطائفه، شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از برجسته‌ترین علمای شیعه در قرن پنجم هجری (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری) نگاشته شده است.

این کتاب یکی از معتبرترین مجموعه‌های روایی شیعه و سومین کتاب از کتب اربعه است و مورد قبول تمام علما و فقهای شیعه می‌باشد. کتاب حاضر شامل مجموعه روایات فقهی و احکام شرعی است که از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) روایت شده است. شیخ طوسی این کتاب را در شرح و توضیح کتاب «المقنعه» شیخ مفید، استاد بزرگ خود نگاشته است. این کتاب شامل ۳۹۳ باب و ۱۳۵۹۰ حدیث است.

۱۳ - تفسیر عیاشی:

مؤلف این کتاب، محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سلمی سمرقندی است که در اغلب کتب رجال و تراجم، از عظمت، جلال، فضل و دانش وی یاد شده است و به تعبیر و اصطلاح رجالی، فردی ثقه، صدوق و عین می‌باشد. این کتاب یکی از مهمترین و معتبرترین تفاسیر روایی شیعه است.

۱۴. التمیص:

این کتاب، نوشته‌ی ابو علی، محمد بن همام اسکافی، از اصحاب سفرای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (۲۵۸ - ۳۳۶ هجری) می‌باشد. این کتاب در باره‌ی صفات و خصوصیات انسان‌های مؤمن است که در این دنیا با چه سختی‌ها و مشکلاتی مواجه خواهند شد و چگونه باید عمل کنند و چه اجر و پاداشی در انتظار آنان خواهد بود. کتاب حاضر دارای ۱۷۱ حدیث می‌باشد که در ۹ باب مطرح شده است.

۱۵ - توحید مفضل:

این کتاب املای امام جعفر صادق (علیه‌السلام) بر مفضل بن عمر جعفی کوفی، یکی از اصحاب سرشناس و بزرگ آن حضرت می‌باشد. امام (علیه‌السلام) کتاب را در چهار جلسه و در چهار روز از صبح تا ظهر بر مفضل املا کردند.

آن حضرت در این کتاب، شگفتی‌های آفرینش انسان و جهان هستی را بیان کرده و از این راه به اثبات آفریدگاری حکیم و دانا پرداخته‌اند. توحید مفضل از کتاب‌های ارزشمند و معتبر شیعه است و مورد توجه بزرگان و علما و فقهای شیعه قرار گرفته است.

۱۶ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. مؤلف این کتاب، از چهره‌های برجسته فقها و روایت شیعه در قرن چهارم هجری است.

شیخ صدوق در کتاب ثواب الأعمال روایات فراوانی را در بیان اعمال پسندیده و ناپسند و پاداش اعمال نیک و مجازات اعمال بد انسان آورده است. همچنین وی در این کتاب روایاتی از استادان منهاج فردوسیان

(علیهم السلام) در باره‌ی اعمال خیری که خداوند بر آن وعده‌ی پاداش داده و اعمال شرّی که خداوند بر آن‌ها وعده‌ی عذاب و عقاب داده آورده است. کتاب ثواب الأعمال شامل ۷۸۸ حدیث است که در ضمن ۳۸۹ عنوان آمده‌اند و کتاب عقاب الأعمال نیز شامل ۳۳۱ حدیث است که در ضمن ۱۳۱ عنوان آمده‌اند.

۱۷ - الجعفریات (الأشعثیات):

کتاب حاضر توسط محمد بن محمد بن اشعث، از راویان شیعه در قرن چهارم هجری به نگارش درآمده است. این کتاب مجموعه‌ی روایاتی است که محمد بن محمد بن اشعث از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر (علیهما السلام) و او هم از اجداد طاهرینش روایت می‌کند. کتاب حاضر دارای ۱۶۵۱ حدیث است.

۱۸ - جمال الاسبوع:

این کتاب، اثر سید علی بن طاووس حلی، متوفای ۶۶۴ هجری است. کتاب جمال الاسبوع، چهارمین عنوان از کتاب «المهمات و التتمات» است که سید ابن طاووس در ابتدای کتاب «فلاح السائل» شمرده است.

۱۹ - الجمل:

این کتاب، اثر شیخ مفید، ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری)، از چهره‌های برجسته فقها، متکلمین و روات شیعه در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری است.

این کتاب در باره‌ی خلافت حضرت علی (علیه السلام) و دیدگاه و مواضع شخصیت‌های آن دوران و جنگ جمل و حوادث سیاسی و اجتماعی آن زمان می‌باشد.

۲۰ - الخرائج و الجرائح:

کتاب حاضر نوشته‌ی قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، متوفای ۵۷۳ هجری است. این کتاب از بزرگ‌ترین و بهترین کتاب‌هایی است که در باره‌ی معجزات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) نوشته شده است.

۲۱ - خصال:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق، ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری)، از فقها و محدثین بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است.

شیخ صدوق در این کتاب روایات فراوانی در باره‌ی مسائل اخلاقی و عقیدتی و دیگر موضوعات مورد نیاز جامعه بشری جمع‌آوری کرده است. کتاب حاضر شامل ۱۲۵۵ حدیث می‌باشد که در ۲۶ باب مجزا تنظیم گردیده است.

۲۲ - خصائص الاثمه (علیهم‌السلام):

این کتاب، تألیف سید رضی، ابو الحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی (۳۵۹ - ۴۰۶ هجری) است. سید رضی در این کتاب روایاتی را که در باره‌ی حضرت علی (علیه‌السلام) است جمع‌آوری نموده و با اشاره به معجزات و سخنان آن حضرت تاریخ کامل و گویایی را از زندگانی آن حضرت ارائه نموده است.

۲۳ - الدعوات:

کتاب «الدعوات» یا «سلوة الحزین» نوشته‌ی سعید بن هبة الله، معروف به قطب الدین راوندی، متوفای ۵۷۳ هجری است. به این کتاب الدعوات می‌گویند چون مشتمل بر دعا‌های مختلف در مناسبت‌های گوناگون است.

۲۴ - دلائل الإمامه:

این کتاب، نوشته‌ی ابو جعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی است. این کتاب، مجموعه روایاتی از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) در باره‌ی مقام و معجزات و زندگانی استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) است.

۲۵ - الزهد:

این کتاب نوشته‌ی حسین بن سعید کوفی اهوازی، یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و یکی از یاران امام رضا، امام جواد و امام هادی (علیهم‌السلام) است.

این کتاب یکی از سی کتابی است که حسین بن سعید به رشته‌ی تحریر در آورده است. کتاب‌های حسین بن سعید در حدی از اعتبار و شهرت بودند که علمای رجال، کتاب‌های دیگر روات شیعه را به این کتب تشبیه می‌کردند. کتاب حاضر شامل ۲۹۰ حدیث است که در ضمن ۲۰ باب توسط مؤلف تنظیم شده است. موضوع این کتاب، بیان نکات اخلاقی و تربیتی است.

۲۶ - صحیفه‌ی سجادیه:

این کتاب شریف، مجموعه دعاهایی است که امام زین العابدین (علیه‌السلام) انشاء فرموده‌اند و امام محمد باقر (علیه‌السلام) فرزند بزرگوارشان آن‌ها را نوشته‌اند و امام جعفر صادق (علیه‌السلام) نیز در مجلس، حاضر بوده و آنها را می‌شنیده است.

کتاب صحیفه‌ی سجادیه دارای پنجاه و چهار دعاست که شامل مباحث اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

۲۷ - صفات الشیعة:

این کتاب، اثر شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. موضوع آن، سخنان استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) در باره‌ی صفات و ویژگی‌های شیعه و این که اصحاب منهج فردوسیان، چه خصوصیت‌هایی را باید دارا باشند تا شیعیان حقیقی آن بزرگواران باشند. این کتاب شامل ۷۱ حدیث است.

۲۸ - طب الأئمة (علیهم‌السلام):

این کتاب، اثر ابو عتاب، عبد الله بن بسطام بن شاپور زبّات نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام بن شاپور زبّات نیشابوری (متوفای ۴۰۱ هجری) است. مؤلفان بزرگوار این کتاب هر دو از روایت معتبر شیعه و مورد احترام علمای علم رجال می‌باشند.

کتاب «طب الأئمة» مجموعه روایاتی از استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) در باره‌ی علم طب و فواید و مضرات مواد غذایی و بیان داروهای گیاهی و ادعیه می‌باشد. این کتاب شامل ۴۰۹ حدیث است که در ۲۴۵ عنوان آمده است.

۲۹ - طب الرضا (علیه‌السلام):

نام دیگر این کتاب، «الرسالة الذهبية» است. این کتاب روایات امام رضا (علیه‌السلام) می‌باشد. امام رضا (علیه‌السلام) این کتاب را به درخواست مأمون، خلیفه‌ی عباسی نوشته‌اند و مأمون هم دستور داد تا این کتاب را با آب طلا بنویسند و به همین دلیل به رساله‌ی ذهبیه مشهور شد.

۳۰ - عدّة الداعی:

این کتاب، نوشته‌ی جمال الدین، احمد بن محمد بن فهد حلی (متوفای ۸۴۱ هجری) است. مؤلف، این کتاب را در سال ۸۰۱ هجری با محوریت دعا،

تألیف کرده است.

۳۱ - علل الشرائع:

نویسنده‌ی این کتاب، شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. علل الشرائع مجموعه روایاتی از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) درباره‌ی علت برخی از احکام شرعی و عقیدتی است.

۳۲ - عیون أخبار الرضا (علیه‌السلام):

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. شیخ صدوق در این کتاب روایت‌های پیرامون امام رضا (علیه‌السلام) و مجموعه روایاتی که از آن حضرت روایت شده را جمع‌آوری کرده است.

۳۳ - الغارات:

این کتاب، نوشته‌ی ابو اسحاق، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی اصفهانی (متوفای ۲۸۳ هجری) است.

۳۴ - غُرر الحکم و ذُرر الکلیم:

این کتاب، نوشته‌ی عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، از بزرگان قرن ششم هجری است. موضوع کتاب، کلمات و مواعظ امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌باشد.

۳۵ - الغیبة (إثبات الغیبة):

این کتاب اثر شیخ الطائفة طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری)، از برجسته‌ترین چهره‌های علمی جهان تشیع و شخصیت مورد اعتماد شیعه در قرن پنجم هجری است.

کتاب الغیبه از بهترین و مهمترین و کاملترین منابع شیعه در مورد مسئله‌ی

غیبت استاد حاضر (ارواحنافداه) است. در این کتاب به علت و انگیزه‌ی غیبت استاد حاضر (ارواحنافداه) و حکمت الهی‌ای که موجب آن گردیده، پرداخته شده است.

۳۶ - الغیبة (غیبت نعمانی):

این کتاب، اثر ابو عبد الله، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به ابن زینب، از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری است. موضوع کتاب، روایات غیبت استاد حاضر (ارواحنافداه) است که از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) وارد شده‌اند. همچنین خصوصیات آن حضرت و عصر ظهور و ویژگی‌های آن دوران هم بیان شده است. این کتاب، شامل ۴۷۸ روایت می‌باشد که در ضمن ۲۶ باب آمده است.

۳۷ - فضائل الأشهر الثلاثة:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. این کتاب، مجموعه روایاتی از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) است که در فضیلت رجب و شعبان و ماه رمضان روایت شده است. شیخ صدوق در این کتاب به مستحبات و اعمال این سه ماه نیز اشاره دارد. این کتاب شامل ۱۵۸ حدیث است که در سه بخش مجزا آمده‌اند.

۳۸ - فضائل الشيعة:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. شیخ صدوق در این کتاب مجموعه روایاتی از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) در باره‌ی مقام و منزلت اصحاب منهاج فردوسیان می‌آورد و این که آنان تنها راهیان راه حق و پیروان حقیقی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌باشند. این کتاب شامل ۴۵ حدیث از استادان منهاج فردوسیان

(علیهم السلام) در موضوع فوق می باشد.

۳۹ - قرب الإسناد:

این کتاب، نوشته‌ی ابو العباس، عبد الله بن جعفر جمیری از یاران امام حسن عسکری (علیه السلام) و از روات بزرگ شیعه در نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری است. این کتاب، مجموعه روایاتی است که به معصوم (علیه السلام) نسبت داده شده و به دلیل واسطه‌ی کم و راویان معدودی که میان امام (علیه السلام) و مؤلف کتاب واسطه شده‌اند، آن را «قرب الإسناد» نامیده‌اند. قرب الإسناد شامل ۱۴۰۴ حدیث می باشد که از امام صادق و امام کاظم و امام رضا (علیهم السلام) روایت شده است.

۴۰ - کافی:

اثری گرانبگر از ابو جعفر، محمد بن یعقوب کلینی رازی (متوفای ۳۲۹ هجری) از برجسته‌ترین علمای شیعه در آغاز قرن چهارم هجری است. کتاب کافی شامل مجموعه روایات اصول و فروع دین است که از استادان منهای فردوسیان (علیهم السلام) روایت گردیده است. کتاب کافی شامل بیش از شانزده هزار روایت است که این تعداد روایت از تمام روایات صحاح سته نیز بیشتر است.

۴۱ - کامل الزیارات:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ ابو القاسم، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور بن قولویه قمی (متوفای ۳۶۷ هجری) است. کتاب کامل الزیارات گنجینه‌ای ارزشمند در باره‌ی شیوه‌ی زیارت خاندان عصمت و طهارت می باشد که از استادان منهای فردوسیان (علیهم السلام) به ما رسیده است. کتاب کامل الزیارات شامل ۷۵۵ حدیث است که در ۱۰۸ باب آمده‌اند.

۴۲ - کتاب سلیم بن قیس:

این کتاب که از شیخ ابو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی است، اولین کتاب شیعه در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) می باشد، و مؤلف آن از شخصیت‌های برجسته و از خواص اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین (علیهم السلام) است و امام باقر (علیه السلام) را نیز درک نموده است.

۴۳ - کتاب من لایحضره الفقیه:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) از چهره‌های برجسته‌ی علمای شیعه در قرن چهارم هجری است. شیخ صدوق در این کتاب، روایات فقهی‌ای را که از دیدگاه خود صحیح و معتبر بوده، جمع‌آوری نموده است. وی در این کتاب، حدود شش هزار روایت نقل کرده است که عموماً در باره‌ی مباحث فقهی و احکام شرعی است.

۴۴ - کفایة الأثر فی النّص علی الأئمة الاثنی عشر (علیهم السلام):

این کتاب، نوشته‌ی ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزّاز قمی رازی از چهره‌های دانشمند و از راویان مشهور و معتبر و از علما و فقهای بزرگ شیعه در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری است. مؤلف در این کتاب به جمع‌آوری روایات معتبر از شخصیت‌های مشهور صحابه از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و همچنین روایات فراوانی از استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) در باره‌ی تعداد استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) بعد از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و نام آن‌ها پرداخته است.

۴۵ - کمال الدین و تمام النعمة:

این کتاب که اثر شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است، در موضوع غیبت استاد حاضر (ارواحنافاده) و ظهور آن حضرت می‌باشد.

۴۶ - کنز الفوائد:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی طرابلسی (متوفای ۴۴۹ هجری) است. کتاب حاضر، مجموعه مباحثی ارزشمند در باره‌ی موضوعات گوناگون اسلامی مانند: حدیث، فقه، اخلاق، فلسفه، کلام، موعظه، عقاید، تاریخ اسلام و بررسی مذاهب گوناگون است.

۴۷ - محاسبة النفس:

این کتاب، اثر سید علی بن طاووس حسینی حلی (متوفای ۶۶۴ هجری) است. نام کامل کتاب، بنابر آنچه در کتاب آمده «محاسبة الملائكة الكرام، آخر كل يوم من الذنوب و الآثام» است. موضوع این کتاب شریف «اخلاق» است و علاوه بر این که به عنوان یک کتاب اخلاقی ارزشمند مطرح می‌باشد، یک کتاب روایی معتبر نیز هست، به گونه‌ای که مورد اعتماد بزرگانی از علمای شیعه قرار گرفته است.

۴۸ - محاسن:

این کتاب، نوشته‌ی ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد برقی (متوفای ۲۷۴ یا ۲۸۰ هجری) است. این کتاب از بهترین کتاب‌های روایی شیعه به شمار می‌آید و برخی اهمیت و اعتبار این کتاب را در ردیف «کتب اربعه» دانسته‌اند.

۴۹ - المزار:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری) است. مؤلف کتاب، از چهره‌های برجسته‌ی فقهای شیعه در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری است. شیخ مفید در «کتاب المزار» مجموعه روایاتی در باره‌ی زیارت استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) را جمع‌آوری نموده است.

۵۰ - مسائل علی بن جعفر (علیه‌السلام):

این کتاب نوشته‌ی علی بن جعفر، فرزند امام جعفر صادق (علیه‌السلام) است که شامل مجموعه سؤالاتی است که علی بن جعفر از برادر بزرگوار خویش، امام موسی کاظم (علیه‌السلام) نموده است همراه با جواب‌های آن حضرت.

کتاب مسائل علی بن جعفر از اصول چهارصدگانه، و از اصول معتبر میان فقهای شیعه به شمار می‌آید که در بسیاری از کتاب‌های روایی و معتبر به آن استناد شده است.

۵۱ - مستطرفات السرائر:

این کتاب، نوشته‌ی ابو جعفر، محمد بن ادريس حلی (متوفای ۵۹۸ هجری) است و شامل احادیث متفرقه در موضوعات گوناگون می‌باشد که به عنوان تئمه‌ای بر کتاب سرائر آمده‌اند.

۵۲ - مشکات الأنوار فی غرر الأخبار:

این کتاب، نوشته‌ی ابوالفضل، علی بن حسن بن فضل طبرسی، نوه‌ی امین الاسلام طبرسی و از علمای قرن ششم و هفتم هجری است. کتاب حاضر، منبعی مطمئن برای دستیابی به بیانات نورانی استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) است.

۵۳ - مصادقه الإخوان:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری) است. مؤلف این کتاب از چهره‌های برجسته‌ی فقها و روات شیعه در قرن چهارم هجری است. کتاب حاضر، مجموعه روایاتی است که از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) روایت شده و در باره‌ی رابطه‌ی میان افراد مؤمن با یکدیگر و حقوقی که برادران دینی بر هم دارند، می‌باشد. این کتاب، شامل ۱۲۵ حدیث است که در ضمن ۴۳ باب تنظیم شده‌اند.

۵۴ - مصباح کفعمی:

نام کامل این کتاب «جُنَّة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية» و معروف به «مصباح کفعمی» است. نویسنده‌ی آن، تقی‌الدین ابراهیم بن علی کفعمی (۸۴۰ - ۹۰۵ هجری) و موضوعش ادعیه و زیارات است.

۵۵ - مصباح المتهدجد:

این کتاب، اثر شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری قمری) است. این کتاب از منابع مهم کتاب‌های دعا و زیارت است و کتاب‌هایی که علمای شیعه در باره‌ی دعا و زیارت نگاشته‌اند، مانند مصباح کفعمی، إقبال الأعمال سید ابن طاووس و مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، همه از این کتاب بهره برده‌اند و از آن استفاده‌ی فراوان کرده‌اند.

۵۶ - معانی الأخبار:

این کتاب، اثر شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ هجری)، از چهره‌های برجسته‌ی فقها و روات شیعه در قرن چهارم هجری است. این کتاب، مجموعه روایاتی است که از استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) روایت شده و در شرح حدود پانصد مصطلح از مصطلحات

قرآنی، روایی، عقیدتی، فقهی و دیگر معارف اسلامی است. این کتاب شامل ۸۰۹ حدیث است که در ضمن ۴۱۹ باب آمده است.

۵۷ - المُنْعَه:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری) و مهمترین اثر وی در فقه می‌باشد. المُنْعَه، از سری کتاب‌های قدمای شیعه است که الفاظ آن از روایات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) اخذ شده و علماء و فقها به عبارت‌ها و فتاوی آن، به دید روایت و حدیث می‌نگرند.

شیخ طوسی مجموعه‌ای گرانبها به نام «تهذیب الأحکام» را به عنوان شرح بر این کتاب نوشته که یکی از منابع بزرگ فقه شیعه و یکی از کتب اربعه‌ی مورد اعتماد فقها و دانشمندان شیعه در طول تاریخ است.

۵۸ - مکارم الأخلاق:

این کتاب، نوشته‌ی رضی الدین، حسن بن فضل طبرسی، از علمای قرن ششم هجری، فرزند امین الاسلام طبرسی، صاحب تفسیر مجمع البیان است. این کتاب، از معروف‌ترین کتاب‌های موضوع اخلاق است که توسط یکی از علمای قرن ششم هجری به نگارش درآمده است.

۵۹ - مناقب آل ابی طالب (علیهم‌السلام):

این کتاب از ابن‌شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸ هجری) است. این کتاب در چهار جلد تنظیم شده که از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و زندگی‌نامه و فضائل آن حضرت شروع شده و به امام حسن عسکری (علیه‌السلام) ختم شده است.

۶۰ - المؤمن:

کتاب حاضر توسط حسین بن سعید اهوازی، یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و یکی از یاران امام رضا و امام جواد و امام هادی (علیهم‌السلام) نوشته شده است. موضوع این کتاب صفات و خصوصیات انسان مؤمن است. کتاب حاضر شامل ۲۰۱ حدیث می‌باشد که در ضمن ۸ باب مطرح گردیده است.

۶۱ - النوادر (نوادیر اشعری):

این کتاب، نوشته‌ی احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی از روات بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) است. کتاب حاضر، شامل ۴۵۶ روایت است که در ۳۷ باب مطرح شده است.

۶۲ - النوادر (نوادیر راوندی):

این کتاب، نوشته‌ی فضل الله بن علی بن عبید الله حسینی راوندی، از علمای نام‌آور و از مشایخ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است و موضوع آن، روایات اخلاقی، مواعظ و مستحبات می‌باشد.

۶۳ - نهج البلاغه:

این کتاب شریف شامل سخنان و کلمات و نامه‌های گهربار امیر المؤمنین (علیه‌السلام) است که در موقعیت‌های گوناگون بیان فرموده یا برای افراد مختلف نوشته است. گردآورنده‌ی این کتاب ارزشمند، سید رضی، ابو الحسن، محمد بن حسین موسوی (۳۵۹ - ۴۰۶ هجری) است.

۶۴ - وسائل الشیعة:

کتاب شریف «تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة» معروف به «وسائل الشیعة»، از تألیفات ارزشمند محدث بزرگ و علامه محقق، شیخ محمد بن حسن حُر عاملی از علمای بزرگ و از فقهای برجسته شیعه در قرن یازدهم هجری (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ق) است.

گرچه بر طبق برخی تقسیم‌بندی‌ها و در نزد برخی علما، کتاب وزین و شریف «وسائل الشیعه» جزء کتاب‌های واسطه است ولی به احترام توجه زیاد فقهای عظام از زمان تألیف تا کنون به این کتاب، آن را جزء مصادر قرار دادیم؛ توجهی که مجموعه‌های عظیم حدیثی هم‌دوره و متأخر از آن مانند «بحار الانوار»، «الوافی»، «مستدرک الوسائل» و «جامع احادیث الشیعه» نتوانست جای آن را بگیرد و از ارج و قریش بکاهد. لهذا اگر روایتی در این کتاب آمده باشد، هر چند از مصدری نقل گشته باشد که از نظر ما، کم‌اعتبار است، با آن روایت، معامله‌ی روایات منابع معتبر می‌نماییم و پایه‌ی استجماع قاعده یا قانون قرار می‌گیرد.

اشکال و جواب:

اشکال: چرا تمام روایات موجود در یک کتاب روایی معتبر را «صحیح» می‌دانید در حالی که فحول علما، قائل به وجود روایات ضعیف حتی در «کافی شریف» هستند؟

جواب: بعد از این که کتابی توانست ملاک‌های لازم و اعتبارات کافی برای منبع شدن را به دست آورد، تمام روایات موجود در آن را «صحیح» نمی‌دانیم بلکه «قابل استفاده» می‌دانیم؛ اعم از این که در طبقات اولیه‌ی قواعد و قوانین، مورد استناد قرار بگیرد یا در طبقات بعدی.

با این دقت که روایات و حتی آیاتی که در قواعد نظری پایه و همچنین

قوانین عملی طبقات اول تا چهارم (واجبات و محرمات) استفاده می‌شود باید به تأیید فقہای معظم و متکلمین محترم در طول تاریخ تشیع رسیده باشد و «اعتبار کتاب»، «اعتبار مؤلف»، «اعتبار سند» و «دلالت روشن روایت»، برای اجتماع قاعده یا قانون در طبقاتی که عرض شد، کافی نیست.

اما در مراحل بعد، یعنی قواعد نظری «تکمیلی» و «تجملی» و همچنین قوانین عملی طبقات پنجم تا دهم (مستحبات و مکروهات) چون از حساسیت مراحل قبلی برخوردار نیست و به امید جبران روایات «من بلغ» و به استظهار قاعده‌ی «تسامح در ادلّهی سنن» (اعم از سنن اعتقادی و عملی) به روایات موجود در منابع روایی معتبر از مؤلفین معتبر که سایر ملاک‌های منبع معتبر بودن را کسب کرده باشد، اعتماد می‌کنیم و مستندی برای قواعد نظری و قوانین عملی دست دوم قرار می‌گیرد. پس تمام روایات منابع معتبر روایی را استفاده می‌کنیم ولی در طبقات مهم، فارغ از فتوای کارشناسان فقه و کلام نیست و به تنهایی مستند قاعده و قانون قرار نمی‌گیرد.

- شواهد از این منابع اجتماع شده است:

منابع کم‌اعتبار شیعی:

۱- ارشاد القلوب:

این کتاب، نوشته‌ی حسن بن ابوالحسن دیلمی، از علمای قرن هشتم هجری و در مواظ قرآن، سنت و فضائل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و اهل بیت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است.

علت تنزل این کتاب از سند به شاهد، مرسل بودن تمام روایات آن و مشکوک بودن انتساب قسمت دوم به مؤلف است.

۲- الأمالی:

این کتاب املای شیخ صدوق است. کتاب امالی از جلسه‌های متعددی که شیخ صدوق هفته‌ای دو روز در مشهد مقدس املاء فرموده و شاگردان ایشان نوشته‌اند، تشکیل شده است.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، دو امر است: اول، در برخی از روایات این کتاب، مضامین ضعیف و مورد اعتراض وجود دارد؛ دوم، اخبار بسیاری از روایان مخالف مذهب نقل شده است.

۳ - تفسیر امام حسن عسکری (علیه‌السلام):

متن این کتاب منسوب به امام حسن عسکری (علیه‌السلام) است که آن را برای دو نفر از یارانشان املا فرموده‌اند. این تفسیر شامل سوره‌ی حمد و بقره می‌باشد که امام (علیه‌السلام) روایاتی را از اجداد طاهرین‌شان در تفسیر و توضیح و شأن نزول آیات و روایاتی را در مقام و منزلت اهل بیت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آورده است. بنابر نقل ابن شهر آشوب، این تفسیر شامل تمام قرآن در صد و بیست جلد بوده که همین مقدار آن به دست ما رسیده است.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اختلافی است که در اعتبار و انتساب آن به امام عسکری (علیه‌السلام) در بین فحول و اعلام رخ داده است.

۴ - تفسیر فرات کوفی

این کتاب، نوشته‌ی ابو القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از

شخصیت‌های دوران غیبت صغری است.

علت تنزل این کتاب از سند به شاهد دو چیز است: اول، مؤلف از گروه‌های مختلف اسلامی مانند زیدیه، واقفیه و گروه‌های مختلف اهل تسنن روایت می‌کند. دوم، مؤلف فقط به روایات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) بسنده نمی‌کند بلکه به سخنان صحابه و تابعین و بعضی از شخصیت‌های دیگر آن دوران نیز اشاره دارد.

۵ - تفسیر قمی:

این کتاب از ابو الحسن، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از روات بزرگ شیعه در قرن‌های سوم و چهارم هجری و از یاران امام حسن عسکری (علیه‌السلام) است. وی از مشایخ معتبر ثقة الاسلام کلینی است و کلینی بسیاری از روایات کتاب شریف کافی را از ایشان نقل کرده است. آنچه در منابع معتبر، مانند کافی شریف از این تفسیر نقل شده، با آنچه امروزه به نام «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» در دست است، تفاوت‌های فاحشی دارد. همین امر موجب شد تا روایاتی از آن که به صورت مستقیم نقل می‌شود، در رتبه‌ی شاهد قرار گیرد. البته روایاتی که مرحوم کلینی از آن تفسیر نقل کرده، معتبر و در جایگاه سند است.

۶ - جامع الاخبار:

این کتاب، اثر شیخ تاج الدین، محمد بن محمد بن حیدر شعیری، از علمای قرن ششم هجری است. بعضی جامع الأخبار را به شیخ صدوق نسبت داده‌اند که نسبتی یقیناً اشتباه است. بعضی دیگر، مؤلفان دیگری برای آن، تا هفت نفر را شمرده‌اند، اما قریب به واقع این است که مؤلف، همان محمد بن محمد بن حیدر شعیری باشد. کتاب حاضر در ۱۴۱ باب تنظیم شده است.

مصنف، کتاب خویش را به عنوان کتابی اخلاقی، عملی نوشته و به همین خاطر اسناد روایات را حذف کرده که حجم کتاب کمتر شود و خواننده خسته نشود.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اختلافی است که در مؤلف آن وجود دارد که بی‌تأثیر بر اعتبار کتاب نیست. همچنین حذف سند روایات، خدشه‌ی بزرگی بر آن وارد نموده است.

۷ - دعائم الاسلام:

این کتاب، نوشته‌ی ابو حنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی است. ابن حیون (۲۵۹ - ۳۶۳ هجری)، از دانشمندان قرن چهارم و از فقهای بزرگ اسماعیلیه می‌باشد. این کتاب از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین منابع فقهی و عقیدتی فرقه اسماعیلیه به شمار می‌آید و حکام فاطمی آن را معتبرترین کتاب قانونی خود معرفی نموده و بر تمام سرزمین‌های تحت نفوذ خود عمل به آن را لازم شمرده بودند. علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اختلافی است که در اعتبار کتاب و مذهب مؤلف آن وجود دارد.

۸ - دیوان منسوب به امام علی (علیه‌السلام):

اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) که شامل مضامین آیات و روایات است و در قالب احساسی ریخته شده و به نظم در آمده و شامل مباحث اخلاقی، اعتقادی و حماسی می‌باشد. علت تنزل اشعار این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، داخل بودن اشعاری از غیر آن حضرت است که از اعتبار آن به شدت می‌کاهد.

۹ - روضة الواعظین:

این کتاب، اثر ابو علی، محمد بن حسن فتال نیشابوری (کشته شده در ۵۰۸ هجری) است و موضوعش اصول عقاید، اخلاق، زندگی‌نامه و فضائل معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشد.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهاج فردوسیان، داخل بودن روایاتی در آن است که ظاهرشان مخالف شیعه و مطابق حشویه^۱ می‌باشد. همچنین حذف سند روایات نیز بی‌تأثیر در کم شدن اعتبار آن نیست.

۱۰ - صحیفة الرضا (علیه‌السلام):

از دیگر کتاب‌های منتسب به امام رضا (علیه‌السلام) «صحیفة الرضا» در فقه است. این کتاب را احمد بن عامر طائی در سال ۱۹۴ هجری در شهر مدینه از امام رضا (علیه‌السلام) روایت کرده است. این کتاب، مجموعه روایاتی است که امام رضا (علیه‌السلام) از اجداد طاهری‌نشان از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت کرده‌اند.

اسناد این کتاب، از نظر رجال، خالی از مناقشه نیست و علما و محققان بزرگ گذشته، از اعتماد به این کتاب اعراض کرده و به صدور آن از امام

۱. حشویه: فرقه‌ای از عامه (اهل سنت) بودند که به همه‌ی احادیث، هرچند متناقض باشد، عمل می‌کردند و به ظواهر قرآن، هرچند مخالف با دلیل قطعی باشد، تمسک می‌جستند. اینان در بُعد اعتقادی قائل به جبر و جسمیت و شباهت خداوند به خلقتش بودند. آنان خداوند را به داشتن دست، گوش و چشم توصیف کرده و مصافحه با او را روا، و تقلید در اصول دین را جایز می‌شمردند. درباره‌ی قرآن بر این عقیده بودند که حتی حروف و اصوات و کلمات آن نیز قدیم و ازلی است. ماهیت علمی حشویه جز عمل به روایات جعلی نیست. تمام عقائد ابراز شده در این فرقه به نحوی با روایات جعلی ارتباط دارد. اینان جعل روایت را به خاطر یاری رساندن به عقائد خویش، جایز می‌دانستند. به طور کلی معتقدات حشویه، از بدترین و سخیف‌ترین نظریات در بین مسلمین است.

(علیه‌السلام) وثوق نیافته‌اند؛ بنابراین، دلیلی وجود ندارد که ما آن را از افادات علمی و تألیفات امام رضا (علیه‌السلام) به شمار آوریم.

۱۱ - العمدة:

کتاب حاضر از یحیی بن حسن اسدی حلی، معروف به ابن بطریق حلی، متوفای ۶۰۰ هجری است و موضوع آن، فضائل امیر المؤمنین (علیه‌السلام) و معصومین و اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیهم اجمعین) می‌باشد. علت تنزل این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، این است که تمام روایاتش از کتب عامه نقل شده است، هرچند مؤلف و موضوعش شیعی است.

۱۲ - عوالی اللالی^۱:

این کتاب توسط شیخ محمد بن علی بن ابراهیم إحسائی، معروف به ابن ابی جمهور (متوفای بعد از ۹۰۱ هجری - دهه‌ی اول قرن دهم هجری) نوشته شده است. تعداد روایات این کتاب را ۵۰۵۸ روایت ذکر کرده‌اند. علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اختلاف علمای اعلام در صحت روایات و استقامت مؤلف آن است.

۱۳ - فقه الرضا (علیه‌السلام):

این کتاب، منسوب به امام رضا (علیه‌السلام) است. برخی بزرگان، این کتاب را تألیف امام رضا (علیه‌السلام) نمی‌دانند، بزرگانی مانند: شیخ حر عاملی، سید خوانساری، پدر سید جلیل سید حسین قزوینی، وحید بهبهانی و سید

۱. بعضی آن را عوالی اللالی خوانده‌اند که بنا بر تحقیق، صحیح نیست و نام صحیح کتاب، «عوالی اللالی» است.

حسن صدر.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اختلاف بزرگان در انتسابش به حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) و اضطراب متن است.

۱۴ - فلاح السائل:

این کتاب که نوشته‌ی سید رضی الدین، علی بن موسی بن طاووس حلی (متوفای ۶۶۴ هجری)، در موضوع ادعیه و اعمال مربوط به شبانه‌روز می‌باشد.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اسراری است که مؤلف - به تصریح خودش - در جای جای کتاب، افزوده است.

۱۵ - کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام):

این کتاب که نوشته‌ی علامه حلی (متوفای ۷۲۶ هجری) است، در موضوع ذکر فضائل مولای متقیان امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌باشد. علامه حلی بجز چند مورد، تمام روایات کتاب خود را از منابع مورد قبول اهل سنت نقل کرده است. از جمله منابع علامه در کتاب کشف الیقین می‌توان به: مناقب خوارزمی، مسند احمد، خصائص طبری، الیواقیت، اسباب النزول واحدی و مناقب ابن مغزلی اشاره نمود.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، استفاده‌ی گسترده‌ی مؤلف از روایات عامه است.

۱۶ - مائة منقبة (فضائل ابن شاذان):

نام کامل کتاب «مائة منقبة من مناقب امیر المؤمنین و الأئمة من ولده (علیهم السلام) من طریق العامة» است. این کتاب، معروف به «فضائل ابن

شاذان» نیز می‌باشد. کتاب حاضر اثر ابو الحسن، محمد بن احمد بن علی، معروف به ابن شاذان قمی و از بزرگان شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است.

علت تنزل این کتاب از سند به شاهد این است که علی رغم تشیع مؤلف و موضوع، تمام روایاتش از طریق عامه است.

۱۷ - مجموعه‌ی ورام:

نام کتاب، «تنبیه الخواطر و نزهة النواظر»، معروف به «مجموعه‌ی ورام» نوشته‌ی ورام بن ابی‌فراس مالکی اشتری (متوفای ۶۰۵ هجری) است. علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، اختلافی است که در اعتبار آن وجود دارد؛ موارد فراوان نقل از غیر معصوم (کلمات بزرگان) که به عنوان مؤید آمده است و همچنین استفاده‌ی مؤلف از روایات عامه می‌باشد.

۱۸ - مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین (علیه‌السلام):

«مشارق أنوار الیقین فی حقائق اسرار امیر المؤمنین (علیه‌السلام)»، کتابی است به زبان عربی، نوشته‌ی رجب بن محمد بن رجب بُرسی، در شرح و تفسیر مناقب و فضایل اهل بیت، بویژه حضرت علی (علیه‌السلام). علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد، متهم بودن مؤلف به غلو و غیر قابل توجیه بودن برخی روایات آن و استفاده از علم حروف در آن است.

۱۹ - مصباح الشریعة:

کتاب مصباح الشریعه، منسوب به حضرت جعفر بن محمد صادق (علیه‌السلام) است که مطالب آن پیرامون اخلاقیات و مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان می‌باشد و در صد باب مرتب گشته است. در

نویسنده‌ی این کتاب، اختلاف دیدگاه وجود دارد؛ برخی آن را به شیخ زین الدین معروف به شهید ثانی^۱ و برخی دیگر به هشام بن حکم^۲ و برخی نیز به فضیل بن عیاض^۳ نسبت می‌دهند.

چون اختلاف در انتساب این اثر به امام صادق (علیه‌السلام) پا برجاست، لذا روایات آن از سند به شاهد، تنزل یافت.

۲۰- معدن الجواهر و ریاضة الخواطر:

این کتاب که اثر ابو الفتح، محمد بن علی کراچکی (متوفای ۴۴۹ هجری) است، در موضوع آداب و حکم و سخنان پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) و سخنان دیگر پیامبران الهی و حکما و زهاد می‌باشد.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهاج فردوسیان، علاوه بر مرسله بودن روایات آن، همنشین بودن سخنان غیر استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) با فرمایشات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) است.

۲۱- مهج الدعوات:

این کتاب، اثر سید علی بن طاووس حسینی حلی (متوفای ۶۶۴ هجری) در موضوع ادعیه و احراز است. این کتاب، از آخرین تألیفات سید است که در سال ۶۶۲ هجری، یعنی دو سال قبل از وفات تألیف کرده است. ابن طاووس در این کتاب، تنها ادعیه‌ی مطلقه را نقل کرده که اختصاص به زمان یا مکانی

۱. شرح مصباح الشریعة، شهید ثانی، صفحه‌ی ۳؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم‌السلام)، محدث عاملی، جلد ۸، صفحه‌ی ۵۵۰.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، الخاتمه، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۵.

خاص ندارند، بر خلاف کتاب‌هایی مانند جمال الأسبوع و الإقبال که نظر به زمان و مکان‌های خاص داشتند.

علت سقوط این اثر از سند به شاهد در منهج فردوسیان، عبارت از سه مورد است: اول: مؤلف از غیر استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) نیز دعاهایی نقل کرده است؛ دوم: برخی حرزها را از خود بدان افزوده است؛ سوم: تمام سندهای روایات و ادعیه را حذف کرده است.

۲۲ - وقعة صفین:

مؤلف این کتاب، نصر بن مزاحم بن سَیّار منقری (متوفای ۲۱۲ هجری) است. این کتاب قدیمی‌ترین سند تاریخی است که در باره‌ی جنگ صفین نگاشته شده و به دست ما رسیده است. کتاب وقعة صفین از معروف‌ترین کتاب‌های تاریخی است که با قلمی روان به نقل حوادث کوفه و دمشق در عصر خلافت حضرت علی (علیه‌السلام) پرداخته است. علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهج فردوسیان، قطعی نبودن تشیع مؤلف آن است.

۲۳ - الهدایة الكبرى:

این کتاب در باره‌ی زندگی و کرامات چهارده معصوم (علیهم‌السلام) است که به وسیله‌ی حسین بن حمدان خُصیبی (متوفای ۳۴۶ هجری) نوشته شده است. در خصوص اعتبار این کتاب، اظهار نظرهای شدیدی شده است. برخی آن را غیر معتبر و غلوآمیز دانسته و برخی آن را از کتب فرقه‌ی نصیریّه می‌دانند. فهرست نویسان، کتاب «الهدایة الكبرى» را در ردیف آثار خصیبی نیاورده‌اند بلکه معتقدند وی کتاب «الهدایة» داشته و احتمالاً در این اثر، مطالبی بر آن افزوده شده باشد.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهاج فردوسیان، احتمال غلو و غیر معتبر بودن در مورد روایات آن، همچنین قطعی نبودن انتساب آن به مؤلفش، همچنین شمرده شدنش از کتاب‌های فرقه‌ی نصیریّه است.

۲۴ - الیقین باختصاص مولانا علی (علیه‌السلام) بامرة المؤمنین:

این کتاب، اثر سید علی بن طاووس حسینی حلی (متوفای ۶۶۴ هجری) می‌باشد. موضوع کتاب، روایاتی است دلالت‌کننده بر این که پیامبر، لقب «امیر المؤمنین» را به علی (علیه‌السلام) داده و اختصاص آن حضرت به این لقب مبارک.

علت تنزل روایات این کتاب از سند به شاهد در منهاج فردوسیان، استفاده‌ی گسترده‌ی مؤلف از روایات عامه است.

منابع عامه (به ترتیب الفبای نام کتاب):

۱ - سنن ابن ماجه:

سنن ابن ماجه، ششمین کتاب از کتب صحاح سته است که توسط محمد ابن ماجه (۲۰۷ - ۲۷۵ هجری) نوشته شده‌است. از آنجا که در سنن ابن ماجه برخی احادیث ضعیف و واهی نیز یافت می‌شود در بین کتب صحاح سته پایین‌ترین اعتبار را دارد.

۲ - سنن ابوداود:

یکی از معتبرترین کتب حدیث در بین عامه است که توسط حافظ ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (۲۰۲ - ۲۷۵ هجری) نوشته شده است. معروفترین کتاب او همین سنن است که عده‌ای آن را سومین از صحاح سته و بعد از صحیح بخاری و صحیح مسلم می‌دانند.

۳ - سنن ترمذی:

سنن ترمذی یکی از معتبرترین کتب حدیث نزد عامه است که توسط محمد ترمذی (۲۰۹ - ۲۷۹ هجری) گردآوری گردیده است. با وجودی که این کتاب جزء صحاح سته محسوب می‌شود ولی نام صحیح ترمذی بر خود نگرفته است زیرا از نظر صحت، نمی‌توان آن را در این جایگاه قرار داد و در آن احادیث ضعیفی نیز وجود دارند. از شروحنی که بر این کتاب نوشته شده می‌توان به «تحفة الاحوذی شرح جامع الترمذی» نوشته‌ی محمد بن عبدالرحمن مبارک فوری اشاره نمود.

۴ - سنن نسائی:

سنن نسائی از معتبرترین کتب حدیث بین عامه محسوب می‌شود که توسط حافظ نسائی (زاده‌ی ۲۳۵ هجری) نوشته شده است. او در علم حدیث بسیار متبحر بوده به طوری که ذهبی در این مورد، او را از مسلم بن حجاج نیشابوری، صاحب صحیح مسلم نیز برتر می‌داند. گفته می‌شود او از نظر علم رجال بسیار سختگیر بوده است.

۵ - شرح نهج البلاغه:

این کتاب نوشته‌ی عبد الحمید بن هبة الله بن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ هجری) است. این شرح، مفصل‌ترین شرحی است که بر نهج البلاغه نوشته شده و مورد قبول مسلمین، واقع گشته است. ترتیب این کتاب بر طبق نهج البلاغه است که ابتدا خطبه‌ها، بعد نامه‌ها و به دنبال آن کلمات قصار آمده است.

۶ - شواهد التنزیل:

نام کامل این کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی

أهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم» است. کتاب حاضر توسط حاکم حسکانی، معروف به ابن حذاء، از علمای بزرگ عامه در قرن پنجم هجری تألیف شده است و موضوع آن، فضایل حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت می باشد.

۷ - صحیح بخاری:

صحیح بخاری یکی از کتابهای حدیث و جزو صحاح سته است. صحیح بخاری معتبرترین کتاب حدیث نزد عامه محسوب می شود که توسط محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری) گردآوری شده است. شروح مختلفی بر این کتاب نوشته شده که می توان به «فتح الباری» نوشته ابن حجر عسقلانی و «عمدة القاری» از بدرالدین عینی اشاره داشت.

۸ - صحیح مسلم:

صحیح مسلم یکی از کتابهای صحیح شش گانه حدیث عامه، نوشته مسلم نیشابوری (۲۰۶ - ۲۶۱ هجری) است. این کتاب شامل احادیثی از پیامبر اسلام می باشد که در آن، گفته ها و کردهای ایشان ثبت گردیده است و معتبرترین کتاب حدیثی نزد عامه بعد از صحیح بخاری است.

۹ - طب النبی (صلی الله علیه و آله وسلم):

این کتاب، نوشته ابو العباس مستغفری (متوفای ۴۳۲ هجری) است. موضوع کتاب، همچنان که از نامش پیداست، طب است و قواعد طب را از طریق سنت نبوی بیان می کند.

۱۰ - فضائل شهر رجب:

این کتاب که نوشته حاکم حسکانی، معروف به ابن حذاء و از علمای بزرگ

قرن پنجم هجری است، در موضوع مستحبات و ادعیه ماه رجب می‌باشد. حاکم حسکانی در این کتاب روایاتی در باره‌ی نمازها و دعاها و اعمال مستحبی ماه رجب جمع‌آوری نموده است. اسناد این کتاب بیشتر از روایات اهل تسنن است؛ ولی گاهی به روایات شیعه نیز استناد شده مانند دعای ام داوود به روایت از امام جعفر صادق (علیه‌السلام).

۱۱ - کنز العمال:

این کتاب که نام کاملش «کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال» است، از مهم‌ترین منابع و مصادر حدیثی عامه می‌باشد که توسط متقی هندی (۸۸۸ - ۹۷۵ هجری) نوشته شده است. او این کتاب را در مقام ترتیب و بازنویسی کتاب‌های مهم جلال‌الدین سیوطی، مثل: جوامع الجامع، الجامع الصغیر، و زواید الجامع الصغیر تدوین کرده است.

۱۲ - موطأ:

این اثر، قدیمی‌ترین کتاب حدیثی در میان جوامع حدیثی عامه است و مؤلف آن، مالک بن انس اصبحی مدنی (متوفای ۱۷۹ هجری) است. تعداد روایات این کتاب، مطابق با نسخه‌ی یحیی بن یحیی مضمودی، ۱۸۳۰ حدیث است. این کتاب، پیش از تألیف صحیح بخاری، معتبرترین و صحیح‌ترین کتاب حدیثی عامه به شمار می‌آمده است.

منابع استجماع فتاوا در قوانین عملی (به ترتیب الفبای نام کتاب):

۱ - جواهر الکلام (فی شرح شرائع الاسلام):

اثری جامع و استدلالی در فقه امامیه، نوشته‌ی شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، معروف به صاحب جواهر، فقیه بزرگ امامی قرن سیزدهم است.

این کتاب شرح مبسوط شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلی (متوفای ۶۷۶ هجری) است.

۲ - عروة الوثقی:

العروة الوثقی نام مشهورترین کتاب آیت‌الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی است. شهرت کتاب به حدی است که مؤلف آن در بین علمای شیعه به «صاحب عروه» معروف است. این کتاب شامل ابواب مختلف فقه شیعه است و مجموعاً دارای ۳۲۶۰ مسأله است که در سه جلد تألیف شده است.

منابع استجماع فتوا در قواعد نظری (به ترتیب الفبای نام کتاب):

۱ - اعتقادات شیخ صدوق:

کتاب اعتقادات یکی از کتب ارزنده‌ای می‌باشد که از قلم پربرکت و توانای شیخ صدوق تراوش نموده و متکلم نامی، شیخ مفید نیز که خود از شاگردان مرحوم شیخ صدوق بوده، حواشی و پاورقی‌هایی بر آن اضافه نموده که اهمیت آن را دو چندان ساخته است.

۲ - تصحیح الاعتقاد:

اثر شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری) است. مؤلف این کتاب از چهره‌های برجسته‌ی فقها و روای شیعه در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری می‌باشد. مؤلف، کتاب تصحیح الاعتقاد را در شرح کتاب الاعتقادات شیخ صدوق نگاشته و در آن به شرح و بررسی مباحث عقیدتی پرداخته است. شیخ مفید در این کتاب به بررسی استدلالی کتاب الاعتقادات پرداخته است و با بیانی برهانی نظریات شیخ صدوق را ردّ یا اثبات می‌کند. وی در کتاب تصحیح الاعتقاد غنای فرهنگ شیعه و قدرت استدلال آن را در مباحث اعتقادی به

تصویر کشیده است.

۳ - تقریب المعارف:

این کتاب، نوشته‌ی شیخ تقی الدین ابو الصلاح حلبی (۳۴۷ - ۴۴۷ هجری) است. مؤلف در این کتاب به مباحث توحید، عدل، نبوت، امامت و به بحثی در باره‌ی استاد حاضر (ارواح‌نفاذ) پرداخته است. کتاب تقریب المعارف کتابی استدلالی و برهانی است و مؤلف، شیوه‌ای منطقی را برای بحث در هر یک از موضوعات کتاب به کار گرفته است. این کتاب از منابع معتبر کلامی است که بسیار مورد توجه علمای شیعه قرار گرفته است.

۴ - خصائص الأئمة (علیهم السلام):

این کتاب، نگارش سید رضی (متوفای ۴۰۶ هجری) است. در این کتاب، روایاتی در باره‌ی حضرت علی (علیه السلام) جمع‌آوری و با اشاره به معجزات و سخنان آن حضرت، تاریخ کامل و گویایی را از زندگانی آن حضرت ارائه نموده است. کتاب «خصائص الأئمة علیهم السلام» برای تحقیق در زندگی حضرت علی (علیه السلام) کتابی ارزشمند و قابل توجه است.

۵ - كشف الغمة فی معرفة الأئمة (علیهم السلام):

این کتاب، اثر علی بن عیسی اربلی، فقیه نامدار و عالم برجسته شیعه است و در باره‌ی زندگینامه و فضائل استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) می‌باشد.

مصنف ابتدا به احوالات پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم) و زندگی‌نامه آن حضرت اشاره نموده، پس از آن بقیه‌ی معصومین را به ترتیب ذکر می‌نماید. در ضمن اشاره‌ای هم به حضرت خدیجه (سلام‌الله‌علیها) دارد.

۶ - کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام):

این کتاب، نوشته‌ی علامه حلی (متوفای ۷۲۶ هجری) و در ذکر فضائل مولای متقیان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است.

۷ - نهج الحق و کشف الصدق:

این کتاب، نوشته‌ی علامه حلی (متوفای ۷۲۶ هجری) است و موضوعش بیان موارد اختلاف عامه با قرآن و سنت در اصول و فروع دین و اثبات حقانیت تشیع با ذکر ادله‌ی متقنه بر آن می‌باشد.

اشکالی به نقص روایات و جواب آن:

شایسته است در این بخش به بیان اشکالی ریشه‌ای و جواب آن بپردازیم. اشکال این است: با توجه به گذشت بیش از هزار سال از عصر حضور و کتاب‌سوزی‌ها، حدیث‌سوزی‌ها، محدث‌گشی‌ها، غربت و مخفی بودن شیعه در اعصار مختلف و عوامل دیگر، تمام آموزه‌های دینی روایی به دست ما نرسیده است. بر این اساس، ادعای کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه‌ی تربیتی برای «منهاج فردوسیان» عاری از حقیقت خواهد بود.

جواب: در این که آموزه‌های روایی شیعه به دست ما رسیده یا نرسیده، سه فرضیه قابل طرح است، بدین ترتیب:

فرضیه‌ی اول: آنچه از روایات شریفه به ما رسیده، تمام آن چیزی است که از سوی رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) صادر شده است و آنچه از بین رفته، رونوشته‌ها و مکررات بوده ولی اصل دستورات، تماماً اکنون موجود است و در دسترس ما قرار دارد.

نتیجه‌ی پذیرش این فرضیه: اعتقاد یافتن به قواعد نظری منهاج فردوسیان

و عمل کردن به قوانین عملی منهج فردوسیان، راهی استوار برای رسیدن به کمال و سعادت است. باید به قواعد نظری آن معتقد شد و قوانین عملی‌اش را مراعات نمود تا به سر منزل مقصود رسید.

فرضیه‌ی دوم: آنچه به ما رسیده، تمام آن چیزی نیست که خدای تعالی توسط استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و جانشینان آن بزرگوار (علیهم‌السلام) برای هدایت بشر فرو فرستاده است؛ ولی وعده داده اگر کسی به مقدار موجود، معتقد شود و عمل نماید، علم به چیزهایی که در سعادت او نقش دارد را به او خواهد داد تا با عمل به علم جدیدش بتواند به کمال و سعادت برسد.

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَزَّئَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۱

و امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كَفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۲

نتیجه‌ی پذیرش این فرضیه: اگر کسی صادقانه به آنچه در منهج فردوسیان آمده، معتقد شده و عمل نماید، خدای تعالی آنچه نمی‌داند و در منهج فردوسیان نیست ولی در کمال و سعادتش نقش دارد را از راه‌های معتبر و مورد اطمینان، به او خواهد آموخت تا عمل کند و برسد به آنجا که باید برسد.

فرضیه‌ی سوم: آنچه به ما رسیده، تمام آنچه از سوی خدای تعالی بر استاد

۱. الخرائج و الجرائح، راوندی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۰۵۸؛ الفصول المختارة، شیخ مفید، صفحه‌ی ۱۰۷. ترجمه: هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خدای تعالی علم آنچه نمی‌داند را به او خواهد آموخت.

۲. أعلام الدین، دیلمی، صفحه‌ی ۳۸۹؛ التوحید، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۴۱۶؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۳۳؛ مشکاة الأنوار، طبرسی، صفحه‌ی ۱۳۹؛ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۶. ترجمه: هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، از آنچه نمی‌داند کفایت می‌شود.

اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل شده نیست ولی هر کس به همین مقداری که رسیده، معتقد شده و عمل نماید، خدای تعالی از فضل عظیم خود، او را به درجه‌ای عالی می‌رساند؛ چون از نیت او مطلع است که اگر اعتقادات از بین رفته به او می‌رسید، به راحتی معتقد می‌شد و اگر احکام از بین رفته به او می‌رسید، با طیب خاطر انجام می‌داد؛ لهذا به احترام نیتش که بالاتر از عملش می‌باشد، او را به آنجا که باید برسد، می‌رساند.

در برتری نیت بر عمل، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرمایند:

«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^۱

همچنین: «بِالنِّيَّاتِ حُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ»^۲

نتیجه‌ی پذیرش این فرضیه: اگر کسی با نیت صادق و عزم راسخ به قواعد نظری منهاج فردوسیان معتقد شده و قوانین عملی منهاج فردوسیان را مراعات نماید، خدای تعالی او را از فضلش به درجه‌ی صدرنشینان عوالم قُرب خواهد رسانید و نیت صادقش، جبران عمل ناقصش خواهد کرد، همان نقصی که به خاطر نرسیدن معارف دینی حادث شده است.

اگر یکی از این سه فرضیه را نپذیریم، مجبور به پذیرش یکی از این دو راه هستیم:

راه اول: چون بشر امروزی دسترسی به شخص رسول و امام ندارد، از سویی قسمتی از آموزه‌های تربیتی اسلام از بین رفته است، باید خدای متعال - بر

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۴؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۴۱؛ استبصار، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۰. ترجمه: نیت مؤمن از عملش بهتر است.

۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۵، نقلاً عن الصدوق فی الهدایة. ترجمه: اهل بهشت و اهل جهنم به خاطر نیتی [که بر ادامه‌ی طاعت یا معصیت داشتند] مستحق جاودانگی در بهشت یا جهنم شدند.

طبق قاعده‌ی لطف - پیامبر جدیدی با اعتقادات و احکامی که از بین رفته مبعوث نماید تا برنامه‌ی صحیح، کامل و جامع تربیت را ارائه کند. اگر پیامبر جدیدی مبعوث نشود، به متأخرین ظلم شده چون از برخی معارفی که متقدمین برخوردار بوده‌اند، محروم شده‌اند.

تالی فاسد این قضیه، نقض رکن رکن خاتمیت است. فالتالی فاسد و المقدم مثله.

راه دوم: اهل تفکر (فلاسفه) یا اهل مکاشفه (عرفا و صوفیه) باید با استحضانات ذهنی یا ذوقی، اعتقادات نظری و دستورات عملی را تکمیل کنند.

تالی فاسد این قضیه، علاوه بر این که حجیت شرعی ندارد، این است که هیچگاه در عالم واقع، اتفاق نخواهد افتاد. یعنی با توجه به دعوی عمیق فلاسفه و عرفا از سوئی؛ و اختلافات فاحش خود فلاسفه با یکدیگر و اهل کشف و ذوق با خودشان از سوی دیگر، امکان ارائه‌ی تکمله‌ای واحد و یک‌دست بر آنچه از دین - که از بین رفته - عملی نیست.

نتیجه‌ی نهایی: نتیجه‌ی نهایی‌ای که از این جواب می‌توان گرفت این است که باید به یکی از سه فرضیه‌ی مطرح شده، معتقد شد و انکار هر سه، توالی فاسد متعدد دارد، و اعتراف به هر یک از سه فرضیه، «منهج فردوسیان» را نتیجه می‌دهد.

تنبیه: در علت استفاده نکردن از روایات کتاب‌های واسطه:

کتاب‌های حدیثی از یک نگاه، به «مصدر» و «واسطه» تقسیم می‌شوند. کتاب‌های واسطه، کتاب‌هایی هستند که روایات کتاب‌های قبل از خود را بازنویسی کرده و به نظم جدیدی چیده‌اند. سیره‌ی محققین بر این است که

تا دسترسی به «اصل» امکان دارد، به «رونوشت» مراجعه نکنند. زیرا احتمال تصحیف^۱ در رونوشت، بیشتر می‌شود. یعنی احتمال دارد کتاب دوم، روایت را با دقت شایسته، از کتاب اول نقل نکرده باشد. پس تا جایی که بتوان، باید به کتاب اول و نسخه‌ی اصل مراجعه نمود. به عنوان مثال، به روایت زیر توجه کنید:

اصل: وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «طَيْبُ الرَّجَالِ مَا ظَهَرَتْ رَائِحَتُهُ وَ خَفِيَ لَوْنُهُ وَ طَيْبُ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَ خَفِيَ رَائِحَتُهُ»^۲
 رونوشت: دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «طَيْبُ الرَّجَالِ مَا ظَهَرَتْ رَائِحَتُهُ وَ خَفِيَ لَوْنُهُ وَ طَيْبُ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَ لَا رَائِحَةَ لَهُ»^۳

مقایسه: در روایت اصل آمده است: «خَفِيَ رَائِحَتُهُ» یعنی بویش پنهان باشد ولی در روایت رونوشت آمده است: «لَا رَائِحَةَ لَهُ» یعنی هیچ بویی نداشته باشد.

۱. تصحیف: خطا کردن در خواندن کلمه و نوشتن آن کلمه به همان صورت نادرست. گاهی کاتبان، کلمه‌ای از یک روایت یا عبارت را اشتباه می‌خواندند و همانطور اشتباه می‌نوشتند یا اشتباه می‌شنیدند و همانطور اشتباه، می‌نوشتند.

۲. دعائم الاسلام، ابن حنّون، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۵، فصل ذکر الطیب و استحبابه و فضله. ترجمه: و از جعفر بن محمد (علیهما السلام) روایت شده که فرمودند: خوشبوکننده‌ی مردان آن چیزی است که بویش ظاهر و رنگش پنهان باشد و خوشبوکننده‌ی زنان، آن چیزی است که رنگش ظاهر و بویش پنهان باشد.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، جلد ۱ صفحه‌ی ۴۲۳، باب استحباب تطیب النساء بما ظهر لونه و خفی ریحه و الرجال بالعکس. ترجمه: دعائم الاسلام از جعفر بن محمد (علیهما السلام) روایت شده که فرمودند: خوشبوکننده‌ی مردان آن چیزی است که بویش ظاهر و رنگش پنهان باشد و خوشبوکننده‌ی زنان، آن چیزی است که رنگش ظاهر بوده و بویی برای آن نباشد.

فصل نهم، در جایگاه «عقل» در منهاج فردوسیان:

عقل در منهاج فردوسیان، به سه معنی به کار رفته است، که آن را به اختصار، «عقل آبی»، «عقل زرد» و «عقل سفید» می‌نامیم. عقل در حقیقت، یک چیز است که در سه موقعیت، به این سه اسم خوانده می‌شود. مانند نفس که یک چیز است ولی به مناسبت‌های مختلف، به نام‌های مختلف خوانده می‌شود. نفس در مراتب ابتدایی خود که سرشار از خودخواهی و غرور است و جویای خواسته‌های خویش می‌باشد، «نفس اماره»^۴ خوانده می‌شود. سپس آن گاه که به سوی کمال به حرکت در می‌آید، با عنوان «نفس لّوامه»^۵ خوانده می‌شود. در این حالت، نفس از تکبر ابتدایی خود خارج شده ولی جویای خواسته‌های خویش است و هر گاه معصیتی از انسان سرزند، کسی که در مرحله‌ی «نفس لّوامه» است، خود را سرزنش می‌کند و برایش حالت ندامت را به ارمغان می‌آورد. سپس بر اثر مراقبه و محاسبه، نفس به جایی می‌رسد که دارای ملکات حمیده می‌شود. در این مرحله، از تکبر ابتدایی آن خبری نیست و نسبت به معصیت حق تعالی، عصمت اجمالی پیدا می‌کند. این نفس را «نفس مطمئنّه»^۶ می‌نامند.

۴. قرآن کریم، از زبان حضرت یوسف (علیه‌السلام) می‌فرماید: «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». ترجمه: و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس، قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است. (سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۵۳)

۵. قرآن کریم به این نفس، قسم یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ». ترجمه: و سوگند به وجدان بیدار و ملامتگر که رستخیز حق است. (سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۲)

۶. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي». ترجمه: ای نفس مطمئنّه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو. (سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۷-۲۹)

ضرورت تبیین جایگاه عقل:

فلسفه‌دان‌ها و فلسفه‌خوان‌ها، خود را «ارباب عقل» و اصحاب منهج فردوسیان را «ارباب نقل» می‌خوانند و روش خود را «معقول» و روش منهج فردوسیان را «منقول» می‌شمارند. پس بسیار لازم بود تا معنا، مراتب و جایگاه «عقل» در منهج فردوسیان مشخص گردد. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

بدین منظور، به توضیح مفصل هر یک از مراحل سه‌گانه‌ی عقل می‌پردازیم و سپس بحث را با چند تذکر، تکمیل می‌نماییم. پس معانی «عقل» به این ترتیب و تعریف است:

نخستین معنی عقل در منهج فردوسیان (عقل آبی):

قدرت تشخیصی است که هر انسان معمولی در خودش احساس می‌کند. یعنی قدرتی که می‌تواند خوبی و بدی را از یکدیگر تشخیص دهد. قدرتی که جلب منفعت و دفع ضرر را برای انسان به ارمغان می‌آورد. این عقل را «عقل آبی» می‌نامیم. آبی در زبان عربی، به معنی ابا کننده و نپذیرنده است و در فارسی، به رنگ خاصی اطلاق می‌شود. نامیدن این نوع عقل به «عقل آبی»، علاوه بر این که رنگ آبی را منظور دارد، سر باز زدن از پذیرش امر حق تعالی را نیز در نظر می‌آورد. این نوع عقل، بین مؤمن و کافر، مشترک است. حتی گاهی کافر، در داشتن این عقل، جلوتر از مؤمن است. کسی را می‌بینیم که اهل ایمان و عمل صالح است ولی هوش بالایی ندارد و قدرت حيله‌گری و چاره‌جویی‌اش ضعیف است. در مقابل، کسی را می‌بینیم که

تَعْقِلُونَ»^{۱۰}

محکم ۵: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا وَ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَ لَا

يَعْقِلُونَ»^{۱۱}

اسناد عقل آبی:

سند ۱: قال الصادق (عليه السلام): «تَأْمَلُ يَا مُفَضَّلُ هَذِهِ الْقُوَى الَّتِي فِي النَّفْسِ وَ مَوْجِعَهَا مِنَ الْإِنْسَانِ أَغْنَى الْفِكْرَ وَ الْوَهْمَ وَ الْعَقْلَ وَ الْحِفْظَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ»^{۱۲}

سند ۲: عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ وَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليهما السلام) مَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ؟ فَقَالَا: «مَا يَخْرُجُ مِنْ طَرْفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ مِنَ الدُّبْرِ وَ الذُّكْرِ، غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ مَنِيٌّ أَوْ رِيحٌ وَ النَّوْمُ حَتَّى يَذْهَبَ الْعَقْلُ»^{۱۳}

سند ۳: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهَّرْنِي... قَالَ حَتَّى

۱۰. سورهی هود، آیهی ۵۱. ترجمه: ای قوم من! از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی نمی‌خواهم، پاداشم فقط بر عهده کسی است که مرا آفریده؛ آیا نمی‌اندیشید؟
۱۱. سورهی زمر، آیهی ۴۳. ترجمه: [نه اینکه بی‌خبران، درباره قدرت خدا نمی‌اندیشند] بلکه به جای خدا [از بتان] شفیعانی برای خود گرفته‌اند. بگو: آیا [از آنها شفاعت می‌خواهید] هر چند مالک چیزی [و اختیاردار شفاعتی] نباشند و علم و عقلی نداشته باشند [و پرستندگان خود را نشناسند؟]

۱۲. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحهی ۷۷، قوی النفس و موقعها من الإنسان؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۵۸، صفحهی ۲۵۶، باب ۴۶: قوی النفس و مشاعرها من الحواس الظاهرة و الباطنة و سائر القوى البدنية. ترجمه: ای مفضل، در این قوای نفس و جایگاه هر کدام در انسان، یعنی فکر، وهم، عقل و حفظ و غیر آن، تأمل کن.

۱۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحهی ۳۶، باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه. ترجمه: راوی می‌گوید: به امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) عرض کردم چه چیزی وضو را باطل می‌کند؟ فرمودند: آنچه از دو طرف پایینت خارج می‌شود از مقعد و آلت مردی، مدفوع یا ادرار یا منی یا باد و همچنین خواب تا جایی که عقل را ببرد.

نَسَأَلَ عَنْكَ فَبَعَثَ إِلَى قَوْمِهِ فَسَأَلَ عَنْ خَبْرِهِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَحِيحُ الْعَقْلِ...»^{۱۴}

سند ۴: عَنِ ابْنِ فَصَّالٍ قَالَ: عَرَضْتُ الْكِتَابَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) فَقَالَ: «هُوَ صَحِيحٌ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي دِيَةِ جِرَاحَاتِ الْأَعْضَاءِ كُلِّهَا فِي الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ وَ سَائِرِ الْجَسَدِ مِنَ السَّمْعِ وَالْبَصْرِ وَالصَّوْتِ وَالْعَقْلِ وَالْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ فِي الْقَطْعِ وَالْكَسْرِ وَ...»^{۱۵}

سند ۵: عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ صَرَبَ امْرَأَةً حَامِلًا بِرِجْلِهِ فَطَرَحَتْ مَا فِي بَطْنِهَا مَيْتًا فَقَالَ: «إِنْ كَانَ نُطْفَةً فَإِنَّ عَلَيْهِ عِشْرِينَ دِينَارًا... وَإِنْ طَرَحَتْهُ وَهُوَ نَسَمَةٌ مُخْلَقَةٌ لَهُ عَظْمٌ وَ لَحْمٌ مُزِيلَ الْجَوَارِحِ قَدْ نُفِخَ فِيهِ رُوحَ الْعَقْلِ فَإِنَّ عَلَيْهِ دِيَةَ كَامِلَةً»^{۱۶}

ملاحظات بر عقل آبی:

۱. استواری انسان به عقل آبی اش است:

۱۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه ۱۸۸، باب آخر منه. ترجمه: مردی در کوفه به نزد امیر المؤمنین (عليه السلام) آمد و عرض کرد من زنا کرده‌ام، پاکم کن... فرمودند: تا این که از تو بیرسیم. پس کسی را به سوی قومش فرستادند. پس از حالش پرسیدند. گفتند: ای امیر مؤمنان، عقلش صحیح است...

۱۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه ۳۲۷، باب دية الجراحات و الشجاج. ترجمه: راوی می‌گوید: کتاب را بر امام کاظم (عليه السلام) عرضه کردم، فرمودند: صحیح است. امیر المؤمنین (عليه السلام) در دیه‌ی زخم‌های تمام اعضاء در سر و صورت و بقیه‌ی بدن از شنوایی و بینایی و صدا و عقل و دو دست و دو پا در بریدن و شکستن و... حکم کرده‌اند.

۱۶. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه ۳۴۷، باب دية الجنين. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام سجاد (عليه السلام) از مردی پرسیدم که زن حامله‌ای را با پایش بزند که آنچه در شکم دارد، مرده بیافتد. فرمودند: اگر نطفه بیافتد، باید بیست دینار دیه بدهد... و اگر جنینی باشد که استخوان و گوشت داشته باشد و اعضایش کامل باشد و روح عقل در او دمیده شده باشد، باید دیه‌ی کامل بپردازد.

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «قِوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ»^{۱۷}

۲. این «عقل» در حیوانات نیست.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «وَفَكْرٌ يَأْتِي مَفْضَلُ بَعْدَ هَذَا فِي أَجْسَادِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهَا جِئْنَ خُلِقَتْ عَلَى أْبْدَانِ الْإِنْسَانِ مِنَ اللَّحْمِ وَالْعَظْمِ وَالْعَصَبِ أُعْطِيَتْ أَيْضاً السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ... ثُمَّ مُنِعَتِ الذَّهْنَ وَالْعَقْلَ لِتَذِلَّ لِلْإِنْسَانِ»^{۱۸}

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند: أَمَا تَرَى الْجَمَارَ كَيْفَ يُذَلُّ لِلطَّخِنِ وَالْحَمُولَةِ وَ هُوَ يَرَى الْفَرَسَ مُودِعاً مُنْعَمًا وَ الْبَعِيرَ لَا يَطِيفُهُ عِدَّةُ رِجَالٍ لَوْ اسْتَعَصَى كَيْفَ كَانَ يُنْقَادُ لِلصَّبِيِّ وَ الثَّوْرَ الشَّدِيدَ كَيْفَ كَانَ يَذَعُنُ لِصَاحِبِهِ حَتَّى يَضَعُ النَّيْرَ عَلَى عُنُقِهِ وَ يَحْرِثَ بِهِ وَ الْفَرَسَ الْكَرِيمَ يَرْكَبُ السَّيُوفَ وَ الْأَسِنَّةَ بِالْمَوَاتَاةِ لِفَارِسِهِ وَ الْقَطِيعَ مِنَ الْعَنَمِ يَرْعَاهُ وَاحِدٌ وَ لَوْ تَفَرَّقَتِ الْعَنَمُ فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي نَاحِيَةٍ لَمْ يَلْحَقْهَا وَ كَذَلِكَ جَمِيعِ الْأَصْنَافِ الْمُسَخَّرَةِ لِلْإِنْسَانِ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنَّهَا عُدِمَتِ الْعَقْلَ وَ الرَّوْبَةَ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ تَعْقِلُ وَ تَتَرَوَّى فِي الْأُمُورِ... يَمْتَنِعُ الْجَمَلُ عَلَى قَائِدِهِ وَ الثَّوْرُ عَلَى صَاحِبِهِ وَ تَتَفَرَّقُ الْعَنَمُ عَنْ رَاعِيهَا وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأُمُورِ»^{۱۹}

۱۷. کنز الفوائد، کراچی، جلد ۲، صفحہ ۳۱، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام. ترجمہ: قوام مرد، عقلش است.

۱۸. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحہ ۹۵، أجساد الأنعام و ما أعطيت و ما منعت و سبب ذلك. ترجمہ: ای مفضل بعد از این فکر کن در بدن‌های چهارپایان که چون بر بدن‌های انسان‌ها از گوشت، استخوان و عصب آفریده شدند، شنوایی و بینایی نیز به آنان داده شد... سپس از ذهن و عقل، منع شدند تا برای انسان، خوار و رام باشند.

۱۹. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحہ ۹۹، انقياد الحيوانات المسخرة للإنسان و سببه. ترجمہ: آیا خر را نمی‌بینی که چگونه خوار شده است برای آسیاب کردن و بار بردن، در حالی که می‌بیند اسب در نعمت است؛ و شتر که اگر سرکش شود، جمعی از مردان نمی‌توانند حریفش شوند، چگونه رام کودکی می‌شود؛ و گاو نر بزرگ، چگونه رام صاحبش می‌شود تا جایی که گاوآهن بر گردنش می‌گذارد و زمین را شخم می‌زند و اسب نجیب، شمشیر و نیزه را برای همراهی با سوارکارش تحمل می‌کند و گله‌ی گوسفندان را یک نفر می‌چراند و اگر

همچنین می‌فرماید: «تَأْمَلْ خَلْقَةَ الْقِرْدِ وَ شَبَهَهُ بِالْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ أَعْضَائِهِ أَعْنَى الرَّأْسِ وَ الْوَجْهِ وَ الْمُنْكَبِينَ وَ الصِّدْرَ وَ كَذَلِكَ أَحْسَاؤُهُ شَبِيهَةٌ أَيْضاً بِأَحْسَاءِ الْإِنْسَانِ وَ حُصَّ مَعَ ذَلِكَ بِالذَّهْنِ وَ الْفِطْنَةِ الَّتِي بِهَا يَفْهَمُ عَنْ سَائِسِهِ مَا يَوْمئِ إِلَيْهِ وَ يَحْكِي كَثِيراً مِمَّا يَرَى الْإِنْسَانَ يَفْعَلُهُ حَتَّى إِنَّهُ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ وَ شَمَائِلِهِ فِي التَّدْبِيرِ فِي خَلْقَتِهِ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ عِبْرَةً لِلْإِنْسَانِ فِي نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ مِنْ طَبِئَةِ الْبَهَائِمِ وَ سِنَجِهَا إِذْ كَانَ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهَا هَذَا الْقُرْبَ وَ أَنَّهُ لَوْ لَا فَضِيلَةٌ فَصَلَّهُ بِهَا فِي الذَّهْنِ وَ الْعَقْلِ وَ النُّطْقِ كَانَ كَبَعْضِ الْبَهَائِمِ عَلَى أَنْ فِي جِسْمِ الْقِرْدِ فُضُولاً أُخْرَى تَفْرُقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْإِنْسَانِ كَالْحُطَمِ وَ الذَّنْبِ الْمُسَدَّلِ وَ الشَّعْرِ الْمَجَلَّلِ لِلْجِسْمِ كُلِّهِ وَ هَذَا لَمْ يَكُنْ مَانِعاً لِلْقِرْدِ أَنْ يَلْحَقَ بِالْإِنْسَانِ لَوْ أُعْطِيَ مِثْلَ ذَهْنِ الْإِنْسَانِ وَ عَقْلِهِ وَ نُطْقِهِ وَ الْفَضْلُ الْفَاصِلُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْإِنْسَانِ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ النُّفُصُ فِي الْعَقْلِ وَ الذَّهْنِ وَ النُّطْقِ»^{۲۰}

گوسفندان متفرق شوند و هر کدامشان به جانبی بروند، به آنان نخواهد رسید و همچنین است تمام گروه‌های تسخیر شده برای انسان به خاطر این است که عقل و روش ندارند که اگر عقل و روش در کارها می‌داشتند... شتر از ساربان‌ش مانع می‌شد و گاو نر بر صاحبش منع می‌کرد و گوسفندان از چوپانشان پراکنده می‌شدند و نظیر این امور.

۲۰. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحه‌ی ۱۰۶، القرد و خلقته و الفرق بینه و بین الإنسان. ترجمه: [ای مفضل] تأمل و تفکر کن در آفرینش بوزینه و شباهت او با انسان در بسیاری از اعضای وی که مراد من، سر، صورت، دو شانه و سینه‌ی اوست. و همچنین روده‌های او شبیه به روده‌های آدمی است. و علاوه بر اینها، خداوند به او چنان هوش و زیرکی‌ای عنایت نموده است که هر اشاره‌ای را که صاحبش و تربیت‌کننده‌اش کند، می‌فهمد و بسیاری از کارهایی که انسان بجا می‌آورد را انجام می‌دهد، تا جایی که به خلقت انسان و شمائش نزدیک است. تا عبرت برای انسان باشد و بداند که خداوند او را نیز از طینت و سنخ بهائم خلق فرموده است. چرا که با خلقت بهائم، تا این درجه خلقتش نزدیک است. و اگر فضیلتی که خداوند به انسان در ذهن و عقل و منطق داده است و آنرا موجب افضلیت وی قرار داده است نبود، انسان هم مثل بعضی از بهائم بود. علاوه بر این، در بوزینگان بعضی از زیادی‌های دیگری است که موجب فرق میان آنها و آدمیان شده است، مانند پوزه، دم آویزان و مویی که سرپای بدنشان را

۳. این «عقل» در نوزاد انسان نیست.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَوْ كَانَ الْمُؤَلُّودُ يُوَلَّدُ فَهَمَّا عَاقِلًا لَأَنْكَرَ الْعَالَمَ عِنْدَ وِلَادَتِهِ وَ لَبِقَى حَيْرَانَ تَائِيَةَ الْعَقْلِ إِذَا رَأَى مَا لَمْ يَعْرِفْ»^{۲۱}

۴. این «عقل» در زنان، ناقص و ضعیف است.

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: «مَا رَأَيْتُ مِنْ ضَعِيفَاتِ الدِّينِ وَ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لِذِي لُبِّ مِنْكُنَّ»^{۲۲}

امیر المؤمنین (علیه السلام) در هنگام آماده کردن سپاهیان شان در جنگ صفین فرمودند: «و لَا تُهَيِّجُوا امْرَأَةً بِأَدَى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أَمْرَأَكُمْ وَ صَلَحَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ نَاقِصَاتُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ وَ قَدْ كُنَّا نُؤَمَّرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ»^{۲۳}

همچنین (علیه السلام) فرمودند: «مَعَاشِرَ النِّسَاءِ حُلِفْتُنَّ نَاقِصَاتِ الْعُقُولِ فَاخْتَرْنَ مِنَ الْعُلَطِ فِي الشَّهَادَاتِ»^{۲۴}

پوشانیده است. ولی اینها مانع از الحاق بوزینگان به بنی آدم نمی شد، اگر به آنها ذهن انسان و عقل و نطق او داده شده بود. و در حقیقت و به درستی، آنچه موجب جدایی و فرق میان انسان و آنهاست، نقصان در عقل و ذهن و سخن گفتن آنان است.

۲۱. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحه ۵۱، حال المولود لو ولد فهما عاقلا و تعلیل ذلك. ترجمه: اگر نوزاد، فهیم و عاقل متولد می شد، جهان را در هنگام تولد، نمی شناخت و سرگردان و پریشان عقل می ماند چون می دید آنچه نمی شناخت.

۲۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۳۲۲، باب غلبة النساء. ترجمه: ندیدم از کسانی که دین کم توان و عقل ناقصی دارند، هوش رباتر برای صاحبان عقل، از شما زن ها.

۲۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۳۹، باب ما کان یوصی امیر المؤمنین (علیه السلام) به عند القتال. ترجمه: و زنی را با آزردن، به هیجان نیاورید و اگر به آبرویتان فحش دادند و امیران و نیکانتان را ناسزا گفتند، آنان توانایی و جان و عقل ناقص دارند و امر شده ایم که از آنان دست بکشیم.

۲۴. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۲۷، صفحه ۳۳۵، باب أن المرأة إذا نسیت الشهادة فذكرتها أخرى فذكرت وجب عليها إقامتها و قبلت. ترجمه: ای زنان، شما با عقل ناقص آفریده شده اید، پس از اشتباه در گواهی دادن پرهیزید.

امام حسن عسکری (علیه السلام) در بیانی منسوب به ایشان می فرمایند: «أَتَتْ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَتْ مَا بَالُ الْمَرَّاتَيْنِ بِرَجُلٍ فِي الشَّهَادَةِ وَالْمِيرَاثِ فَقَالَ لِأَنَّكَ نَاقِصَاتُ الدِّينِ وَالْعَقْلِ»^{۲۵}

همچنین فرمودند: «جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَتْ مَا بَالُ الإِمْرَاتَيْنِ بِرَجُلٍ فِي الشَّهَادَةِ وَ فِي الْمِيرَاثِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّ ذَلِكَ قِضَاءٌ مِنْ مَلِكٍ عَدَلٍ حَكِيمٍ لَا يَجُورُ وَ لَا يَحِيْفُ أَيَّتْهَا الْمَرْأَةُ لِأَنَّكَ نَاقِصَاتُ الدِّينِ وَالْعَقْلِ»^{۲۶}

۵. این «عقل» در اسیری که به سرزمین جدید برده می شود، حیران و سرگردان است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ سُبِيَ مِنْ بَلَدٍ وَ هُوَ عَاقِلٌ يَكُونُ كَأَوْلِيهِ الْحَيْرَانِ فَلَا يُسْرِعُ إِلَى تَعَلُّمِ الْكَلَامِ وَ قَبُولِ الْأَدَبِ كَمَا يُسْرِعُ الَّذِي سُبِيَ صَغِيرًا غَيْرَ عَاقِلٍ»^{۲۷}

۶. از نامه‌ی افراد می توان بر مقدار عقل آبی آنان استدلال کرد:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «يُسْتَدَلُّ بِكِتَابِ الرَّجُلِ عَلَى عَقْلِهِ وَ مَوْضِعِ

۲۵. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)، صفحه‌ی ۶۵۷. ترجمه: زنی به نزد استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) آمد و عرض کرد: چرا در گواهی دادن و میراث، دو زن در مقابل یک مرد است؟ فرمودند: چون شما دین و عقل ناقصی دارید.

۲۶. وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۲۷۲، باب ثبوت الدعوی المالیه بشهادة رجل و امرأتین و بشهادة امرأتین و یمین. ترجمه: زنی به نزد استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) آمد و عرض کرد: چرا در گواهی دادن و میراث، دو زن در مقابل یک مرد است؟ حضرت فرمودند: این، حکم از پادشاهی عادل و حکیم است که ستم و جفا نمی کند. ای زن، به خاطر این است که شما، دین و عقل ناقصی دارید.

۲۷. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحه‌ی ۵۱، حال المولود لو ولد فهما عاقلا و تعلیل ذلك. ترجمه: کسی که از شهری اسیر شود در حالی که عاقل است، مانند سرگشته‌ی سرگردان می باشد پس به سرعت نمی تواند لغت آنان را فرا بگیرد و آداب آنان را قبول کند، به سرعتی کسی که در کودکی که عاقل نیست، اسیر شده باشد.

بَصِيرَتِهِ وَ بِرَسُولِهِ عَلَىٰ فَهْمِهِ وَ فِطْنَتِهِ»^{۲۸}

۷. می‌توان با صاحب عقل آبی - هر چند کریم نباشد - برای استفاده از عقلش همراه شد:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «لَا عَلَيْكَ أَنْ تَضْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمَدْ كَرَمَهُ وَ لَكِنْ أَنْتَفِعَ بِعَقْلِهِ وَ احْتَرِسَ مِنْ سَيِّئِ أَخْلَاقِهِ»^{۲۹}

۸. عقل آبی، فروتر از عقل سفید است:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الدِّينِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّائِسِ وَ اضْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ»^{۳۰}

۹. عقل آبی، به لحاظ این که مستعد رسیدن به عقل سفید است، نیکوترین آفریده است:

امام باقر یا امام صادق (علیهما‌السلام) فرمودند: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَذِيرُ، فَأَذَبَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، فَقَالَ: فَوَ عِزَّتِي! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحْسَنُ مِنْكَ، إِيَّاكَ أَمِرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى، وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أَثِيبُ»^{۳۱}

۱۰. عقل آبی، به لحاظ این که مستعد رسیدن به عقل سفید است،

۲۸. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: به نام‌هی مرد، بر عقل و جایگاه بصیرتش؛ و به فرستاده‌اش بر فهم و زیرکی‌اش، استدلال می‌شود.

۲۹. کافی، کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۳۸، باب من یجب مصادقته و مصاحبته. ترجمه: اشکالی ندارد با صاحب عقل همراه شوی هر چند کرمش را نستایی ولی از عقلش بهره‌مند شو و از اخلاق بدش بپرهیز.

۳۰. صحیفة الإمام الرضا (علیه‌السلام)، صفحه‌ی ۵۲. ترجمه: سرِ عقل [آبی] بعد از دین [عقل سفید]، دوستی با مردم، و خوبی کردن به هر نیکوکار و بدکار است.

۳۱. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، طبرسی، صفحه‌ی ۲۵۲، الفصل الثانی فی صفة العقل. ترجمه: چون خدای تعالی عقل را آفرید، به او گفت: پشت کن. پس پشت کرد. سپس به او گفت: رو کن. پس رو کرد. پس فرمود: به عزت قسم، هیچ آفریده‌ای را نیکوتر از تو نیافریده‌ام. فقط به تو امر می‌کنم و فقط تو را نهی می‌نمایم و فقط تو را کیفر می‌کنم و فقط تو را پاداش می‌دهم.

محبوبترین آفریده در نزد خدای تعالی است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ لَكَ الثَّوَابُ وَ عَلَيْكَ الْعِقَابُ»^{۳۲}

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ أَخَذُ وَ بِكَ أُعْطَى وَ عَلَيْكَ أُثِيبُ»^{۳۳}

۱۱. خدای تعالی، عقل آبی کسانی که دوستشان داشته باشد را به عقل سفید ارتقا می‌دهد:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمِلُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ»^{۳۴}

۱۲. عقل آبی، مایهی برتری انسان بر حیوان است:

۳۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۲، باب العقل. ترجمه: همانا خدای تعالی عقل را آفرید. پس به او گفت: رو کن، پس رو کرد. سپس به او گفت، پشت کن، پس پشت کرد. سپس به او فرمود: به عزت و جلالم قسم می‌خورم، چیزی محبوب‌تر از تو به نزد خودم نیافریدم. پاداش برای تو و کیفر بر تو است.

۳۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: چون خدای تعالی عقل را آفرید، فرمود رو کن، پس رو کرد. سپس به او فرمود: پشت کن، پس پشت کرد. سپس به او فرمود: به عزت و جلالم قسم، هیچ آفریده‌ای محبوب‌تر از تو به نزد خودم نیافریدم، به واسطه‌ی تو می‌گیرم و به واسطه‌ی تو عطا می‌کنم و بر تو پاداش می‌دهم.

۳۴. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: چون خدای تعالی عقل را آفرید، او را به حرف گرفت. پس به او فرمود: رو کن، پس رو کرد. سپس به او فرمود: پشت کن، پس پشت کرد. سپس به او فرمود: به عزت و جلالم قسم، هیچ آفریده‌ای محبوب‌تر از تو به نزد خودم نیافریدم، و تو را جز در کسی که او را دوست داشته باشم، به کمال نمی‌رسانم. [به عقل سفید تبدیل نمی‌کنم]

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «وَأَنَّه لَوْ لَا فَضِيلَةُ فَضْلِهِ بِهَا فِي الدَّهْنِ وَ الْعَقْلِ وَ النَّطْقِ كَانَ كَبْعُضِ الْبَهَائِمِ»^{۳۵}

۱۳. هر گاه عقل، قسیم دین معرفی شود، منظور، عقل آبی است:

راوی می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «خَمْسُ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ». قُلْتُ: وَ مَا هِيَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: «الْعَقْلُ وَ الدِّينُ وَ الْأَدَبُ وَ الْجُودُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^{۳۶}

۱۴. خدای تعالی، صاحب عقل آبی ضعیف را به شدت صاحبان عقل آبی قوی، مؤاخذه نمی‌کند:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «كَانَ يَرَى مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (علیه السلام) رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَطُولُ سُجُودَهُ وَ يَطُولُ سُكُوتُهُ فَلَا يَكَادُ يَذْهَبُ إِلَى مَوْضِعٍ إِلَّا وَ هُوَ مَعَهُ فَبَيْنَا هُوَ يَوْمًا مِنْ الْأَيَّامِ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ إِذْ مَرَّ عَلَى أَرْضِ مُعْشِبَةَ تَزْهُو وَ تَهْتَرُ. قَالَ: فَتَأَوَّاهُ الرَّجُلُ. فَقَالَ لَهُ مُوسَى: عَلَيَّ مَا ذَا تَأَوَّهْتَ؟ قَالَ: تَمَنَيْتُ أَنْ يَكُونَ لِرَبِّي جِمَارٌ أَرْعَاهُ هَاهُنَا. قَالَ: فَأَكَبَّ مُوسَى (علیه السلام) طَوِيلًا بِنَصْرِهِ عَلَى الْأَرْضِ اغْتِمَامًا بِمَا سَمِعَ مِنْهُ. قَالَ: فَانْحَطَّ عَلَيْهِ الْوُحَى. فَقَالَ لَهُ: مَا الَّذِي أَكْبَرْتَ مِنْ مَقَالَةِ عَبْدِي؟ أَنَا أُوَاجِدُ عَبْدِي عَلَى قَدْرٍ مَا أُعْطِيْتُهُمْ مِنَ الْعَقْلِ»^{۳۷}

۳۵. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحه‌ی ۱۰۶، القرد و خلقته و الفرق بینه و بین الإنسان. ترجمه: و اگر برتری‌ای که انسان را به آن برتری داده است نبود در ذهن و عقل و سخن گفتن، مانند بعضی بهائم می‌بود.

۳۶. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۱، باب العقل. ترجمه: پنج چیز است که در هر کس نباشد، استفاده‌کنندگان زیاد نخواهند بود. گفتم: آنها چیست، فدایتان شوم؟ فرمودند: عقل، دین، ادب، جود و خوش اخلاقی.

۳۷. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: حضرت موسی (علیه السلام) مردی را دید که سجده‌ها و سکوت طولانی‌ای داشت. پس همواره به هر جا می‌رفت، او را با خود می‌برد. روزی از روزها در بعضی حوائجش می‌رفت که به زمینی پر علف

۱۵. سختی یا آسانی حسابرسی در قیامت، رابطه‌ی مستقیم با عقل آبی دارد: امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا»^{۳۸}

۱۶. عقل آبی، شبیه عقل سفید است:

کسی از امام صادق (علیه‌السلام) پرسید: عقل چیست؟ فرمودند: «مَا عُدِّ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» قَالَ قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ قَالَ: «تِلْكَ التُّكْرَاءُ وَ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ»^{۳۹}

۱۷. پیامبران، باید به میزان عقل آبی مخاطبان‌شان توجه کنند:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^{۴۰}

یا در حدیث دیگری فرمودند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^{۴۱}

رسید. پس آن مرد، آهی کشید. حضرت موسی (علیه‌السلام) پرسید: بر چه آه کشیدی؟ گفت: آرزو کردم پروردگارم خری می‌داشت که اینجا می‌چراندمش! پس حضرت موسی (علیه‌السلام) مدت زیادی از غصه‌ی سخنی که شنیده بود، چشم بر زمین دوخت. پس وحی بر او نازل شد، فرمود: چه چیزی از سخن بنده‌ام را بزرگ شمردی؟ من بندگانم را بر مقدار آنچه از عقل که به آنان عطا کرده‌ام، مؤاخذه می‌کنم.

۳۸. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: همانا دقت محاسبه‌ی خداوند برای بندگان در روز قیامت، به اندازه‌ی آنچه از عقل در دنیا به آنان داده است، می‌باشد.

۳۹. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: عقل [سفید] آن چیزی است که خدای رحمان با آن پرستیده شود و بهشت با آن کسب گردد. گفتم: پس آن چیزی که در معاویه بود، چه بود؟ فرمودند: آن زیرکی و شیطنت بود و آن، شبیه عقل [سفید] است، ولی عقل [سفید] نیست.

۴۰. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: همانا ما جماعت پیامبران، با مردم به اندازه‌ی عقلشان سخن می‌گوییم.

۴۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: همانا ما جماعت

۱۸. عقل آبی اگر از مرحله‌ی زرد، عبور نکرده و تبدیل به عقل سفید نشود، «جهل» خوانده می‌شود:

راوی می‌گوید: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ عِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ (عليه السلام) اغْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ اغْرِفُوا الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبِرُ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ أَكْرَمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ الطُّلْمَانِي فَقَالَ لَهُ أَذْبِرُ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنَ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى اللَّهُ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ...»^{۴۲}

پیامبران، امر شده‌ایم که با مردم به اندازه‌ی عقلشان سخن بگوئیم. ۴۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۶، باب العقل. ترجمه: راوی می‌گوید: در نزد امام صادق (علیه السلام) بودم و جمعی از شیعیان در نزدشان بودند، پس سخن به ذکر عقل و جهل رسید. حضرت فرمودند: عقل و سربازانش و جهل و سربازانش را بشناسید تا هدایت شوید. عرض کردم: فدایتان شوم، نمی‌شناسیم جز آنچه شما به ما بشناسانید. پس امام صادق (علیه السلام) فرمودند: همانا خدای تعالی عقل را آفرید و آن، اولین چیزی از روحانیون است که از نورش از راست عرش آفرید. پس به او فرمود: پشت کن، پس پشت کرد. پس فرمود: رو کن، پس رو کرد. پس خدای عز و جل به او فرمود: تو را آفریده‌ی بزرگی آفریدم و تو را بر تمام آفریده‌هایم کرامت دادم. پس جهل را از دریای تلخ تاریک آفرید. پس به او

همچنین امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «كَفَى بِكَ جَهْلًا أَنْ تَرَكَبَ مَا نُهِيتَ عَنْهُ»^{۴۳}

۱۹. برخی خوراکی‌ها، عقل آبی را تقویت می‌کند، که عبارتند از:

- سرکه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «الْخَلُّ يَشُدُّ الْعَقْلَ»^{۴۴}

- سداب: امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «السَّدَابُ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ»^{۴۵}

- خرفه: استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالْفَرْفَخِ فَهِيَ الْمَكِيَسَةُ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ شَيْءٌ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ فَهِيَ»^{۴۶}

- کدو: امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «الدُّبَّاءُ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ»^{۴۷}

همچنین فرمودند: «كَانَ فِيْمَا أُوصِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالدُّبَّاءِ فَكُلْهُ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ

فرمود: پشت کن، پس پشت کرد. سپس فرمود: رو کن. ولی رو نکرد. پس خدای تعالی به او فرمود: استکبار نمودی. پس لعنتش کرد. سپس برای عقل، هفتاد و پنج سرباز قرار داد. چون جهل، کرامت خدای تعالی به عقل را دید، دشمنی‌اش را به دل گرفت. سپس عرض کرد: ای پروردگار، این، آفریده‌ای است مانند من، او را آفریدی و کرامتش دادی و تقویتش کردی و من ضد او هستم ولی قدرتی ندارم. پس به نیز سربازانی بده مانند آنچه به او دادی. پس فرمود: بله، اگر بعد از آن از من نافرمانی کنی، تو و سربازانت را از رحمت [رحمانیه‌ی] خودم اخراج خواهم کرد. جهل گفت: راضی شدم. پس او را هفتاد و پنج سرباز داد. پس آنچه خدای تعالی از سربازان که به عقل داده است، عبارتند از: «خیر» و آن وزیر عقل است، و ضدش را «شر» قرار داد و او وزیر جهل است. و ایمان و ضدش کفر است...

۴۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: برای جهل، همین که آنچه از آن نهی شده‌ای را انجام دهی، کافی است.

۴۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۳۲۹، باب الخل. ترجمه: سرکه، عقل را تشدید می‌کند.

۴۵. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه ۵۱۵، باب السداب. ترجمه: سداب، در عقل می‌افزاید.

۴۶. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه ۵۱۷، باب الفرفخ. ترجمه: بر شما باد به خرفه که زیرک‌کننده است. همانا اگر چیزی عقل را زیاد کند، همان است.

۴۷. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه ۵۲۰، باب القرع. ترجمه: کدو، در عقل می‌افزاید.

وَ الْعَقْلُ»^{۴۸}

۲۰. توانایی تفکر، دلیل داشتنِ عقلِ اَبی است:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذَلِيلًا وَ ذَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَ ذَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ»^{۴۹}

۲۱. عقل اَبی، حجت درونی خدای تعالی علیه انسان است:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيِّمَةُ (عليهم السلام) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^{۵۰}

راوی به امام کاظم (علیه السلام) عرض کرد: ... فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ قَالَ فَقَالَ (عليه السلام): «الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ»^{۵۱}

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ»^{۵۲}

۴۸. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۳۷۱، باب القرع. ترجمه: در آنچه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) سفارش نمودند این بود: ای علی بر تو باد به کدو، پس بخورش که آن، مغز و عقل را زیاد می کند.

۴۹. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، همانا برای هر چیزی دلیلی است و دلیل عقل، تفکر و دلیل تفکر، سکوت است.

۵۰. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، همانا برای خدا بر مردم، دو حجت است: حجت ظاهر و حجت باطن. اما ظاهر، فرستادگان و پیامبران و امامان هستند، و اما باطن، عقلها»

۵۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۵، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: امروز حجت بر مردم چیست؟ فرمودند: عقل که با آن راستگو بر خدای تعالی شناخته می شود، پس تصدیق می گردد و دروغگو بر خدای تعالی شناخته می شود، پس تکذیب می گردد.

۵۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۵، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: حجت خدا بر بندگانش، پیامبر و حجت بین بندگان و خدا، عقل است.

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحَجَجَ بِالْعُقُولِ»^{۵۳}

۲۲. طاقت بر تنهایی، نشانه‌ی قوت عقل آبی است:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةٌ قُوَّةِ الْعَقْلِ»^{۵۴}

۲۳. آموختن با عقل آبی انجام می‌گیرد:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ نَصَبُ الْحَقِّ لِبِطَاعَةِ اللَّهِ وَ لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ»^{۵۵}

همچنین آن حضرت می‌فرمایند: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ»^{۵۶}

۲۴. کسی که عقل آبی ندارد، احمق است:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) كَانَ يَقُولُ إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ يَجِيبُ إِذَا سُئِلَ وَ يَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ وَ يَشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحٌ أَهْلِهِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ فَهُوَ أَخْمَقٌ»^{۵۷}

۵۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، همانا خدای تبارک و تعالی حجت‌ها را بر مردم کامل کرد با عقل‌ها.

۵۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، صبر کردن بر تنهایی، نشانه‌ی توانایی عقل است.

۵۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، نصب شدن حق برای اطاعت خداست و نجاتی نیست جز با طاعت و طاعتی نیست جز با علم و علمی نیست جز با فراگیری و فراگیری با عقل است.

۵۶. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: شناختن علم با عقل است.

۵۷. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، امیر مؤمنان (علیه السلام) همواره می‌فرمودند: از علامت‌های عاقل این است که در او سه خصلت است؛ هر گاه پرسیده شود، جواب می‌دهد و هر گاه قوم از کلام عاجز می‌شوند، سخن

۲۵. خواسته‌ها را باید از صاحب عقل آبی خواست:

امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) فرمودند: «إِذَا طَلَبْتُمْ الْخَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا» قِيلَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ أَهْلُهَا؟ قَالَ: «الَّذِينَ قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ ذَكَرَهُمْ فَقَالَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَبَابِ، قَالَ هُمْ أَوْلُو الْعُقُولِ»^{۵۸}

۲۶. عقل آبی، پوشش ضخیمی برای صاحبش ایجاد می‌کند:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ»^{۵۹}

۲۷. هر گاه عقل، با مال همراه شود، اشاره به عقل آبی دارد:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ»^{۶۰}

و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «لَا غِنَى مِثْلُ الْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ»^{۶۱}

و امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «لَا غِنَى أَخْضَبُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ أَحْطُ

می‌گوید و اشاره می‌کند به نظری که صلاح اهلش در آن باشد. پس کسی که چیزی از این صفات سه‌گانه در او نباشد، احمق است.

۵۸. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۰، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: هر گاه حاجتی دارید از اهلش بخواهید. پرسیده شد: ای پسر پیامبر خدا، اهلش چه کسی است؟ فرمودند: کسانی که خدا در کتابش داستان آنان را آورده، پس گفته: همانا صاحبان خردها، متذکر می‌شوند. فرمود: ایشان، صاحبان عقل هستند.

۵۹. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۰، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: عقل، پوششی بسیار پوشنده است.

۶۰. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحه ۳۷۲، باب النوادر و هو آخر ابواب الكتاب. ترجمه: ای علی، هیچ ناداری‌ای شدیدتر از نادانی و هیچ مالی یاری‌گرتتر از عقل نیست.

۶۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه ۲۰۱، و روی عنه (علیه‌السلام) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: هیچ بی‌نیازی‌ای مانند عقل و هیچ ناداری‌ای شدیدتر از جهل نیست.

مِنَ الْحُمُقِ»^۱

۲۸. مهم‌ترین مرتبه‌ی تکامل عقل آبی، مربوط به دوران جنینی است: راوی می‌گوید به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: «الرَّجُلُ آتِيهِ وَ أُكَلِّمُهُ يَبْغُضُ كَلَامِي فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ بِالْكَلامِ فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ. فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تَدْرِي لِمَ هَذَا؟» قُلْتُ: لَا. قَالَ: «الَّذِي تُكَلِّمُهُ يَبْغُضُ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ فَذَآكَ مَنْ عَجِنَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ ثُمَّ يَجِيْبُكَ عَلَيَّ كَلَامِكَ فَذَآكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلامِ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَذَآكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ فَهُوَ يَقُولُ لَكَ أَعِدْ عَلَيَّ»^۲

۲۹. نبودن عقل آبی، مساوی با نبودن زندگی است و کسی که عقل آبی ندارد، با مردگان مقایسه می‌شود:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «فَقَدْ الْعَقْلُ فَفَدُّ الْحَيَاةِ وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: هیچ بی‌نیازی‌ای فراخ‌تر از عقل و هیچ فقری فروافتاده‌تر از حماقت نیست.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: به نزد مردی می‌روم و با او قسمتی از سخنم را می‌گویم، ولی او تمام سخنم را می‌فهمد و کسی هست که با او سخن می‌گویم و تمام سخنم را می‌گیرد، سپس همانطور که گفته‌ام بر من برمی‌گرداند. و کسی هست که وقتی با او صحبت می‌کنم، می‌گوید: دو باره بگو. فرمودند: ای اسحاق، آیا می‌دانی چرا چنین است؟ گفتم: نه. فرمودند: کسی که بعض کلام را به او می‌گویی و او تمام کلام را می‌گیرد، کسی است که نطفه‌اش با عقلش آمیخته شده است و اما کسی که کلامت را می‌گیرد، سپس بر طبق کلام خودت جوابت را می‌دهد، کسی است که عقلش در شکم مادر بر او سوار شده است و اما کسی که با او سخن می‌گویی، می‌گوید دو باره بگو، کسی است که عقلش بعد از بزرگی بر او سوار شده است، او به تو می‌گوید: دو باره بگو.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: نبودن عقل، نبودن

۳۰. خودپسندی، نشانه‌ی ضعف عقل آبی است:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ ذَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ»^۱

۳۱. آغاز هر کاری - از کارهای دنیا - مبتنی بر عقل آبی است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قُوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يَنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهَ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِحَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ»^۲
۳۲. تجارت، عقل آبی را زیاد می‌کند:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «التَّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعَقْلِ»^۳

۳۳. ترک تجارت، عقل آبی را دچار نقصان می‌کند:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «تُرِكَ التَّجَارَةُ يُنْقُصُ الْعَقْلَ»^۴

۳۴. کسی که عقل آبی ندارد، نمی‌تواند طلاق بدهد و معامله‌هایش باطل است:

راوی می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «الرَّجُلُ الْأَحْمَقُ الذَّاهِبُ الْعَقْلُ يَجُوزُ طَلْقُ وِلِيِّهِ عَلَيْهِ قَالَ وَ لِمَ لَا يَطْلُقُ هُوَ قُلْتُ لَا يُؤْمَنُ إِنْ طَلَّقَ هُوَ أَنْ يَقُولَ غَدًا لَمْ أَطْلُقْ أَوْ لَا يَحْسِبُنْ أَنْ يَطْلُقَ قَالَ مَا أَرَى وِلِيِّهِ إِلَّا

نبودن زندگی است و [کسی که عقل ندارد] جز با مردگان قیاس نمی‌شود.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: خودپسندی مرد، دلیل بر ضعف عقلش است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: همانا اول کارها و آغاز و توانایی و آبادی آنها که جز به آن به چیزی نمی‌توان فایده برد، عقلی است که خدا، زینت برای آفریدگانش و نوری برای آنان قرار داده است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۴۸، باب فضل التجارة و المواظبة عليها. ترجمه: تجارت، عقل را زیاد می‌کند.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۴۸، باب فضل التجارة و المواظبة عليها. ترجمه: ترک کردن تجارت، عقل را ناقص می‌کند.

بِمَنْزِلَةِ السُّلْطَانِ»^۱

همچنین راوی می‌گوید: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ طَلَاقِ الْمَعْتُوهِ
الدَّاهِبِ الْعَقْلِ أَوْ يَجُوزُ طَلَاقُهُ؟ قَالَ: «لَا»^۲

همچنین راوی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم: سَأَلْتُهُ عَنِ
الْمَرْأَةِ الْمَعْتُوهِةِ الدَّاهِبَةِ الْعَقْلِ أَوْ يَجُوزُ بَيْعُهَا وَ صَدَقَّتْهَا؟ قَالَ: «لَا»^۳

۳۵. زیباترین زینت انسان، عقل آبی است:

امیر المؤمنین (عليه السلام) می‌فرماید: «لَا جَمَالَ أَزِينُ مِنَ الْعَقْلِ»^۴

۳۶. حکومت بر مردم، به کسی که عقل آبی بهتری داشته باشد می‌رسد:

امیر المؤمنین (عليه السلام) می‌فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ دَوْلَةٌ حَتَّىٰ إِنَّهُ يُدَالُ
الْأَخْقَ مِنْ الْعَقْلِ»^۵

۳۷. علم، راهنمای عقل آبی و عقل آبی، بازگو کننده و پردازشگر علم است:

امام سجاد (عليه السلام) فرمودند: «الْعِلْمُ رَأْدُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلَ تَرْجُمَانُ

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۱۲۵، باب طلاق المعتوه و المجنون و طلاق ولیه عنه. ترجمه: مرد احمقی که عقلش رفته است، جایز است ولی‌اش برایش طلاق بدهد؟ فرمودند: چرا خودش طلاق ندهد؟ عرض کردم: اطمینانی نیست که اگر طلاق بدهد، فردا بگوید طلاق ندادم یا نتواند به نیکویی طلاق بدهد. فرمودند: ولی‌اش به منزله‌ی حاکم است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۱۲۵، باب طلاق المعتوه و المجنون و طلاق ولیه عنه. ترجمه: از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم از طلاق سرگشته و بی‌عقل آیا جایز است؟ فرمودند: نه.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۱۹۱، باب عتق السكران و المجنون و المکره. ترجمه: پرسیدم از زنی سرگشته و بی‌عقل، آیا فروختن و صدقه دادنش جایز است؟ فرمودند: نه.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه ۱۹، خطبة لأمیر المؤمنین (عليه السلام) و هی خطبة الوسيلة. ترجمه: هیچ زیبایی‌ای زینتی‌تر از عقل نیست.

۵. جعفریات (الأشعثیات)، محمد بن اشعث، صفحه ۲۴۲، باب البر و سحاء النفس و طیب الکلام. ترجمه: هر چیزی دولتی دارد تا این که سزاوارتر از نظر عقل، به دولت برسد.

الْعِلْمُ»^۱

۳۸. دانش، پیشوای عقل آبی است:

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ»^۲

۳۹. حفظ تجربه‌ها از نشانه‌های عقل آبی است:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ»^۳

۴۰. کسی که به عقل آبی خود بسنده کند، می‌لغزد:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ»^۴

۴۱. حجامت، عقل آبی را تشدید می‌کند:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «الْحِجَامَةُ تُصِخُّ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ»^۵

۴۲. روغن مالی، عقل آبی را زیاد می‌کند:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «الدُّهْنُ يُلَيِّنُ الْبَشْرَةَ وَ يَزِيدُ فِي

الدَّمَاعِ وَ الْعَقْلِ»^۶

۴۳. عقل آبی، زبان را برتر می‌کند:

۱. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، خزاز رازی، صفحه‌ی ۲۴۰، باب ما جاء عن علی

بن الحسین (علیه السلام). ترجمه: علم، راهنمای عقل و عقل، ترجمان علم است.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذكره (صلی الله علیه وآله وسلم) العلم و العقل

و الجهل. ترجمه: علم، پیشوای عقل است.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۸۰، كتابه إلى ابنه الحسن (علیه السلام). ترجمه:

عقل، حفظ تجربه‌هاست.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۹، خطبة لأمیر المؤمنین (علیه السلام) و هی خطبة

الوسيلة. ترجمه: هر کس به عقلش بی‌نیاز شود، بلغزد.

۵. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۱۰۰، آدابہ (علیه السلام) لأصحابه و هی أربعمائة

باب للدين و الدنيا. حجامت، بدن را سالم و عقل را تشدید می‌کنند.

۶. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۱۰۰، آدابہ (علیه السلام) لأصحابه و هی أربعمائة

باب للدين و الدنيا. روغن، پوست را نرم و مغز و عقل را زیاد می‌کند.

استاد (علیه السلام) فرمودند: «اللِّسَانُ مَعْيَارُ أَطَاشُهُ الْجَهْلُ وَ أَرْجَحُهُ الْعَقْلُ»^۱
 ۴۴. سخن، گواه عقل آبی است:

امام سجاد (علیه السلام) در رساله‌ی حقوق فرمودند: «وَ أَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ
 فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخُتَاءِ... وَ يُعَدُّ شَاهِدَ الْعَقْلِ وَ الدَّلِيلَ عَلَيْهِ»^۲

۴۵. کسی که بخواهد خودش را با عقل آبی بیاراید، نیکو سخن می‌گوید:

امام سجاد (علیه السلام) در رساله‌ی حقوق فرمودند: «تَزَيُّنُ الْعَاقِلِ بِعَقْلِهِ
 حُسْنُ سِيرَتِهِ فِي لِسَانِهِ»^۳

۴۶. کسی که عقل آبی، زیبایی و فصاحت داشته باشد، در دنیا کامل شمرده
 می‌شود:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ثَلَاثٌ خِصَالٍ مَن رُزِقَهَا كَانَ كَامِلًا، الْعَقْلُ
 وَ الْجَمَالُ وَ الْفَصَاحَةُ»^۴

۴۷. برخی چیزها، عقل آبی را پریشان می‌سازد:

«ثَلَاثٌ مِّنْ ابْتِلَىٰ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ كَانَ طَائِحَ الْعَقْلِ نِعْمَةً مُّؤَلِّيَةً وَ زَوْجَةً فَابِسَةً وَ
 فَجِيعَةً بِحَبِيبٍ»^۵

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۰۷، و روی عنه (علیه السلام) فی قصار هذه

المعانی. ترجمه: زبان، معیاری است که جهل، آن را سبک می‌کند و عقل، آن را برتر می‌سازد.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۵۷، رسالته (علیه السلام) المعروفة برسالة
 الحقوق. ترجمه: و اما حق زبان، پس اکرامش از دشنام... و شاهد عقل و دلیل بر آن شمرده
 می‌شود.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۵۷، رسالته (علیه السلام) المعروفة برسالة
 الحقوق. ترجمه: آرایش عاقل به عقلش، نیکو روشی در زبانش است.

۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۰، و من کلامه (علیه السلام) سَمَاهُ بَعْضُ
 الشَّيْءِ نَثْرُ الدَّرْرِ. ترجمه: سه چیز است که هر کس روزی‌اش شده باشد، کامل شمرده
 می‌شود؛ عقل و زیبایی و فصاحت.

۵. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۲، و من کلامه (علیه السلام) سَمَاهُ بَعْضُ
 الشَّيْءِ نَثْرُ الدَّرْرِ. ترجمه: سه چیز است که هر کس به یکی گرفتار شود، عقلش سرگشته

۴۸. صاحب عقل آبی برای دنیا و صاحب عقل سفید، برای آخرت کار می‌کند: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «الْأَنْسُ ثَلَاثَةٌ جَاهِلٌ يَأْتِي أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ عَالِمٌ قَدْ شَفَّهَ عِلْمُهُ وَ عَاقِلٌ يَعْمَلُ لِذُنْيَاهُ وَ آخِرْتِهِ»^۱

۴۹. خوردن و آشامیدن اندکی از چیزی که زیادش موجب تغییر عقل آبی شود، ممنوع است:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «فَمَا لَا يُغَيِّرُ الْعَقْلَ كَثِيرُهُ فَلَا بَأْسَ بِشُرْبِهِ وَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا يُغَيِّرُ الْعَقْلَ كَثِيرُهُ فَالْقَلِيلُ مِنْهُ حَرَامٌ»^۲

۵۰. اگر نور در بدنی نباشد، دیدن و عقل آبی در آن بدن نخواهد بود:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «وَ لَوْ لَا الثُّورُ مَا أَبْصَرَ وَ لَا عَقْلٌ»^۳

۵۱. جایگاه عقل آبی، مغز است:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «مَوْضِعُ الْعَقْلِ الدِّمَاغُ»^۴

۵۲. عقل آبی (خدا دادی) نمی‌تواند معیاری برای مدح و ذم صاحبش باشد:

وقتی از امیر المؤمنین (علیه‌السلام) پرسیده شد: بِمَا دَا عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ (علیه‌السلام): «بِالْتَّمْيِيزِ الَّذِي حَوَّلَنِي وَ الْعَقْلِ الَّذِي ذَلَّنِي». قَالَ: أَمْ فَجَبُولُ

می‌شود؛ نعمتی پشت کرده، زن فاسد و حادثه‌ی ناگوار در مورد دوست.

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۲، و من کلامه (علیه‌السلام) سّمَاه بعض الشیعة نثر الدرر. ترجمه: مردم سه دسته‌اند؛ جاهلی که از آموختن سر باز می‌زند و عالمی که علمش او را فضل و فزونی داده است و عاقلی که برای دنیا و آخرتش کار می‌کند.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۳۸، ما يجوز من الأشرية. ترجمه: آنچه زیادش عقل را تغییر نمی‌دهد، نوشیدنش اشکال ندارد و هر چیزی که زیادش عقل را تغییر می‌دهد، کمش هم حرام است.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۵۵، کلامه (علیه‌السلام) فی خلق الإنسان و ترکیبه. ترجمه: و اگر نور نبود، نمی‌دید و عقل نمی‌داشت.

۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۴۴۸، و روی عنه (علیه‌السلام) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: جایگاه عقل، دماغ است.

أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «لَوْ كُنْتُ مَجْبُولًا مَا كُنْتُ مَحْمُودًا عَلَى إِحْسَانٍ وَ لَا مَذْمُومًا عَلَى إِسَاءَةٍ وَ كَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُسِيءِ»^۱

۵۳. حضرت داوود (علیه السلام) قبل از این که حضرت سلیمان (علیه السلام) را به جانشینی خود برگزیند، میزان عقل آبی اش را آزمود:
امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «مَا اسْتَخْلَفَ دَاوُدُ سُلَيْمَانَ حَتَّى اخْتَبَرَ عَقْلَهُ»^۲

۵۴. خدای تعالی این عقل را مایه‌ی زینت آفریدگانش قرار داده است:
امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ أَوْلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قُوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يَنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهَ الْعَقْلِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِحَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ»^۳
۵۵. عقل آبی، ستون وجودی انسان است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ»^۴

۵۶. قدرت حدس انسان، به اندازه‌ی قدرت عقل آبی اوست:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «ظَنَّ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ»^۱

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۴۶۸، رسالت (علیه السلام) فی الرد علی أهل الجبر و التفویض و إثبات العدل و المنزلة بین المنزلتین. ترجمه: پروردگارت را به چه چیزی شناختی؟ فرمودند: با قدرت تمیزی که عطایم کرد و عقلی که مرا دلالت کرده است. گفت: آیا [فقط] شما بر آن سرشته شده‌ای؟ فرمودند: اگر سرشته شده بودم، بر کارهای نیکی که انجام می‌دهم، ستایش شده نبودم و بر کارهای بدی که انجام می‌دهم، سرزنش شده نبودم و [اگر چنین بود] نیکوکار سزاوارتر از بدکار به ملامت بود.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: به جانشینی خود برگزید داوود، سلیمان را تا این که عقلش را آزمود.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: همانا اول کارها و آغاز و توانایی و آبادی آنها که جز به آن به چیزی نمی‌توان فایده برد، عقلی است که خدا، زینت برای آفریدگانش و نوری برای آنان قرار داده است.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ستون اصلی انسان، عقل است.

۵۷. تدبیر زندگی، به اندازه‌ی عقل آبی است:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «لَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ»^۲

۵۸. عقل آبی، مایه‌ی استراحت صاحبش در تنهایی است:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «الْعَاقِلُ يَسْتَرِيحُ فِي وَحْدَتِهِ إِلَى عَقْلِهِ»^۳

۵۹. عقل آبی، ذخیره است:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «الْعُقُولُ ذَخَائِرٌ»^۴

۶۰. این «عقل» دوست هر کسی است:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ حَبْلُهُ»^۵

۶۱. صاحب عقل آبی، نشانه‌هایی دارد که برخی از آنها چنین است:

- با کسی که می‌ترسد او را دروغ‌گو بخواند، سخن نمی‌گوید.^۶

۱. عیون الحکم و المواعظ، لیثی واسطی، صفحه‌ی ۳۲۳، الباب السابع عشر مما ورد من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)؛ غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، صفحه‌ی ۴۳۹. ترجمه: گمان مرد بر مقدار عقل اوست.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، وصایا النبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم). ترجمه: هیچ عقل‌ورزی‌ای مانند تدبیر نیست.

۳. کنز الفوائد، کراچکی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام. ترجمه: عاقل در تنهایی‌اش، با عقلش استراحت می‌کند.

۴. کنز الفوائد، کراچکی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام. ترجمه: عقل‌ها، پس‌انداز و اندوخته‌[ی صاحبانشان] هستند.

۵. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۴، باب العقل. ترجمه: دوست هر مردی عقل او و دشمنش، نادانی اوست.

۶. قال (علیه‌السلام): «الْعَاقِلُ لَا يَخْذُّ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ». ترجمه: عاقل با کسی که بترسد دروغ‌گویش بخواند، سخن نمی‌گوید. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل)

- از کسی که می‌ترسد به او ندهد، تقاضا نمی‌کند.^۱
- کاری که بترسد موجب عذرخواهی شود را انجام نمی‌دهد.^۲
- به کسی که نمی‌توان به امیدش اعتماد کرد، امید نمی‌بندد.^۳
- غصه‌هایش را فرو می‌خورد.^۴
- با دشمنانش مدارا می‌کند.^۵
- هر گاه پرسیده شود، جواب می‌دهد.^۶
- هر گاه دیگران ناتوان از کلام شوند، سخن می‌گوید.^۷

۱. قال (علیه‌السلام): «الْعَاقِلُ لَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ». ترجمه: عاقل از کسی که می‌ترسد به او ندهد، تقاضا نمی‌کند. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب العقل)
۲. قال (علیه‌السلام): «الْعَاقِلُ لَا يَتَقَدَّمُ عَلَىٰ مَا يَخَافُ الْعُدْرَ مِنْهُ». ترجمه: عاقل کاری که بترسد موجب عذرخواهی شود را انجام نمی‌دهد. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب العقل)
۳. قال (علیه‌السلام): «الْعَاقِلُ لَا يَرْجُو مَنْ لَا يُوثِقُ بِرَجَائِهِ». ترجمه: عاقل به کسی که نمی‌توان به امیدش اعتماد کرد، امید نمی‌بندد. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب العقل)
۴. سُئِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه‌السلام) عَنِ الْعَقْلِ قَالَ: «التَّجَرُّعُ لِلْعُصْبَةِ وَ مَدَاهِنَةُ الْأَعْدَاءِ». ترجمه: از امام حسین (علیه‌السلام) از عقل پرسیده شد، فرمودند: نوشیدن غصه و مدارا با دشمنان. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب العقل)
۵. سُئِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه‌السلام) عَنِ الْعَقْلِ قَالَ: «التَّجَرُّعُ لِلْعُصْبَةِ وَ مَدَاهِنَةُ الْأَعْدَاءِ». ترجمه: از امام حسین (علیه‌السلام) از عقل پرسیده شد، فرمودند: نوشیدن غصه و مدارا با دشمنان. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب العقل)
۶. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «يا هِشَامُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) كَانَ يَقُولُ إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ يَجِيبُ إِذَا سُئِلَ...». ترجمه: ای هشام، امیر مؤمنان (علیه‌السلام) همواره می‌فرمودند: از علامت‌های عاقل این است که در آن سه خصلت است؛ هر گاه از او پرسیده شود، جواب می‌دهد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۱۹، کتاب العقل و الجهل)
۷. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «يا هِشَامُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) كَانَ يَقُولُ إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ...؛ يَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ». ترجمه: ای هشام، امیر مؤمنان (علیه‌السلام) همواره می‌فرمودند: از علامت‌های عاقل این است که در آن

- نظراتی می‌دهد که صلاح خانواده‌اش در آن باشد.^۱
- چیزی که نتواند انجام دهد را وعده نمی‌دهد.^۲
- اقدام به کاری که بترسد از روی ناتوانی از او فوت شود، نمی‌کند.^۳
- با مردم با چرب‌زبانی سخن می‌گوید.^۴
- با مردم دوستی می‌کند.^۵

دومین معنی عقل در منهاج فردوسیان (عقل زرد):

«عقل آبی»، اگر به تکاپو برای رسیدن به حقیقت و اطاعت حق تعالی بیافشد،

سه خصلت است؛ هر گاه قوم از سخن گفتن عاجز شوند، سخن می‌گوید. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۱۹، کتاب العقل و الجهل)

۱. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «يا هشامُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) كَانَ يَقُولُ إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ؛ ... يُشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحٌ أَهْلِيهِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ فَهُوَ أَحْمَقُ». ترجمه: ای هشام، امیر مؤمنان (علیه السلام) همواره می‌فرمودند: از علامت‌های عاقل این است که در آن سه خصلت است؛ اشاره می‌کند به نظری که صلاح اهلش در آن باشد. پس کسی که چیزی از این صفات سه‌گانه در او نباشد، احمق است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۱۹، کتاب العقل و الجهل)

۲. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «يا هشامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَعِدُّ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ». ترجمه: ای هشام، عاقل آنچه نمی‌تواند انجام دهد را وعده نمی‌دهد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۰، کتاب العقل و الجهل)

۳. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «يا هشامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَقْدِمُ عَلَى مَا يَخَافُ فَوْتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ». ترجمه: ای هشام، همانا عاقل اقدام به کاری که بترسد از روی ناتوانی از او فوت شود، نمی‌کند. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۰، کتاب العقل و الجهل)

۴. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلْتُ الْعَقْلِ». ترجمه: چرب‌زبانی، یک سوم عقل است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۶۴۳، باب التَّحَبُّبِ إِلَى النَّاسِ وَ التَّوَدُّدِ إِلَيْهِمْ)

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ». ترجمه: دوستی با مردم، نصف عقل است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۶۴۳، باب التَّحَبُّبِ إِلَى النَّاسِ وَ التَّوَدُّدِ إِلَيْهِمْ)

از حالت آبی خارج شده و به حالت زرد در می‌آید. حالت زرد را بدین مناسبت به عقل کمال‌یاب اطلاق می‌کنیم که نورانیت اجمالی‌ای یافته و به سوی صاف و پاک شدن حرکت کرده است. این عقل، مقدمه‌ای برای شناخت خدای تعالی و ایمان به او و همچنین شناخت پیامبر و ایمان به آموزه‌های اوست.

ماده‌ی «عقل» در برخی آیات قرآن کریم و برخی روایات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) به این معنی استفاده شده است. یعنی در برخی آیات و روایات، منظور از «عقل»، همان تکاپوی عقل برای ایمان آوردن به خدای تعالی و پیامبر اوست.

عقل زرد، همان عقل آبی است که در صورت تکاپو برای یافتن حقیقت، بهره‌ای از نورانیت می‌یابد، پس گروه‌هایی که عقل آبی ندارند، مانند حیوانات و دیوانگان، از رسیدن به عقل زرد، محروم هستند.

و گروه‌هایی که عقل آبی آنان ضعیف است، مانند زنان و کودکان، وارد شدن عقلشان به مرحله‌ی عقل زرد، بعید و سخت است. از باب مثال عرض می‌کنیم: این طور نیست که هر کسی که اسب داشته باشد، در مسابقه شرکت کند ولی اگر کسی اسب لنگ و پیری داشته باشد، شرکت کردنش در مسابقه، بسیار بعید است و اگر شرکت کند، کارش نسبت به دیگران، سخت‌تر خواهد بود. این‌طور نیست که هر کسی که «عقل آبی» داشته باشد، آن را به جستجوی حقیقت بفرستد و در رسیدن به ایمان، به مسابقه وادار نماید ولی کسانی که «عقل آبی» ضعیفی دارند، بسیار بعید است که وارد چنین مسابقه‌ای شوند و اگر وارد شدند، بسیار سخت است که به نتیجه‌ی مطلوب برسند.

محکمت عقل زرد:

محکم ۱: «فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱

محکم ۲: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۲

محکم ۳: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۳

محکم ۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَتَهُ مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفَىٰ صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»^۴

محکم ۵: «وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أُغْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ

۱. سورهی بقره، آیهی ۷۳. ترجمه: پس گفتیم: پاره‌ای از آن [گاو ذبح شده] را به مقتول بزیند [تا زنده شود و قاتل را معرفی کند]. خدا مردگان را این گونه زنده می‌کند و نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] خود را به شما نشان می‌دهد، تا ببیندیشید.

۲. سورهی بقره، آیهی ۱۶۴. ترجمه: بی‌تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

۳. سورهی بقره، آیهی ۲۴۲. ترجمه: این گونه خدا آیاتش را برای شما بیان می‌کند، باشد که ببیندیشید.

۴. سورهی آل عمران، آیهی ۱۱۸. ترجمه: ای اهل ایمان! از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید؛ آنان از هیچ توطئه و فسادى درباره شما کوتاهی نمی‌کنند؛ شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند؛ تحقیقاً دشمنی [با اسلام و مسلمانان] از لابلای سخنانشان پدیدار است و آنچه سینه‌هایشان [از کینه و نفرت] پنهان می‌دارد بزرگ‌تر است. ما نشانه‌ها [ی دشمنی و کینه آنان] را اگر می‌اندیشید برای شما روشن ساختیم.

صُنُونٌ وَ غَيْرِ صُنُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفُضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۵

محکم ۶: «وَ سَحَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۶

محکم ۷: «وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۷

محکم ۸: «وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۸

محکم ۹: «وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۹

۵. سورهی رعد، آیهی ۴. ترجمه: در زمین قطعه‌هایی مختلف و گوناگون، و باغ‌هایی از انگور و کشتزار و درختان خرمایی است که بر یک ریشه و غیر یک ریشه [می‌رویند]. ما برخی از آنان را در میوه و محصول با آنکه از یک آب سیراب می‌شوند بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌تردید در این امور برای مردمی که تعقل می‌کنند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

۶. سورهی نحل، آیهی ۱۲. ترجمه: و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده‌اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه‌هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می‌کنند.

۷. سورهی نحل، آیهی ۱۷. ترجمه: و از محصولات درختان خرما و انگور [گاهی بر خلاف خواسته خدا] نوشابه‌ای مست کننده و [زمانی دیگر] رزقی پاکیزه و نیکو می‌گیرید؛ در این [حقیقت] نشانه‌ای [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست برای گروهی که تعقل می‌کنند.

۸. سورهی مؤمنون، آیهی ۸۰. ترجمه: و اوست که حیات می‌دهد و می‌میراند و رفت و آمد شب و روز در سیطره خواست اوست، آیا نمی‌اندیشید؟

۹. سورهی روم، آیهی ۲۴. ترجمه: و از نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] او است که برق را مایه ترس [از صاعقه] و امید [به باران] به شما می‌نمایاند، و از آسمان آبی نازل می‌کند که زمین را پس از مردگی‌اش به وسیله آن زنده می‌کند؛ قطعاً در این [شگفتی‌های آفرینش] نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقل می‌کنند.

محکم ۱۰: «ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^{۱۰}

محکم ۱۱: «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلََا يَعْقِلُونَ»^{۱۱}

محکم ۱۲: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجْلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۱۲}

محکم ۱۳: «وَ اخْتَلَفَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفَ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^{۱۳}

محکم ۱۴: «اغْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

۱۰. سورهی روم، آیهی ۲۸. ترجمه: خدا از [وضع و حال] خودتان برای شما مثلی زده است، آیا از بردگانتان در آنچه [از نعمت ها و ثروت ها] به شما روزی داده ایم، شریکانی دارید که شما در آن [نعمت ها و ثروت ها] با هم برابر و یکسان باشید، و همان گونه که از یکدیگر می ترسید [که یکی از شما نعمت و ثروت مشترک را ویژه خود کند] از بردگانتان هم بترسید؟ [بی تردید در میان آزاد و برده و مولا و عبد و مالک و مملوک چنین شرکنتی وجود ندارد، پس چگونه ممکن است مملوک خدا در خدایی، ربوبیت، خالقیت و مالکیت شریک او باشد؟! این گونه آیات خود را برای مردمی که تعقل می کنند، بیان می کنیم.

۱۱. سورهی یس، آیهی ۶۸. ترجمه: و به هر کس عمر طولانی دهیم، او را در عرصه آفرینش [به سوی حالت ضعف، سستی، نقصان و فراموشی] واژگونش می کنیم؛ پس آیا تعقل نمی کنند؟

۱۲. سورهی غافر، آیهی ۶۷. ترجمه: اوست که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، آن گاه از علقه، سپس به صورت طفلی [از رحم مادران] بیرون می فرستد، تا به کمال نیرومندی و قوت خود برسید، آن گاه پیر و سالخورده شوید، و برخی از شما پیش از رسیدن به این مراحل قبض روح می شوید، و [برخی زنده می مانید] تا به آن مدتی که معین و مقرر است برسید، و برای اینکه شما [درباره حق] تعقل کنید.

۱۳. سورهی جائیه، آیهی ۵. ترجمه: و در رفت و آمد شب و روز و آنچه را از رزق و روزی [چون باران و برف] از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده کرده است، و در گرداندن بادها [از سویی به سویی] برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه هایی است.

تَعْقِلُونَ»^{۱۴}

محکم ۲۳: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^{۱۵}

محکم ۲۴: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۱۶}

محکم ۲۵: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۱۷}

محکم ۲۶: «وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^{۱۸}

محکم ۲۷: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^{۱۹}

محکم ۲۸: «وَوَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا

عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ * ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ * وَ إِنَّا لَنَكْمُ لَتَمُرُونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ

* وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۲۰}

۱۴. سورهی حدید، آیهی ۱۷. ترجمه: بدانید که خدا زمین را پس از مردگی اش زنده می‌کند.

همانا ما نشانه‌ها [ی ربوبیت و قدرت خود] را برای شما بیان کردیم تا ببیندشید.

۱۵. سورهی ملک، آیهی ۱۰. ترجمه: و می‌گویند: اگر ما [دعوت سعادت‌بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان

نبودیم.

۱۶. سورهی یوسف، آیهی ۲. ترجمه: ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [درباره

حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقل کنید.

۱۷. سورهی انبیاء، آیهی ۱۰. ترجمه: بی‌تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که [شرف،

بزرگواری، رشد و سعادت شما] در آن است؛ آیا نمی‌اندیشید.

۱۸. سورهی عنکبوت، آیهی ۳۵. ترجمه: [پس با عذاب آسمانی، شهر و اهلس را در هم

کوبیدیم] و از آن شهر نشانه‌ای روشن [از سنگ‌هایی که بر سر اهلس فرو باریدیم] برای

مردمی که می‌اندیشند، بر جای گذاشتیم.

۱۹. سورهی عنکبوت، آیهی ۴۳. ترجمه: و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، ولی جز اهل

معرفت و دانش در آنها تعقل نمی‌کنند.

۲۰. سورهی صافات، آیات ۱۳۳ تا ۱۳۸. ترجمه: و بی‌تردید لوط از پیامبران بود. [یاد کن]

هنگامی را که او و همه اهلس را نجات دادیم، مگر پیرزنی را که در میان باقی‌ماندگان [در

شهر] بود. سپس دیگران را هلاک کردیم، و شما همواره صبحگاهان [در مسیر سفره‌ایبان از

کنار ویرانه‌های شهر] آنان گذر می‌کنید، و نیز شبانگاهان، آیا تعقل نمی‌کنید؟

محکم ۲۹: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۲۱}

اسناد عقل زرد:

سند ۱: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «اسْتَرَشِدُوا الْعَقْلَ تَرُشِدُوا وَ لَا تَعْصُوهُ فَتَنْدُمُوا»^{۲۲}

سند ۲: قال على (عليه السلام): «بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ»^{۲۳}

سند ۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «فِي الْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بِأَنَّ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ ...» قِيلَ لَهُ فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ؟ قَالَ: «إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قِيَامَهُ وَ رِيئَتَهُ وَ هِدَايَتَهُ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَ عَلِمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً وَ أَنَّ لَهُ كِرَاهِيَةً وَ أَنَّ لَهُ طَاعَةً وَ أَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَوْضَلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَ طَلَبِهِ وَ أَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يَصِبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجِبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ الَّذِي لَا قِيَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ»^{۲۴}

۲۱. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳. ترجمه: که ما آن را [به زبان] عربی [فصیح و گویا] قرار دادیم تا [در آن] تعقل کنند.

۲۲. کنز الفوائد، کراچکی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام. ترجمه: از عقل، راهنمایی بخواهید تا راهنمایی شوید و نافرمانی اش مکنید که پشیمان می شوید.

۲۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۶۲، خطبته (عليه السلام) فی إخلاص التوحید. ترجمه: با عقلها [یعنی اندیشیدن] اعتقاد به معرفتش حاصل می شود.

۲۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: پس بندگان با اندیشیدن، آفریننده‌ی خود را می شناسند و این که آفریده شده هستند و این که او تدبیرکننده‌ی ایشان است و ایشان، تدبیر شده هستند و این که او باقی است و ایشان فانی هستند و با اندیشیدن، استدلال می کنند بر آفرینشش از آسمانش و زمینش و خورشیدش و

سومین معنی عقل در منهاج فردوسیان (عقل سفید):

هر گاه عقل زرد، بتواند خدای تعالی را بشناسد و به پیامبرش ایمان بیاورد، به حالت اطاعت و صلح می‌رسد. به مناسبت صلح، رنگ سفید را برای این عقل، انتخاب کردیم. پس عقل سفید، نور ویژه‌ای است که موجب مطیع شدن در مقابل فرمان حق تعالی می‌گردد.

محکمت عقل سفید:

محکم ۱: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَثْلُونِ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^{۲۵}

محکم ۲: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أ وَ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ»^{۲۶}

محکم ۳: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً

ماهش و شبش و روزش و به این که برای ایشان، آفریدگاری و تدبیرکننده‌ای است که پیوسته بوده و هست. گفته شد: آیا بندگان می‌توانند بر عقلشان اکتفا کنند؟ [یعنی بدون مراجعه به وحی] فرمودند: همانا عاقل به راهنمایی عقلش که خدای تعالی آن را قوام و زینت و هدایت او قرارش داد، می‌داند که خدای تعالی حق است و او پروردگارش است و می‌داند که آفریننده‌اش، محبت و کراهت دارد و برایش فرمان‌بری و نافرمانی است، ولی نمی‌یابد که عقلش او را به سوی آن راهنمایی کند و می‌فهمد که به آن نمی‌رسد جز با علم و جستجوی علم. و این که از عقلش بهره‌ای نخواهد برد اگر آن را به دانش نرساند. پس بر عاقل واجب است طلب علم و ادبی که قوامی جز به آن ندارد.

۲۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۴. ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را [در ارتباط با نیکی] فراموش می‌کنید؟ در حالی که کتاب [تورات] را که با شدت به نیکی دعوتتان کرده می‌خوانید. آیا [به وضع زبان‌بار و خطرناک خود] نمی‌اندیشید؟

۲۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۰. ترجمه: و هنگامی که به آنان [که آلوده به شرک و کفرند] گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، پاسخ دهند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و راه نمی‌یافته‌اند [باز کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!]

صُمُّ بَكْمٍ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ»^{۲۷}

محکم ۴: «وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»^{۲۸}

محکم ۵: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لَا سَائِبَةٍ وَ لَا وَصِيلَةٍ وَ لَا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^{۲۹}

محکم ۶: «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّالَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^{۳۰}

محکم ۷: «قُلْ تَعَالَوْا أَنُلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^{۳۱}

۲۷. سورهی بقره، آیهی ۱۷۱. ترجمه: داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاشدن از خطر] بانگ می‌زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی‌کند] نمی‌شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

۲۸. سورهی مائده، آیهی ۵۸. ترجمه: و چون برای نماز ندا در می‌دهید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند؛ این کار زشتشان به سبب این است که آنان گروهی هستند که [در حقایق و معارف] اندیشه نمی‌کنند.

۲۹. سورهی مائده، سورهی ۱۰۳. ترجمه: خدا هیچ حیوانی را به عنوان بحیره [ماده شتری که پنجمین حمل مادر خود باشد] و سائبه [شتری که ده ماده زاییده] و وصیله [گوسفند ماده‌ای که همزاد با بره نر است] و حام [شتر نری که ده شتر از او پدید آمده]، مقدس و ممنوع از تصرف قرار نداده است. ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند [این امور را] بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان اندیشه نمی‌کنند.

۳۰. سورهی انعام، آیهی ۳۲. ترجمه: و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می‌کنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

۳۱. سورهی انعام، آیهی ۱۵۱. ترجمه: بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده

محکم ۸: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَى وَ يَقُولُونَ سَيُعْفَرُ لَنَا وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمُذُنِّبِينَ يَنْتَفُونَ أَوْ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۱

محکم ۹: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۲

محکم ۱۰: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَلَمْ يَأْتِ تَسْمِيعَ الضُّمِّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ»^۳

محکم ۱۱: «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۴

بخوانم: اینکه چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانان را از [ترس] تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید، و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۹. ترجمه: پس بعد از آنان جانشینانی [ناشایسته و گناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند، [آنان] متاع پست و از دست رفتنی این دنیا [ی زودگذر] را [از هر راه نامشروعی] به چنگ می‌زنند و [به ناحق] می‌گویند: به زودی آرمزیده خواهیم شد. و [به سبب دنیاگرایی و غفلت از حقایق] اگر متاع نامشروعی دیگر همانند متاع اول به آنان برسد [باز هم] آن را به چنگ می‌زنند؛ آیا از آنان در کتاب [تورات] در حالی که آنچه در آن است مکرر خوانده و فهمیده‌اند، پیمان [محکم و استوار] گرفته نشده است که نسبت به خدا جز حق نگویند؟! [پس چرا آرمزشی که بدون توبه از حرام‌خواری و زشت‌کاری به آنان تعلق نمی‌گیرد به خدا نسبت می‌دهند؟] و سرای آخرت برای کسانی که [همواره از مال نامشروع و نسبت ناروا] می‌پرهیزند، بهتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟

۲. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲. ترجمه: قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند!

۳. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۴۲. ترجمه: و برخی از آنان به تو گوش می‌دهند [ولی گویا نمی‌شنوند] آیا تو می‌توانی کران را گرچه اندیشه نمی‌کنند، بشنوانی؟

۴. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۰. ترجمه: هیچ کس را نسزد [و قدرت نباشد] که ایمان بیاورد مگر مگر به اذن و توفیق خدا، و خدا پلیدی [ضلالت] را [پس از بیان حقایق] بر کسانی قرار می‌دهد

محکم ۱۲: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَلَّا تَعْقِلُونَ»^۱

محکم ۱۳: «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَلَّا تَعْقِلُونَ»^۲

محکم ۱۴: «أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۳

محکم ۱۵: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴

که [در حقایق] نمی‌اندیشند.

۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۹. ترجمه: و پیش از تو جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان وحی کردیم [برای هدایت مردم] نفرستادیم. آیا [مخالفان حق] در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ و مسلماً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کردند، بهتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟

۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۷. ترجمه: اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید؛ پس آیا نمی‌اندیشید؟

۳. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶. ترجمه: آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن [اندرزها را] بشنوند؟ حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است!

۴. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۱. ترجمه: بر نابینا و لنگ و بیمار و خود شما گناهی نیست که [بدون هیچ اجزای از خانه‌هایی که ذکر می‌شود، غذا] بخورید؛ از خانه‌های خودتان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان، یا خانه‌های خواهرانتان، یا خانه‌های عموهایتان، یا خانه‌های عمه‌هایتان، یا خانه‌های دایی‌هایتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌هایی که کلیدهایشان در اختیار شماست، یا خانه‌های دوستانان؛ بر شما گناهی نیست

محکم ۱۶: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱

محکم ۱۷: «قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»^۲

محکم ۱۸: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۳

محکم ۱۹: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۴

محکم ۲۰: «وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ»^۵

محکم ۲۱: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۶

محکم ۲۲: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٍّ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ

که [با دیگر اعضای خانواده خود] دسته‌جمعی یا جدا جدا غذا بخورید. پس هرگاه به خانه‌هایی [که ذکر شد] وارد شدید، بر خودتان سلام کنید که درودی است از سوی خدا [درودی] پربرکت و پاکیزه، خدا این‌گونه آیات را برای شما بیان می‌کند تا ببینیدشید.

۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴. ترجمه: آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند!
 ۲. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۸. ترجمه: [موسی] گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آنهاست، اگر می‌اندیشید.

۳. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۰. ترجمه: آنچه به شما داده شده کالا و ابزار زندگی دنیا و زینت آن است، و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟

۴. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۳. ترجمه: و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخت؟ بی‌تردید خواهند گفت: خدا. بگو: همه ستایش‌ها ویژه خداست [و مشرکان دور از حقیقت‌اند]، بلکه بیشترشان تعقل نمی‌کنند.

۵. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۲. ترجمه: و همانا شیطان گروه بسیاری از شما را گمراه کرد، آیا نمی‌کردید [که پیروانش به چه سرنوشت شومی دچار شدند؟]

۶. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۴. ترجمه: بی‌تردید کسانی که تو را از پشت اطاق‌ها صدا می‌کنند، بیشترشان معرفت و آگاهی [به حرمت و عظمت تو] ندارند.

بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»^۱
 محکم ۲۳: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَ
 الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۲

اسناد عقل سفید:

سند ۱: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةٌ وَ دِعَامَةُ
 الْمُؤْمِنِ عَقْلُهُ فَبَقْدِرِ عَقْلِهِ تَكُونُ عِبَادَتُهُ لِرَبِّهِ»^۳
 سند ۲: عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ:
 مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۴
 سند ۳: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «يَا عَلِيُّ الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ
 الْجَنَّةَ وَ طَلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ»^۵

ملاحظاتى بر عقل سفید:

۱. سورهى حشر، آيهى ۱۴. ترجمه: همه آنان [به صورت متحد و يك پارچه] با شما نمى جنگند مگر در آبادى هاى كه داراى حصار و قلعه و دژ هستند، يا از پشت ديوارها، دلاورى آنان ميان خودشان شديد است [ولى از رويارويى با شما مى ترسند]، آنان را متحد و هم دست مى پندارى در حالى كه دل هايشان پراكنده است؛ زيرا آنان گروهى هستند كه تعقل نمى كنند.
۲. سورهى آل عمران، آيهى ۶۵. ترجمه: اى اهل كتاب! چرا درباره ابراهيم مجادله و ستيز مى كنيد [شما قوم يهود، او را يهودى مى دانيد، و شما گروه نصارى، او را نصرانى مى شماريد] در حالى كه تورات و انجيل بعد از او نازل شد؛ آيا نمى انديشيد؟!
۳. كنز الفوائد، كراچكى، جلد ۲، صفحه ۳۱، فصل من عيون الحكم و نكت من جواهر الكلام. ترجمه: براى هر چيزى ستونى است و ستون مؤمن، عقلش است. پس عبادتش براى پروردگارش، به اندازه ي عقلش مى باشد.
۴. محاسن، محدث برقى، جلد ۱، صفحه ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: راوى مى گويد از امام صادق (عليه السلام) پرسيدم عقل چيست؟ فرمودند: آنچه خداى رحمان با آن پرستيده شود و بهشت كسب گردد.
۵. مجموعه ي ورام، ورام بن ابى فراس، جلد ۱، صفحه ۱. ترجمه: اى على، عقل آن چيزى است كه بهشت با آن كسب شود و رضايت خداى رحمان، طلبيده گردد.

۱. این «عقل» در استاد اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حد کمال خویش است:

استاد اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَأَذْبِرَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قَالَ: مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ. قَالَ: فَأَعْطَى اللهُ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله و سلم) تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ جُزْءًا ثُمَّ قَسَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ جُزْءًا وَاحِدًا»^۱

۲. استاد اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز با نهایت درجه‌ی این «عقل» خود با مردم سخن نگفتند:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ»^۲

۳. حیا و دین، از پیامدهای این «عقل» است:

امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «هَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ (علیه السلام) فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخِيرَكَ بَيْنَ ثَلَاثَةٍ فَأَخْتَرْتُ وَاحِدَةً وَ دَعَيْتُنِّي فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جِبْرِئِيلُ وَ مَا الثَّلَاثَةُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ فَقَالَ آدَمُ فَإِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ انْصَرِفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَ يَا جِبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنُكُمَا وَ عَرَجٌ»^۳

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۲، باب العقل. ترجمه: خدای تعالی عقل را آفرید، پس به او فرمود: پشت کن. پس پشت کرد. سپس به او فرمود: پس رو کرد. سپس فرمود: هیچ آفریده‌ای محبوب‌تر از تو در نزد خودم نیافریدم. پس خدای تعالی به استاد اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) نود و نه جزء از آن را داد و یک جزء دیگر را بین تمام بندگان تقسیم کرد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: پیامبر خدا هرگز با نهایت عقل خود با مردم سخن نگفتند. [یعنی هرگز با نهایت درجه‌ی تعبد و تسلیمی که در مقابل خدای تعالی داشتند، با مردم عادی آن زمان سخن نگفتند]

۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۱، باب العقل. ترجمه: جبرئیل (علیه السلام) به

۴. این «عقل» مایه‌ی تکمیل صفات حمیده است:
امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «لَمْ يُقَسِّمِ اللَّهُ بَيْنَ النَّاسِ شَيْئاً أَقَلَّ مِنْ
خَمْسِ الْيَقِينِ وَ الْقَنَاعَةِ وَ الصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ وَ الَّذِي يُكْمِلُ هَذَا كُلَّهُ الْعَقْلُ»^۱
۵. تمام پیامبران، بهره‌مند از این «عقل» بوده‌اند:
امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا عَاقِلًا»^۲
۶. بعثت انبیاء، برای تبدیل کردن عقل آبی به این «عقل» بوده است:
امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَا هَسَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلَى
عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ
أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۳
۷. برترین چیزی که بین بندگان تقسیم شده، این «عقل» است:
استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً

نزد حضرت آدم (علیه‌السلام) فرود آمد، پس گفت: ای آدم من امر شده‌ام که تو را مخیر کنم
بین سه چیز، پس یکی را برگزین و دو تای دیگر را رها کن. پس آدم (علیه‌السلام) فرمود:
ای جبرئیل، آن سه چیز چیست؟ عقل و حیا و دین. آدم (علیه‌السلام) فرمود: من عقل
را برگزیدم. پس جبرئیل به حیا و دین گفت: برگردید و رهایش کنید. آن دو گفتند: ای
جبرئیل ما امر شده‌ایم که با عقل باشیم، هر جا که باشد. جبرئیل گفت: خود دانید، و بالا رفت.
۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۲، باب العقل. ترجمه: خدای تعالی چیزی کمتر
از پنج چیز - یقین، قناعت، صبر و شکر - در بین بندگان تقسیم نکرده است و آن چیزی که
تمام اینها را کامل می‌کند، عقل است.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: خدای تعالی هیچ
پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که عاقل بود. [یعنی مطیع و تسلیم امر او بود]
۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، خدای
تعالی پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگان مبعوث نکرد مگر برای این که مطیع خدا
شوند. پس نیکوترین‌شان در جواب دادن به این خواهش، بهترین‌شان از لحاظ معرفت است
و داناترین‌شان به امر خدا، مطیع‌ترین‌شان است و آن کسی که کامل‌ترین اطاعت را دارد،
بالترین درجه را در دنیا و آخرت داراست.

أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ»^۱

۸. خوابیدن صاحب این «عقل» برتر از بیدار بودن دیگران است:
استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ»^۲

۹. روزه نگرفتن صاحب این «عقل» برتر از روزه گرفتن دیگران است:
استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِفْطَارُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ»^۳

۱۰. دست نگه داشتن صاحب این «عقل» برتر از اقدام عملی دیگران است:
استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ»^۴

۱۱. بعثت پیامبران، برای کامل کردن این «عقل» است:

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: خدای تعالی هیچ چیزی برتر از عقل را در بین بندگانش تقسیم نکرده است.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: خواب عاقل، برتر از شب‌بیداری جاهل است. [یعنی کسی که در راه اطاعت خدای تعالی می‌خوابد، برتر از کسی است که در راه خواهش‌های نفسانی خودش شب را بیدار می‌ماند].

۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: روزه نگرفتن عاقل، برتر از روزه گرفتن جاهل است. [یعنی کسی که در راه اطاعت خدا، روزه نمی‌گیرد - مثل روزهای عید فطر و قربان و عاشورا - برتر از کسی است که در اینگونه روزها روزه بگیرد].

۴. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: ایستادن و اقدام نکردن عاقل، برتر از اقدام جاهل است. یا: در خانه ماندن عاقل، برتر از مسافرت جاهل است. [یعنی کسی که در جایی که حکمش مشخص نیست، توقف می‌کند و اقدامی انجام نمی‌دهد تا مبدا ناخواسته به معصیت الهی دچار گردد، برتر از کسی است که بر اثر تعصبات جاهلی یا تحریکات محیط، دست به اقدام عملی می‌زند که رضای خدای تعالی در آن نیست. و بر طبق معنی دوم، یعنی کسی که در طلب رضای الهی در خانه می‌ماند از کسی که با انگیزه‌های غیر الهی مانند ربا، اقدام به سفرهایی مانند حج و جهاد می‌کند یا به قصد افزونی ثروت، به سفر تجاری می‌رود، برتر است].

استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «لَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا وَلَا نَبِيًّا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ»^۱

۱۲. این «عقل» در هر پیامبری، برتر از این «عقل» در تمام امتش بوده است:

استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «لَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا وَلَا نَبِيًّا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ»^۲

۱۳. داشتن این «عقل» مقدمه‌ی لازم برای انجام واجبات است:

استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «مَا أَدَّى الْعَاقِلُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ مِنْهُ»^۳

۱۴. همه‌ی عبادت‌کنندگان ادیان گوناگون، به برتری صاحب این «عقل» نمی‌رسند:

استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ إِنَّ الْعَقْلَاءَ هُمْ أَوْلُو الْأَبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَبَابِ»^۴

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: خدای تعالی فرستاده و پیامبری مبعوث نکرد مگر برای کامل کردن عقل.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: خدای تعالی هیچ فرستاده و هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر برای کامل کردن عقل [یا بعد از کامل کردن عقلش] و عقلش برتر از عقل‌های همه‌ی امتش بوده است.

۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: عاقل، واجبات الهی را بجا نمی‌آورد تا این که آن را تعقل کند. [یعنی در مقابل انجامش، مطیع و تسلیم باشد]

۴. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۳، باب العقل. ترجمه: همه‌ی عبادت‌کنندگان در برتری عبادتشان به آنچه عاقل می‌رسد، نمی‌رسند. همانا عقلا، صاحبان خرد هستند. کسانی که خدای تعالی [در باره‌ی آنان] می‌فرماید: همانا صاحبان خرد، یادآور می‌شوند. [یعنی بهره‌ی کسانی که تسلیم حق هستند، بالاتر از بهره‌ی تمام کسانی است که به اغراض غیر صحیح، عبادت می‌کنند]

۱۵. پاداش‌های الهی به اندازه‌ی این «عقل» است:
 استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِذَا بَلَغَكَمَ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ
 حَالِهِ فَأَنْظِرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ»^۱
 ۱۶. این «عقل»، فقط در انبیاء، اوصیاء و اصحاب منهاج فردوسیان به کمال
 خودش می‌رسد:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «وَلَا تَكْمُلُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ
 الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ
 ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُودِ حَتَّى
 يَسْتَكْمِلَ وَ يَتَّقَى مِنَ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ
 الْأَوْصِيَاءِ»^۲

۱۷. نقصان این «عقل»، انسان را به راحتی از حق به باطل و از ایمان به کفر
 می‌افکند:

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ» قِيلَ:
 وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ الَّذِي هُوَ لِلَّهِ رِضًا
 فَيُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّهُ أَخْلَصَ لِلَّهِ لَجَاءَهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ»^۳

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۵، باب العقل. ترجمه: هر گاه از مردی، نیکو
 بودن حالتش به شما رسید، بنگرید به نیکو بودن عقلش [یعنی میزان تسلیمش در مقابل امر و
 نهی الهی] پس همانا پاداش داده می‌شود به عقلش. [یعنی به مقدار تسلیم بودنش، پاداش
 می‌گیرد]

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۸، باب العقل. ترجمه: و این سربازان عقل کامل
 نمی‌شود جز در پیامبر یا جانشین پیامبر یا مؤمنی که خدای تعالی قلبش را برای ایمان
 آزموده باشد و اما سایر دوستان ما، هیچکدامشان از این سربازان خالی نیستند تا این که
 کامل شوند و از جهل بپرهیزند. آن گاه در درجه‌ی برتر، با پیامبران و جانشینان خواهد بود.

۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۴، باب الإخلاص. ترجمه: بین حق و باطل، جز
 کمی عقل نیست. گفته شد: چگونه ای پسر پیامبر خدا؟ فرمودند: همانا بنده، عملی انجام

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيْمَانِ وَ الْكُفْرِ إِلَّا قَلَّةُ الْعَقْلِ» قِيلَ: وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ»^۱

۱۸. خدای تعالی، صاحبان این «عقل» را بشارت داده است:

عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَ الْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ»^۲

۱۹. گاهی اوقات، از این «عقل»، به قلب تعبیر شده است:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلًا»^۳

۲۰. گاهی اوقات از این «عقل» به حکمت تعبیر شده است:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «قَالَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ الْفَهْمُ

می‌دهد که خدا راضی است، ولی اراده‌ی غیر خدا می‌کند. پس او اگر [عبادتش را] برای خدا خالص می‌کرد، همانا آنچه می‌خواست، با شتاب‌تر از آن به دستش می‌آمد.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: بین ایمان و کفر، جز کمی عقل نیست. همانا بنده، امیدش را به مخلوق می‌بندد، پس اگر نیتش را برای خدای تعالی خالص می‌کرد، هر آینه آنچه می‌خواست، در زمانی سریع‌تر از آن به دستش می‌آمد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: راوی می‌گوید: امام کاظم (علیه السلام) به من فرمودند: ای هشام، همانا خدای تبارک و تعالی، اهل عقل و فهم را در کتابش بشارت داده است، پس فرموده: پس بشارت بده بندگان را، آنان که سخنان را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده است و آنان، صاحبان خرد هستند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، همانا خدای تعالی در کتابش می‌فرماید: همانا در آن، یادآوری‌ای است برای کسی که قلب دارد، یعنی عقل دارد.

وَالْعَقْلَ»^۱

۲۱. هر چه این «عقل» بیشتر شود، تواضع صاحبش در مقابل حق، بیشتر می‌شود:

امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِقَمَانَ قَالَ لِابْنِهِ تَوَاضِعٌ لِحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ»^۲

امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيئَةٌ وَ مَطِيئَةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ»^۳

۲۲. آرزوهای بلند، پرحرفی و شهوت‌پرستی، مایه‌ی منهدم شدن این «عقل» است:

امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ وَ مَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَ أَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَ مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ يَا هِشَامُ كَيْفَ يَزُكُو عِنْدَ اللَّهِ عَمَلُكَ وَ أَنْتَ قَدْ شَعَلْتَ قَلْبَكَ عَنِ أَمْرِ رَبِّكَ وَ أَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: خدای تعالی می‌فرماید: به لقمان حکمت دادیم، فرمودند: فهم و عقل.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، همانا لقمان به پسرش گفت: برای حق تواضع کن تا عاقل‌ترین مردم باشی.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل، تواضع است.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، کسی که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد، گویا بر منهدم کردن عقلش یاری کرده است؛ کسی که نور تفکرش را به آرزوهای طولانی خاموش کند و لطایف حکمتش را با سخنان زیادش محو سازد و نور عبرتش را به شهوت‌های نفسانی‌اش خاموش گرداند، پس گویا خواهشش را بر منهدم کردن عقلش یاری رسانده و هر کس عقلش را منهدم کند، دین و دنیايش را تباہ کرده است. ای هشام، چگونه کارهایت را در نزد خدای تعالی پاک خواهی کرد در حالی که قلبت را از امر

۲۳. دوری گزیدن از اهل دنیا، نشانه‌ی داشتن این «عقل» است:
 امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اغْتَرَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ
 الرَّغَائِبِينَ فِيهَا وَ رَغَبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ»^۱

۲۴. افاضه‌ی این «عقل» را باید با تضرع از خدای تعالی در خواست نمود:
 امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَ رَاحَةَ
 الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ
 بِأَنْ يَكْمَلَ عَقْلَهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ مَنْ
 لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يَدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا»^۲

۲۵. کسی که به این «عقل» نرسیده باشد، به معرفت ثابت و حقیقت
 معرفت نمی‌رسد:

امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى
 مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ»^۳

۲۶. خدای تعالی به چیزی برتر از این «عقل» پرستیده نشده است:
 امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

پروردگارت مشغول کرده‌ای و خواهشت را برای غلبه بر عقلت، اطاعت نموده‌ای؟!
 ۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: هر کس از خدا
 اطاعت کند، از اهل دنیا و رغبت‌کنندگان در آن، کناره بگیرد و در آنچه نزد خداست، رغبت
 نماید.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، هر کس
 بخواهد بی‌نیازی بدون مال و راحت قلب از حسد و سلامتی در دین داشته باشد، باید با تضرع
 از خدای عز و جل بخواهد که عقلش را کامل سازد. پس کسی که تعقل کند، به آنچه کفایتش
 کند، قانع شود و کسی که به آنچه کفایتش می‌کند قانع باشد، بی‌نیاز می‌گردد و کسی که به
 آنچه کفایتش می‌کند قناعت نکند، هرگز بی‌نیازی را درک نخواهد کرد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: کسی که اطاعت از
 خدا نکند، قلبش بر معرفتی ثابتی که او را بینا سازد، گره نخواهد خورد و حقیقتش را در
 قلبش نخواهد یافت.

(علیه‌السلام) یَقُولُ مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ^۱

۲۷. کسی که این «عقل» ندارد، مروت ندارد:

امام کاظم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَا هِشَامُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ وَ لَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»^۲

۲۸. همنشین شدن با عالمان راستین، موجب زیاد شدن این «عقل» است:

امام سجاد (علیه‌السلام) فرمودند: «مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ وَ آذَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ»^۳

۲۹. کسی که با کمک این «عقل» به جنگ خواسته‌های نفسش برود، مودت و محبت خواهد یافت:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ وَ الْفُضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ فَاسْتُرْ حَلْلَ حُلُوكِ بِفَضْلِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلَمَ لَكَ الْمَوْدَةُ وَ تَظْهَرَ لَكَ الْمَحَبَّةُ»^۴

۳۰. کسی که این «عقل» را ندارد (یعنی مطیع ولی الله نیست)، عبادت‌هایش ظاهری بوده و ارزشی نخواهد داشت:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي جَاراً كَثِيراً الصَّلَاةِ كَثِيراً الصَّدَقَةِ كَثِيراً الْحَجِّ لَا بَأْسَ بِهِ. قَالَ فَقَالَ: «يَا

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، امیر المؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمودند: خدای تعالی به چیزی برتر از عقل، پرستیده نشده است.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای هشام، کسی که جوانمردی ندارد، دین ندارد و کسی که عقل ندارد، جوانمردی ندارد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: همنشینی با نیکان، دعوت‌کننده به صلاح و آداب علما، موجب زیادی در عقل است.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: عقل، پوششی غلیظ و برتری، زیبایی‌ای هویداست، پس نقص‌های اخلاقت را به برتری‌ات بیوشان و با خواسته‌هایت به وسیله‌ی عقلت بچنگ تا مودت، تسلیم تو شود و محبت برای تو ظاهر گردد.

إِسْحَاقُ كَيْفَ عَقَلُهُ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ. قَالَ: فَقَالَ: «لَا يَزْتَفِعُ بِذَلِكَ مِنْهُ»^۱

۳۱. از کرامات استاد حاضر (ارواحنا فداه) در زمان ظهور، عنایت آن حضرت در تکمیل این «عقل» مردم است:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ»^۲

۳۲. عقل آبی هر گاه تأییدی از نور بگیرد، به این «عقل» تبدیل می‌شود:
امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ ذَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ الثُّورِ كَانَ غَالِمًا حَافِظًا ذَاكِرًا فِطْنًا فَهَمًّا فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ عَشَّهُ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْضُوعَهُ وَ مَفْضُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ وَ وَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لَأَيَّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ»^۳

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۴، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: راوی می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم، برای من همسایه‌ای است که بسیار نماز می‌خواند و بسیار صدقه می‌دهد و بسیار حج می‌رود، اشکالی در او نیست؟ فرمودند: ای اسحاق، عقلش چگونه است؟ عرض کردم: فدایتان شوم، عقل ندارد [یعنی از حق، پیروی نمی‌کند و بر مذهب عامه است] فرمودند: به واسطه‌ی این اعمال، رفعت پیدا نمی‌کند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۵، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: آنگاه که قائم ما قیام کند، خدای تعالی دستش را بر سر بندگان خواهد گذاشت، پس عقل‌هایشان را جمع خواهد نمود.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۵، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ستون اصلی انسان، عقل اوست و زیرکی و فهم و حفظ و علم از عقل است و با عقل، کامل می‌شود و عقل، راهنمای آن و بیناکننده‌ی آن و کلید امر آن است. پس هر گاه تأیید عقل از نور باشد، دانشمند و حافظ و یادآور و زیرک و فهمیده خواهد بود و چگونگی و چرایی و کجایی را خواهد دانست و

۳۳. این «عقل» راهنمای صاحب خویش است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ»^۱

۳۴. نماز و روزه به تنهایی، نمی‌تواند نشانه‌ای برای وجود این «عقل» در صاحبش باشد:

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تَبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ»^۲

۳۵. کسی که نتواند به مرتبه‌ی این «عقل» برسد، به رستگاری نخواهد رسید:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «يَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ»^۳

۳۶. با عقل زرد، می‌توان به حکمت رسید و با حکمت می‌توان به نهایت این «عقل» دست یافت:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْحِكْمَةِ وَ

کسی که خیرخواه اوست را از کسی که به او خیانت می‌کند، باز خواهد شناخت. پس چون آن را بشناسد، مجرا و پیوستگی و گسستگی آن را خواهد شناخت و یگانگی را مخصوص خدای تعالی می‌کند و به اطاعت او اقرار می‌نماید. پس چون چنین کند، آنچه از او فوت شده را درک کند و بر آنچه پیش می‌آید، ورود نماید و آن را بشناسد و بداند که چرا آنجاست و از کجا آمده و به کجا می‌رود و همه‌ی اینها از همراهی عقل است.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: عقل، راهنمای مؤمن است.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: هر گاه مردی را دیدید که زیاد نماز می‌خواند و زیاد روزه می‌گیرد، به او افتخار نکنید تا این که میزان عقلش [عقل سفیدش] را بنگرید.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: ای مفضل، کسی که عقل نوزد [یعنی مطیع حق تعالی نباش]، رستگار نمی‌شود و کسی که نداند، عقل نمی‌ورزد.

بِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْعَقْلِ»^۱

۳۷. هر گاه عقل در کنار علم بیاید، این «عقل» منظور است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ فَأَعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَ صِفَاتِهِمْ صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَ الْمِرَاءِ وَ صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلِاسْتِطَالَةِ وَ الْحَثْلِ وَ صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفُقْهِ وَ الْعَقْلِ»^۲

۳۸. این «عقل» باید همراه با صبر باشد:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «قَامَ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ هَمَامٌ وَ كَانَ عَابِدًا نَاسِكًا مُجْتَهِدًا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ هُوَ يَخْطُبُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِ كَأَنَّنَا نَنْظُرُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا هَمَامُ الْمُؤْمِنُ... يَمْزُجُ الْجِلْمَ بِالْعِلْمِ وَ الْعَقْلَ بِالصَّبْرِ»^۳

۳۹. هر گاه عقل به همراه دین بیاید، به معنی این «عقل» است:

عَنْ عُثَيْبَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ السَّكُونِي قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) إِنِّي رَبَّمَا قَسَمْتُ الشَّيْءَ بَيْنَ أَصْحَابِي أَصِلُهُمْ بِهِ فَكَيْفَ أُعْطِيهِمْ؟ فَقَالَ: «أُعْطِيهِمْ عَلَى الْهَجْرَةِ فِي الدِّينِ وَ الْعَقْلِ وَ الْفُقْهِ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۲۸، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: با عقل [زرد]، نهایت حکمت استخراج می شود و با حکمت، نهایت عقل [سفید] استخراج می شود.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۴۹، باب النوادر. ترجمه: جویندگان دانش، سه گروه اند، آنان را با صفاتشان بشناس؛ گروهی دانش را برای جهل [هواپرستی] و بگومگو می جویند و گروهی، آن را برای بزرگ نمایی و فخر فروشی می جویند و گروهی آن را برای فقه و عقل [اطاعت از حق] می جویند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۲۲۶، باب المؤمن و علاماته و صفاته. ترجمه: مردی که به او همام می گفتند و عابدی کوشا بود، در حالی که امیر المؤمنین (علیه السلام) خطبه می خواندند، ایستاد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، صفت مؤمن را برای ما بیان فرما، چنان که گویا به او نگاه می کنیم. حضرت فرمودند: ای همام، مؤمن ... بردباری را با علم و عقل را با صبر آمیخته است.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه ۵۴۹، باب تفضیل أهل الزکاة بعضهم علی بعض.

۴۰. کسی که اهل مراعات نباشد، به این «عقل» نخواهد رسید:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ لَا يَرْتَدِعُ لَا يَعْقِلُ»^۱

۴۱. این «عقل»، جایگاهش در قلب است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «الْعَقْلُ مَسْكَنُهُ فِي الْقَلْبِ»^۲

۴۲. هر گاه عقل، همراه با تقوا بیاید، منظور، این «عقل» است:

عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنِ مُسَهْرٍ قَالَتْ: اشْتَدَّتْ خَلْفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَقَالَ

لِي: «يَا جُوَيْرِيَةُ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ هَوْلًا لِحَمَقِي إِلَّا بِحَقِّ النَّعَالِ خَلْفَهُمْ، مَا جَاءَ

بِكَ؟» قُلْتُ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ عَنِ الشَّرَفِ وَ عَنِ الْمُرُوءَةِ وَ عَنِ الْعَقْلِ.

قَالَ: «... أَمَّا الْعَقْلُ فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَقِلَ»^۳

۴۳. این «عقل»، راهنمای روح است:

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: «يَا بَنِي، إِنَّ الْعَقْلَ رَأِيْدُ الرُّوحِ»^۴

۴۴. این «عقل»، زانوبند نفس و خباثت‌های آن است:

ترجمه: راوی می‌گوید به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم من گاهی چیزی را بین یارانم تقسیم می‌کنم، پس چگونه تقسیم کنم؟ فرمودند: بر میزان هجرت در دین و عقل و فقه به آنان بده.

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه ۲۰، خطبة لأمیر المؤمنین (علیه السلام) و هی خطبة الوسيلة. ترجمه: کسی که خود را باز ندارد، به عقل [اطاعت از حق] نمی‌رسد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه ۱۹۰، حدیث قوم صالح (علیه السلام). ترجمه: مسکن عقل در قلب است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه ۲۴۱، حدیث القباب. ترجمه: پشت سر امیر المؤمنین (علیه السلام) به راه افتادم، پس به من فرمودند: ای جویره، این احمق‌ها هلاک نشدند جز به خاطر صدای کفش‌هایی که پشت سرشان شنیدند. چه چیزی تو را به دنبال من می‌کشاند؟ عرض کردم: آدمم تا از شما از سه چیز بپرسم؛ از شرف و از مروت و از عقل. فرمودند: ... اما عقل، پس کسی که تقوای الهی پیشه کند، عقل ورزیده است.

۴. کفاية الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، خزاز رازی، صفحه ۲۴۰، باب ما جاء عن علی بن الحسين (علیه السلام) ما یوافق هذه الأخبار. ترجمه: ای پسرکم، همانا عقل، پیشرو و راهنمای روح است.

شمعون راهب به استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد: أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَقْلِ مَا هُوَ وَ كَيْفَ هُوَ وَ مَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ وَ مَا لَا يَتَشَعَّبُ وَ صِفْ لِي طَوَائِفَهُ كُلَّهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم): «إِنَّ الْعَقْلَ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ النَّفْسُ مِثْلُ أَحَبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ»^۱

۴۵. بردباری از این «عقل» منشعب می شود:

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «فَتَشَعَّبَ مِنَ الْعَقْلِ الْجِلْمُ»^۲

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «فَأَمَّا الْجِلْمُ فَمِنْهُ ... وَ الْمَعْرُوفُ وَ الصَّمْتُ فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِجِلْمِهِ»^۳

۴۶. این «عقل» از عنایات خداوند بر خوشبخت هاست:

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «الْعَقْلُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السَّعْدَاءَ وَ يُحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ»^۴

۴۷. صاحب این «عقل»، صفات خاصی دارد:

- با کسی که با او نادانی کرده باشد، بردباری می کند.^۵

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه ۱۵، و من حکمه (صلی الله علیه وآله وسلم) و کلامه. ترجمه: همانا عقل، پابندی از جهل است و نفس، مانند مرکب پلیدی است که اگر در بند نشود، رم می کند. پس عقل، زانوبند جهل است.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه ۱۵، و من حکمه (صلی الله علیه وآله وسلم) و کلامه. ترجمه: از عقل، بردباری منشعب می شود.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه ۱۵، و من حکمه (صلی الله علیه وآله وسلم) و کلامه. ترجمه: اما بردباری، پس از آن ... و معروف و سکوت، پس اینها آن چیزی است که برای عاقل از حلمش منشعب می شود.

۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه ۲۸، ذکره (صلی الله علیه وآله وسلم) العلم و العقل و الجهل. ترجمه: عقل [سفید] را خدا به نیک بختان الهام می نماید و بدبختان را از آن محروم می سازد.

۵. قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «وَ صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه ۲۸، ذکره (صلی الله علیه وآله وسلم) العلم و العقل و الجهل)

- برای کسی که پایین‌تر از اوست، تواضع می‌کند.^۱
 - با کسی که بالاتر از او قرار دارد، در طلب نیکی، مسابقه می‌گذارد.^۲
 - هر گاه بخواهد سخن بگوید، تدبّر می‌کند، پس اگر خیر باشد، می‌گوید تا غنیمت ببرد و اگر شر باشد، ساکت می‌شود تا سالم بماند.^۳
 - هر گاه آزمایشی برای او پیش آید، به خدا پناه می‌برد و دست و زبانش را نگه می‌دارد.^۴
 - هر گاه فضیلتی ببیند، به سوی آن به حرکت می‌آید.^۵
 - هیچوقت حیا از او جدا نمی‌شود.^۶
 - حرص از او آشکار نمی‌شود.^۷
۴۸. حیائی که از این «عقل» سرچشمه گرفته باشد، حیاء خوب است:

۱. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... وَ يَتَوَاضَعُ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)
۲. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... وَ يُسَابِقُ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)
۳. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا تَكَلَّمَ فَغَنَمَ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)
۴. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعْصَمَ بِاللَّهِ وَ أَسْكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)
۵. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... إِذَا رَأَى فَضِيلَةً انْتَهَزَ بِهَا». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)
۶. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... لَا يَفَارِقُهُ الْخِبَاءُ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)
۷. قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): «وَصِفَةُ الْعَاقِلِ ... لَا يَبْدُو مِنْهُ الْجُرُؤُ». (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸، ذکره (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) العلم و العقل و الجهل)

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ حَيَاءُ عَقْلِ وَ حَيَاءُ حُمْقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُمْقِ الْجَهْلُ»^۱
 ۴۹. این «عقل»، سه رکن دارد:

استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «قَسَمَ اللَّهُ الْعَقْلَ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ فَمَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ عَقْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فَلَا عَقْلَ لَهُ حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ وَ حُسْنُ الطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ حُسْنُ الصَّبْرِ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ»^۲
 ۵۰. هیچ زیبایی‌ای نیکوتر از این «عقل» نیست:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «لَا جَمَالَ أَحْسَنُ مِنَ الْعَقْلِ»^۳
 ۵۱. آرزوهای دور و دراز، این «عقل» را از بین می‌برد:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْأَمَلَ يَذْهَبُ الْعَقْلَ»^۴

۵۲. این «عقل»، از ارکان هفتگانه‌ی اسلام است:

قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ سَأَلَتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ قَوَاعِدِ الْإِسْلَامِ مَا هِيَ؟ فَقَالَ: «قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ فَأُولُهَا الْعَقْلُ وَ عَلَيْهِ بُنِيَ الصَّبْرُ وَ الثَّانِي

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۴۵، و روی عنه (صلی الله علیه وآله وسلم) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: حیا دو جور است، حیا عقل و حیا حماقت. پس حیا عقل، علم است و حیا حماقت، جهل است.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۵۴، و روی عنه (صلی الله علیه وآله وسلم) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: خدای تعالی عقل را سه جزء قرار داده است، پس کسی که هر سه جزء در او باشد، عقلش کامل است و کسی که در او نباشد، عقلی در او نیست؛ معرفت نیکو به خداوند، اطاعت نیکو از خداوند و صبر نیکو بر امر خدا.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۹۳، خطبته المعروفة بالوسيلة. ترجمه: هیچ زیبایی‌ای نیکوتر از عقل نیست.

۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۱۵۲، خطبته (علیه السلام) المعروفة بالديباج. ترجمه: بدانید بندگان خدا که آرزو، عقل را از بین می‌برد.

صَوْنُ الْعَرَضِ وَ صِدْقُ اللَّهْجَةِ وَ الثَّالِثَةُ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ عَلَى جِهَتِهِ وَ الرَّابِعَةُ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ»^۱

۵۳. جوانمردی انسان، به اندازه‌ی این «عقل» اش است:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مُرُوهُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ»^۲

۵۴. این «عقل»، راهنمای خودداری از خواهش‌های نفسانی است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «وَ تَوَقَّ مُجَازَفَةَ الْهَوَى بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ»^۳

۵۵. هیچ چیزی برای مخالفت با خواهش‌های نفسانی، مانند این «عقل» نیست:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا عَقْلَ كُمْخَالَفَةِ الْهَوَى»^۴

۵۶. هیچ مصیبتی مانند نداشتن این «عقل» نیست:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا مُصِيبَةَ كَعَدَمِ الْعَقْلِ»^۵

۵۷. کم بودن یقین، مایه‌ی از بین رفتن این «عقل» می‌شود:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا عَدَمَ عَقْلٍ كَقَلَّةِ الْيَقِينِ»^۶

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۱۹۶، کلامه (علیه السلام) فی قواعد الإسلام. ترجمه: راوی می‌گوید از امیر المؤمنین (علیه السلام) از پایه‌های اسلام پرسیدم، فرمودند: پایه‌های اسلام، هفت چیز است، اولش عقل و بر آن صبر بنا می‌شود و دومش نگهداری آبرو و راستگویی و سوم، تلاوت قرآن بر جهتش و چهارم، محبت در راه خدا و دشمنی در راه خدا.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، صفحه‌ی ۷۰۵؛ عیون الحکم و المواعظ، لیثی، صفحه‌ی ۴۸۹، الفصل الرابع باللفظ المطلق. ترجمه: جوانمردی مرد، به اندازه‌ی عقلش است.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸۵، وصیته (علیه السلام) لجابر بن یزید الجعفی. ترجمه: از خواهش‌های بی‌بهره به راهنمایی عقلت بپرهیز.

۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸۶، وصیته (علیه السلام) لجابر بن یزید الجعفی. ترجمه: هیچ عقلی مانند مخالفت با هوا نیست.

۵. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸۶، وصیته (علیه السلام) لجابر بن یزید الجعفی. ترجمه: هیچ مصیبتی مانند نبودن عقل نیست.

۶. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۲۸۶، وصیته (علیه السلام) لجابر بن یزید

۵۸. این «عقل» در هیچ کسی کامل نیست:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ لَا تَرَى كَامِلَةً فِي وَاحِدٍ قَطُّ
الْإِيمَانَ وَ الْعَقْلُ وَ الْاجْتِهَادُ»^۱

۵۹. جان اصحاب منهاج، نوری است که با این «عقل» یاری می‌شود، ولی
جان کافر، آتشی است که با نیرنگ و حيله‌گری، یاری می‌شود:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «فَمَا كَانَ مِنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ فَهُوَ نُورٌ مُؤَيَّدٌ
بِالْعَقْلِ وَ مَا كَانَ مِنْ نَفْسِ الْكَافِرِ فَهُوَ نَارٌ مُؤَيَّدٌ بِالنِّكَرَاءِ فَهَذَا مِنْ صُورَةِ نَارِهِ وَ
هَذَا مِنْ صُورَةِ نُورِهِ»^۲

۶۰. کسی که این «عقل» نداشته باشد، به صلاح نمی‌رسد:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا يَصْلُحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ»^۳

۶۱. کسی که دانش لازم (یعنی آگاهی از قواعد نظری و قوانین عملی منهاج
فردوسیان) نداشته باشد، به این «عقل» نمی‌رسد:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ»^۴

۶۲. بسیار نگرستن در حکمت، موجب بارور شدن این «عقل» است:

الجعفی. ترجمه: هیچ بی‌عقلی‌ای مانند کم بودن یقین نیست.
۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۴، و من کلامه (علیه السلام) سّمَاه بعض
الشیعة نثر الدرر. سه چیز است که هرگز در هیچ کس، کامل دیده نمی‌شود؛ ایمان، عقل و
اجتهاد.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۵۵، کلامه (علیه السلام) فی خلق الإنسان و
ترکیبه. ترجمه: آنچه از نفس مؤمن می‌باشد، پس آن نوری است تأییدشده با عقل و آنچه از
نفس کافر می‌باشد، پس آن آتشی است تأییدشده با شیطنت؛ پس این از صورت آتشش و
آن از صورت نورش است.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۵۶، و من حکمه (علیه السلام). کسی که عقل
نورزد [مطیع حق نباشد] اصلاح نمی‌شود.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۶، کتاب العقل و الجهل. ترجمه: کسی که نیاموزد،
عاقل نمی‌شود.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْحِكْمَةِ تَلْقُحُ الْعَقْلَ»^۱

۶۳. تمام خوبی‌ها در سایه‌ی داشتن این «عقل» است:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ»^۲

۶۴. کسی که این «عقل» را ندارد، دین ندارد:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»^۳

۶۵. هر گاه عقل در ارتباط با مؤمن بیاید، این «عقل»، منظور است:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْجَلْمَ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلَ أَمِيرُ جُنُودِهِ»^۴

۶۶. برترین کارها در دنیا و آخرت، این «عقل» است:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ فِي الدَّارَيْنِ الْعَقْلُ»^۵

۶۷. استوانه‌ی اصلی مؤمن، این «عقل» است:

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةٌ وَ دِعَامَةُ

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۶۴، و روی عنه (علیه السلام) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: زیاد نگاه کردن در حکمت، عقل را بارور می‌کند.

۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۵۴، و روی عنه (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فی قصار هذه المعانی. ترجمه: همانا تمام خیر، با عقل درک می‌شود.

۳. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۵۴، و روی عنه (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فی قصار هذه المعانی؛ کنز الفوائد، کراچی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام. ترجمه: دینی برای کسی که عقل ندارد، نیست.

۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۷، باب خصال المؤمن. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: همانا دانایی، دوست مؤمن و بردباری، وزیرش و عقل، امیر لشکرش است.

۵. کنز الفوائد، کراچی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام. ترجمه: آقای کارها در دو سرا، عقل [سفید یعنی فرمانبرداری از حق تعالی] است.

المؤمنين عقلة»^۱

۶۸. اگر این «عقل» بر اهل دنیا غلبه کند، دست از آباد کردن دنیا بر می‌دارند:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا لَخَرِبَتِ الدُّنْيَا»^۲

۶۹. صاحب عقل سفید، نشانه‌هایی دارد که برخی از آنها چنین است:

- حلال، او را از شکرگزاری، مشغول نمی‌کند.^۳

- حرام، بر صبرش غالب نمی‌گردد.^۴

- اضافات دنیا را ترک می‌کند.^۵

- به جای طلب دنیا، آخرت را طلب می‌کند.^۶

۱. کنز الفوائد، کراچی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱، فصل من عیون الحکم و نکت من جواهر الکلام.

ترجمه: برای هر چیزی، پایه و تکیه‌گاهی است و تکیه‌گاه مؤمن، عقلش است.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، صفحه‌ی ۵۶۶. ترجمه: اگر اهل دنیا عاقل شوند، هر آینه دنیا

خراب می‌شد.

۳. قال کاظم (علیه‌السلام): «یا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ». ترجمه: ای

هشام، همانا عاقل کسی است که حلال او را از شکر، مشغول نکند. (کافی، محدث کلینی، جلد

۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل)

۴. قال کاظم (علیه‌السلام): «یا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي ... لَا يَغْلِبُ الْحَرَامَ صَبْرَهُ». ترجمه: ای

هشام، همانا عاقل کسی است که حرام، بر صبرش غالب نیاید. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱،

صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل)

۵. قال کاظم (علیه‌السلام): «یا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبَ وَ تَرَكَ

الدُّنْيَا مِنَ الْفُضْلِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ». ترجمه: ای هشام، همانا عقلا زیادی دنیا را ترک

کردند پس چگونه است گناهان در حالی که ترک دنیا از فضیلت است ولی ترک گناهان،

واجب است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶، کتاب العقل و الجهل)

۶. قال کاظم (علیه‌السلام): «یا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ

إِلَّا بِالْمَسْئِقَةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَسْئِقَةِ فَطَلَبَ بِالْمَسْئِقَةِ أَبْقَاهُمَا». ترجمه: ای

هشام، عاقل به دنیا و اهل آن نگریست، پس دانست که به دست نمی‌آید جز با سختی و به

آخرت نگریست، پس دانست که به دست نمی‌آید جز با سختی، پس با سختی، آن یک که

پایندگی بیشتری داشت را برگزید. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷، کتاب العقل و

- زهد در دنیا و رغبت در امور اخروی دارد.^۱

- قانع است.^۲

- از خدای تعالی ترسان است.^۳

- دروغ نمی‌گوید.^۴

- بخشنده است.^۵

(الجهل)

۱. قال الكاظم (عليه السلام): «يا هشامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْأَجْرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَ الْأَجْرَةُ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْأَجْرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِي مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْأَجْرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آجِرَتَهُ».

ترجمه: ای هشام، همانا عقلا، در دنیا بی‌رغبت شدند و در آخرت رغبت کردند برای این که دانستند که دنیا، طلب‌کننده‌ی طلب‌شده و آخرت [نیز]، طلب‌کننده‌ی طلب‌شده است. پس کسی که آخرت را طلب کند، دنیا او را می‌طلبد تا روزی اش را به طور کامل به او بدهد، و هر کس دنیا را بطلبد، آخرت او را می‌طلبد، پس مرگ به سراغش می‌آید و دنیا و آخرتش را فاسد می‌سازد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۲. قال الكاظم (عليه السلام): «يا هشامُ مَنْ أَرَادَ الْعِنْيَ بِلَا مَالٍ وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يَكْمُلَ عَقْلُهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَفْتَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يَدْرِكِ الْعِنْيَ أَبَدًا».

ترجمه: ای هشام، هر کس بخواهد بی‌نیازی بدون مال و راحت قلب از حسد و سلامتی در دین داشته باشد، باید با تضرع از خدای عز و جل بخواهد که عقلش را کامل سازد. پس کسی که تعقل کند، به آنچه کفایتش کند، قانع شود و کسی که به آنچه کفایتش می‌کند قانع باشد، بی‌نیاز می‌گردد و کسی که به آنچه کفایتش می‌کند قناعت نکند، هرگز بی‌نیازی را درک نخواهد کرد.

(کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۳. قال الكاظم (عليه السلام): «إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ».

ترجمه: هر کس از خدا نترسد، از او اطاعت نکند. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۴. قال الكاظم (عليه السلام): «يا هشامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ».

ترجمه: ای هشام، همانا عاقل دروغ نمی‌گوید، هر چند خواسته‌اش در آن باشد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹، کتاب العقل و الجهل)

۵. قال الكاظم (عليه السلام): «وَ الْعَاقِلُ عُفُورٌ وَ الْجَاهِلُ حُتُورٌ».

ترجمه: و عاقل، بخشنده است و جاهل، خبیث و فاسدکننده. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۷، کتاب العقل و الجهل)

- هیچ کس را خوار نمی‌شمارد.^۱
- ۷۰. هر گاه این «عقل» در کسی تمام شود (کامل گردد)، چند نشانه خواهد داشت:
- کفر و شر از او سر نمی‌زند.^۲
- هدایت و خیر از او امید می‌رود.^۳
- اضافی مالش را می‌بخشد.^۴
- زیاد سخن نمی‌گوید.^۵
- بهره‌اش از دنیا به اندازه‌ی استفاده‌اش است.^۶

۱. قال الصادق (عليه السلام): «الْعَاقِلُ لَا يَسْتَحْفُ بِأَحَدٍ». ترجمه: عاقل هیچ کس را خفیف نمی‌کند. (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۰، و من کلامه (عليه السلام) سماه بعض الشيعة نثر الدرر)

۲. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى الْكُفْرِ وَ الشَّرِّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛ کفر و شر از او ایمن است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۳. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... الرَّشْدُ وَ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... هدایت و خیر از او امید برود. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۴. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... فَضْلٌ مَالِهِ مَبْدُولٌ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... اضافی مالش بخشیده شده است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۵. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... فَضْلٌ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ...». ترجمه: اضافی سخنش بازداشته شده است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۶. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... نَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقَوْتُ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... بهره‌اش از دنیا، قوت است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

- تمام روزگار از علم‌آموزی سیر نمی‌گردد.^۱
- خوار بودن، همراه با رضایت خدا را از عزیز بودن بدون رضایت او، بیشتر دوست دارد.^۲
- تواضع، دوست‌داشتنی‌تر از شرف در نزد اوست.^۳
- کارهای خوب دیگران، هر چند کم باشد، را بزرگ می‌شمارد.^۴
- کارهای خوب خود را، هر چند زیاد باشد، کوچک می‌شمارد.^۵
- همه‌ی مردم را از خودش بهتر می‌شمارد و خودش را بدترین مردم می‌پندارد.^۶

۱. قال موسی بن جعفر (علیهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... لَا يَسْتَبِغُ مِنَ الْعِلْمِ ذَهْرَهُ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... روزگارش از دانش سیر نمی‌شود. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۲. قال موسی بن جعفر (علیهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... ذلت محبوب‌تر است با خدا از عزت با غیر خدا. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۳. قال موسی بن جعفر (علیهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... التَّوَضُّعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... تواضع محبوب‌تر است در نزد او از شرف. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۴. قال موسی بن جعفر (علیهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... يَسْتَكْبِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... خوبی کم از غیرش را زیاد می‌شمارد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۵. قال موسی بن جعفر (علیهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى... يَسْتَقْبِلُ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ...». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... خوبی زیاد خودش را کم می‌شمارد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۶. قال موسی بن جعفر (علیهما السلام): «مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِضَالٌ شَتَّى...

- از آزار رساندن به دیگران خودداری می‌کند.^۱
- نیکوترین مردم از لحاظ اخلاق است.^۲
- ۷۱. چند چیز بر صاحب این «عقل» شایسته است:
 - در هیچ حالی، فزای دنیا را فراموش نکند.^۳
 - در هیچ حالی، دگرگون شدن حالات را فراموش نکند.^۴
 - در هیچ حالی، آفت‌هایی که امانی از آن نیست را فراموش نکند.^۵

يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْهُ وَ أَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ وَ هُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ». ترجمه: عقل مرد تمام نمی‌شود تا این که چند چیز در او باشد؛... همه‌ی مردم را بهتر از خودش می‌بیند و او بدترین ایشان در جانش است و این، تمام کار است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸، کتاب العقل و الجهل)

۱. قال موسى بن جعفر (عليهما السلام): «كُفُّ الْأَدَى مِنْ كَمَالِ الْعَقْلِ وَ فِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ عَاجِلًا وَ آجِلًا». آزار نرساندن، از کمال عقل است و در آن، راحتی بدن در نزدیک و دور است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰، کتاب العقل و الجهل)

۲. قال الصادق (عليه السلام): «أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا» (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳، کتاب العقل و الجهل)

۳. قال الصادق (عليه السلام): «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَنَاءُ الدُّنْيَا وَ تَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَ الْأَفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ لَهَا». ترجمه: سه چیز است که برای عاقل شایسته نیست در هیچ حالی فراموش کند؛ فزای دنیا و گردش حالات و آفاتی که امانی از آن نیست. (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۴، و من کلامه (عليه السلام) سماه بعض الشیعة نثر الدرر)

۴. قال الصادق (عليه السلام): «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَنَاءُ الدُّنْيَا وَ تَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَ الْأَفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ لَهَا». ترجمه: سه چیز است که برای عاقل شایسته نیست در هیچ حالی فراموش کند؛ فزای دنیا و گردش حالات و آفاتی که امانی از آن نیست. (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۴، و من کلامه (عليه السلام) سماه بعض الشیعة نثر الدرر)

۵. قال الصادق (عليه السلام): «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَنَاءُ الدُّنْيَا وَ تَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَ الْأَفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ لَهَا». ترجمه: سه چیز است که برای عاقل شایسته نیست در هیچ حالی فراموش کند؛ فزای دنیا و گردش حالات و آفاتی که امانی از آن نیست. (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، صفحه‌ی ۳۲۴، و من کلامه (عليه السلام) سماه بعض الشیعة نثر الدرر)

تذکر اول، خدای تعالی با هیچ عقلی قابل درک نیست:

امیر المؤمنین (علیه السلام)، در خطبه‌ای که هفت روز پس از وفات استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) برای مردم مدینه خواندند، فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ لِامْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَ الشَّكْلِ»^۱

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «وَ أَعْجَبُ مِنْهُمْ جَمِيعاً الْمُعْطَلَةُ الَّذِينَ رَأُوا أَنْ يُدْرِكُوا بِالْحِسِّ مَا لَا يُدْرِكُ بِالْعَقْلِ فَلَمَّا أَعُوذَهُمْ ذَلِكَ خَرَجُوا إِلَى الْجُحُودِ وَ التَّكْذِيبِ فَقَالُوا وَ لِمَ لَا يُدْرِكُ بِالْعَقْلِ قَبِيلَ لَأَنَّهُ فَوْقَ مَرْتَبَةِ الْعَقْلِ كَمَا لَا يُدْرِكُ الْبَصَرُ مَا هُوَ فَوْقَ مَرْتَبَتِهِ فَإِنَّكَ لَوْ رَأَيْتَ حَجْرًا يَرْتَفِعُ فِي الْهَوَاءِ عَلِمْتَ أَنَّ رَامِيًا رَمَى بِهِ فَلَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ مِنْ قَبْلِ الْبَصَرِ بَلْ مِنْ قَبْلِ الْعَقْلِ لِأَنَّ الْعَقْلَ هُوَ الَّذِي يُمَيِّرُهُ فَيَعْلَمُ أَنَّ الْحَجْرَ لَا يَذْهَبُ عَلُوًّا مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ وَقَفَ الْبَصَرُ عَلَى حَدِّهِ فَلَمْ يَتَجَاوَزْهُ فَكَذَلِكَ يَقِفُ الْعَقْلُ عَلَى حَدِّهِ مِنْ مَعْرِفَةِ الْخَالِقِ فَلَا يَعْدُوهُ وَ لَكِنْ يَعْقِلُهُ بِعَقْلِ أَقْرَبَ أَنْ فِيهِ نَفْسًا وَ لَمْ يَعْبَأْ بِهَا وَ لَمْ يُدْرِكْهَا بِحَاشِيَةِ مِنَ الْخَوَابِسِ»^۲

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۸، خطبه‌ی لأمیر المؤمنین (علیه السلام) و هی خطبة الوسيلة. ترجمه: ستایش خدایی راست که وهمها را مانع شد تا جز به وجودش دسترسی داشته باشند و عقل‌ها را از تخیل ذاتش در حجاب نمود برای این که مانند و نظیر برایش محال است.

۲. توحید المفضل، مفضل بن عمر، صفحه‌ی ۱۷۷، انتقاد المعطلة فیما راموا أن یدرکوا بالحس ما لا یدرک بالعقل. ترجمه: و عجیب‌تر از همه‌ی اینها، معطله هستند، کسانی که می‌خواهند آنچه با عقل قابل درک نیست را با حس درک کنند! پس چون سختشان آمد، کافر شدند و دروغ پنداشتند. پس گفتند: چرا با عقل درک نمی‌شود؟ گفته شد: زیرا بالاتر از مرتبه‌ی عقل است. همچنان که چشم، آنچه بالاتر از مرتبه‌اش باشد را درک نمی‌کند. پس تو اگر سنگی را ببینی که به هوا بالا می‌رود، می‌دانی که پرتاب‌کننده‌ی آن را پرتاب کرده است. این علم از ناحیه‌ی چشم نیست بلکه از ناحیه‌ی عقل است. برای این که عقل، آن چیزی است که تمیز

تذکر دوم، تفکر در ذات حق تعالی ممنوع است:

از جمله منطقه‌های ممنوعه‌ی ورود انواع عقل، تفکر در ذات حق تعالی است. استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَقْدَرُوا قَدْرَهُ»^۱

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُثْمَلُوا بِالرَّبِّ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ أَوْ تُسَبِّهُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ أَوْ تُلْفُوا عَلَيْهِ الْأَوْهَامَ أَوْ تُعْمَلُوا فِيهِ الْفِكْرَ أَوْ تُضْرَبُوا لَهُ الْأَمْثَالَ أَوْ تُنْعَبُوهُ بِنُعُوتِ الْمَخْلُوقِينَ فَإِنَّ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَارًا»^۲

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۳

یا در مورد این آیه «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يُخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا»^۴ فرمودند: [منظور آیه،] سخن گفتن در باره‌ی خدای تعالی و جدال در باره‌ی قرآن است.

می‌دهد و می‌داند که سنگ، از جانب خودش به سمت بالا نمی‌رود. آیا نمی‌بینی که چگونه چشم، بر مرز خودش می‌ایستد و نمی‌تواند تجاوز نماید. پس همچنین عقل بر مرز خودش از شناخت خالق، می‌ایستد و نمی‌تواند از آن درگذرد. ولی اینقدر تعقل می‌کند او را به عقلی که اقرار می‌کند که نفسی دارد و آن را نمی‌بیند و به یکی از حواس [پنجگانه] درکش نمی‌کند.

۱. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۰، باب التفکر. ترجمه: در آفرینش خداوند تفکر کنید ولی در ذات خداوند تفکر نکنید، چرا که نمی‌توانید او را اندازه بگیرید.

۲. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، فتال نیشابوری، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷. باب الکلام فیما ورد من الأخبار فی معنی العدل و التوحید. ترجمه: بیرهزید از اینکه پروردگاری را که هیچ مثل و مانندی ندارد دارای مثال دانید، یا به خلق او تشبیه کنید، یا او را در محدوده اوهام آورید، یا فکر و اندیشه را در ذات او به کار گیرید، یا چیزی را مثال او دانید و به صفات مخلوقات موصوفش گردانید، زیرا سزای هر کس چنان کند آتش دوزخ است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۳، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: در باره‌ی هر چیزی سخن گوید ولی راجع به ذات خدا سخن مگوید.

۴. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۸. ترجمه: و هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما [به قصد شبهه اندازی] به یاوه‌گویی و سخن بی‌منطق می‌پردازند...

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»^۱
 همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمُنْطِقُ
 حَتَّىٰ يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ»^۲
 یا می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» فَإِذَا انْتَهَىٰ
 الْكَلَامُ إِلَىٰ اللَّهِ فَأَمْسِكُوا»^۳
 راوی می گوید: كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَىٰ بْنُ جَعْفَرٍ (علیه السلام) إِلَىٰ أَبِي: «أَنَّ
 اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ فَصَفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ
 كُفُّوا عَمَّا سِوَىٰ ذَلِكَ»^۴
 قسمتی از آنچه از استادان منهاج فردوسیان (علیهم السلام) در باره‌ی
 پیامدها و آثار تفکر در ذات الهی به ما رسیده، بدین شرح است:
 ۱. هر کس در ذات خداوند تفکر کند، مُلحد^۵ و زندق^۶ می شود:
 امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَلْحَدَ»^۱

-
۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۸. ترجمه: از آنان روی بگردان [و مجلسشان را ترک کن] تا در سخنی دیگر در آیند.
 ۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۳، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: مردم تا آن‌گاه که گفت‌وگویشان درباره‌ی خداوند نباشد، مجاز به ادامه دادن هستند
 ۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۲، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نجم فرمودند: همانا خدای عز و جل می فرماید: «و همانا به سوی پروردگارت، نهایت و پایان است» پس هر گاه سخن به خدا رسید، باز ایستید.
 ۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۲، باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى. ترجمه: امام کاظم (علیه السلام) به پدرم نوشتند: همانا خداوند، بالاتر و برتر و بزرگ‌تر از آن است که کسی به حقیقت [ذات و] صفتش برسد؛ پس خدا را به آنچه او خودش را به آن توصیف کرده است، توصیف نمایند و از هر گونه توصیف دیگر، دست بکشید.
 ۵. مُلحد: از راه حق برگردند. بی‌دین. از راه حق برگشته. کافر. بت‌پرست. جدل کننده در دین. آن که از دین، بازگشته یا عدول کرده یا منحرف شده است.
 ۶. زندق: کسی که در باطن، کافر باشد و تظاهر به ایمان کند. کافر. بی‌دین.

همچنین آن حضرت فرمودند: «مَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَرْتَدَّقُ»^۲
۲. تفکر در باره‌ی خداوند، منجر به حیرت و سرگردانی می‌شود:
امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «حَصِرَتِ الْأَلْبَابُ عَنْ ذِكْرِ أَرْزَلِيَّتِهِ وَ
تَحَيَّرَتِ الْعُقُولُ فِي أَفْلَاكِ مَلَكُوتِهِ»^۳
امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ
الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيَّرًا»^۴
و نیز آن حضرت فرمودند: «كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكَوا عِلْمَ مَا وَكَلُوا بِهِ وَ طَلَبُوا
عِلْمَ مَا كَفَّوهُ حَتَّى انْتَهَى بِهِمُ الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَحَيَّرُوا فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ
لِيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيَجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ أَوْ يُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيَجِيبُ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ»^۵
و نیز امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَكَلَّمُوا

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، صفحه‌ی ۸۲، منع التفکر فی ذاته تعالی. ترجمه:
کسی که در ذات خدا تفکر کند، ملحد می‌شود.
۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۲، خطبة لأمیر المؤمنین (علیه‌السلام) و هی خطبة
الوسيلة. ترجمه: هر کس در ذات خداوند اندیشه کند، زندیق می‌شود.
۳. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، فتال نیشابوری، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷. باب الکلام فیما
ورد من الأخبار فی معنی العدل و التوحید. ترجمه: خرد از ذکر ازلی بودنش درمانده است و
عقل در افلاک ملکوتش حیران است.
۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۳، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: در
آفرینش خدا گفت‌وگو کنید اما درباره‌ی [ذات و صفات] خدا نه؛ چرا که بحث و جدل در باره‌ی
خداوند، جز فزونی حیرت نتیجه‌ای ندارد.
۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۲، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: در
گذشته مردمی بودند که دانش آنچه را که بدان توصیه شده بودند، رها کرده و سراغ دانستن
اموری رفتند که از آن بر حذر داشته شده بودند تا آن‌که کارشان به بحث و مجادله در باره‌ی
خداوند کشید، نتیجه آن شد که حیران و سرگردان شدند؛ تا آنجا که هرگاه فردی از آن‌ها از
پیش رو صدا زده می‌شد، از پشت سر جواب می‌داد و از پشت سر صدا زده می‌شد، از پیش
رو جواب می‌داد.

فِيَمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَتَاهُوا حَتَّىٰ كَانَ الرَّجُلُ يُنَادِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيَجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ»^۱

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكَّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكَّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهًا»^۲

۳. اندیشیدن در باره‌ی خدا، مساوی با هلاکت و نابودی است:

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الْاِقْتِحَامِ فِي السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ فَلَزِمُوا الْاِقْرَارَ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْعَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَقَالُوا آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا فَمَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فِي مَا لَمْ يَكْلِفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْهُ مِنْهُمْ رُسُوحًا فَأَقْتَصِرَ عَلَىٰ ذَلِكَ وَ لَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَىٰ قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ»^۳

راوی می‌گوید: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصَّفَةِ، فَرَفَعَ يَدَهُ

۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۳۸، باب جوامع من التوحيد. ترجمه: در پایین‌تر از عرش سخن بگویند و در بالاتر از عرش، سخن مگویند. همانا گروهی در باره‌ی خدا سخن گفتند، پس سرگشته شدند تا آنجا که مردی از آنان از پیش رو صدا زده می‌شد، پس از پشت سر جواب می‌داد.

۲. امالی، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۴۱۷، المجلس الخامس و الستون. ترجمه: مبدا در باره‌ی خدا اندیشه کنید که اندیشه در خدا، زیاد نمی‌کند جز سرگردانی و گمراهی را.

۳. توحيد، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۵۶، باب التوحيد و نفی التشبيه. ترجمه: بدان که راسخان در علم آنانند که خدا ایشان را از فرو رفتن در موانع زده شده بر غیب‌ها بی‌نیاز کرده است. پس ملازم اقرار و اعتراف به همه‌ی آنچه تفسیر و بیانش را ندانستند از غیب و نهانی که محبوب است گردیدند، پس گفتند به همه‌ی آنچه از نزد پروردگاران است. پس خدای عز و جل اعتراف ایشان را به عجز و درماندگی از فرا گرفتن آنچه به آن احاطه نکرده‌اند، از روی دانش، مدح و ثنا کرده و ترک ایشان تعمق را در آنچه بحث و کاوش از آن را تکلیف نکرده، از ایشان رسوخ نامیده است. پس بر این کوتاه بیا و عظمت خدا را بر اندازه‌ی عقلت اندازه مکن که از جمله‌ی هلاک‌شوندگان خواهی بود.

إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَى الْجَبَّارُ. تَعَالَى الْجَبَّارُ. مَنْ تَعَاطَى مَا تَمَّ هَلَكٌ»^۱
 امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكٌ»^۲
 امام صادق (علیه السلام) به مفضل بن عمر فرمودند: «يَا مُفْضَلُ مَنْ فَكَّرَ فِي
 اللَّهِ كَيْفَ كَانَ هَلَكٌ»^۳

تذکر سوم، دین خدا با هیچ عقلی قابل دسترسی نیست:

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ
 النَّاقِصَةِ وَ الْأَرْءِ الْبَاطِلَةِ وَ الْمُقَابِيِسِ الْفَاسِدَةِ وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالسَّلِيمِ فَمَنْ
 سَلَّمَ لَنَا سَلِيمٌ وَ مَنِ اقْتَدَى بِنَا هُدًى وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكٌ وَ
 مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقُضِي بِهِ حَرْجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّنْعَ
 الْمَتَّانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۹۴، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: سؤالی در باره‌ی صفت خدا از امام باقر (علیه السلام) نمودم، حضرت دستشان را به سوی آسمان بلند کرده و فرمودند: والاست خدای جبار، والاست خدای جبار، هر که به آنچه آنجاست دست‌درازی کند [و بخواهد در باره‌ی ذات خدا سخنی بگوید] هلاک گردد.
 ۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۹۳، باب النهی عن الکلام فی کیفیة. ترجمه: آن‌که در باره‌ی [کیفیت و حقیقت] خداوند بیان‌دیشد، هلاک می‌شود.
 ۳. توحید، شیخ صدوق، صفحه ۴۶۰، باب النهی عن الکلام و الجدل و المرء فی الله عز و جل. ترجمه: ای مفضل، هر که در خدا فکر کند که خدا چگونه بوده، هلاک شود.
 ۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۳۲۴، باب ما أخبر به سید العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) من وقوع الغیبة بالقائم (علیه السلام) و أنه الثانی عشر من الأئمة (علیهم السلام). ترجمه: همانا دین خدای عز و جل با عقل‌های ناقص و نظرات باطل و مقیاس‌های فاسد قابل رسیدن نیست و جز با تسلیم شدن قابل رسیدن نیست. پس کسی که تسلیم ما شود و به ما اقتدا کند، هدایت یابد و کسی که به قیاس و رأی [خوبش] عمل کند، هلاک شود و هر کس در دلش چیزی نسبت به آنچه می‌گوییم یا حکم می‌کنیم بیابد، به کسی که سوره‌ی حمد و قرآن بزرگ را فرو فرستاده، کافر شده است در حالی که نمی‌داند.

تذکر چهارم، معنی عقل در منابع چهارگانه‌ی استنباط:

اصولیون برای استنباط احکام شرعی، چهار منبع بر می‌شمارند، به این ترتیب:

کتاب: اولین و مهمترین وسیله‌ی فهم و استنباط احکام الهی، کتاب خدا «قرآن» است. خدای تعالی در خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ»^۱ سنت: در لغت به معنی روش، طریقه و آیین، و در اصطلاح فقهی به معنی قول، فعل و تقریر معصوم (علیه‌السلام) است.

اجماع: یکی از معانی «اجماع» در لغت اتفاق نظر یک گروه معین است، ولی در اصطلاح فقه شیعه اجماع عبارت است از: «اتفاق نظر فقهای شیعه در یک عصر بر یکی از احکام شرعی که فاقد دلیلی آشکار و معتبر است به گونه‌ای که بتواند کاشف از رأی و نظریه‌ی معصوم (علیه‌السلام) باشد».

عقل: حجیت عقل از نظر اصولیون به این معنی است که اگر در موردی، عقل یک حکم قطعی داشت، آن حکم به حکم این که قطعی و یقینی است حجت است. از دیدگاه اصولیون امامیه، «عقل» در کنار کتاب و سنت، منبع مستقّلی برای استنباط احکام شرعی است.

مسائل اصولی مربوط به عقل، دو قسم است:

۱ - فلسفه‌ی احکام.

۲ - لوازم احکام.

در مورد قسم اول، یعنی فلسفه‌ی احکام، اگر عقل به طور یقین و جزم، به

۱. سوره نحل آیه ۸۹. ترجمه: و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مزده‌ای برای تسلیم‌شدگان [به فرمان‌های خدا] است.

حکمت خاصی در ردیف سایر حکمت‌ها پی بُرد، حکم شارع را کشف می‌نماید و در حقیقت، استدلالی منطقی به این شکل مطرح می‌کند:

صغری: در فلان مورد، فلان مصلحت لازم الاستیفاء وجود دارد.

کبری: هر جا چنین مصلحتی باشد، قطعاً شارع، امر به استیفاء آن می‌کند.

نتیجه: پس در مورد مزبور، حکم شرع این است که باید آن را انجام داد.

این استدلال در مورد حکم وجوبی عقل است. در مورد حرمت و مفسده‌ی لازم الاحتراز نیز عقل، استدلال مشابهی انجام می‌دهد.

در مورد قسم دوم، یعنی لوازم احکام، هر حکم حاکم عاقل و ذی شعوری طبعاً یک سلسله لوازمی دارد که عقل باید در مورد آن‌ها قضاوت کند، مثل این که «آیا وجوب چیزی مستلزم وجوب مقدمه‌ی آن هم هست یا نه؟» علمای علم اصول در این قسم از حکم عقل، مباحثی دارند که در ذیل چهار عنوان «مقدمه‌ی واجب»، «امر به شیء مقتضی نهی از ضد»، «ترتّب» و «اجتماع امر و نهی» مطرح کرده‌اند.^۱

نظر مختار:

به نظر ما، «عقل» مورد نظر اصولیون، همان «عقل آبی» در تعریف ماست، لذا نمی‌توان چنان قدرتی برایش اثبات کرد که همدوش با قرآن و روایات معتبر، منبعی برای استجماع تأسیسی حکم خداوند باشد؛ اما می‌تواند محکی برای فهم نقص اجمالی در برخی روایات باشد.

به عبارت دیگر، وقتی روایاتی که از نظر سند و منبع، معتبر و مورد اعتناست، با عقل آبی، به معنی قدرت تشخیص انسان سازگار نباشد، می‌تواند دلیل وجود نقص فی‌الجمله یا بالجمله در آن روایت باشد. هر گاه روایتی به ما

۱. آشنایی با علوم اسلامی (اصول فقه)، مرتضی مطهری، جلد ۳، صفحات ۵۱ تا ۵۶.

برسد که قابل تصور درست و تصویر سازی روشن نباشد، عقل آبی می‌تواند حکم کند که یا آن روایت، از اساس، جعلی است یا این که قسمتی از آن کم شده یا قسمتی به آن افزوده شده که تصورش را دچار خدشه نموده است. در نمونه‌ای که در اواخر فصل هشتم همین کتاب، ذکر و بررسی شد، آمده است: عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَمْ كَانَ طُولُ آدَمَ (عليه السلام) حِينَ هُبِطَ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ... قَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)... طَوْلُهُ سَبْعِينَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِهِ»^۱

عقل آبی حکم می‌کند: یا این روایت، از اساس، دروغ و جعلی است، یا در همین قسمت خاص گزارش، کم یا زیادی ای اتفاق افتاده است که منجر شده با عقل سلیم و متداول عقلا و حساب روشن ریاضی، قابل توجیه نباشد. همچنین عقل آبی می‌تواند ما را در بازشناسی روایان ثقه از غیر ثقه یاری رساند.

پس با این حساب، عقل آبی را فقط منحصر در دو علم «درایة الحدیث» و «رجال الحدیث» می‌دانیم، تا به صورت بازویی قوی، ما را در رسیدن به «ما انزل الله» یعنی آموزه‌های قرآن و استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و جانشینان بحقشان (علیهم‌السلام) یاری رساند.

به عبارت فنی، عقل نیز مانند اجماع، در صورتی ارزش دارد و مورد استفاده و اعتنا قرار می‌گیرد که کاشف از برنامه‌ی تربیتی خدای تعالی برای انسان‌ها باشد نه این که خودش بتواند برنامه‌ی تربیتی - ولو به صورت جزئی و

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۳۳. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه‌السلام) از بلندی قامت حضرت آدم (علیه‌السلام) هنگامی که به زمین آمد پرسیدم. فرمودند: در کتاب علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) یافتیم که... بلندی‌اش هفتاد ذراع به ذراع خودش بود.

موردی - ارائه دهد. زیرا - همچنان که گذشت - دین خدا، با هیچ عقلی، قابل دسترسی نیست. به عبارت دیگر، عقل می‌تواند وجود نقص کلی یا جزئی در برنامه را دریابد، ولی نمی‌تواند قسمتی به برنامه بیافزاید.

نقدی بر قاعده‌ی ملازمه:

یکی از جزافه‌های اصولی، «قاعده‌ی ملازمه»^۱ است. قاعده‌ی ملازمه، دو شاخه دارد:

قاعده‌ی ملازمه‌ی اصل: «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» معنای این قاعده آن است که هر گاه عقل به صورت مستقل، فعلی را حَسَن یا قَبیح دانست، یا فعلی را دارای مصلحت و مفسده دانست، کشف می‌کنند که شارع مقدس نیز نسبت به آن فعل، حکم امر یا نهی دارد. یعنی از این حکم عقلی، به آن حکم شرعی منتقل می‌شوند.

قاعده‌ی ملازمه‌ی فرع: «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» معنای این قاعده آن است که هر جا امر و نهی از طرف شارع مقدس رسیده باشد، به حکم عقل منتقل می‌شوند. یعنی می‌فهمند این فعلی که مأمور به یا منهی عنه است، در نفس الامر، داری جهت حُسن یا قُبْح است. هر چند عقل به تفصیل، آن جهت را نداند، اما از آنجا که قطع دارد که حکم عقل بر اساس مصالح و مفاصد واقعی صورت گرفته است، به صورت اجمال به آن پی می‌برد.

۱. البته بعد از تحقیق، معلوم می‌شود عنوان «ملازمه‌ی بین حکم عقل و حکم شرع» عنوانی مسامحی است. زیرا این طور اعتقاد ندارند که حکم عقل به حسن و قبح شیئی باشد و حکم شرع، شیئی دیگر، که با آن ملازمه داشته باشد؛ بلکه در واقع، ثبوت حسن و قبح عقلی را نفس ثبوت حکم شرع، بما هو عاقل، می‌دانند. به این ترتیب بین این دو، «عینیت» برقرار است نه تلازم.

در صورتی که به تجربه می‌باییم که عقل آبی، در موارد بسیاری با شرع انور، در تضاد است. شاهد صدق بر جدال عقل آبی با آموزه‌های شرع انور، عملکرد عقلای عالم است. چیزهایی که عقلای عالم به عنوان بهترین راهکارهای زندگی برگزیده‌اند و هر کدام، انبوهی توجیه عقلی به همراه دارد، در تضاد آشکار با تعالیم واضح و مسلم اسلام و حتی سایر ادیان است.

شایسته است برای روشن شدن بحث، نمونه‌هایی از این تضاد عقل آبی و شرع انور را بیان کنیم:

۱. عقل آبی می‌گوید: موسیقی، آرامش‌بخش و تعالی‌دهنده است. همچنین عقلای سراسر جهان غیر اسلام، موسیقی گوش می‌دهند و با موسیقی، خود را آرام می‌کنند.

شرع انور می‌فرماید: خیری در موسیقی نیست.^۱

۲. عقل آبی می‌گوید: شراب، سرشار از آنتی‌اکسیدان است و برای قسمت‌هایی از بدن، مفید است. همچنین عقلای سراسر دنیای کفر، شراب می‌نوشند.

شرع انور می‌فرماید: گناهِش بیشتر از فایده‌اش است.^۲

۳. عقل آبی می‌گوید: بانکداری ربوی، مایه‌ی رشد اقتصادی جوامع است.

۱. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعَ عَنِ الشَّطْرَنْجِ وَ النَّرْدِ قَالَ: «لَا تَقْرَبُوهَا» قُلْتُ: فَالْجِنَاءُ؟ قَالَ: «لَا خَيْرَ فِيهِ لَا تَفْعَلُوا». ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) از شطرنج و نرد پرسیده شد، فرمودند: نزدیک آن دو مشو. گفتم: موسیقی، فرمودند: خیری در آن نیست، انجامش مده. (خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۵۱)

۲. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِنَّمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا». ترجمه: درباره‌ی شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: در آن دو، گناهِ بزرگ و سودهایی برای مردم است [ولی] گناهشان از سودشان بزرگتر است. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۹)

همچنین عقلای سراسر دنیای کفر، بانکداری ربوی دارند.

شرع انور می‌فرماید: رباخواری، اعلام جنگ با خدا و فرستاده‌اش است.^۱

۴. عقل آبی می‌گوید: چیزی که از راه شرط بندی به دست می‌آید، نوعی قرارداد عاقلانه و محترم است. همچنین عقلای سراسر جهان کفر، قمار می‌کنند.

شرع انور می‌فرماید: گناهش بیشتر از فایده‌اش است.^۲

۵. عقل آبی می‌گوید: مرد و زنی که با یکدیگر - با رضایت دو طرف - نزدیکی می‌کنند، هر چند مرد و زن، همسر داشته باشند، اشکال ندارد و این رابطه، محترم است. همچنین عقلای سراسر جهان کفر، قانون رسمی دارند که در صورت رضایت زن و مرد بالغ، کسی حق تعرض به روابطشان را ندارد، حتی شوهر زن!

شرع انور می‌فرماید: زن و مرد نامحرم، اجازه ندارند هیچگونه تماس جسمی با یکدیگر داشته باشند چه رسد به نزدیکی جنسی، هر چند با رضایت دو طرف و رضایت همسرانشان باشد.

۶. عقل آبی می‌گوید: مرد و زنی که حریم خانواده را پاس ندارند، باید جریمه شوند. همچنین عقلای برخی نقاط دنیا، برای مرد یا زنی که با غیر همسر

۱. «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ». ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید. و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید. (سوره بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹)

۲. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِمَّنْ تَفْعَلُهُمَا». ترجمه: درباره‌ی شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است [ولی] گناهشان از سودشان بزرگتر است. (سوره بقره، آیه ۲۱۹)

خود نزدیکی کرده باشد، جریمه در نظر گرفته‌اند.

شرع انور می‌فرماید: مرد و زن همسر دار، در صورت ارتباط جنسی، باید به صورت بسیار تلخ، سنگسار شوند.

۷. عقل آبی می‌گوید: کسی که مرتکب قتل شد، باید تمام عمر از جامعه‌ی انسانی دور نگه داشته شود و در زندان باشد و محکوم به حبس ابد است، و تمام جوامع غیر اسلامی، بر طبق حکم عقل، همین طور برخورد می‌کنند. شرع انور می‌فرماید: قاتل را باید کشت و از ادامه‌ی زندگی محروم کرد؛ زیرا قصاص، مایه‌ی زندگی است.^۱

۸. عقل آبی می‌گوید: هر گاه دیه‌ی بریدن یک انگشت زن، ده شتر؛ دیه‌ی دو انگشت، بیست شتر و دیه‌ی سه انگشت، سی شتر باشد، باید دیه‌ی چهار انگشت، چهل شتر باشد.

شرع انور می‌فرماید: دیه‌ی چهار انگشت زن، بیست شتر است.^۲

۱. «و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ». و برای شما در قصاص، زندگانی است ای صاحبان خرد. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۹)

۲. عَنْ أَبِي بَنْ بِنِ تَعْلَبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إِضْبَعًا مِنْ أَضْبَاعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: «عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ». قُلْتُ: قَطَعَ اثْنَيْنِ. قَالَ: «عَشْرُونَ». قُلْتُ: قَطَعَ ثَلَاثًا. قَالَ: «ثَلَاثُونَ». قُلْتُ: «قَطَعَ أَرْبَعًا». قَالَ: «عَشْرُونَ». قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! يَفْطَعُ ثَلَاثًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ وَ يَفْطَعُ أَرْبَعًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ إِنْ هَذَا كَانَ يَبْلَعُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَ نَقُولُ الَّذِي جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ. فَقَالَ: «مَهْلًا يَا أَبَانُ، هَكَذَا حَكَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقَابِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلُثِ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ، رَجَعَتْ إِلَى النَّصِيفِ. ترجمه: راوی می‌گوید به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم، چه می‌فرمایید در باره‌ی مردی که انگشتی از انگشتان زنی را قطع کند، چقدر دیه دارد؟ فرمودند: ده شتر. عرض کردم: دو انگشت چقدر؟ فرمودند: بیست شتر. عرض کردم: سه انگشت چقدر؟ فرمودند: سی شتر. عرض کردم: چهار انگشت چقدر؟ فرمودند: بیست شتر. عرض کردم: سبحان الله، سه انگشت را ببرد، سی شتر و چهار انگشت را ببرد، بیست شتر؟! این سخن در حالی که در عراق بودیم به ما رسید، پس از کسی که آن را می‌گفت، بیزاری جستیم و گفتیم کسی که این را آورده، شیطان است. فرمودند: آرام باشد ای ابان، پیامبر خدا

۹. عقل آبی می‌گوید: گشتن به دور خانه‌ای سنگی، هیچ نقشی در رسیدن به کمال ندارد. و عقلای عالم، هیچ توجهی به انجام حج و عمره ندارند. شرع انور می‌فرماید: حج از ارکان رسیدن به تکامل است و کسی که بتواند ولی انجامش ندهد، قطعاً در سرای پسین، دچار عذاب‌ها و ناگواری‌های شدید خواهد شد.

۱۰. عقل آبی می‌گوید: استمناء اگر به حد اعتیاد نرسد، در فواصل زیاد مانند ماهی یک بار، اشکال ندارد و باعث تخلیه‌ی فشارهای روانی می‌شود و روانشناسان غیر مسلمان، این نظر عقل را ترویج و توجیه می‌کنند. شرع انور می‌فرماید: استمناء ممنوع است، حتی در فواصل زیاد و حتی سالی یک بار.

۱۱. عقل آبی می‌گوید: فرزندی که از نطفه‌ی مردی ایجاد می‌شود، فرزند اوست، گر چه ازدواج رسمی‌ای بین آن مرد و مادر آن بچه رخ نداده باشد ولی اسپرم و ژن و دی‌ان‌ای و... در آن مرد و آن بچه مشترک است. و عقلای عالم کفر، فرقی بین حلال‌زاده و حرام‌زاده نمی‌گذارند. شرع انور می‌فرماید: حلال‌زاده و حرام‌زاده در حقوقی مانند ارث، یکسان نیستند.^۱

۱۲. عقل آبی می‌گوید: صورت زن از پشت پایش زیباتر، جذاب‌تر و تحریک‌کننده‌تر است. پس اگر قرار به حجاب باشد، باید صورت را بپوشاند نه

(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اینگونه حکم کردند. همانا دپه‌ی زن و مرد، تا یک‌سوم دپه، به یک مقدار است. پس چون به یک‌سوم برسد، دپه‌ی زن به نصف بر می‌گردد. (کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه ۳۰۰)

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ وَ لِلْغَايِرِ الْحَجَرُ». ترجمه: فرزند برای فراش است و برای زانی، سنگ است. (کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه ۴۹۱، باب الرجل یکون لها الجارية يطؤها فيبيعهها...)

پشت پا را.

شرع انور می‌فرماید: زن می‌تواند صورتش را از نامحرم نپوشاند، ولی پشت پایش را باید بپوشاند.

۱۳. عقل آبی می‌گوید: انسان بعد از مردن، به صورت حیوان یا انسان دیگری به جهان بر می‌گردد تا ثمره‌ی کارهای زندگی قبلی‌اش را ببیند. و همچنین عقلای جهان کفر، تناسخ را قبول دارند و از ارکان اعتقادی خود می‌شمارند. شرع انور می‌فرماید: تناسخ، باطل است و هر کسی بعد از یک بار زندگی، هیچگاه به دنیا بر نخواهد گشت و پاداش یا کیفر کارهایش را در عالم دیگری خواهد یافت.

۱۴. عقل آبی می‌گوید: برده‌داری، ظلم آشکار به حقوق بشر است. همچنین عقلای جوامع کفر، سالیان بسیاری است که برده‌داری را محکوم و منسوخ کرده‌اند.

شرع انور، بر نظام برده‌داری، مهر تأیید می‌زند و هیچگونه محکومیتی نسبت به آن انجام نمی‌دهد.

نقدی بر جمله‌ی «الشارع من العقلاء بل رئیسهم»:

با توجه به آنچه در معنی عقل گذشت، باید جمله‌ی مشهوری که شارع مقدس یعنی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) را «رئیس العقلاء» معرفی می‌کند، بازتعریف کرد.

اگر منظور از «عقل» در این عبارت، «عقل سفید» باشد، بدون تردید و به پشتوانه‌ی روایات معتبر، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و سپس استادان منهاج فردوسیان و انبیاء الهی (علیهم‌السلام)، رئیس عقلا هستند. یعنی اطاعت و تسلیم‌شان در مقابل اراده‌ی الهی، در بالاترین درجه‌ی خود

قرار دارد. هیچ قلبی در بین انسان‌ها، به سلیم بودن قلب آنان و هیچ روحی به مطیع بودن روح آنان نیست.

اما اگر «عقل» در این عبارت را «عقل آبی» یا «عقل زرد» بدانیم، محل اشکال جدی است. زیرا شارع یعنی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، متکی به «وحی» است نه متکی به «عقل». و در هیچ موردی، نیامده که پیامبر، نابغهی هوشی و نخبه‌ی عقلی است. توجه به نکات زیر، می‌تواند درک این مطلب را آسان‌تر سازد و حجاب‌های فکری را برطرف نماید:

نکته‌ی اول: دین حنیف، وحی است نه نتیجه‌ی تلاش فکری و تیزهوشی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):

- محکم ۱: «ذَلِكِ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»^۱
- محکم ۲: «وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ كِتَابِ رَبِّكَ»^۲
- محکم ۳: «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۳
- محکم ۴: «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ»^۴
- محکم ۵: «ذَلِكِ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۵
- محکم ۶: «أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»^۶
- محکم ۷: «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۹. ترجمه: این [دیدگاه‌ها و احکام] از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است.

۲. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۷. ترجمه: و آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، بخوان.

۳. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۴. ترجمه: گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می‌شود، نیست.

۴. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۵. ترجمه: بگو: من فقط شما را به وسیله‌ی وحی بیم می‌دهم.

۵. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۴. ترجمه: این [حقایق] از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم.

۶. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۹. ترجمه: و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله‌ی آن، شما و هر کس را که این قرآن به او می‌رسد بیم دهم.

يَدِيهِ»^۷

• محکم ۸: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»^۸

• محکم ۹: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^۹

نکته‌ی دوم: نه تنها استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، بلکه تمام پیامبران الهی، متکی به وحی بوده‌اند:

• محکم ۱: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»^{۱۰}

• محکم ۲: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ»^{۱۱}

• محکم ۳: «وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»^{۱۲}

• محکم ۴: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون»^{۱۳}

• محکم ۵: «وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ»^{۱۴}

• محکم ۶: «كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ»^{۱۵}

۷. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۱. ترجمه: و آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم، همان حق است، [و] تصدیق‌کننده [کتاب‌هایی که] پیش از آن بوده است.

۸. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۰. ترجمه: آن گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی می‌کرد، وحی کرد.

۹. سوره‌ی شورا، آیه‌ی ۷. ترجمه: و این‌گونه قرآنی [به زبان] عربی [فصحیح و گویا] به تو وحی کردیم.

۱۰. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳. ترجمه: و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم.

۱۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۹. ترجمه: و پیش از تو جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان وحی کردیم [برای هدایت مردم] نفرستادیم.

۱۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷. ترجمه: و پیش از تو [به پیامبری] نفرستادیم مگر مردانی را که به آنان وحی می‌نمودیم.

۱۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۵. ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستید.

۱۴. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۵. ترجمه: بی‌تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند، وحی شده است.

● محکم ۷: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا»^{۱۶}

نکته‌ی سوم: ارسال پیامبر، برای ابلاغ وحی است نه ابلاغ آنچه به عقل خودش دریافته است:

● محکم ۱: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»^{۱۷}

نکته‌ی چهارم: اگر وحی از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گرفته شود، هیچ نقطه‌ی اتکایی نخواهند داشت زیرا هر چه دارند از وحی دارند:

● محکم ۱: «وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا»^{۱۸}

● محکم ۲: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»^{۱۹}

۱۵. سوره‌ی شورا، آیه‌ی ۳. ترجمه: این‌گونه به سوی تو و کسانی [از پیامبران] که پیش از تو بودند، وحی می‌کند.

۱۶. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۶۳. ترجمه: ما به تو وحی کردیم، همان‌گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم؛ و به داود، زبور دادیم. ۱۷. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۰. ترجمه: آن‌گونه [که رسولان گذشته را ارسال کردیم] تو را در میان امتی که پیش از آن امت‌هایی روزگار به پایان بردند، فرستادیم، تا آنچه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی.

۱۸. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۶. ترجمه: و اگر بخواهیم قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم [از یادها و نوشته‌ها] محو می‌کنیم، آن‌گاه در برابر ما [برای بازگرفتنش] کارسازی برای خود نخواهی یافت.

۱۹. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۰. ترجمه: بگو: من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است، و نیز غیب هم نمی‌دانم، و نمی‌گویم که فرشته‌ام؛ فقط از آنچه به من وحی شده پیروی

- محکم ۳: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»^{۲۰}
- محکم ۴: «وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِهَى بَقْرَانَ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»^{۲۱}
- محکم ۵: «قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَى إِلَيَّ رَبِّي»^{۲۲}
- محکم ۶: «قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرَى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»^{۲۳}
- محکم ۷: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتُ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَ

می‌کنم.

۲۰. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴۵. ترجمه: بگو: در احکامی که به من وحی شده [خوراک] حرامی را بر خورنده‌ای که میل دارد آن را بخورد نمی‌بایم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته شده [از رگ‌های حیوان] یا گوشت خوک باشد که یقیناً همه نجس و پلیدند، یا حیوانی که از روی نافرمانی از دستور خدا [هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده است.

۲۱. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۵. ترجمه: و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند، می‌گویند: قرآنی غیر این بیاور یا آن را [به آیاتی دیگر که خوش‌آیند طبع ما باشد] تغییر ده!! بگو: مرا نرسد که آن را از نزد خود تغییر دهم؛ جز آنچه را به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم.

۲۲. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵۰. ترجمه: بگو: اگر من گمراه شده باشم، فقط به زیان خود گمراه شده‌ام، و اگر هدایت شده باشم به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می‌کند.

۲۳. سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۹. ترجمه: بگو: از میان فرستادگان خدا فرستاده‌ای نوظهور نیستم [که گفتار و کردارم مخالف گفتار و کردار آنان باشد، بلکه به من هم چون آنان وحی می‌شود] و نمی‌دانم با من و شما [در دنیا و آخرت] چه خواهد شد، من فقط از آنچه به من وحی شده پیروی می‌کنم.

- لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^{۲۴}
- محکم ۸: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»^{۲۵}
 - محکم ۹: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»^{۲۶}
 - محکم ۱۰: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»^{۲۷}
- نکته‌ی پنجم: تنها تمایز استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با سایر انسان‌ها، وحی‌ای است که به ایشان می‌شد و به دیگران نمی‌شد، نه آنچه به عقل ایشان می‌رسید که به عقل دیگران نمی‌رسید:
- محکم ۱: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ»^{۲۸}
 - محکم ۲: «قُلْ إِنَّمَا يُوحى إِلَيَّ»^{۲۹}

۲۴. سوره‌ی شورا، آیه‌ی ۵۲. ترجمه: و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردیم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [پیش از این] نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله‌ی آن هدایت می‌کنیم.

۲۵. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۹. ترجمه: اینها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، نه تو آنها را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو.

۲۶. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳. ترجمه: ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

۲۷. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۲. ترجمه: این از سرگذشت‌های پرفایده‌ی غیب است که به تو وحی می‌کنیم، و تو هنگامی که آنان در کارشان تصمیم گرفتند و [برای انجامش] نیرنگ می‌کردند، نزدشان نبود.

۲۸. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰. ترجمه: بگو: من بشری مانند شما هستم، [با این فرق که] به من وحی می‌شود.

۲۹. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۸. ترجمه: بگو: به من فقط وحی می‌شود.

- محکم ۳: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ»^{۳۰}
- نکته‌ی ششم: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مأمور به پیروی از وحی هستند نه از عقل خود:
- محکم ۱: «أَنْتَلُ مَا أُوحى إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ»^{۳۱}
- محکم ۲: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^{۳۲}
- محکم ۳: «اتَّبِعْ مَا أُوحى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^{۳۳}
- محکم ۴: «قُلْ إِنَّمَا أُنْتَبِغُ مَا يُوحى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»^{۳۴}
- محکم ۵: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحى إِلَيْكَ»^{۳۵}
- نکته‌ی هفتم: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مأمور هستند به آنچه بدیشان وحی شده، چنگ بزنند نه به آنچه به عقلشان می‌رسد:
- محکم ۱: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذى أُوحى إِلَيْكَ»^{۳۶}
- محکم ۲: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحى إِلَيْكَ»^{۳۷}

۳۰. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۶. ترجمه: من بشری مانند شما هستم، [با این فرق که] به من وحی می‌شود.

۳۱. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵. ترجمه: آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان.

۳۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲. ترجمه: و آنچه را که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن.

۳۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۶. ترجمه: از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن.

۳۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۳. ترجمه: بگو: من فقط از آنچه که از سوی پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم.

۳۵. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۹. ترجمه: و از آنچه به سویت وحی می‌شود، پیروی کن.

۳۶. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۴۳. ترجمه: پس به آنچه بر تو وحی شده تمسک بجوی.

۳۷. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲. ترجمه: پس شاید برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود ترک کنی.

نقدی بر اوامر امتحانیه:

یکی از معضلاتی که پیش روی توجیه‌گران مصالح و مفسد عقلانی احکام قرار دارد، «اوامر امتحانیه» است. یعنی در بسیاری از احکام الهی، نمی‌توانند مصالح و مفسد احکام را با عقل آبی خود دریابند، دست به اختراع مصطلحی زده و اینگونه اوامر را «اوامر امتحانیه» می‌خوانند.

قائل شدن به «اوامر امتحانیه»، فرع بر این است که قائل شده‌اند واجبات و محرّمات، تابع مصالح و مفسد قابل درک با عقل است. پس در برخی اوامر و نواهی حق تعالی، که عقل آبی از درک مصالح و مفسد آن عاجز است، مجبور شده‌اند آن را «اوامر امتحانیه» بخوانند.

کسانی مانند صاحب فصول^۱ که «اوامر امتحانیه» را مورد نقض قاعده‌ی ملازمه می‌شمارند، و همچنین امثال شیخ اعظم انصاری^۲ که به صاحب

۱. علامه شیخ محمد حسین حائری اصفهانی تهرانی معروف به صاحب فصول از فقیهان و اصولیان معروف در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم است. آثار علمی و تألیفات ارزشمندی از وی به جا مانده است که عبارتند از: «مشارع الاحکام»، «الفقه الاستدلالی»، «الرسالة الصومیة»، «رسالة فی الطهارة و الصوم»، «حاشیه بر زبدة الاصول» و «الفصول الغرویة». مهمترین و مشهورترین این آثار، همین اثر اخیر است. کتابی است جامع و عمیق که گرچه ظاهراً درباره‌ی اصول فقه است، ولی در آن، علاوه بر تمام مباحث اصولی، مسایل مختلفی در ادبیات، منطق، فلسفه و کلام که در آن دوره با مسایل اصولی در آمیخته بود، عمیقانه مطرح شده است. غناء عمق و گستردگی بحث‌ها در این کتاب به خوبی نبوغ، دقت نظر، وسعت اطلاعات و عظمت علمی نویسنده را نمایان می‌سازد. تا چندی پیش این کتاب به عنوان یکی از کتب درسی، مورد پذیرش علما و حوزه‌های علمی بوده است و شرح‌ها، حاشیه‌ها و تلخیص‌های نسبتاً فراوانی بر آن نوشته شده است که خود، مؤید عظمت و ارجمندی آن در نگاه دانشمندان است. اهمیت این کتاب بدان پایه است که شهرت آن، نام مؤلفش را در کناری نهاده و همه، مؤلف بزرگ آن را با نام این اثر عظیم می‌شناسند.

۲. شیخ اعظم، آیه الله شیخ مرتضی انصاری شوشتری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ هجری قمری) از مفاخر مفاخر شیعه در قرن سیزدهم هجری است. وی پس از آیت‌الله شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) به مرجعیت عام شیعیان رسید. او دارای کتاب‌های متعددی است که

فصول، جواب می‌دهند، هیچکدام، راهی به رشد نیافته‌اند. سخن صواب، این است که «اوامر امتحانیه» در مقابل «اوامر حقیقه»، توهمی بیش نیست که منجر به اشکالات بسیار شده است.

مرحوم اصفهانی (کمپانی)^۱ در توجیه اوامر امتحانیه می‌نویسد: «در باره‌ی اوامر امتحانیه، باید این نکته را مد نظر داشت که امتحان و اختبار از ناحیه‌ی خداوند تعالی، با وجود این که به هیچ امری جاهل نیست، تصویرش بدین گونه است که مراد از ظهور انقیاد عبد نسبت به اوامر خداوند تعالی، که غرض از امر امتحانی است، ظهور علمی در مقام ذات نیست که مساوق با علم در مرتبه‌ی ذات است، بلکه مراد، ظهور مساوق با فعلیت و تحقق است که همان علم فعلی و به تعبیر دیگر، علم در حال ایجاد است. چون وجود هر شیئی در نظام وجود، از مراتب علم فعلی باری تعالی است. زیرا وجود هر شیئی به لحاظ ارتباط بالعرض آن شیء با مبدأ اعلی، همان نحوه‌ی حضور آن شیء است در نزد خدا. و در نتیجه هر موجودی هم علم است و هم معلوم؛ اما به دو اعتبار. و چنین علم فعلی‌ای که عین حضور و ربط و وجود است، مسبوق به عدم است و مساوق تحقق و ثبوت، و به سبق و لحوق زمانی هم متصف

مشهورترین آنها کتاب «فرائد الاصول» معروف به رسائل در اصول فقه و کتاب «المکاسب المحرمة» در خصوص مسائل کسب و تجارت‌های حرام است. این دو کتاب، از دیرزمان تا کنون، متون درسی سطح عالی حوزه‌های علمیه‌ی شیعه است.

۱. آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶ - ۱۳۶۱ هجری قمری) معروف به «کمپانی» از اصولیین و فقهای معاصر شیعه است. وی را آثار و تألیفات متعددی است همچون: «الاجتهاد و التقليد و العدالة»، «الاصول علی النهج الحدیث»، «الطلب و الارادة عند الامامیة و المعتزلة و الاشاعرة»، این سه کتاب در یک مجلد بزرگ با نام «بحوث فی الاصول» چاپ شده است. «حاشیه بر رساله قطع شیخ انصاری»، «نهایة الدرایة فی شرح الکفایة»، در چهار جلد؛ «حاشیه کتاب المکاسب»، «حاشیه بر کتاب الطهارة شیخ اعظم انصاری»، «ذخیره العباد» که توضیح المسائل فارسی ایشان است.

می‌گردد؛ همان گونه که در مبحث مشتق بیان کرده‌ایم، بنا بر این حصول چنین علم فعلی‌ای می‌تواند غرض از امر باشد.

از طرف دیگر ظهور انقیاد در خارج، قابل برای امر به همین عنوان انقیاد نیست؛ اولاً به خاطر عدم حصول غرض از امر امتحانی، چون عبد تا متوجه شود که فعل جذاً از او طلب نشده و غرض، فقط استعمال حال اوست، ولو به این که به مقدمات فعل مشغول شود، در این صورت دیگر ایجاد مقدمات نزد او مهم نخواهد بود. و در نتیجه غرضی که از امر امتحانی مد نظر بود، یعنی استکشاف این که او جذاً نسبت به ایجاد فعلی که به خاطر صعوبتش مورد امتحان واقع شده بود، منقاد است، حاصل نخواهد شد. و ثانیاً انقیاد نسبت به امری، جز با احراز امر در نظر فاعل، معقول نیست، و حال اگر فرض کنیم که شخص مورد امتحان قطع پیدا کرده که در ایجاد فعل غرضی نیست، و لذا نسبت به ذات فعل، حقیقتاً امری وجود ندارد، دیگر انقیاد نسبت بدان امر معقول نیست.

پس ناگزیر امر امتحانی جز نسبت به انشائی که فی حد ذاته ظهور در بعث حقیقی نسبت به فعل دارد، امکان ندارد. و این انشاء خاص اگرچه همچون انشاء به داعی ارشاد نیست که غرض از آن به نفس حصول انشاء محقق شود، بلکه غرض از آن جز به تمهید عبد نسبت به امتثال و حالت قیام وی نسبت به آنچه بعث و تحریک می‌داند، حاصل نمی‌گردد. لکن مثل بعث حقیقی هم نیست که غرض از آن حصول فعلی باشد که بعث بدان تعلق گرفته، بلکه غرض در این اوامر امتحانی این است که عبد نسبت به امتثال، حالت «قیام به فعل» کسب نماید و انقیاد نسبت به مولی را که بالقوه واجد است، به فعلیت برساند؛ ولو به انجام دادن بعضی مقدمات نزدیک به فعل.

پس به این بیان روشن می‌شود که نسبت به ذات فعلی که مشتمل بر غرضی نیست، حقیقتاً بعثی هم وجود ندارد. چون مفروض آن است که امر برای امتحان است، نه تحریک جدی. و نسبت به آنچه مشتمل بر غرض و هدف است، یعنی درآمدن عبد به حالت انقیاد نسبت به مولی و به فعلیت رسیدن آنچه در وی از سعادت یا شقاوت بالقوه موجود است، امر کردن مانعی ندارد. چون لازمه آن عدم تبعیت حکم از مصلحت در متعلق نیست. لکن بعث و امر واقعی نسبت به این گونه امور هم ممکن نیست؛ چون اولاً بعد از ظهور انشاء در بعث حقیقی، داعی در نظر مکلف، تام است و به دنبال آن عقل حکم به لزوم امتثال می‌نماید و به این امر فرض مولوی، یعنی قیام عبد به حالت امتثال، تحقق می‌یابد. و با فرض حصول غرض از بعث در نظر مکلف، دیگر بعث واقعی نسبت به تحصیل انقیاد وجهی ندارد.

ثانیاً انشاء به داعی جعل داعی واقعاً نسبت به انقیاد به غیر این عنوان انقیاد، محال است. زیرا از آنجا که بروز و انقذاح داعی نسبت به شیئی که عنوان مورد بعثش مجهول باشد، معقول نیست، پس جعل داعی هم معقول نیست. و از طرف دیگر دیدیم که بعث نسبت به انقیاد، به همین عنوان «انقیاد»، مستلزم دو محذوری است که بیان کردیم^۱

اما حقیقت این است که اگر بخواهیم فلسفه‌ی احکام را با عقل آبی بسنجیم، در موارد بسیار بسیار زیادی، تهی‌دست خواهیم ماند و عقل آبی، ناامید خواهد شد.

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية، شيخ محمد حسين اصفهاني، ترجمه و تعليق: صادق لاریجانی، منتشر شده در فصلنامه‌ی نقد و نظر، شماره‌ی ۱۳، با عنوان «حسن و قبح عقلی و قاعده‌ی ملازمه».

نقدی بر اوامر تقیه‌ای:

یکی دیگر از معضلاتی که پیش روی توجیه‌گران مصالح و مفاصد عقلانی احکام قرار دارد، «اوامر تقیه‌ای» است. گروهی در توجیه اوامر تقیه‌ای، دست به توجیهاات بعیده زده‌اند.

کسانی که اوامر تقیه‌ای را از جمله موارد نقض قاعده‌ی ملازمه می‌دانند، معتقدند در این تکالیف، امر به فعلی تعلق گرفته که بر خلاف واقع است. یعنی در این موارد، گر چه حکم شرع وارد شده، اما متعلق آن، یقیناً دارای جهت راجح واقعی نیست، بلکه بر خلاف آن است!

شیخ اعظم انصاری در جواب این اشکال می‌فرماید: «تکالیف تقیه‌ای، خارج از محل نزاع است. علاوه بر این که در تکالیف تقیه‌ای، غرض جدّی مولا، حفظ نفس است که عقل نیز حُسن آن را درک می‌کند. پس ملازمه بر قرار است.»

مرحوم اصفهانی (کمپانی) در توجیه اوامر تقیه‌ای می‌نویسد: «تقیه یا در امر است یا در فعل مأمور به. و به عبارت دیگر، گاهی خود امر از باب تقیه است و گاهی هم امر به تقیه (به فعل مأمور به) است. در مورد اول که تقیه در خود امر است، دیگر امری به ذات و ضوی خاص مثلاً تعلق نگرفته، بلکه امری است حقیقی نسبت به فعلی دیگر به نحو توریه. و یا این که اصلاً امر حقیقی‌ای در کار نیست؛ بلکه صرفاً الفاظ بدون معنی یا با معنای انشائی را اراده کرده تا این که نفس مقدسش را از شر مخالفین حفظ نماید.

و اما در مورد دوم که امر به تقیه است، امر حقیقی است و منبعث از مصلحت نهفته در فعل، لکن نه بذاته، بلکه از این حیث که به آن، نفس مکلف یا عرض و مال او حفظ می‌شود و بنا بر این در هیچ یک از دو فرض

لازم نمی‌آید که امر حقیقی منبعث از مصلحت در متعلق نباشد»^۲

نقدی بر تکالیف تعبدی:

از جمله اشکالات صاحب فصول بر قاعده‌ی ملازمه، که به هر دو قاعده‌ی اصل و فرع، نقض وارد می‌کند این است که در تعبدیات، آنچه شرعاً مطلوب است «اتیان فعل به قصد قربت» است. اتیان بدون قصد تقرب، مطلوب شارع نیست. مثلاً شارع، نماز و روزه با قصد امتثال را اراده نموده است و نماز و روزه‌ی بدون قصد قربت، مطلوب شارع نیست. حال اگر عقل در مورد عبادیات حکم کند که مطلوب، «اتیان تعبدیات بما هی» است، در این صورت، قاعده‌ی ملازمه‌ی اصل، نقض می‌شود؛ زیرا عقل مثلاً نماز «بما هی» را مطلوب می‌داند، در حالی که شرع، نماز با قصد قربت را مطلوب می‌داند. پس در این صورت، تطابقی میان حکم شرع و عقل نخواهد بود. اما اگر عقل، اتیان تعبدیات به قصد قربت را مطلوب بداند، در این صورت، قاعده‌ی ملازمه‌ی فرع، مورد نقض قرار خواهد گرفت. زیرا حُسن عقلی، متفرّع بر قصد امتثال شده است و قصد امتثال، همان قصد امر است. یعنی حُسن فعل از امر مولا فهمیده شده است در حالی که مفاد قاعده‌ی ملازمه‌ی فرع، این است که اگر امر به چیزی تعلق گرفت، متعلق آن امر منهای امر شارع، دارای حُسن ذاتی است. به عبارت دیگر، امر شارع جنبه‌ی کاشفیت دارد نه طریقت، در حالی که در این بحث، امر شارع، جنبه‌ی طریقت یافته است. حاصل اشکال صاحب فصول این است: در صورتی که عقل، تعبدیات را بدون

۲. نهاية الدراية فی شرح الکفایة، شیخ محمد حسین اصفهانی، ترجمه و تعلیق: صادق لاریجانی، منتشر شده در فصلنامه‌ی نقد و نظر، شماره‌ی ۱۳، با عنوان «حسن و قبح عقلی و قاعده‌ی ملازمه».

قصد امتثال، مطلوب بدانند، قاعده‌ی ملازمه‌ی اصل و در صورتی که با قصد امتثال، مطلوب بدانند، قاعده‌ی ملازمه‌ی فرع، مورد خدشه و نقض قرار گرفته است.

شیخ اعظم انصاری در مورد اشکال صاحب فصول، چند پاسخ داده است. یکی این که در نماز، روزه و سایر عبادیات، آنچه مطلوب واقعی است، این افعال به وجه خاصی است که اوامر و طلب فعل به همراه قصد امتثال از طرف شارع، آن وجه خاص را مشخص می‌کند. نه نماز «بما هی» مطلوب شارع است و نه با قصد امتثال، بلکه آنچه مطلوب شارع است، نماز به وجه خاص است. از حکم شارع که قصد امتثال را بیان کرده است، می‌فهمیم که آن وجه خاص و مبهمی که عقل فهمیده است، چیست. بنابراین، قاعده‌ی ملازمه‌ی فرع، نقض نمی‌شود و تطابق میان حکم شرع و عقل باقی است. آخوند خراسانی^۳ در جواب این اشکال می‌نویسد: «و أمّا الأوامر الامتثالیة فلیست بأوامر حقیقیة بل صوریة، إذ لا إرادة فلا طلب و لا بعث عن جدّ، و الکلام إمّا هو فی التکلیف الحقیقی لا الصّوری»^۴

۳. آیه الله ملا محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ هجری قمری) مشهور به «آخوند خراسانی» و «صاحب کفایه»، فقیه، سیاستمدار و مرجع تقلید عصر مشروطه بود. آخوند خراسانی تألیفات بسیاری دارد، از جمله «حاشیه‌ای بر مکاسب» استادش شیخ انصاری، «شرح و تعلیقه‌ای بر منظومه»ی استاد دیگرش ملاهادی سبزواری، «حاشیه بر اسفار ملا صداری شیرازی»، «رساله‌ی دماء ثلاثه» و چندین رساله‌ی فقهی و اخلاقی و عقیدتی. البته مهمترین تألیف او «کفایة الاصول» است که اکنون در دوره‌های عالی حوزه تدریس می‌شود. صدها نفر از شاگردان آخوند، تقریرات فقه و اصول وی را نوشته‌اند که بسیاری از آنها هنوز موجود می‌باشد.

۴. فوائد الاصول، ملا محمد کاظم خراسانی، صفحہ ۱۳۶. ترجمه: اما اوامر امتحانی، اوامر حقیقی نیست بلکه صوری است؛ زیرا اراده‌ای در کار نیست، پس طلبی در کار نیست و بر انگیختن جدی‌ای در میان نمی‌باشد. در حالی که قاعده‌ی ملازمه، در تکالیف حقیقی است نه تکالیف صوری.

این اشکال بر قاعده‌ی ملازمه و جواب‌های شیخ اعظم و مرحوم آخوند، همگی «سر بی صاحب تراشیدن» است. زیرا این بزرگواران، قبل از تنقیح عقل و ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از «عقل»، آن را در حالی که مبهم است، به مصاف شرع انور می‌فرستند و با اصرار تمام، خواستار اثبات ملازمت بین حکم عقل و شرع می‌شوند.

یکی از دو پایه‌ی قاعده‌ی ملازمه، بر «عقل» بنا شده، در حالی که «عقل» تعریف نشده است. پس اینهمه اشکال و جواب و باز اشکال بر جواب و جواب بر اشکال، همگی در بیراهه تاختن و از مقصد، پرداختن است.

تذکر پنجم، وظایف عقل در منهاج فردوسیان:

آنچه از مجموعه‌ی آیات و روایات به دست می‌آید، سه وظیفه برای رساندن انسان به کمال و سعادت، بر عهده‌ی عقل است، بدین ترتیب:

الف) شناختن خدای متعال از طریق تفکر و توجه به آیات آفاقی و انفسی؛

ب) شناختن پیامبر از طریق توجه به معجزات؛

ج) تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح. (رجال الحدیث و درایة الحدیث)

به عبارت دیگر، می‌توان وظایف عقل را به دو واجب عینی «شناخت خدا» و

«تشخیص رسول» و یک واجب کفایی «ترسیم منهاج فردوسیان» تقسیم

نمود.

جز این سه مورد، ورود عقل به سایر ساحت‌ها، مانند تفکر در ذات باری

تعالی یا به دست آوردن احکام الهی از طریق مقایسه‌ی احکام با یکدیگر

(قیاس)، ممنوع است.

تذکر ششم، «عاقله»:

گاهی عقل به معنی «عاقله» استفاده شده است که اساساً از بحث ما خارج است و به معنی خویشان و نزدیکان قاتلِ غیر مکلف به سبب سفاهت یا علت دیگر می‌باشد، که خون‌بهای مقتول بر عهده‌ی آنان است:

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «لَيْسَ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ قِصَاصٌ عَمْدُهُمْ خَطَأٌ يَكُونُ فِيهِ الْعَقْلُ»^۵

«عقل» در روایت فوق، به معنی «عاقله» است به دلالت روایات زیر:

• سند ۱: عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «فِي الْمَجْنُونِ وَالْمَعْتُوهِ الَّذِي لَا يُفِيْقُ وَالصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ»^۶

• سند ۲: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَجْعَلُ جِنَايَةَ الْمَعْتُوهِ عَلَى عَاقِلَتِهِ خَطَأً كَانَ أَوْ عَمْداً»^۷

• سند ۳: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ): «أَنَّ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ يَقُولُ عَمْدُ الصَّبِيَّانِ خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ»^۸

۵. جعفریات (الأشعثیات)، محمد بن اشعث، صفحہ ۱۲۴، باب القصاص بین الصبیان و غیره من الأحکام. ترجمہ: بین کودکان، قصاص نیست. عمدشان خطاست و در آن عقل [پرداخت جرمہ توسط خانوادہ] است.

۶. وسائل الشیعہ، محدث عاملی، جلد ۲۹، صفحہ ۹۰، باب حکم غیر البالغ و غیر العاقل فی القصاص و حکم القاتل بالسحر. ترجمہ: در دیوانہ و سرگشتہ‌ای کہ بہ ہوش نمی‌آید و کودکی کہ بالغ نشدہ، عمدشان خطاست و عاقلہ [خانوادہ] آن را متحمل می‌شود و قلم از آنان برداشته شدہ است.

۷. تہذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۱۰، صفحہ ۲۳۳، باب ضمان النفوس و غیرها؛ وافی، فیض کاشانی، جلد ۱۶، صفحہ ۶۶۹؛ وسائل الشیعہ، محدث عاملی، جلد ۲۹، صفحہ ۴۰۰، باب حکم عمد المعتوہ و المجنون و الصبی و السكران. ترجمہ: امیر المؤمنین (علیہ‌السلام) جنایت سرگشتہ را بر عاقلہ [خانوادہ] قرار می‌دادند، چہ خطا باشد یا چہ عمد.

۸. تہذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۱۰، صفحہ ۲۳۳، باب ضمان النفوس و غیرها. ترجمہ: امیر المؤمنین (علیہ‌السلام) می‌فرمودند: عمد کودکان خطاست کہ بر عاقلہ حمل می‌شود.

- سند ۴: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): «مَا قَتَلَ الْمَجْنُونُ الْمَغْلُوبَ عَلَى عَقْلِهِ وَ الصَّبِيَّ فَعَمْدُهُمَا خَطَأٌ عَلَى عَاقِلَتَيْهِمَا»^۹
- سند ۵: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام): «مَا جَنَى الصَّبِيَّ وَ الْمَجْنُونُ فَعَلَى عَاقِلَتَيْهِمَا»^{۱۰}

سؤال اول: آیا عقل معصوم با عقل غیر معصوم فرق دارد؟

این سؤال، بسیار مطرح می‌شود و جواب‌های پرباشان، موجب به اشتباه انداختن پرسشگران و حتی خیلی از علما و فضلا شده، پس بسیار لازم است به صورت روشن، به جواب آن پرداخته شود.

اگر منظور از «عقل»، «عقل آبی» بر طبق تعریف بالا باشد، عقل معصوم با عقل غیر معصوم، فرق چندانی ندارد. مُشت ضعیف، می‌تواند تخم مرغ خام را بشکند، مُشت متوسط، می‌تواند تخم مرغ آب‌پز را بشکند، مُشت قوی، کُلُوخ^{۱۱} را خُرد می‌کند. اما هیچکدام به توانایی انبُرهای صنعتی نیست. می‌توان فرق عقل معصوم، با عقل غیر معصوم را در حد مُشت ضعیف تا قوی دانست ولی نمی‌توان مثل مُشت ضعیف با انبر صنعتی دانست؛ زیرا خدای تعالی، بارها و بارها، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به نادانی و گمراهی - در صورت نبودن هدایت الهی و وحی - منسوب می‌کند؛ مانند موارد

۹. دعائم الإسلام، ابن حیّون، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۱۷، فصل ذکر الجنایات التي توجب العقل ولا توجب القود. ترجمه: آنچه دیوانه و کودک بکشند، پس عمدشان خطاست و [دیه] بر عاقله [= خانواده]شان است.

۱۰. دعائم الإسلام، ابن حیّون، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۱۷، فصل ذکر الجنایات التي توجب العقل ولا توجب القود. ترجمه: آنچه کودک یا دیوانه جنایت کند، [دیه‌اش] بر عاقله‌ی آن دو [= خانواده‌ی آن دو] است.

۱۱. گل خشک شده و به هم چسبیده.

زیر:

- محکم ۱: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^{۱۲}
- محکم ۲: «أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ»^{۱۳}
- محکم ۳: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ»^{۱۴}
- محکم ۴: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ»^{۱۵}
- محکم ۵: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُصْلِ»^{۱۶}
- محکم ۶: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ»^{۱۷}
- محکم ۷: «ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ»^{۱۸}
- محکم ۸: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينٌ»^{۱۹}
- محکم ۹: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلِّيُونُ»^{۲۰}
- محکم ۱۰: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ»^{۲۱}

۱۲. سوره‌ی شورا، آیه‌ی ۵۲. ترجمه: و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردیم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [پیش از این] نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانش را بخواهیم به وسیله‌ی آن هدایت می‌کنیم.

۱۳. سوره‌ی ضحی، آیات ۶ و ۷. ترجمه: آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ و تو را بدون گمراه نیافت، پس هدایت کرد؟

۱۴. سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۳. ترجمه: و تو چه می‌دانی که آن روز ثابت و حق چیست؟

۱۵. سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۲۷. ترجمه: و تو چه می‌دانی سفر چیست؟

۱۶. سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۱۴. ترجمه: و تو چه می‌دانی روز داوری چیست؟

۱۷. سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۷. ترجمه: و تو چه می‌دانی روز جزا چیست؟

۱۸. سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۸. ترجمه: باز چه می‌دانی روز جزا چیست؟

۱۹. سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۸. ترجمه: و تو چه می‌دانی که سجین چیست؟

۲۰. سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۹. ترجمه: تو چه می‌دانی علیین چیست؟

۲۱. سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۲. ترجمه: و تو چه می‌دانی چیزی که در شب پدیدار می‌شود، چیست؟

- محکم ۱۱: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ»^{۲۲}
- محکم ۱۲: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»^{۲۳}
- محکم ۱۳: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ»^{۲۴}
- محکم ۱۴: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا هَيْبَةُ»^{۲۵}
- محکم ۱۵: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»^{۲۶}

سؤال دوم: آیا شرع انور، امر به پیروی و متابعت از «عقل» کرده است؟

جواب: بر طبق آنچه گذشت، به راحتی می‌توان جواب این سؤال را بیان نمود؛ عقل آبی: دستور شرع مقدس در پیروی از این عقل، در حدّ تأمین معاش دنیوی است و جنبه‌ی ارشادی دارد.

عقل زرد: دستور شرع مقدس در پیروی از این عقل، در حدّی است که صاحبش را به عقل سفید برساند.

عقل سفید: دستور شرع مقدس در پیروی از این عقل، بی‌چون و چرا بوده و بدون حدّ و مرز، خواستار اطاعت از این عقل است. این عقل، انسان را تسلیم کامل حق تعالی نموده و متابعت بی‌قید و شرط از خدای تعالی و استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را برایش به ارمغان می‌آورد.

سؤال سوم: «وحی» بالاتر است یا «عقل»؟

جواب: وحی، آمده تا عقل آبی را به راه درست، هدایت کند تا به عقل زرد و

۲۲. سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۱۲. ترجمه: و تو چه می‌دانی آن گردنه سخت چیست؟

۲۳. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۲. ترجمه: تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟

۲۴. سوره‌ی قارعه، آیه‌ی ۳. ترجمه: و تو چه می‌دانی آن کوبنده چیست؟

۲۵. سوره‌ی قارعه، آیه‌ی ۱۰. ترجمه: و تو چه می‌دانی هاویه چیست؟

۲۶. سوره‌ی همزه، آیه‌ی ۵. ترجمه: و تو چه می‌دانی آن شکننده چیست؟

سپس به عقل سفید برسد. در حقیقت، وحی، مرشد عقل آبی برای رساندنش به عقل زرد و عقل سفید است. پس از یک سو، کسی که عقل آبی نداشته باشد، وحی در او مؤثر نیست، مانند دیوانه و نوزاد.

و از سوی دیگر، رسیدن به عقل سفید، جز از راه اطاعت از وحی، امکان ندارد. پس وحی و عقل، هر کدام، جایگاه خود را دارند و نمی‌توان یکی را برتر از دیگری دانست؛ زیرا اگر عقل آبی نباشد، وحی، زمینه‌ای برای فرود آمدن پیدا نمی‌کند و محلی برای جولان نمی‌یابد و اگر وحی نباشد، استعداد عالی عقل، شکوفا نمی‌شود و در همان حدّ ابتدایی عقل آبی باقی می‌ماند.

سؤال چهارم: آیا فلسفه، «عقل» است؟

جواب: «فلسفه» علمی است که مانند سایر علوم، مبتنی بر عقل آبی است، با این تفاوت که علوم تجربی، بر پایه‌ی عقل آبی، با امور خارج از ذهن و پدیده‌های مادی جهان پیرامون، سر و کار دارد ولی امثال «فلسفه»، «منطق» و «ریاضیات» به مدد عقل آبی، در محدوده‌ی ذهن، عمل می‌کند. پس کسی که فلسفه می‌خواند و فلسفه می‌داند، اگر به عقل سفید برسد، ولو از راه فلسفه باشد، نجات و تکامل خواهد یافت، ولی اگر در محدوده‌ی عقل آبی باقی بماند، فلسفه خواندن و فلسفه دانستنش، نقش مثبتی در رساندن او به کمال و سعادت نخواهد داشت.

فصل دهم، در بیان مصطلحات منهجی و دلایل اصطلاح:

«منهج فردوسیان» به اقتضای پدیده بودن، نیازمند به واژگان جدید و بازتعریف مصطلحات بود. در این راستا مصطلحات زیر تصویب شد که در ذیل به همراه تعریفش، به ترتیب الفبا می‌آید:

آنچه انجام می‌دهند:

قوانینی است برگرفته شده از احکامی که در روایات معتبر از استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) به صورت امر آمده اما چندان مورد تأکید قرار نگرفته (ولی به هر روی، جزء تعالیم تشیع ناب محسوب می‌شود)، در این گروه می‌آید. (معادل با مستحبات عادی و ضعیفه)

✽ نمونه‌ی ۱ (از طبقه‌ی هفتم): «در منهج فردوسیان، تارهای عنکبوت را [برای دور کردن فقر،] از خانه می‌زدایند»

✽ نمونه‌ی ۲ (از طبقه‌ی نهم): «در منهج فردوسیان، روز بیست و نهم ذی‌قعدة را روزه می‌گیرند»

آنچه ترک می‌کنند:

قوانینی است برگرفته شده از احکامی که در روایات معتبر از استادان منهج فردوسیان (یعنی رسول خدا و ائمه‌ی معصومین - علیهم‌السلام) به صورت نهی آمده اما چندان مورد تأکید قرار نگرفته (ولی به هر روی، جزء تعالیم تشیع ناب محسوب می‌شود)، در این گروه می‌آید. (معادل با مکروهات عادی و ضعیفه)

نوع بیان قوانین دو گروه اخیر به گونه‌ای است که تحریک به انجام آن (در آنچه انجام می‌دهند) و تحریک به ترک آن (در آنچه ترک می‌کنند) را در خود دارد.

✽ نمونه‌ی ۱ (از طبقه‌ی هشتم): «در منهاج فردوسیان، {در نماز جماعت،} مأمومین به صورتی که امام جماعت بشنود، ذکر نمی‌گویند».

✽ نمونه‌ی ۲ (از طبقه‌ی دهم): «در منهاج فردوسیان، زیاد گوشت حیوانات {حلال گوشت} وحشی {گوشت شکار}، نمی‌خورند».

استاد:

در اصطلاح منهاج فردوسیان، فقط به انسانی معصوم از گناه و خطا گفته می‌شود که از سوی پروردگار متعال، مأمور و مأذون به ارشاد (راهنمایی و راهبری) مشتاقان تکامل به سر منزل مقصود باشد. بر طبق این تعریف (اصطلاح) در زمان ما، استاد فقط به حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) اطلاق می‌شود.

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم):

بر حضرت ختمی‌مرتبت و سید المرسلین، مولانا و سپیدنا محمد بن عبدالله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اطلاق می‌شود.

استادان معظم (علیهم‌السلام):

معادل «ائمه‌ی طاهرین» است و به معنی دوازده جانشین بر حق استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌باشد.

استادان منہاج فردوسیان (علیہم السلام):

این عبارت به سیزده نفر از بهترین مخلوقات خدای بزرگ - به ترتیب زیر - اطلاق می‌شود:

- استاد اعظم، حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم)
- استاد عالی، مولانا علی بن ابی طالب (علیه السلام)
- استاد معظم، حضرت حسن بن علی المجتبی (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت حسین بن علی سیدالشهداء (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت علی بن الحسین سید الساجدین و زین العابدین (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت محمد بن علی، باقر علوم النبیین (علیہما السلام)
- استادِ صادق، حضرت جعفر بن محمد (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت موسی بن جعفر الکاظم (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت علی بن موسی الرضا (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت محمد بن علی الجواد التقی (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت علی بن محمد الہادی (علیہما السلام)
- استاد معظم، حضرت حسن بن علی العسکری (علیہما السلام)
- استاد حاضر، حضرت مولانا حجة بن الحسن المہدی (ارواحنا فداه)

استجماع تأسیسی:

استجماعی است که منجر به تأسیس یک قاعده‌ی نظری یا قانون عملی می‌گردد. استجماع تأسیسی فقط از محکمت (آیات قرآن) و اسناد (روایات شیعه از استادان منہاج فردوسیان علیہم السلام) می‌باشد.

استجماع تسیدی:

استجماعی است که گرچه نمی‌تواند منجر به تأسیس یک قاعده‌ی نظری یا قانون عملی شود ولی برای قوام بخشیدن به قواعد و قوانین استجماع شده استفاده می‌شود. استجماع تسیدی از «منابع کم اعتبار شیعی»، «منابع معتبر عامه» و «فعل استاد» انجام می‌شود.

استنهاج:

مصطلح «استنهاج» در منهای فردوسیان، معادل «استفتاء» در فقه است یعنی: «بررسی جایگاه موضوعاتی در منهای فردوسیان که قانون ندارد از حیث داشتن محکم، سند، شاهد، تابع و فتوا جهت عمل». رکن سؤالات استنهاجی، داشتن ثمره‌ی عملی است یعنی به سؤالاتی که نقشی در اصلاح اعمال ندارد، بها و جواب داده نمی‌شود. فایده‌ی عمده‌ی استنهاجات آنجاست که قانونی وجود نداشته باشد که استنهاج، به نحوی مکمل قانون‌های منهای فردوسیان می‌شود.

اصحاب منهای فردوسیان:

برادران و خواهران منهای (منهایون و منهاییات) را به اختصار، اصحاب منهای فردوسیان می‌خوانیم.

تابع:

عبارت از نظرات صحابه و تابعین - به عنوان شهروندان جامعه‌ی نبوی و همنشینان استادان منهای فردوسیان (علیهم‌السلام) - است که آن قاعده یا قانون را بیان کرده‌اند.

سند:

عبارت از روایات استادان منهج فردوسیان (یعنی رسول خدا و ائمه ی طاهرین - علیهم السلام) از منابع معتبر شیعه است که آن قاعده یا قانون در آن ذکر شده است.

شاهد:

عبارت از روایات عامه از استادان منهج فردوسیان (عمدتاً از رسول خدا - صلی الله علیه و آله) از منابع معتبرشان (صحاح و مسانید) است که آن قاعده یا قانون در آن ذکر شده است.

ضروری:

در اصطلاح منهج فردوسیان به قانونی می‌گویند که انجام دادن آن به خاطر نقش مثبت عظیمی که در رسیدن به کمال و سعادت دارد، ضروری است. (تقریباً معادل واجبات و مستحبات مؤکد در اصطلاح فقهی).

❁ نمونه‌ی ۱ (از طبقه‌ی سوم): «در منهج فردوسیان، روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان، ضروری است».

❁ نمونه‌ی ۲ (از طبقه‌ی پنجم): «در منهج فردوسیان، خواندن نمازهای یومیه در اول وقت آنها، ضروری است».

فتوا: عبارت از نظرات علما و فقهای بزرگ شیعه است که مفاد آن قاعده یا قانون را تأیید کرده‌اند.

قواعد نظری:

عبارت است از اعتقادات علمی و دیدگاه‌های نظری. دانستن و اعتقاد اجمالی

یافتن به این قواعد در مراحل اولیه ی حرکت، لازم است.

قواعد نظری استقرائی:

مجموعه‌ای از دیدگاه‌هاست که بر اساس استقراء تام (جستجوی کامل)، شکل گرفته است. این قواعد اینگونه شروع می‌شوند: «در منهاج فردوسیان می‌توان اعتقاد داشت».

قواعد نظری پایه:

مجموعه‌ای از اعتقادات حقه‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشریه است که منهاجی جویای سعادت را هیچ‌گیزی از داشتن اعتقاد راسخ قلبی به تک‌تک آن‌ها نیست و هر یک را که منکر شود، یا مسلمان نیست و یا از دایره‌ی تشیع ناب اثنی‌عشری خارج است. این قواعد اینگونه شروع می‌شوند: «در منهاج فردوسیان باید اعتقاد داشت»؛

قواعد نظری تجملی:

مجموعه‌ای از دیدگاه‌هاست که گرچه اعتقاد داشتن به آن‌ها نقش‌چندانی در اصلاح اعمال ندارد، ولی چون موجب شفاف شدن صف‌بندی با غیر شیعه‌ی اثنی‌عشریه می‌شود، همچنین موجب همسو شدن نگاه اصحاب منهاج فردوسیان با نگاه استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) می‌گردد، شایسته است که هر منهاجی بدان‌ها اعتقاد داشته باشد. این قواعد اینگونه شروع می‌شوند: «در منهاج فردوسیان شایسته است اعتقاد داشته باشند»؛

قواعد نظری تکمیلی:

مجموعه‌ای از دیدگاه‌های شیعی است که اعتقاد داشتن به آن‌ها - گرچه به

اهمیت قواعد نظری پایه نیست، ولی - نقش قابل توجهی در اصلاح قسمتی از اعمال دارد و راهگشا و سرعت دهنده‌ی تکامل و نیل به سعادت است. این قواعد اینگونه شروع می‌شوند: «در منهاج فردوسیان اعتقاد دارند؛»

قوانین عملی:

عبارت است از احکام عملی تشیع حقه‌ی اثنی عشریه. این قوانین در ده طبقه تنظیم شده است.

کشف:

عبارت از رؤیاهای صادق و مکاشفات رحمانی‌ای است که همسو با «محکم» و «سند» باشد.

محکم:

عبارت از آیات قرآنی است که آن قاعده یا قانون در آن ذکر شده است.

ممنوع:

در اصطلاح منهاج فردوسیان به قانونی می‌گویند که انجام دادن آن به خاطر نقش منفی عظیمی که در رسیدن به کمال و سعادت دارد، ممنوع است.

(تقریباً معادل محرّمات و مکروهات شدید در اصطلاح فقهی)

❖ نمونه‌ی ۱ (از طبقه‌ی دوم): «در منهاج فردوسیان، نوشیدن هر گونه

مست‌کننده {زایل‌کننده‌ی عقل} ممنوع است»

❖ نمونه‌ی ۲ (از طبقه‌ی چهارم): «در منهاج فردوسیان، خوردن گوشت مار،

ممنوع است»

❖ نمونه‌ی ۳ (از طبقه‌ی ششم): «در منهاج فردوسیان، خوابیدن در فاصله‌ی

اذان صبح تا طلوع آفتاب، ممنوع است»

منهای:

اصحاب منهای فردوسیان را به اختصار، منهای می‌خوانیم. منهای، اقسامی دارد که در کتاب «آشنایی با منهای فردوسیان» به تفصیل، توضیح داده شده است.

منهایات:

خواهرانی هستند که با اعتقاد یافتن به قواعد نظری منهای فردوسیان و مراعات کردن قوانین عملی منهای فردوسیان، امیدوارند به بالاترین لذت‌های عالم هستی در «فردوس اعلی» برسند.

منهایون:

برادرانی هستند که با اعتقاد یافتن به قواعد نظری منهای فردوسیان و مراعات کردن قوانین عملی منهای فردوسیان، عزمی راسخ برای رسیدن به بالاترین لذت‌های عالم هستی در «فردوس اعلی» دارند.

تنبیه اول در دلالت اصطلاحات بر مراتب انسان‌ها:

یادکرد از انسان‌ها در قواعد نظری و قوانین عملی منهای فردوسیان، تابع نظام خاصی است؛ بدین ترتیب که انسان‌ها بر طبق میزان گرفتاری یا رهایی از حجاب‌های پنجگانه، به نام‌های مختلف خوانده می‌شوند؛ به این شرح:

بشر:

انسان‌هایی که از حجاب اول (توحید) عبور کرده ولی در حجاب دوم (نبوت)

اسیر باشند، به این نام خوانده می‌شوند. البته این مصطلح به کفار محض (که خدایی قبول ندارند) یا مشرکین (که قائل به خدایان هستند) نیز اطلاق می‌شود.

مسلمان (عامه):

به انسان‌هایی که از حجاب دوم (نبوت حضرت ختمی مرتبت) عبور کرده ولی در حجاب سوم (امامت دوازده جانشین ایشان) اسیر باشند، گفته می‌شود. این مصطلح شامل کسانی که امامت کمتر از دوازده امام را قبول داشته باشند، نیز می‌شود.

شیعه:

به انسان‌هایی که از حجاب سوم (امامت دوازده امام) عبور کرده ولی در حجاب چهارم (ولایت) اسیر باشند، گفته می‌شود.

مؤمن:

به انسان‌هایی که از حجاب چهارم (ولایت) عبور کرده ولی در حجاب پنجم (برائت) اسیر باشند، گفته می‌شود.

منهاجی:

به انسان‌هایی که از پنج حجاب روحی، عبور نموده و با آزادگی تمام، قدم در منهج فردوسیان نهاده و با عزمی راسخ، درجات عالی‌هی کمال و سعادت را طی کرده باشند، گفته می‌شود.

کس (کسی):

لفظی عام برای تمام گروه‌های گذشته است.

شخص:

از انسان‌هایی که موقعیت‌شان مشخص نیست، یعنی معلوم نیست دقیقاً به چه گروهی منتسب می‌شوند، با این عنوان، یاد شده است.

پس هرگاه در قاعده‌ای نظری یا قانونی عملی از منهج فردوسیان، کلمات پنجگانه‌ی بالا به کار رفته باشد، باید توجه نمود که چه معنایی را اراده کرده است.

باید توجه داشت که این دقت در اصطلاحات، بیشتر در نسخه‌ی سوم قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان مراعات شده است.

تنبیه دوم در علت‌های اصطلاح:

وضع مصطلحات در منهج فردوسیان به سه دلیل است:

علت اول، عدم استفاده از مصطلحات فقه و عرفان: استفاده از مصطلحات رایج در فقه و عرفان، موجب خلط موضوعات منهج فردوسیان با دو علم یاد شده می‌گردد. لذا جهت جلوگیری از توهّم تداخل موضوع و مسائل منهج فردوسیان با فقه و عرفان، مجبور به وضع مصطلح جدید شدیم.

برای مثال، کلماتی همچون عابد، زاهد، عارف، صوفی، متصوف، مرید، مراد، سالک و مرشد، هر یک - علاوه بر داشتن معنای لغوی - دارای معنای اصطلاحی‌ای است که در کتاب‌های مربوطه آمده است. برای دانستن معنی لغوی هر یک می‌توان به لغتنامه مراجعه نمود و برای دانستن معنی اصطلاحی آن، کافی است به کتاب‌هایی که مصطلحات صوفیه و عرفا را جمع‌آوری کرده و توضیح داده، مراجعه شود. ولی مصطلح «منهaji» در هیچیک از اصطلاح‌نامه‌های صوفیه و عرفا یافت نمی‌شود؛ پس کسی که جویای معنی اصطلاحی آن باشد به ناچار باید از تدوینگر این برنامه بپرسد تا اطلاع یابد. به عبارت ساده تر، هیچ کس نمی‌داند که این کلمه چه معنی

اصطلاحی‌ای دارد مگر این که آن را از حاج فردوسی، فراگرفته باشد. علت دوم، راحتی ارتباط با مصطلحات جدید: طالب سعادت و جویای کمال با شنیدن مصطلحات مشهور قوم، همان معانی برایش متبادر می‌شود و انصراف دادنش به معنی جدید، به دشواری صورت می‌پذیرد. در صورتی که اگر از اول، اصطلاح کنیم، ذهن سعادت‌خواه منهج فردوسیان، به راحتی با آن ارتباط برقرار کند.

علت سوم، تبدیل فضای پنج حکمی به فضای دو حکمی: وضع مصطلح برای این است که منهجی از فضای پنج حکمی موضوعات (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح) فاصله گرفته و با فضای دو حکمی (امر و نهی) و «مذاق منهج» انس گیرد. البته این دلیل، منحصر به دو واژه‌ی «ضروری» و «ممنوع» است.

فصل یازدهم، در بیان مراحل و طبقات منهج فردوسیان:

دو مرحله‌ی اصلی منهج فردوسیان:

دو مرحله‌ی اصلی منهج فردوسیان از کتاب مقدس قرآن اخذ شده است. قرآن کریم در موارد متعدد (بیش از نود مورد) با عباراتی مانند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اساس حرکت را در دو گزینه‌ی «ایمان و عمل صالح» خلاصه فرموده، و برای آن، ثمرات و نتایج مهمی مترتب دانسته است که در ضمن سؤالی به تفصیل، بدان پرداخته خواهد شد.

همچنین در فرمایشات استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) نیز تصریحاتی مبنی بر دو مرحله‌ای بودن اصل حرکت به سوی کمال و سعادت وجود دارد.

❁ نمونه‌ی ۱ (آیه): «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۲۷}

❁ نمونه‌ی ۲ (آیه): «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلِيلًا»^{۲۸}

❁ نمونه‌ی ۳ (آیه): «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِّن فَضْلِهِ»^{۲۹}

❁ نمونه‌ی ۴ (حدیث): قال الاستاذ الاعظم (صلى الله عليه وآله وسلم): «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! مَا مِنْ عَبْدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ثُمَّ يُسَدِّدُ إِلَّا سَلَكَ فِي الْجَنَّةِ»^{۳۰}

۲۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۲. ترجمه: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند.

۲۸. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۷. ترجمه: و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درآوریم برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم.

۲۹. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۳. ترجمه: اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پاداششان را به تمام [و کمال] خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر می‌بخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت.

۳۰. مسند ابن حنبل، جلد ۵، صفحه‌ی ۴۷۹، حدیث ۱۶۲۱۶؛ صحیح ابن حبان، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۴۵، حدیث ۲۱۲؛ سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۳۲، حدیث ۴۲۸۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۰، حدیث ۴۵۵۷؛ کنز العمال، متقی هندی، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۴۷۷، حدیث ۳۰۱۴۷. ترجمه: قسم به آن کسی که جان محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) در دست

چهار مرحله‌ی قواعد نظری:

قواعد نظری منهج فردوسیان به چهار مرحله‌ی اصلی تقسیم می‌شود که عبارتند از:

- قواعد نظری پایه؛
- قواعد نظری تکمیلی؛
- قواعد نظری تجمّلی؛
- قواعد نظری استقرائی.

که تعریف هر یک، در فصل قبل گذشت.

طبقات دهگانه‌ی قوانین عملی:

قانون‌های عملی منهج فردوسیان در ده طبقه برای آسانی در عمل، تنظیم شده است. چیدمان قوانین در این طبقات دهگانه بستگی به نقش مستقیم مراعات آن قانون در رسیدن به کمال و سعادت دارد. یعنی هر قانونی که مراعاتش نقش بیشتری در رسیدن به کمال و سعادت دارد، اول ذکر شده و هر چه به طبقات متأخر می‌رسد، از اهمیت و نقش مراعات آن‌ها، در کمال و سعادت کاسته می‌شود.

طبقه‌ی اول: معادل فروعات دهگانه‌ی دین / طبقه‌ی دوم: معادل گناهان کبیره

طبقه‌ی سوم: معادل سایر فرائض / طبقه‌ی چهارم: معادل گناهان صغیره
طبقه‌ی پنجم: معادل مستحبات مؤکده / طبقه‌ی ششم: معادل مکروهات

اوست، هیچ بنده‌ای نیست که ایمان به خدا و روز واپسین بیاورد، سپس محکم بایستد مگر این که راه بهشت را طی کند.

شدیدہ

طبقہ ہی ہفتم: معادل مستحبات عادیہ / طبقہ ہی ہشتم: معادل مکروہات

عادیہ

طبقہ ہی نہم: معادل مستحبات ضعیفہ / طبقہ ہی دہم: معادل مکروہات

ضعیفہ.

مستنداتِ طبقہ بندیِ قوانینِ عملی:

شاید بر غیر خبرہ در علوم اہل بیت عصمت و طہارت (علیہم السلام) این شبہہ عارض شود کہ تعالیم اسلام عزیز، بہ صورت غیر نظام مند صادر شدہ و باید بہ همان شیوہ نیز فراگرفتہ و عمل شود؛ ولی حقیقت این است کہ اصل نظام بندی قوانین، در متن فرمایشات استادان منہاج فردوسیان (علیہم السلام) آمدہ و ہمین تصریحات و اشارات، دستمایہی تنظیم قوانین بودہ است. اینک بہ چند مورد از روایاتی کہ اقدام بہ دستہ بندی قواعد نظری و قوانین عملی می نماید، می پردازیم:

• سند ۱: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ

عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»

قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ: وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟

فَقَالَ: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ»

قُلْتُ: ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ؟

فَقَالَ: «الصَّلَاةُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ الصَّلَاةُ عَمُودُ

دِينِكُمْ»

قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟

قَالَ: «الزَّكَاةُ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَ بَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَهَا وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)

و آله و سلم) الزَّكَاةُ تُذْهِبُ الذُّنُوبَ»

قُلْتُ: وَ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟

قَالَ: «الْحَجُّ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ عَنِ الْعَالَمِينَ»^{٣١} وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) لِحَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ صَلَاةً نَافِلَةً وَ مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافًا أَحْضَى فِيهِ أَسْبُوعَهُ وَ أَحْسَنَ رَكَعَتَيْهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ قَالَ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ وَ يَوْمِ الْمَزْدَلِفَةِ مَا قَالَ»

قُلْتُ: فَمَاذَا يَتَّبَعُهُ؟

قَالَ: «الصَّوْمُ»

قُلْتُ: وَ مَا بَالُ الصَّوْمِ صَارَ آخِرَ ذَلِكَ أَجْمَعُ؟

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ مَا إِذَا فَاتَكَ لَمْ تَكُنْ مِنْهُ تَوْبَةً دُونَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَتُؤَدِّيهِ بِعَيْنِهِ إِنَّ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الْحَجَّ وَ الْوَلَايَةَ لَيْسَ يَفْعُ شَيْءٌ مَكَانَهَا دُونَ أَدَائِهَا وَ إِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَكَ أَوْ قَصُرَتْ أَوْ سَافَرْتَ فِيهِ أَدَّيْتَ مَكَانَهُ أَيَّاماً غَيْرَهَا وَ جَزَيْتَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِصَدَقَةٍ وَ لَا قَضَاءٍ عَلَيْكَ وَ لَيْسَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ يَجْزِيكَ مَكَانَهُ غَيْرُهُ».

ثُمَّ قَالَ: «ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^{٣٢} أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَايَةً وَ لِيَّ اللَّهُ فَيَوَالِيَهُ وَ

٣١. سورهی آل عمران، آیهی ٩٧.

٣٢. سورهی نساء، آیهی ٨٠.

يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا
كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»^{۳۳}

● سند ۲: عَنْ عَيْسَى بْنِ الشَّرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) حَدَّثَنِي
عَمَّا بُنِيَتْ عَلَيْهِ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ إِذَا أَنَا أَحَدْتُ بِهَا زَكِي عَمَلِي وَ لَمْ يُصَرَّنِي جَهْلُ

۳۳. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحہ ۲۸۷. ترجمہ: امام باقر (علیہ السلام) فرمودند: اسلام بر پنج چیز؛ نماز، زکات، حج، روزہ و ولایت بنا شدہ است. راوی می‌گوید: گفتم: کدامیک از آنها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است زیرا کلید آنهاست و والی، راهنمای [انجام شدن درست] آنهاست. گفتم: سپس کدامیک برتر است؟ فرمودند: نماز. همانا پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیہ‌وآلہ‌وسلم) فرمودند: نماز ستون دین شماس است. گفتم: سپس کدامیک در فضیلت برتر است؟ فرمودند: زکات. زیرا ہمراہ کردہ با نماز و نماز را قبلش آوردہ و پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیہ‌وآلہ‌وسلم) فرمودند: زکات، گناہان را می‌برد. گفتم: سپس کدامیک در فضیلت بعد از آن قرار می‌گیرد؟ فرمودند: حج. خدای عز و جل می‌فرماید: «و برای خدا حج آن خانہ بر عہدہی مردم است [البتہ بر] کسی کہ بتواند بہ سوی آن راہ یابد و ہر کہ کفر ورزد یقیناً خداوند از جہانیان بی‌نیاز است» و پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیہ‌وآلہ‌وسلم) فرمودند: یک حج قبول شدہ برتر از بیست نماز نافلہ است و ہر کس این خانہ را ہفت دور طواف کند و دو رکعت [نماز طواف] را نیکو بخواند، خدای تعالی گناہانش را ببامرزد... گفتم: چہ پس از آن می‌آید؟ فرمودند: روزہ. گفتم: چرا روزہ در آخر ہمہ قرار گرفتہ است؟ فرمودند: پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیہ‌وآلہ‌وسلم) فرمودند: روزہ، سپر از آتش است. سپس فرمودند: برترین چیزہا آنہایی است کہ ہر گاہ از تو فوت شود، بازگشتی جز انجام آن بہ همان صورتی کہ فوت شدہ ندارد. نماز و زکات و حج و ولایت، چیزی جز بجا آوردن، جایش را نمی‌گیرد ولی روزہ اگر فوت شد، کوتاہی کردی یا مسافرت نمودی، روزہای دیگری را بہ جایش روزہ می‌گیری و گناہ آن با صدقہ [کفارہی روزہ‌خواری] جزا دادہ می‌شود. و آن چہار تا، چیزی غیر از خودش، جایش را نمی‌گیرد.

سپس فرمودند: قلہی کارہا و بلندای آن و در چیزہا و رضای خدای مہربان، اطاعت از امام است بعد از شناختنش. خدای عز و جل می‌گوید: «ہر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت، خدا را فرمان بردہ و ہر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگہبان نفرستادہ‌ایم». اگر مردی شب را [بہ عبادت] قیام کند و روز را روزہ بگیرد و تمام دارایی‌اش را صدقہ بدہ و تمام روزگارش حج بگذارد ولی ولایت ولی اللہ را نشناسد تا بہ ولایت او در آید و تمام کارہایش بہ راهنمایی او باشد، بر خدای جل و عز حقی در پاداش نخواہد داشت و از اہل ایمان نخواہد بود.

مَا جَهِلْتُ بَعْدَهُ؟

فَقَالَ: «شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ حَقُّ فِي الْأَمْوَالِ مِنَ الزَّكَاةِ وَ الْوَلَايَةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا وَ لَايَةُ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَكَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً...»^{۳۴}

• سند ۳: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الدِّينِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ الْعِبَادِ مَا لَا يَسْعَهُمْ جَهْلُهُ وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ غَيْرُهُ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: «أَعِدْ عَلَيَّ» فَأَعَادَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِبْتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ صَوْمُ شَهْرِ

۳۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحہ ۲۱. ترجمہ: راوی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرا از آنچه اسلام بر آن بینا شده خبر دهید که اگر آنان را بگیرم، علم پاک شود و ندانستن آنچه نمی دانم، ضرر [فراوان] برایم نداشته باشد. فرمودند: شهادت به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و این که محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) پیامبر خداست و اقرار به آنچه از نزد خدای تعالی آورده است و حق در دارایی که زکات باشد و ولایت خاندان محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) که خدای عز و جل امر به آن کرده است. که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: هر کس بمیرد و امامش را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است. خدای عز و جل می فرماید: خدا و پیامبر و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید پس [صاحبان امر] علی (علیه السلام) شد، سپس حسن (علیه السلام)، سپس حسین (علیه السلام)، سپس علی بن حسین (علیه السلام)، سپس محمد بن علی (علیه السلام)، سپس امر همین جور بوده است. همانا زمین جز به امام اصلاح نمی شود و کسی که بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است...

رَمَضانَ» ثُمَّ سَكَتَ قَبِيلاً ثُمَّ قَالَ: «وَ الْوَلَايَةُ» مَرَّتَيْنِ ثُمَّ قَالَ: «هَذَا الَّذِي فَارَضَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ وَ لَا يَسْأَلُ الرَّبُّ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولَ أَلَّا زِدْتَنِي عَلَى مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ وَ لَكِنَّ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سَنَّ سُنَنًا حَسَنَةً جَمِيلَةً يَنْبَغِي لِلنَّاسِ الْأَخْذُ بِهَا»^{۳۵}

● سند ۴: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ الْمَلِكِ الْقُمِّيُّ فَقَالَ: أَضَلَّكَ اللَّهُ أَنْ تُسْجُدَ وَ يَدِي فِي ثُوبِي؟ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ» ثُمَّ قَالَ: «إِنِّي وَ اللَّهُ مَا مِنْ هَذَا وَ شِبْهِهِ أَخَافُ عَلَيْكُمْ»^{۳۶}

مبنای قوانین طبقات پنجم و ششم:

قانون‌های عملی طبقه‌ی پنجم، بر دو مبنای اساسی، تنظیم شده است:
 اول: احکامی که در روایت معتبر از آن به «واجب» یا «فرضه» تعبیر شده است ولی جمهور فقها - بویژه اصولیون - آن را واجب ندانسته‌اند. این احکام به احترام روایت معتبر، در جایگاهی فراتر از مستحب و فروتر از واجب نهاده

۳۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۲. ترجمه: راوی می‌گوید: شنیدم کسی از امام صادق (عليه السلام) پرسید: فدایتان شوم، مرا خبر بدهید از دینی که خدای عز و جل بر بندگانش واجب کرده که اجازه ندارند آن را نشناسند و غیر از آن از ایشان قبول نمی‌شود. فرمودند: دو باره بگو. دو باره عرض کرد. فرمودند: شهادت به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و این که محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فرستاده‌ی خداست و نماز خواندن و دادن زکات و حج خانه برای کسی که بتواند و روزه‌ی ماه رمضان. سپس اندکی ساکت شدند و دو بار فرمودند: ولایت. سپس فرمودند: این است آن چیزهایی که خدا بر بندگانش واجب ساخته است. و روز قیامت خدای تعالی از بندگانش نمی‌پرسد چرا بیش از واجباتم انجام ندادی ولی اگر کسی بیشتر انجام دهد، خدای تعالی [درجات] بیشترش دهد. پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) سنت‌های نیکو و زیبایی آوردند که شایسته است مردم آنها را بگیرند.
 ۳۶. کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۰۸. ترجمه: راوی می‌گوید: در نزد امام صادق (عليه السلام) بودم که عبدالملک قمی بر حضرت وارد شد و عرض کرد: خداوند شما را نیکو سازد، آیا می‌توانم در حالی که دستم در آستینم است، سجده کند؟ فرمودند: می‌توانی. سپس فرمودند: به خدا قسم از این و مانند این بر شما نمی‌ترسم.

شده است که گاهی از آن به «مستحب مؤکده» یاد می‌شود. برای قرار گرفتن حکمی در این طبقه، یک روایت معتبر، کافی است.

❖ نمونه‌ی ۱ (حدیث): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «مُرُوا شَيْعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَإِنَّ إِثْيَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ يَمُدُّ فِي الْعُمُرِ وَ يَدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ وَ إِثْيَانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ يَقْرَأُ لَهُ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ»^{۳۷}

❖ نمونه‌ی ۲ (حدیث): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «قُلْ: «أَسْتَعِيدُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» وَ قُلْ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مَفْرُوضٌ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ مَفْرُوضٌ مَحْدُودٌ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِنْ فَاتَكَ شَيْءٌ فَافْضِهِ مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ»^{۳۸}

❖ نمونه‌ی ۳ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الْعُمْرَةُ وَاجِبَةٌ عَلَى الْخَلْقِ بِمَنْزِلَةِ الْحَجِّ عَلَى مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ اتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ»^{۳۹}»^{۴۰}

۳۷. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحه‌ی ۴۲. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) فرمودند: شیعیان ما را امر کنید به زیارت قبر حسین (عليه السلام) که روزی را زیاد و عمر را طولانی و حوادث بد را دفع می‌کند و رفتنش بر هر مؤمنی که اقرار به امامت از خدای تعالی برای آن حضرت دارد، واجب است.

۳۸. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۳۳. ترجمه: راوی می‌گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: بگو: «پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده شده و پناه می‌برم به خدا از این که حاضر شوند. همانا خدا شنوای داناست». و بگو: خدایی جز خدای یگانه نیست، یکی است و شریکی برای او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست». مردی عرض کرد: آیا [گفتن این ذکر] واجب است؟ فرمودند: بله واجب است و [زمان آن] محدود می‌باشد. قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب خورشید، ده مرتبه می‌گویید و اگر از تو فوت شد، در روز یا شب قضایش را بجا آور.

۳۹. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۶.

❖ نمونه‌ی ۴ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً»^{۴۱}

❖ نمونه‌ی ۵ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ»^{۴۲}

❖ نمونه‌ی ۶ (حدیث): عَنْ الرَّضَا (عليه السلام) فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: «وَ الْعَقِيقَةُ عَنِ الْمُؤَلُودِ الذَّكْرِ وَ الْأُنْثَى وَاجِبَةٌ»^{۴۳}

❖ نمونه‌ی ۷ (حدیث): قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «لَا بَأْسَ بِأَنْ لَا تَحْتَتِنَ الْمَرْأَةُ فَأَمَّا الرَّجُلُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ»^{۴۴}

❖ نمونه‌ی ۸ (حدیث): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^{۴۵}

❖ نمونه‌ی ۹ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوْجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ»^{۴۶}

۴۰. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۲۹۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: عمره بر مردم واجب است، به منزله‌ی حج بر کسی که توانایی اش را داشته باشد، برای این که خدای عز و جل می‌فرماید: حج و عمره را برای خدا به اتمام رسانید.

۴۱. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۲۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: طلب دانش [مفید] واجب است.

۴۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۸. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: بر مؤمن واجب است که خیرخواه مؤمن در پیش رو و پشت سرش باشد.

۴۳. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۴۰۹. ترجمه: امام رضا (عليه السلام) در نامه به مأمون نوشتند: و عقیقه کردن برای نوزاد پسر و دختر، واجب است.

۴۴. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۴۳۷. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: اشکال ندارد زن ختنه نشود، ولی مرد چاره‌ای از آن ندارد.

۴۵. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۸۲. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس بدون وصیت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

۴۶. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۷۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: جواب نامه دادن واجب است، مانند جواب سلام.

❖ نمونه‌ی ۱۰ (حدیث): عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي الْجُمُعَةِ بِالْجُمُعَةِ وَ الْمُنَافِقِينَ فَلَا جُمُعَةَ لَهُ»^{۴۷}

دوم: احکامی که از تأکید فراوان در آیات و روایات، برخوردار است ولی جمهور فقها - بویژه اصولیون - به وجوب آن فتوا نداده‌اند.

❖ نمونه‌ی ۱ (شکرگزاری):

● محکم ۱: «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»^{۴۸}

● محکم ۲: «وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^{۴۹}

● محکم ۳: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا»^{۵۰}

● محکم ۴: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تِيْبَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^{۵۱}

● محکم ۵: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي

۴۷. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، جلد ۳، صفحه‌ی ۷. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: کسی که در نماز جمعه، سوره‌های جمعه و منافقون بخواند، نماز جمعه‌ای برایش نیست.

۴۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲. ترجمه: پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.

۴۹. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۲. ترجمه: و اگر تنها او را می‌پرستید خدا را شکر کنید.

۵۰. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۷. ترجمه: اگر سپاس بدارید و ایمان آورید خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند و خدا همواره سپاس‌پذیر [=حق‌شناس] داناست.

۵۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶ و ۱۷. ترجمه: گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت‌سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار خواهی یافت.

لَسَدِيدٌ»^۱

- محکم ۶: «وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۲
- محکم ۷: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»^۳
- محکم ۸: «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۴
- محکم ۹: «وَأَعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَّيْهِ تُرْجَعُونَ»^۵
- محکم ۱۰: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»^۶
- محکم ۱۱: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ»^۷

۱. سورهی ابراهیم، آیهی ۷. ترجمه: و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعا سپاسگزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایند قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.
۲. سورهی نحل، آیهی ۱۱۴. ترجمه: و نعمت خدا را اگر تنها او را می‌پرستید شکر گزارید.
۳. سورهی مؤمنون، آیهی ۷۸. ترجمه: و اوست آن کس که برای شما شنوایی و بینایی و ادراک دل پدید آورد، چه اندک سپاسگزارید.
۴. سورهی نمل، آیهی ۴۰. ترجمه: و هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارش بی‌نیاز و کریم است.
۵. سورهی عنکبوت، آیهی ۱۷. ترجمه: و او را پرستید و وی را سپاس گوید که به سوی او بازگردانیده می‌شود.
۶. سورهی لقمان، آیهی ۱۲. ترجمه: و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می‌گزارد و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی‌نیاز ستوده است.
۷. سورهی لقمان، آیهی ۱۴. ترجمه: و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است [آری به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است.

- محکم ۱۲: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَّحَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»^۱
- محکم ۱۳: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^۲
- محکم ۱۴: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ»^۳
- محکم ۱۵: «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»^۴
- محکم ۱۶: «بَلِ اللّٰهِ فَاغْبُذْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۵
- محکم ۱۷: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ * نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ»^۶
- سند ۱: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَى الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: «أَنْ تُحَمِّدَهُ»^۷
- سند ۲: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْجِبَ الْجَنَّةَ لِشَاكِرٍ كَانَ يُكْثِرُ

۱. سورهی سجده، آیهی ۹. ترجمه: آنگاه او را درست‌اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه اندک سپاس می‌گزارید.
۲. سورهی سبأ، آیهی ۱۳. ترجمه: ای خاندان داوود شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.
۳. سورهی سبأ، آیهی ۱۵. ترجمه: از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید.
۴. سورهی یس، آیهی ۳۵. ترجمه: تا از میوه آن و [از] کارکرد دستهای خودشان بخورند آیا باز [هم] سپاس نمی‌گزارند.
۵. سورهی زمر، آیهی ۶۶. ترجمه: بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.
۶. سورهی قمر، آیهی ۳۴ و ۳۵. ترجمه: ما بر [سر] آنان سنگبارانی [انفجاری] فرورفتادیم [و] فقط خانواده لوط بودند که سحرگاهشان رهانیدیم. [و این] رحمتی از جانب ما بود هر که سپاس دارد بدین‌سان [و او را] پاداش می‌دهیم.
۷. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۰۳. ترجمه: راوی به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: کدام در نزد خدای عز و جل محبوب‌تر است؟ فرمودند: این که او را ستایش کنی.

النَّظَرَ فِي الْمِرَاةِ فَيَكْتِرُ حَمْدَ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ»^۱

- سند ۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ ظَهَرَ ثَمَّ عَلَيهِ النَّعْمُ فَلْيُكْتِرِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»^۲
- سند ۴: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُهُ»^۳
- سند ۵: عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ بَالِغَةٍ مَا بَلَغَتْ فَحَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ حَمْدُهُ لِلَّهِ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النَّعْمَةِ وَ أَعْظَمَ وَ أَوْزَنَ»^۴
- سند ۶: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ جَهَرَ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَيْهَا فَفَرَّغَ مِنْهَا حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ»^۵

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۲۵. ترجمه: امام باقر (عليه السلام) از پدرانشان از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: همانا خدای عز و جل بهشت را بر جوانی که بسیار در آینه بنگرد و بسیار ستایش خدا کند، واجب ساخته است.
۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۷۴. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) از پدرانشان از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که نعمت‌ها بر او ظاهر شد، بسیار ستایش الهی کند.
۳. امالی، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۱۹. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: [حقیقت ذکر] «خدایی جز خدای یگانه نیست»، نصف میزان [اعمال] است و [حقیقت ذکر] «ستایش خدای راست» آن را پر می‌کند.
۴. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۸۲. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: خدای تعالی هیچ نعمتی به بنده‌ای نمی‌دهد - هر چند بزرگ باشد - که بر آن خدا را ستایش کند، مگر این که ستایش او برای خدای تعالی، برتر و عظیم‌تر و سنگین‌تر از آن نعمت خواهد بود.
۵. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۷۵. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هر گاه خدای تعالی بر بنده‌ای نعمت دهد و او به قلبش آن را بشناسد و صدا به ستایش الهی بلند کند، هنوز از ستایش الهی فراغ نمی‌شود که امر به زیاد شدن نعمتش می‌رسد.

- سند ۷: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ حَمَدَ اللَّهَ مِائَةً مَرَّةً كَانَ أَفْضَلَ مِنْ حُمْلَانٍ مِائَةٍ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِسُرْجِهَا وَ لُجْمِهَا وَ رُكْبِهَا»^۱
- سند ۸: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) «مَنْ حَمَدَ اللَّهَ مِائَةً تَحْمِيدَةً كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ أَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ»^۲
- سند ۹: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ»^۳
- سند ۱۰: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ أَجْرُ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَ الْمُعَافَى الشَّاكِرُ مِثْلُ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ»^۴
- سند ۱۱: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّائِمِ الصَّامِتِ»^۵
- سند ۱۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «يَتَبَغَى لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانُ خِصَالٍ وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِزِ صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ شُكُوراً عِنْدَ الرَّخَاءِ...»^۶

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۵۰۵. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که خدای تعالی را صد مرتبه ستایش کند، برتر از کسی است که صد اسب با زین و مهار و سوارکار در راه خدا بفرستد.

۲. محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه ۴۳. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که خدای تعالی را صد مرتبه ستایش کند، برتر از کسی است که صد برده آزاد کند.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۵۰۶. ترجمه: امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمودند: تسبیح، نصف میزان است و ستایش الهی، میزان را پر می‌کند.

۴. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، صفحه ۱۸۲. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که غذا می‌خورد و خدای را شکر می‌کند، پاداش کسی دارد که روزه گرفته است و کسی که در عافیت شاکر است، مانند گرفتار صبرکننده است.

۵. محاسن، محدث برقی، جلد ۲، صفحه ۴۳۵. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: کسی که غذا می‌خورد و شکر می‌کند، برتر از روزه‌داری است که [از گفتن شکر] ساکت است.

۶. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۵، صفحه ۱۸۵. ترجمه: شایسته است هشت

- سند ۱۳: عَنْ عَمَّارِ الدُّهْنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ»^۱
- سند ۱۴: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرِ فَحَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ»^۲
- سند ۱۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوَرَةِ اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ أَنْعَمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شَكَرْتَ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كَفَرْتَ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النَّعْمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ»^۳
- سند ۱۶: قَالَ الْبَاقِرُ (عليه السلام): «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ شُكْرُهُ عَلَى لِسَانِهِ»^۴
- سند ۱۷: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجَلَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «أَحْسِبُونَا جَوَارِ النَّعْمِ» قُلْتُ: وَ مَا حُسْنُ جَوَارِ النَّعْمِ؟ قَالَ: «الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ

خصلت در مؤمن باشد، در هنگام حوادث، با وقار باشد؛ در وقت بلاها، صبور باشد؛ در هنگام گشایش، شکور باشد...

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۹۹. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام سجاد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: خدای تعالی هر دل غمگین [برای چیزهای واقعی] و هر بنده‌ی شکرگزار را دوست دارد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۹۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: خدای تعالی در شکر را بر بنده‌ای نگشود که در زیاد شدن را بر او ببندد.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه ۹۴. ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: در تورات [تحریر نشده] نوشته شده است: از کسی که به تو نعمت می‌دهد، شکرگزاری کن و بر کسی که از تو شکرگزاری می‌کند، نعمت بده که نعمت اگر شکرگزاری شود، زوال نمی‌یابد و باقی ندارد اگر ناسپاسی شود. شکرگزاری [مایه‌ی] زیادی در نعمت و ایمنی از تغییر یافتن آن است.

۴. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۱. ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: نعمت نمی‌دهد خدا بر بنده‌ای پس شکر آن را بجا آورد به قلبش، مگر این که مستوجب زیادی شود قبل از این که شکرش را بر زینش ظاهر سازد.

بِهَا وَ أَدَاءُ حُقُوقِهَا»^۱

• سند ۱۸: عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ: «إِدَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ

التَّعْمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ»^۲

• سند ۱۹: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنْ

الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَ الْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى

الصَّابِرِ وَ الْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ»^۳

سوم: احکامی که نه تصریحی به وجوبش هست و نه از تأکید فراوان در آیات

و روایات، برخوردار است ولی در بین فقها - بویژه اصولیون - بین وجوب یا

استحبابش اختلاف است. این گونه احکام نیز در طبقه‌ی پنجم آمده است و

مراعاتش - احتیاطاً - ضروری شمرده شده است.

✽ نمونه‌ی ۱ (حضور جمعی از مؤمنین در هنگام اجرای مجازات زنا):

برخی از فقهای عظام، حضور جمعی از مؤمنین را به هنگام اجرای حدّ شلاق

و سنگسار مرد و زن زناکار، واجب می‌دانند؛ از آن جمله‌اند: شیخ مفید^۴، ابن

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۸. ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: همسایگی نعمت‌ها را نیکو بدارید. گفتم: نیکو همسایگی نعمت‌ها چگونه است؟ فرمودند: شکرگزاری برای کسی که آن نعمت را داده و پرداختن حقوقش.

۲. نهج البلاغه، سید رضی (صیحی صالح)، حکمت ۱۴. ترجمه: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: هر گاه قسمت‌های از نعمت به شما رسید، انتهایش را با کم شکر کردن، فراری ندهید.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۴. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: غذاخورنده‌ی شکرگزار، مانند پاداش روزه‌دار خودنگهدار دارد و عافیت‌مند شکرگزار، مانند پاداش گرفتار صبرکننده دارد و عطاشده‌ی شکرگزار، مانند پاداش محروم‌شده‌ی قناعت‌پیشه دارد.

۴. المقنعه، شیخ مفید، صفحه‌ی ۷۸۰.

ادریس^۱، علامہی حلّی^۲ و فاضل ہندی^۳. آیت اللہ خوبی^۴ نیز وجوب حضور عدّہای از مؤمنین را بہ هنگام اجرای حدّ زنا، استظهار نموده است. برخی فقہای مذهب حنبلی مانند عبداللہ بن قدامة المقدسی^۵ و منصور بن یونس البیہوتی^۶ نیز با استناد بہ ظاہر آیہی ۲۴ سورہی نور تصریح نموده اند کہ امر «وَلْيُشْهَدْ» ظہور در وجوب حضور عدّہای از مؤمنان، هنگام اجرای حدّ زنا دارد. در مقابل، برخی دیگر از فقہای اسلامی، حضور عدّہای را بہ هنگام اجرای حدّ زنا، مستحب دانستہ اند کہ از آن جملہ می توان بہ شیخ طوسی^۷، محقق حلّی^۸، شہید اول^۹ و امام خمینی^{۱۰} اشارہ نمود. شیخ طوسی^{۱۱} بر استحباب مذکور، ادعای اجماع نموده است. از فقہای عامہ نیز شافعی^{۱۲} و مالک^{۱۳} و برخی از فقہای مذهب حنفی مانند ابوبکر بن مسعود کاشانی^{۱۴} و ابن عابدین^{۱۵} نیز قائل بہ استحباب حضور

-
۱. السرائر، ابن ادریس، جلد ۳، صفحہی ۴۵۳.
 ۲. قواعد الاحکام، علامہ حلّی، جلد ۳، صفحہی ۵۲۹ و ۵۳۰.
 ۳. کشف اللثام، فاضل ہندی، جلد ۲، صفحہی ۴۰۱.
 ۴. مبانی تکملة المنہاج، آیة اللہ خوبی، جلد ۱، صفحہی ۲۲۰ و ۲۲۱.
 ۵. الکافی فی فقہ الامام احمد بن حنبل، مقدسی، جلد ۴، صفحہی ۹۶.
 ۶. کشف القناع، بیہوتی، جلد ۶، صفحہی ۱۰۸.
 ۷. النہایة، شیخ طوسی، صفحہی ۷۰۱.
 ۸. شرایع الاسلام، محقق حلّی، جلد ۳، صفحہی ۱۵۷.
 ۹. اللعة الدمشقیة، شہید اول، جلد ۹، صفحہی ۹۵.
 ۱۰. تحریر الوسیلة، امام خمینی، جلد ۲، صفحہی ۴۴۳.
 ۱۱. الخلاف، شیخ طوسی، جلد ۵، صفحہی ۳۷۴.
 ۱۲. التہذیب فی فقہ الامام الشافعی، حسین بن مسعود بن محمد بن الفراء، جلد ۷، صفحہی ۳۲۶.
 ۱۳. الفقہ الاسلامی و ادلّته، وہبہ الزحیلی، جلد ۶، صفحہی ۶۴.
 ۱۴. بدائع الصنائع، کاشانی، جلد ۷، صفحہی ۶۰.
 ۱۵. حاشیة ردّ المختار، ابن عابدین، جلد ۴، صفحہی ۱۷۴.

عده‌ای به هنگام اجرای حدّ زنا شده‌اند.

قوانین عملی طبقه‌ی ششم نیز مانند قوانین عملی طبقه‌ی پنجم، بر دو مبنای اساسی، تنظیم شده است:

اول: احکامی که در روایت معتبر از آن به «حرام» یا همسنگ آن، مانند «شرک» و «کفر» تعبیر شده است ولی جمهور فقها - بویژه اصولیون - آن را حرام ندانسته‌اند. این احکام به احترام روایت معتبر، در جایگاهی فراتر از مکروه و فروتر از حرام نهاده شده است که گاهی از آن به «مکروه شدید» یاد می‌شود. برای قرار گرفتن حکمی در این طبقه، یک روایت معتبر، کافی است.

❖ نمونه‌ی ۱: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «وَالْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ»^۱

❖ نمونه‌ی ۲: سُئِلَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الْقُضَايِصِ يَجِلُّ لِإِسْتِمَاعِ لَهُمْ؟ فَقَالَ: «لَا»^۲

❖ نمونه‌ی ۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ»^۳

❖ نمونه‌ی ۴: عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْتِبِي شَيْئاً لِيَتَّبِعَنَّكُمْ بِهِ فَإِنَّ كُلَّ تُرْتِبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْتِبَةَ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام)»^۴

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۰۱. ترجمه: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

فرمودند: انکار [سخنان استادان منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام)] کفر است.

۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۱۵۳. ترجمه: از امام صادق (علیه‌السلام) سؤال شد آیا گوش دادن به قصه‌گوها حلال است؟ فرمودند: نه.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۳۳. ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: صاحب این امر را نام نمی‌برد مگر کافر.

۴. عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام)، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۴. ترجمه: امام کاظم (علیه‌السلام)

❖ نمونه‌ی ۵: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱

❖ نمونه‌ی ۶: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ»^۲

❖ نمونه‌ی ۷: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «أَيُّمَا مُسْلِمِينَ تَهَاجَرَا فَمَكْنَا ثَلَاثًا لَا يَضْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ»^۳

❖ نمونه‌ی ۸: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْمَثَّانِ»^۴

❖ نمونه‌ی ۹: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَ الدِّينِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تُعَدِلُ الدِّينَ بِالْكَفْرِ؟! قَالَ: «نَعَمْ»^۵

❖ نمونه‌ی ۱۰: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا كَسْبُ

فرمودند: از خاک قبر من چیزی برای تبرک بر ندارید. همانا هر خاکی برای ما حرام است جز خاک جَدَم حسین بن علی (علیهما السلام).

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۰۸. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر کس در قلبش به قدر دانه‌ی خردلی تعصب باشد، خدای تعالی او را در روز قیامت با اعراب جاهلیت برانگیخته خواهد کرد.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۰. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که از نسبش هر چند دقیق باشد بیزاری بجوید، به خدای تعالی کافر شده است.

۳. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۵. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: هر دو مسلمانی که قهر کنند و بعد از سه روز، آشتی نکنند، از اسلام بیرون می‌روند.

۴. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۷. ترجمه: استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: در ضمن حدیث مناهی فرمودند: خدای عز و جل می‌فرماید: بهشت را بر منت‌گذار حرام کردم.

۵. علل الشرایع، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۲۸. ترجمه: راوی می‌گوید: از استاد اعظم (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم که فرمودند: به خدا پناه می‌برم از کفر و قرض، گفته شد ای پیامبر خدا، آیا قرض را با کفر برابر می‌کنید؟ فرمودند: بله.

الْحَجَّامُ إِذَا شَارَظَ^۱

❦ نمونه‌ی ۱۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ بَاتَ سَاهِرًا فِي كَسْبٍ

وَلَمْ يُعْطِ الْعَيْنَ حَظَّهَا مِنَ النَّوْمِ فَكَسَبَهُ ذَلِكَ حَرَامٌ»^۲

دوم: احکامی که از نهی فراوان در آیات و روایات، برخوردار است ولی جمهور فقها - بویژه اصولیون - به حرمت آن فتوا نداده‌اند.



۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۲۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: حرام، انواع زیادی دارد، از آن جمله است درآمد حجامت‌گر اگر دستمزدش را شرط کند.

۲. کافی، محدث کلینی، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۲۷. ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که تمام شب را برای کسب در آمد بیدار باشد و بهره‌ی چشم از خواب را به او ندهد، در آمدش حرام است.

خاتمه

سخن پایانی این که: پس از آشنا شدن با اصولی که نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان بر آنها استوار شده است، دیگر هیچ عذری پذیرفته نیست؛ عذر آنان که این برنامه را بدون اساس می‌خوانند و آن را راهی غیرمطمئن می‌خوانند.

و وای بر آن کس که بعد از آشنایی با اصول استجماع منهاج فردوسیان، با حال تکبر، چنان که گویی آن را نمی‌شناسد، بر گمراهی خویش، سماجت ورزد.

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ *
وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ
يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۱

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا

حاج فردوسی



۱. سوره‌ی جاثیه، آیات ۶ تا ۸. ترجمه: پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن خواهند گروید؟! وای بر هر دروغزن گناه‌پیشه، [که] آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود می‌شنود و باز به حال تکبر چنانکه گویی آن را نشنیده است سماجت می‌ورزد. پس او را از عذابی پردرد، خبر ده.